



اقتصاد سیاسی
شیوه تولید سرمایه داری

امپریالیسم

درسنامه

زیر نظر: گ. آ. کازلف

ترجمه مسعود اخگر



تاکنون درسنامه‌ای که مباحث مربوط به اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری، در مرحله امپریالیستی آن را دربرگیرد و قانونمندیها و تحولات حاصله در سرمایه‌داری معاصر را تا سال‌های اخیر (اواخر دهه ۱۹۷۰) به طور همه‌جانبه مطرح سازد، در دسترس علاقمندان نبوده است. کتاب حاضر این نقیصه را برطرف می‌سازد.

این کتاب ترجمه‌ای از بخش دوم درسنامه اقتصاد سیاسی (شیوه تولید سرمایه‌داری) است که بوسیله ده تن از استادان و دانشمندان اتحاد شوروی، زیر نظر گ. آ. کازلف عضو وابسته آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، برای تدریس در مدارس عالی سوسیالیسم علمی تهیه شده است.

بی‌شک این ترجمه خالی از نارسائی‌ها نیست که امید است در آینده به یاری خوانندگان عزیز برطرف گردد.

از گوشش ویراستار و تمام دوستانی که در کار تدارک، چاپ و انتشار این ترجمه همکاری داشته‌اند، صمیمانه سپاسگزار است.

اقتصاد سیاسی
شیوه تولید سرمایه داری

امپریالیسم

زیر نظر: گ. آ. کازلف

ترجمه مسعود اخگر





انتشارات حزب توده ایران، ۱۶ آذر شماره ۶۸.

زیر نظر: گ. آ. کازلف

اقتصاد سیاسی (شیوه تولید سرمایه داری) امیر یالیم

ترجمه مسعود اخگر

چاپ اول مهر ۱۳۶۰

حق چاپ و نشر برای شرکت سهامی خاص انتشارات توده محفوظ است.

بها ۲۵۰ ریال

قانونمندی های تکامل سرمایه داری انحصاری

۱۹ فصل اول. تراکم تولید و انحصارها. سرمایه مالی و الیگارشى مالی

۲۱ ۱. پیدایش، ماهیت و اشکال انحصارها

۲۱ تراکم تولید و پیدایش انحصارهای صنعتی

۲۲ سرشت و اشکال انحصارها

۲۵ ۲. انحصارها و رقابت

۲۵ تناسب میان انحصار و رقابت در دوران امپریالیسم

۲۶ رقابت در دوران امپریالیسم

۳۰ ۳. پیدایش انحصارهای بانکی. نقش تازه بانک ها در دوران امپریالیسم

۳۰ تراکم سرمایه بانکی و علل آن

۳۱ پیدایش انحصارهای بانکی

نقش جدید بانک ها در امپریالیسم. درآمیختن سرمایه انحصاری بانکی با

۳۲ سرمایه انحصاری صنعتی

۳۳ ۴. سرمایه مالی و الیگارشى مالی. شیوه های تسلط الیگارشى مالی

۳۳ سرشت سرمایه مالی

۳۴ الیگارشى مالی و اشکال سلطه آن

۳۸ نقش ارتجاعى الیگارشى مالی

۴۱. فصل دوم. صدور سرمایه. تقسیم اقتصادى و ارضى جهان

- ۴۳ ۱. صدور سرمایه به مثابه صفت مشخصه امپریالیسم
- ۴۳ امکان و ضرورت صدور سرمایه در دوران امپریالیسم
- ۴۵ سرشت صدور سرمایه و اشکال آن
- ۴۶ ۲. عواقب اقتصادی صدور سرمایه
- ۴۶ نتایج دوگانه صدور سرمایه
- ۴۷ صدور سرمایه - طفیلی گری به توان دو
- ۴۸ ۳. پدیده‌های نوین در صدور سرمایه
- ۴۸ تغییر شرایط برای صدور سرمایه
- ۴۹ تشدید ناموزونی صدور سرمایه
- ۵۱ تشدید گرایش‌های انحصاری - دولتی در صدور سرمایه
- ۵۲ سازمان‌های اعتباری - مالی بین‌المللی بمثابه شکلی از صدور سرمایه
- ۵۳ تغییر در ترکیب صدور سرمایه
- ۵۳ ۴. تقسیم اقتصادی جهان به وسیله انحصارهای بین‌المللی
- ۵۳ انحصارهای بین‌المللی و اشکال آن
- ۵۵ نقش ارتجاعی انحصارهای بین‌المللی
- ۵۶ ۵. مبارزه میان اتحادیه‌های انحصارگران در راه تجدید تقسیم اقتصادی جهان
- ۵۶ رشد انحصارهای بین‌المللی در دوران پس از جنگ
- انتقاد بر نظریات بورژوازی و رفرمیستی درباره سرشت و نقش انحصارهای بین‌المللی
- ۵۹ ۶. تقسیم ارضی جهان میان دولت‌های امپریالیستی و مبارزه برای تجدید تقسیم آن
- ۶۰ پایان تقسیم ارضی جهان و مبارزه برای تجدید تقسیم آن
- ۶۱ تشکیل سیستم استعماری امپریالیسم
- ۶۲ تشکیل سیستم اقتصادی جهانی سرمایه‌داری و تشدید بیشتر تضادهای سرمایه‌داری
- ۶۳ سرمایه‌داری

۶۵ فصل سوم. مقام تاریخی امپریالیسم

- ۶۷ ۱. امپریالیسم به مثابه مرحله خاص سرمایه‌داری
- ۶۷ ویژگی‌های سه‌گانه امپریالیسم
- ۶۸ انتقاد لنین بر تئوری کائوتسکی درباره امپریالیسم
- ۶۹ انتقاد تئوری‌های امپریالیسم «خالص» و «سرمایه‌داری سامان یافته»
- ۶۹ ۲. امپریالیسم، سرمایه‌داری انحصاری
- ۶۹ وجوه عمده تجلی انحصارها
- ۷۰ تشدید تضاد اساسی سرمایه‌داری در نتیجه تسلط انحصارها

- ۷۱ ۳. امپریالیسم - سرمایه داری طفیلی و گنبدیده
- ۷۱ دو گرایش در رشد نیروهای مولد در دوران امپریالیسم
- ۷۲ گسترش لایه طفیلی سود خوار، تشدید نظامی گری
- خرید قشر فوقانی طبقه کارگر و پیدایش اشرافیت (آریستوکراسی)
- ۷۳ کارگری
- ۷۳ چرخش به سوی ارتجاع در زندگی اجتماعی - سیاسی
- ۷۴ ۴. امپریالیسم - سرمایه داری محض و آستان انقلاب سوسیالیستی
- ۷۴ تشدید تمام تضادهای سرمایه داری و ناگزیری انقلاب سوسیالیستی
- ۷۵ قانون ناموزونی رشد اقتصادی و سیاسی سرمایه داری

بحران سرمایه داری جهانی

فصل چهارم. ماهیت بحران عمومی سرمایه داری. تجزیه جهان به دو سیستم اجتماعی - اقتصادی و مبارزه میان این دو سیستم

- ۷۹
- ۸۱ ۱. پیدایش و ماهیت بحران عمومی سرمایه داری
- ۸۲ مشخصات اساسی بحران عمومی سرمایه داری
- تقسیم جهان به دو سیستم و مبارزه میان آنها. همزیستی مسالمت آمیز، به
- ۸۳ مثابه شکل مبارزه طبقاتی
- ۸۷ ۲. مراحل بحران عمومی سرمایه داری
- ۸۷ مرحله اول بحران عمومی سرمایه داری
- ۸۹ مرحله دوم بحران عمومی سرمایه داری
- ۹۰ مرحله سوم بحران عمومی سرمایه داری
- ۹۳ ۳. مبارزه دو سیستم اجتماعی - اقتصادی متضاد و عمیق تر شدن بحران عمومی سرمایه داری

فصل پنجم. رشد سرمایه داری انحصاری - دولتی

- ۱۰۱ ۱. رشد بیشتر نیروهای مولده و تشدید خصلت اجتماعی تولید
- ۱۰۳ ۲. پیدایش و سرشت سرمایه داری انحصاری - دولتی
- ۱۰۷ ۳. اشکال سرمایه داری انحصاری - دولتی
- ۱۰۸ مالکیت انحصاری - دولتی
- ۱۱۱ برنامه ریزی دولتی و تنظیم اقتصاد
- ۱۱۳ تنظیم روابط کارفرمایان و کارگران از سوی دولت
- ۱۱۴ مصرف دولتی و نظامی کردن اقتصاد

- ۱۱۶ پشتیبانی دولت از سلطه جویی اقتصادی انحصارها در خارج از کشور
 ۱۱۷ اتحادهای انحصاری— دولتی بین المللی
 ۱۱۹ تشدید پیوند شخصی سرمایه انحصاری با دولت بورژوازی
 ۱۲۰ نقش اقتصادی دولت سرمایه داری در شرایط معاصر
 ۱۲۱ سرمایه داری انحصاری— دولتی و تدارک پیش شرط های سوسیالیسم

فصل هشتم. بحران و تلاشی سیستم استعماری امپریالیسم. ویژگی های اقتصاد کشورهای در حال رشد

- ۱۲۵
 ۱۲۷ ۱. روند تلاشی سیستم استعماری امپریالیسم
 ۱۲۸ انقلاب اکتبر و پیدایش بحران در سیستم استعماری
 ۱۲۹ تأثیر سوسیالیسم جهانی بر تلاشی سیستم استعماری
 ۱۳۲ ۲. نواستعمار و شیوه های آن
 ۱۳۲ ماهیت استعمار نوین
 ۱۳۲ شیوه ها و شکل های نواستعمار
 ۱۳۶ ۳. دوراه رشد کشورهای نواخته ملی. تحولات اجتماعی— اقتصادی در کشورهای در حال رشد
 ۱۳۶ ساخت های اجتماعی— اقتصادی در کشورهای در حال رشد
 ۱۳۷ عقب ماندگی اقتصاد ملی کشورهای در حال رشد
 ۱۳۸ دوراه رشد کشورهای نواخته؛ امکان و ضرورت راه رشد غیر سرمایه داری
 ۱۴۰ طرد سرمایه خارجی
 ۱۴۱ مسئله صنعتی کردن در کشورهای در حال رشد
 ۱۴۲ تحولات ارضی در کشورهای در حال رشد
 ۱۴۴ اهمیت کمک های کشورهای سوسیالیستی به کشورهای در حال رشد
 ۱۴۷ اهمیت تاریخی اضمحلال سیستم استعماری امپریالیسم

فصل نهم. ویژگی های عمل قانون اضافه ارزش در شرایط سرمایه داری معاصر

- ۱۴۹
 ۱۵۱ ۱. ماهیت سود انحصاری
 ۱۵۱ تمایز سود فوق العاده انحصاری با سود فوق العاده دوره رقابت آزاد
 ۱۵۳ محتوی اقتصادی سود انحصاری
 ۱۵۴ ۲. شیوه های به دست آوردن سود انحصاری
 ۱۵۴ تشدید استثمار پرولتار یا
 ۱۵۷ انحصاری شدن عرصه گردش. تشدید استثمار تولید کنندگان خرده کالایی

غارت کشورهای عقب مانده اقتصادی

کسب سود انحصاری به شیوه های سرمایه مالی

تأمین سود انحصاری از راه استفاده از دولت بورژوازی

۳. تناسب میان سود انحصاری و سود متوسط در دوران امپریالیسم

رقابت میان رشته ای و تأثیر آن بر تقسیم اضافه ارزش در دوران امپریالیسم

تأثیر انحصارات بر روند تقسیم اضافه ارزش

دو نوع سود در سرمایه داری و روابط متقابل آنها

فصل هشتم. ویژگی های باز تولید سرمایه در شرایط کنونی

۱. تغییر شرایط باز تولید سرمایه داری پس از جنگ جهانی دوم

تأثیر سیستم جهانی سوسیالیسم و تلاشی سیستم استعماری بر باز تولید

سرمایه داری

انقلاب علمی - فنی و باز تولید سرمایه داری

سرمایه داری انحصاری - دولتی و باز تولید سرمایه داری

برخی ویژگی های باز تولید در جمهوری فدرال آلمان و ژاپن در دوران پس

از جنگ

۲. بروسی کوتاه رشد ادواری سرمایه داری پس از جنگ

بحران اقتصادی سال های ۱۹۴۸-۱۹۴۹

بحران اقتصادی جهانی سال های ۱۹۵۷-۱۹۵۸

بحران اقتصادی جهانی سال های ۱۹۶۹-۱۹۷۱

ویژگی های بحران اقتصادی اواسط سال های ۱۹۷۰

بحران کشاورزی پس از جنگ

تشدید بی ثباتی عمومی اقتصاد سرمایه داری

فصل نهم. بحران در اقتصاد جهانی سرمایه داری ، تشدید ناموزونی رشد

سرمایه داری و حاد شدن تضادهای میان امپریالیست ها

۱. پیدایش و گسترش بحران در اقتصاد جهانی سرمایه داری

ماهیت بحران در اقتصاد جهانی سرمایه داری

تشدید بحران در اقتصاد جهانی سرمایه داری پس از دومین جنگ جهانی

۲. تشدید ناموزونی رشد اقتصادی سرمایه داری

۳. تغییرات ساختاری در اقتصاد، بنیاد عینی تشدید ناموزونی رشد سرمایه داری

علل تحولات ساختاری در اقتصاد کشورهای امپریالیستی

تأثیر تغییرات ساختاری در اقتصاد در شرایط رشد ناموزون سرمایه داری

۴. «هم پیوندی» امپریالیستی

۲۰۱	ماهیت «هم پیوندی» امپریالیستی
۲۰۲	«هم پیوندی» و تشدید بیشتر تضادهای سرمایه داری معاصر
۲۰۳	۵. تشدید تضادهای میان گروهی امپریالیست ها
۲۰۳	مراکز عمده رقابت امپریالیستی
۲۰۶	بحران نظام پولی امپریالیسم
۲۰۸	مبارزه در راه صلح و تنش زدایی

فصل دهم. تشدید ستم سرمایه انحصاری و حادث شدن تضادهای اجتماعی کشورهای امپریالیستی در مرحله کنونی

۲۱۱

۲۱۳	۱. تغییرات حاصله در ترکیب طبقه کارگر و تشدید استثمار آن
۲۱۶	۲. تشدید ستم انحصارها در اقتصاد روستایی و ورشکست توده دهقانان
۲۱۹	۳. انحصارها و قشرهای میانی شهری
۲۲۱	۴. تشدید تضادهای طبقاتی و مبارزه طبقاتی

۲۲۵

فصل یازدهم. انتقاد تئوری های اقتصادی بورژوازی و رفورمیستی دوران معاصر

۲۲۷	۱. مبانی ایدئولوژیک اقتصاد سیاسی بورژوازی دوران معاصر
۲۲۷	اقتصاد سیاسی کلاسیک بورژوازی
۲۲۸	پیدایش اقتصاد سیاسی عامی گرا
۲۲۹	ماهیت طبقاتی اقتصاد سیاسی بورژوازی دوران معاصر
۲۳۰	۲. تئوری «سرمایه داری ارشادی»
۲۳۰	ماهیت تئوری کینز
۲۳۲	شکست توهمات کینز
۲۳۳	تئوری رشد اقتصادی
۲۳۶	۳. جریان کلاسیک نو (تئوری «کارفرمایی آزاد»)
۲۳۷	۴. تئوری های بورژوازی «دگرسانی سرمایه داری»
۲۳۸	افسانه «دمکراتیزه شدن سرمایه»
۲۳۹	افسانه «انقلاب در مدیریت»
۲۴۱	تئوری همگرایی
۲۴۲	۵. تئوری های اقتصادی رفورمیستی و رویزیونیستی معاصر
۲۴۲	تئوری های سوسیالیستی راستگرا و تئوری های لیبرالیستی
۲۴۵	تئوری های اقتصادی اپورتونیست های راست و «چپ»

۲۴۹

پایان سخن

تئوری لنینی امپریالیسم

به مثابه ادامه و تکامل آموزش اجتماعی - اقتصادی مارکس

بنیان‌گذاران مارکسیسم روند پیدایش و تکامل شیوه تولید سرمایه‌داری را همه‌جانبه تجزیه و تحلیل و بررسی کردند. سرمایه‌داری دوران رقابت آزاد موضوع مورد بررسی آنان بود. ولی درآستانه قرن بیستم در اقتصاد و سیاست سرمایه‌داری تغییرات جدی پدید آمد. پراتیک مبارزه انقلابی پرولتاریا طلب می‌کرد که این تغییرات از مواضع مارکسیستی مورد بررسی قرارگیرد. لنین، ادامه دهنده پرنیوگ کار مارکس و انگلس، این وظیفه تاریخی را انجام داد. لنین با کاربست اسلوب دیالکتیکی مارکس، تحلیل کاملی از پدیده‌های نوین رشد سرمایه‌داری به عمل آورد و برپایه این تحلیل، تئوری علمی امپریالیسم را تدوین کرد و تئوری مارکسیستی انقلاب سوسیالیستی را به طور خلاق تکامل بخشید. لنین نشان داد که از دیدگاه اقتصادی، امپریالیسم متضمن پنج علامت اساسی زیرین است:

۱) تمرکز تولید و سرمایه که به آن چنان مرحله عالی تکامل رسیده که انحصارهایی را که در زندگی اقتصادی نقش قاطعی بازی می‌کنند بوجود آورده است؛

۲) درهم آمیختن سرمایه بانکی با سرمایه صنعتی و ایجاد الیگارشلی مالی براساس این "سرمایه مالی"؛

۳) صدور سرمایه که از صدور کالا متمایز است، اهمیت بسیار جدی کسب می‌نماید؛

۴) اتحادیه‌های انحصاری بین‌المللی سرمایه‌دارانی که جهان را تقسیم نموده‌اند، پدید می‌آید؛

۵) تقسیم ارضی جهان از طرف بزرگترین دول سرمایه‌داری به پایان می‌رسد.^۱

همه این نشانه‌ها، اشکال گوناگون بروز خصلت اساسی امپریالیسم - سلطه‌انحصارها - هستند. به همین جهت امپریالیسم، سرمایه‌داری انحصاری نامیده می‌شود.

لنین، سرشت سیاسی امپریالیسم را نیز تشریح کرد و نشان داد که اگر دموکراتیسم بورژوائی از خصایص سرمایه‌داری مرحله رقابت آزاد بود، سلطه‌انحصارها در اقتصاد، نمی‌توانست به انحصارطلبی در سیاست، به ارتجاع و اعمال قهر در تمام عرصه‌های زندگی اجتماعی منجر نگردد. لنین نوشت که: "امپریالیسم از نقطه نظر سیاسی به طور کلی عبارت است از تمایل به اعمال زور و ارتجاع"^۲.

لنین برای نخستین بار مقام تاریخی امپریالیسم را به طور علمی معین نمود و نشان داد که امپریالیسم یک فرماسیون اجتماعی - اقتصادی نوین نیست، بلکه فقط مرحله‌ای از تکامل شیوه تولید سرمایه‌داری است. امپریالیسم در قیاس با سرمایه‌داری پیش از انحصار، مرحله عالی رشد سرمایه‌داری است. در عین حال این آخرین مرحله رشد سرمایه‌داری و آستان انقلاب سوسیالیستی است.

لنین که امپریالیسم را مرحله خاصی از رشد سرمایه‌داری ارزیابی می‌کند، ویژگی‌های سه گانه آن را چنین مشخص می‌سازد: امپریالیسم عبارت است از سرمایه‌داری انحصاری، سرمایه‌داری پوسیده یا انگل و سرمایه‌داری محتضر. در شرایط امپریالیسم اجتماعی شدن عظیم تولید انجام می‌گیرد و با همین کار تمام زمینه‌ها و مقدمات مادی انقلاب سوسیالیستی فراهم می‌آید. با سرمایه‌داری انحصاری - دولتی، که نتیجه ناگزیر سلطه انحصارها است، روند اجتماعی شدن تولید با زهم تشدید می‌شود.

رشد امپریالیسم تمام تضادهای آشتی‌ناپذیر سابق سرمایه‌داری را به میزان زیاد تشدید می‌کند و یک رشته تضادهای جدید پدید می‌آورد. لنین نشان داد که گرچه سرپای سیستم سرمایه‌داری جهانی در مجموع خود برای انقلاب سوسیالیستی پخته و آماده شده است، ولی در نتیجه تأثیر قانون رشد، آموزش و اقتصادی و سیاسی سرمایه‌داری در دوران امپریالیسم، پیروزی هم‌زمان انقلاب

۱. لنین، مجموعه کامل آثار، جلد ۲۷، صفحات ۲۸۶-۲۸۷. لنین برای نوشتن این اثر، ۱۴۸ کتاب و ۲۳۲ مقاله را به زبان‌های روسی، انگلیسی، فرانسه و آلمانی مورد مطالعه قرار داده و از آن‌ها یادداشت برداری کرده است.

(توضیحی از مترجم: کوشش شده است در ترجمه نقل قول‌ها، تا آنجا که ممکن بوده از ترجمه‌های قبلی بوسیله حزب توده ایران استفاده شود.)

۲. لنین، مجموعه کامل آثار، جلد ۲۷، صفحه ۲۸۸.

سوسیالیستی در همه کشورها نامی رسمی گردد.

لنین مارکسیسم را به طور خلاق تکامل بخشید و برای نخستین بار در عرصه علم به این نتیجه رسید که پیروزی انقلاب سوسیالیستی در آغاز در چند و یا حتی در یک کشور جداگانه، نه تنها ممکن، بلکه ناگزیر است. "لنین با کشف قانون رشد ناموزون اقتصادی و سیاسی سرمایه‌داری در مرحله امپریالیسم، به این نتیجه می‌رسد که کشورهای مختلف هم‌زمان به سوسیالیسم نمی‌رسند و الزامی نیست که حتماً جنبه امپریالیسم در پیشرفته‌ترین کشورها شکافته شود" ۳.

لنین ثابت کرد که یورش‌های انقلابی به سیستم جهانی سرمایه‌داری در حلقه‌های ضعیف آن، و جدا شدن پی‌پی کشورهای از این سیستم باعث سقوط و تلاشی سرمایه‌داری خواهد شد. بدین‌سان، لنین بر پایه تجزیه و تحلیل امپریالیسم، تئوری جدید انقلاب پرولتری را بوجود آورد. و این، دستاورد عظیمی بود در تئوری مارکسیستی؛ و این، سلاح اندیشه‌ای بس گرانقدری بود برای طبقه کارگر در مبارزه انقلابی علیه سرمایه‌داری.

پیرامون پدیده‌های نوین تکامل سرمایه‌داری در آغاز قرن بیستم، اقتصاددانان زیادی مطلب نوشته‌اند. اما هیچ یک نتوانستند ماهیت مرحله نوین تکامل سرمایه‌داری را از نظرگاه علمی عمیقاً تشریح نمایند. فقط لنین توانست با کاربست پیگیر اسلوب کاملاً علمی مارکسیستی در تجزیه و تحلیل پدیده‌های نوین در اقتصاد و سیاست سرمایه‌داری، این مهم را به انجام رساند.

همان‌طور که لنین متذکر می‌شود، در آثار بورژوائی که در آن زمان به مسائل امپریالیسم اختصاص یافته بود، دو جریان مشاهده می‌شد. یکی از این دو جریان که شولتسه - هورنیتس، لیفمان، ریسر و دیگران نمایندگانه آن بودند، با پرده‌پوشی تضادهای ناهم‌ساز عمیقی که سرشتی امپریالیسم بود، آشکارا امپریالیسم را (بخصوص امپریالیسم کشور خود را) ستایش می‌کردند. جریان دوم، که هوبس، آگاد، لانسیورگ و دیگران نمایندگانه آن بودند، گرچه مواضع انتقادی نسبت به امپریالیسم داشتند، ولی این انتقاد بیشتر از مواضع سوسیالیست - لیبرال و خرده‌بورژوائی انجام می‌گرفت. آنان که مدافع منافع سرمایه‌داری بودند، فقط خواهان بازگشت به عقب، به دوران سرمایه‌داری رقابت آزاد بودند و پاک‌کردن سرمایه‌داری انحصاری از جنبه‌های "منفی" آن را طلب می‌کردند. لنین هر دو این جریان‌ها را شدیداً به انتقاد کشید و بی‌پایگی آن‌ها را از لحاظ تئوری و ارتجاعی بودنشان را از لحاظ سیاسی نشان داد.

لنین به انتقاد از تئوری‌های اپورتونیستی درباره امپریالیسم توجه خاصی داشت. او هم حامیان آشکار امپریالیسم نظیر برنشتاین، داوید، کونف، وهم

۳. به مناسبت صدمین سالروز تولد ولادیمیر ایلیچ لنین. تره‌های کمیته مرکزی حزب کمونیست

به اصطلاح "منتقدین" ریاکاری چون کارل کائوتسکی و همفکرانش را بی‌رحمانه افشا می‌کرد. این "منتقدین" در ظاهر خود را مخالف امپریالیسم جلوه می‌دادند، حتی به فراخوانی علیه امپریالیسم دست می‌زدند، ولی در واقع ماهیت اصلی امپریالیسم را تحریف می‌کردند و مدافع سرمایه‌داری بودند.

از اینجاست که در آموزش لنین درباره امپریالیسم، پژوهش عمیق علمی پیچیده‌ترین روند سرمایه‌داری انحصاری با انتقاد شدید از "تئوری‌های بورژوائی و اپورتونیستی امپریالیسم به طور ناگسستی در هم می‌آمیزد. لنین اثر عمده خود درباره امپریالیسم، امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری را در سال ۱۹۱۶ نوشت ولی این اثر در سال ۱۹۱۷، پس از سرنگونی تزاریسم منتشر شد. این کتاب در شرایط سانسور تزاری تحریر شده بود و به همین جهت، همان‌طور که خود لنین متذکر می‌شود، نتیجه‌گیری‌های سیاسی و مسائل مبارزه انقلابی با "احتیاط فراوان" و به شکل مستور، با زبان ازوپ بیان شده است. اندیشه‌های طرح شده در این کتاب در دیگر آثار لنین مانند سوسیالیسم و جنگ، امپریالیسم و تفرقه سوسیالیسم، درباره شعار کشورهای متحد اروپا، برنامه جنگی انقلاب پروتری و یک رشته آثار دیگر گسترش می‌یابند.

آموزش لنین درباره امپریالیسم و انقلاب سوسیالیستی دوران نوینی را در تکامل اندیشه مارکسیستی بوجود می‌آورد. در تزه‌های کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی به مناسبت صدمین سالروز تولد لنین گفته می‌شود: "تجزیه و تحلیل لنین از امپریالیسم در کتاب امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری و در سایر آثار او، ادامه مستقیم و تکامل بعدی اندیشه‌های مارکس در کتاب گاپیتال است" ۴.

کشف‌های داهیانه لنین، برای گسترش مبارزه طبقه کارگردور نمای تازه‌های پدید می‌آورد و آن را به عمل قاطع انقلابی فرامی‌خواند. اندیشه‌های لنین پرولتاریا را به شناخت مشخص راه‌های دستیابی به هدف بزرگ خود-بر انداختن سرمایه‌داری و برپاداشتن جامعه کمونیستی- مسلح و مجهز می‌کند. انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثر و انقلاب‌های سوسیالیستی در دیگر کشورها، گسترش و تکامل مجموعه روند انقلاب جهانی - اوج پیروزی آموزش همه‌پیروز لنین است.

تئوری لنینی امپریالیسم، در برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی، در اسناد حزب کمونیست اتحاد شوروی و سایر احزاب برادر و در اسناد کنفرانس‌های بین‌المللی نمایندگان احزاب کمونیست و کارگری تکامل بیشتر یافت.

"تجربه تاریخی سوسیالیسم جهانی گنجینه مارکسیسم - لنینیسم را با استنتاجات و اصول نوین غنی تر ساخت و افق تئوری و پراتیک انقلابی را گسترش

۴. مناسبت صدمین سالروز تولد ولادیمیر ایلیچ لنین، صفحه ۱۳.

داد. این تجربه اهمیت همه‌گیر قوانین اساسی انقلاب سوسیالیستی و ساختمان جامعه نوین را که به وسیله مارکسیسم - لنینیسم کشف شد و برای نخستین بار در انقلاب اکتبر تجسم یافت، به نحو انکارناپذیر به ثبوت رساند و ضرورت کاربرد خلاق این قوانین را با در نظر گرفتن شرایط مشخص و ویژگی‌های کشورهای جداگانه، تایید نمود " ۵.

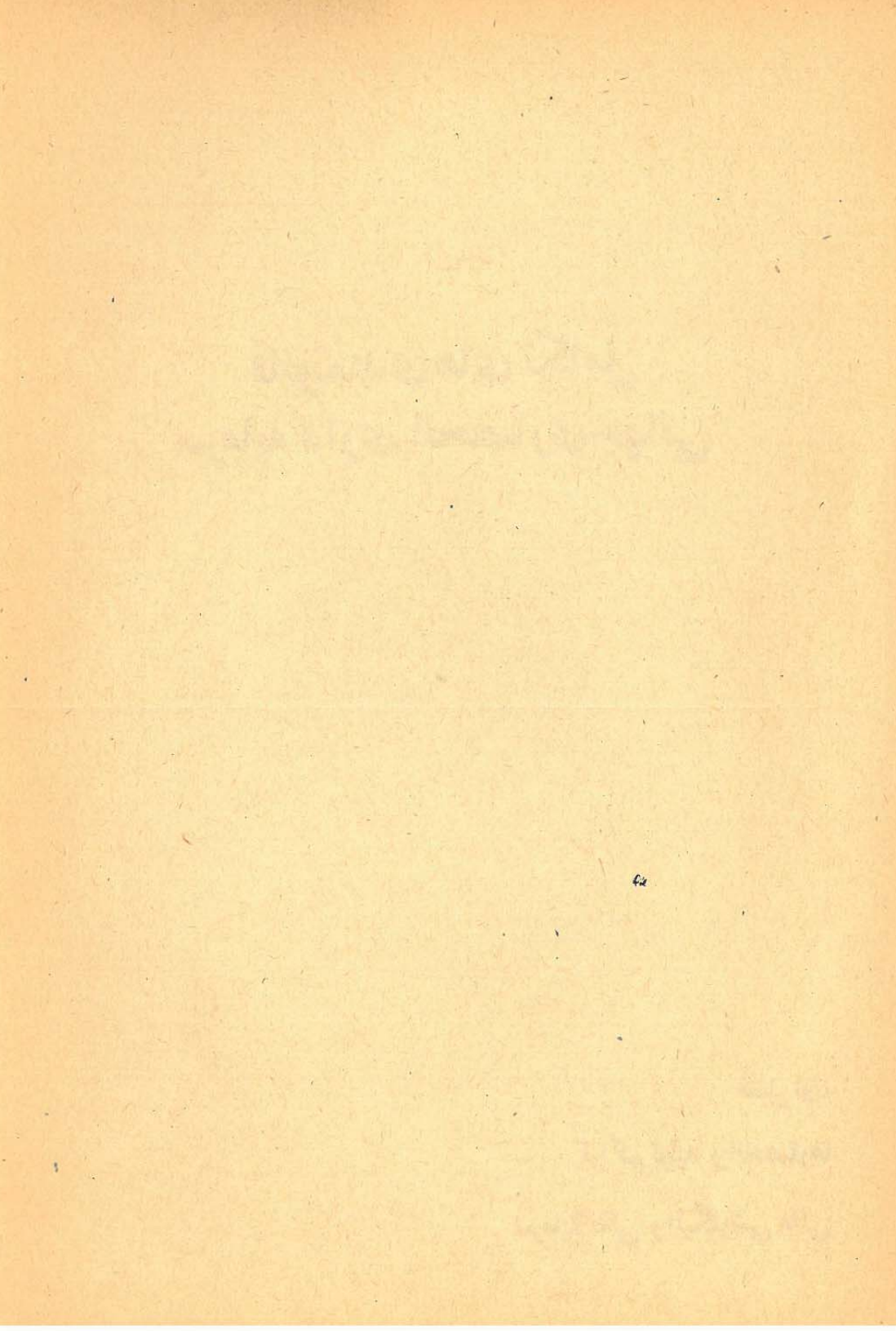
۵. درباره شصتین سالگرد انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر، قطعنامه کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی. ۳۱ نوامبر ۱۹۷۷. مسکو، ۱۹۷۷، صفحه ۱۶.

قانونمندی های تکامل سرمایه داری انحصاری جهانی

فصل اول

تراکم تولید و انحصارها

سرمایه مالی و الیگارشسی مالی



۱. پیدایش، ماهیت و اشکال انحصارها

تراکم تولید و پیدایش انحصارهای صنعتی

سرمایه‌داری رقابت آزاد، عالی‌ترین تکامل خود را در سال‌های ۶۰-۷۰ سده گذشته به دست آورد. در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰، گذار از سرمایه‌داری ماقبل انحصاری به سرمایه‌داری انحصاری انجام گرفت. کارتحول سرمایه‌داری رقابت آزاد به امپریالیسم، به وسیله رشد همه‌جانبه نیروهای مولده و مناسبات تولیدی سرمایه‌داری آماده شده بود.

تسلط رقابت آزاد خصلت ویژه اقتصاد سرمایه‌داری پیش از امپریالیسم بود. رقابت میان سرمایه‌داران به طور ناگزیر کار را به تراکم و تمرکز سرمایه، به بزرگ‌شدن تولید، سوق می‌داد. بخش روزافزونی از قدرت تولید و نیروی کار شاغل و محصول تولید شده، در موءسسات بزرگ و بزرگ‌تری که از میدان رقابت بیرون آمده بودند، متراکم می‌شد.

در نیمه دوم قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، به علت کشفیات عظیم علمی و فنی، روند تراکم تولید به مقیاس زیاد تسریع شد.

کشف شیوه‌های جدید آهن‌گذاری (شیوه‌های بسمر، توماس، مارتن) و بهره‌برداری عملی از آن به پیدایش کارخانه‌های عظیم آهن‌گذاری منجر گشت. اختراع انواع جدید دستگاه‌های فلز تراشی (دستگاه‌های رولور، فرز و نظایر آن‌ها) و کاربرد آلیاژهای محکم، رشد صنایع ماشین سازی را سریع‌تر کرد. انواع جدیدی از محرک‌ها (توربین بخاری، محرک احتراق داخلی، موتور دیزل) اختراع شد. ساخت اتومبیل، هواپیما و غیره، پیامد این اختراعات بود.

استفاده صنعتی از نیروی برق، اثر انقلابی و عظیمی در تولید داشت. این تحولات عظیم فنی، در صنایع تغییرات ساختاری بوجود آورد. بدین معنی که، اگر پیش از آن در تولید سرمایه‌داری سهم برتر از آن رشته‌های صنایع سبک بود، از سال‌های ۷۰ قرن گذشته رشته‌های صنایع

سنگین به تدریج سهم عمده را به دست می آورند .

تحولات فنی و ساختاری در صنایع موجب تغییر در ابعاد موسسات سرمایه‌داری گردید . کاربرد وسایل جدید . مستلزم آن چنان سرمایه‌های عظیمی بود که تامین آن حتی از جانب سرمایه‌داران بزرگ هم امکان نداشت . آن‌ها برای پیشبرد موفقیت آمیز کار ناگزیر بودند که از راه وام و اعتبار به جلب سرمایه‌های دیگران توسل جویند . شرکت‌های سهامی به سرعت گسترش پیدا کردند .

بر اثر عمل قانون تراکم تولید ، در هر یک از کشورهای رشد یافته سرمایه‌داری ، موسسات بزرگ و بزرگ‌تر وضع مسلط در تولید به دست آوردند .

با بزرگ شدن موسسات ، کار رقابت شدیدتر و بغرنج‌تر می‌گردد . هزینه‌های عظیم ناشی از رقابت میان بزرگ‌ترین سرمایه‌داران کبه به سود آنان لطمه می‌زند ، خطر ورشکست کامل و دشوارتر شدن فروش کالا در این شرایط ، سرمایه‌داران بزرگ را به طور ناگزیر به سوی توافق و اتحاد سوق می‌دهد . در عین حال تراکم تولید و سرمایه ، کار چنین توافق و اتحادی را آسان می‌کند ، زیرا " برای چند دهه موسسه عظیم رسیدن به توافق میان خود ، آسان است " ۶ . بعلاوه این گونه موافقت‌ها میان بزرگ‌ترین سرمایه‌داران ، امکان به دست آوردن سود انحصاری فوق العاده را برای آنان فراهم می‌آورد . و این تبدیل رقابت به متضاد خود ، یعنی به انحصار ، در شرایط تراکم عظیم تولید سرمایه‌داری ، به طور اجتناب‌ناپذیر انجام می‌گیرد و دیالکتیک درونی تکامل آن را تشکیل می‌دهد . لنین روند تاریخی تکامل سرمایه‌داری را چنین ترسیم می‌کند : تسلط رقابت آزاد ناگزیر به تراکم تولید منجر می‌شود و تراکم تولید در مرحله معینی از رشد خود ، انحصار را پدید می‌آورد .

انحصارها بدو در رشته‌های صنایع سنگین ، که تولید بزرگ زودتر در آن‌ها پیروز شد ، بوجود آمدند . پایه‌ای رشد تراکم تولید ، این انحصارها در مهم‌ترین رشته‌های صنایع سبک نیز پدیدار شدند .

سرشت و اشکال انحصارها

انحصارهای سرمایه‌داری معاصر در عرصه تولید ، عبارتند از بزرگ‌ترین موسسات یا اتحاد موسساتی که تولید بخش قابل ملاحظه‌ای از یک یا چند نوع محصول را در دست خود متمرکز می‌سازند - کاری که به آن‌ها امکان می‌دهد تا قیمت‌های انحصاری برقرار کنند و سودهای کلان انحصاری به دست آورند .

انحصارها ، هدف عمده خود ، یعنی کسب سودهای کلان انحصاری را به کمک شیوه‌های گوناگون تامین می‌کنند . مهم‌ترین آن‌ها ، ایجاد قیمت انحصاری است . بدین معنا که انحصارها محصول خود را به بهای کلان انحصاری می‌فروشند ،

مواد خام و دیگر عناصر تولید را، علی القاعده، به بهای نازل انحصاری می‌برد و براین پایه سود کلان انحصاری به چنگ می‌آورند.

انحصارها دارای اشکال گوناگون هستند. تکامل یافته‌ترین اشکال انحصارها عبارتند از: کارتل، سندیکا، تراست و کنسرن.

کارتل، عبارت از چنان اتحاد انحصارهای سرمایه‌داری است که اعضای آن، هم استقلال تولیدی و هم استقلال تجاری خود را حفظ می‌کنند. در عین حال سرمایه‌داران عضو کارتل درباره بهای انحصاری کالاهای خود باهم توافق می‌کنند، به تقسیم بازار فروش میان خود می‌پردازند، سهم هریک از اعضاء را در میزان تولید و میزان فروش معین می‌کنند، شرایط استخدام نیروی کار را مشخص می‌سازند و به مبادله لیسانس تکنیک جدید میان خود می‌پردازند...

سندیکا آن اتحاد انحصاری است که شرکت‌کنندگان در آن استقلال تولیدی خود را حفظ می‌کنند، ولی استقلال تجاری خود را از دست می‌دهند. فروش کالاهای تولید شده در موسسات عضو سندیکا به بهای انحصاری به وسیله دفتر ویژه سندیکا انجام می‌گیرد. همین دفتر تمام سفارش‌ها را در دست خود متمرکز می‌سازد و تولید آن‌ها را بر حسب سهمیه موسسات عضو سندیکا، بین آن‌ها تقسیم می‌کند. در موارد بسیار سندیکاها مواد اولیه مورد نیاز اعضاء خود را نیز به بهای نازل انحصاری خریداری کرده، در اختیار آن‌ها می‌گذارند.

تراست آن شکلی از انحصار است که موسسات عضو آن نه فقط استقلال تجاری، بلکه استقلال تولیدی خود را نیز از دست می‌دهند. سرمایه‌داران عضو تراست، به جای مالک موسسه خود، سهام دار تمام تراست می‌شوند. تراست‌ها معمولاً شرکت‌های سهامی (کمپانی یا کورپوراسیون) هستند.

کنسرن پیچیده‌ترین شکل اتحاد انحصاری است. خصلت ممیزه کنسرن در این است که بر پایه به اصطلاح سیستم مشارکت بوجود می‌آید. موسسات کنسرن، معمولاً، واحدهای مستقل به شمار می‌آیند، ولی عملاً تابع کمپانی مادر هستند، که پاکت کنترل سهام موسسات کنسرن را در اختیار دارد.

در شرایط معاصر، به ندرت با سندیکا و تراست‌های تکرشته‌ای خالص برمی‌خوریم. دیگر، آن‌چنان که در گذشته متداول بود، کارتل از اتحاد واحدهای جداگانه مختلف بوجود نمی‌آید بلکه اعضای آن را کورپوراسیون‌های عظیم تشکیل می‌دهند.

چند نمونه از چگونگی تسلط انحصارهای کشورهای امپریالیستی ذکر می‌کنیم: در ۴۳ رشته صنعتی ایالات متحده آمریکا، چهار موسسه انحصاری عظیم بیش از ۷۵٪ تولید و در ۱۰۲ رشته صنعتی از ۵۰ تا ۷۴٪ تولید هر رشته را در دست خود متمرکز کرده‌اند. در اواخر قرن ۱۹ در صنایع اتومبیل سازی ایالات متحده آمریکا ۱۶۰۰ کمپانی فعالیت می‌کرد. اکنون تعداد آن‌ها انگشت شمار است. سه موسسه عظیم اتومبیل سازی ("جنرال موتورز"، "فورد"، "کرایسلر") در سال

۱۹۰۹ حدود ۴۲ درصد تولید صنایع اتومبیل سازی آمریکا را در دست داشتند و این رقم در سال ۱۹۷۳ به ۹۷/۸ درصد رسید.

در صنایع نفت ایالات متحده آمریکا چهار انحصار تسلط دارند: "اکسون کورپوریشن"، "موبیل اویل"، "تکزاکو"، "گلف اویل". اکنون سهم این چهار انحصار در دارائی های صنایع نفتی آمریکا به ۵۵ درصد بالغ شده است.

پنجاه انحصار عظیم بیش از یک سوم تولید تمام محصولات صنایع تبدیلی و صنایع استخراجی آمریکا را که در آن مجموعاً حدود ۵۰۰ هزار موسسه فعالیت دارند، در دست خود متمرکز کرده اند.

بزرگترین انحصارهای آمریکانه تنها در اقتصاد این کشور، بلکه در تمام سیستم جهانی سرمایه داری وضع مسلط دارند. از میان ۱۰ انحصار عظیم جهان سرمایه داری، ۸ انحصار متعلق به آمریکا است.

روند انحصاری شدن در سطح عالی، وجه مشخصه اقتصاد ژاپن است. در هریک از رشته های زیر فقط پنج موسسه انحصاری عظیم تسلط دارند. سهم این موسسات در تولید چنین است: ۹۷ درصد تولید دستگاه های شمارگر، ۹۸ درصد تولید اتومبیل های سواری، ۹۰ درصد تولید مس، ۷۳ درصد تولید کشتی، ۸۶ درصد تولید چدن، ۸۴ درصد تولید لکوموتیو، ۸۲ درصد تولید نیروی برق، ۷۱ درصد تولید فولاد و غیره.

بیش از نیم قرن پیش، لنین سطح عالی انحصاری شدن تولید در آلمان را خاطرنشان کرده بود. در حال حاضر تقریباً ۲۰۰ موسسه انحصاری عظیم جمهوری آلمان فدرال ۸۵٪ سرمایه شرکت های سهامی این کشور را در دست خود متمرکز کرده اند. ۹ کنسرن بزرگ ۹۴٪ تولید فولاد این کشور را در انحصار دارند. اکنون نیز مانند دوران پیش از جنگ کنسرن های تولید زغال و فولاد ناحیه "رور" هسته اساسی سرمایه انحصاری آلمان غربی را تشکیل می دهند. گروه صنایع شیمیائی "ای.گ. فاربن ایندوستری" بیش از نیمی از فرآورده های شیمیائی آلمان فدرال را تولید می کند. دو کنسرن "زیمنس" و "آ.ا.گ - تلفونکن" دارای مواضع کلیدی در تولید نیروی برق هستند. سه کارخانه "فولکس واگن ورک"، "دایملر-بنز" و "آ. اوپل" حدود ۹۰٪ تولید اتومبیل سواری را در دست دارند.

در طول بیش از پنجاه سالی که از انتشار اثر لنین، امپریالیسم به مثابه بالا ترین مرحله سرمایه داری می گذرد، در اشکال و شیوه های سلطه انحصارها تغییرات قابل ملاحظه ای صورت گرفته است. میدان تسلط این انحصارها به میزان زیادی گسترش یافته است. اگر در آغاز قرن بیستم، انحصارها به طور عمده در رشته های صنایع سنگین مستقر شده بودند، در زمان حاضر آن ها سلطه خود را در تمام عرصه های اقتصاد برقرار کرده اند: در رشته های صنایع سنگین و سنگ، در ترابری، در ساختمان، بازرگانی و ارتباطات. سرمایه انحصاری بیش از پیش

دراقتصاد کشاورزی رسوخ می کند .

لنین درآغاز قرن خاطر نشان ساخت که مجتمع های تولیدی که عظمت آن ها ناشی از ادغام رشته های مختلف است ، به طور عمده صنایع سنگین را دربر گرفته اند . ولی اکنون این مجتمع ها در همه رشته های تولید مشاهده می شوند . همراه با پیدایش مجتمع ها ، تمام رشته های تولید زیریورش قرار گرفت . ماهیت این جریان عبارت بود از درهم آمیزی موسسات رشته های بیشتر گسترده صنایع ، ترابری و بازرگانی ، یعنی ادغام رشته هایی که از نظر تکنولوژی ارتباطی باهم ندارند ، در چارچوب اتحاد های انحصاری .

تبدیل کمیانی های عظیم به مجتمع های چند رشته ای ، پدیده نوینی است مختص سرمایه داری انحصاری دوران معاصر . این پدیده در آغاز قرن بیستم وجود نداشت . کارتل ها که اسلاف تراست ها و کنسرن ها بودند ، اکنون بر بنیادهای نوین احیاء می شوند ، یعنی بر پایه توافق میان کنسرن ها بوجود می آیند . کارتل امروزی ، در واقع ، نوع جدیدی از انحصارها است ، زیرا اعضای آن را بزرگترین انحصارها تشکیل می دهند . چه بسا که انحصارها بدون این که طبق قرارداد در کارتل ها متحد شوند ، باز قیمت انحصاری را تحمیل (دیکنه) می کنند . و این کار به کمک باصطلاح سرکردگی در قیمت انجام می گیرد ، یعنی زمانی که قیمت فروش را یکی از بزرگترین انحصارها تعیین می کند و سایر انحصارها از آن پیروی می کنند .

یکی از اشکال نوین دیگر انحصارها ، انحصارهایی است که بر پایه قرارداد میان کورپوراسیون های بزرگ برای اقدام مشترک در احداث موسسات عظیم ، بناهای بسیار گران قیمت ، و برای انجام امور علمی و پژوهشی و غیره بوجود می آید .

۲ . انحصارها و رقابت

تناسب میان انحصار و رقابت در دوران امپریالیسم

انحصارها که از رقابت آزاد پدید آمده اند ، نقیض کامل آن هستند . ولی سلطه انحصارها به امحای همه جانبه رقابت منجر نمی شود ، بلکه فقط آزادی این رقابت را محدود می کند . امپریالیسم مانند مرحله ای که پیش از آن وجود داشت ، بر مالکیت خصوصی سرمایه داری بر وسایل تولید مبتنی است و به همین جهت بقای رقابت در این مرحله نیز یک ضرورت عینی است .

امپریالیسم ، سرپای جامعه سرمایه داری را دگرگون نمی سازد و نمی تواند هم دگرگون سازد . انحصارها بر اقتصاد تسلط دارند ، مواضع کلیدی آن را در

دست دارند، ولی با این همه تمام اقتصاد به وسیله انحصارها اداره نمی شود. موسسات مستقل (آنهایی که جزو انحصارها نیستند) تقریباً در تمام رشته های تولیدی، از لحاظ تعداد برتری دارند. و این همان زمینه سرمایه داری کهن است که بر روی آن سرمایه داری انحصاری قد علم می کند.

رشته هایی از تولید در اقتصاد کشورهای امپریالیستی وجود دارند که رقابت در آن ها به پیدایش تراکم تولید در سطح عالی منجر شده است. سرمایه های انحصاری از دیگر رشته ها به این رشته ها روی نمی آورند، زیرا امکان تحصیل سود فوق العاده قابل ملاحظه در این رشته ها چندان محتمل نیست. این ها چنان رشته های تولیدی هستند، که تقاضا در آن ها دستخوش نوسان شدید است و یا تولید آن ها با خطر بزرگ همراه است. سرمایه داران غیر انحصاری در این رشته ها بر آشنائی کامل خود از بازار موضعی کالای این رشته ها، نزدیکی موسسه خود به این بازار، مشتریان سنتی و کیفیت خاص کالای خود متکی هستند و در این رشته ها از نوآوری های تکنیکی کم خرج استفاده می کنند و غیره.

این نکته رانیز باید در نظر داشت که علاقه انحصارها به برانداختن موسسات کوچک و متوسط، شامل تمام رشته ها نمی شود. پیشرفت علمی و فنی برای تجزیه روند تولید به اجزاء و عناصر کنترال عده نسبتاً حد اگانه، شرایط فراهم می کند. به همین جهت انحصارها بدون این که خود متحمل سرمایه گذاری شوند، انجام یک رشته از امور جنبی و کمکی تولید را به عهده موسسات کوچک و متوسط ظاهراً مستقلی وامی گذارند، که عملاً تابع خود آن ها هستند. انحصارها به هنگام رونق بازار، با واگذاری انجام سفارش های خود به موسسات کوچک و متوسط ظاهراً مستقل، تعداد روزافرونی از این موسسات را زیر نفوذ و کنترل خود درمی آورند. ولی همین انحصارها، هنگامی که وضع اقتصادی روبه وخامت می رود، این موسسات را به دست سرنوشت می سپارند و محکوم به ورشکستگی می سازند.

بدین سان، وجود تعداد عظیم موسسات سرمایه داری غیر انحصاری برای رقابت زمینه فراهم می سازد، و در این زمینه است که سرمایه انحصاری عمل می کند. علاوه بر این خود انحصارها برای تامین حداکثر حجم و نرخ سود به شدیدترین رقابت ها میان خود می پردازند.

رقابت در دوران امپریالیسم

سلطه انحصارها به تغییرات جدی در خصیلت و اشکال و شیوه های رقابت منجر می شود. در دوران امپریالیسم رقابت پیچیده تر و حادث تر، دامنه آن گسترده تر و عوارض مخرب آن افزون تر می گردد.

لنین می گوید، رقابت در شرایط امپریالیسم به معنای سرکوب وحشیانه بی سابقه کاردانی، انرژی، ابتکار شجاعانه، تبدیل مسابقه به بندوبست مالی،

خودکامگی و نوکرفتگی در قشرهای بالای اجتماعی است. به سخن لنین، بجای مسابقه آشکار، دسیسه پنهان مشتى غول علیه همه دیگران در دستور روز قرار می گیرد. ۷.

امپریالیسم در عین حال اشکال نوین رقابت را می آفریند. از جمله این اشکال عبارتند: رقابت میان انحصارها و موسسات مستقل، رقابت میان خود انحصارها، رقابت در درون انحصارها.

لنین به یک رشته شیوه‌های جدید خفه کردن موسسات مستقل به وسیله انحصارها اشاره کرده است: محروم کردن از مواد خام، محروم کردن از کارگر به وسیله "آلیانس"ها (یعنی قرارداد انحصارگران با رهبران خودفروش اتحادیه‌های کارگری)، محروم کردن از بازار فروش، قرارداد با خریداران درباره این که فقط با انحصارها دادوستد کنند، برقراری قیمت‌های انحصاری، محروم کردن از وام و اعتبار، اعلام تحریم. ۸. خرید زمین‌هایی که موسسات رقیب بر آن‌ها ساخته شده‌اند، خرید اشخاص مورد نظر بایول و اعمال فشار بر رقیبان از طریق مقامات دولتی رانیز باید در ردیف شیوه‌های نوین مبارزه انحصارها با موسسات مستقل بشمار آورد. آگهی‌های تجارتنی (رکلام) نقش بسیار بزرگی در رقابت در دوران امپریالیسم بازی می‌کنند. از مطبوعات، رادیو، تلویزیون، که در دست انحصارگران است، نه تنها به منظور تبلیغ درباره محصول خود، بلکه همچنین برای تحریم کالاهای رقیب استفاده می‌شود. خرید پاتنت تکنیک جدید به وسیله انحصارها، که رقیبان را از امکان بهره‌گیری از دست‌آوردهای پیشرفت فنی محروم می‌سازد، یکی از وسایل بسیار مهم مبارزه در دوران امپریالیسم است. انحصارها آزمایشگاه‌های علمی و مراکز طراحی فنی مختص به خود را ایجاد می‌کنند.

انحصارها در مبارزه با موسسات مستقل به شیوه‌های قدیمی نیز دست می‌یازند. کاهش بهای فروش به منظور جنگ انداختن به بازار فروش رقیب، از وسایل عادی مبارزه است. انحصارها برای "پاک سازی" بازار از تولیدکنندگان مستقل، می‌توانند قیمت‌ها را موقتاً نه فقط پائین‌تر از ارزش، بلکه حتی کم‌تر از هزینه تولید تعیین کنند. انحصارها از این رو بدین کار قادرند، که از کامل‌ترین تکنیک‌ها بهره‌می‌گیرند و سرمایه ذخیره فراوان در اختیار دارند و می‌توانند زیان‌های موقت را جبران کنند. موسسات مستقل که تحمل چنین رقابتی را ندارند، ورشکست می‌شوند. انحصارها پس از چنین "پاک سازی" بی‌درنگ قیمت‌ها را تا سطح قیمت‌های کلان انحصاری بالا می‌برند. جالب این‌که، انحصارها در رقابت میان خود کم‌تر به جنگ آشکار قیمت‌ها متوسل می‌شوند، چرا که چنین جنگی خطر

۷. لنین. مجموعه کامل آثار، به زبان روسی، جلد ۳۵، صفحه ۱۹۵.

۸. لنین. مجموعه کامل آثار، به زبان روسی، جلد ۲۷، صفحه ۳۲۱.

وارد آوردن زیان‌های کلان به خود آن‌ها را دربردارد. انحصارها از رقابت در عرصه قیمت‌ها، معمولا علیه رقبای ضعیف استفاده می‌کنند.

انحصارها علاوه بر شیوه‌های اقتصادی، از اعمال قهر آشکار نیز علیه تولید کنندگان مستقل استفاده می‌کنند: آتش زدن و منفجر کردن موسسات آن‌ها، کشتن استوارترین رقبایان به دست گانگسترهای مزدور، شانتاژ و انواع توطئه‌ها و زدویندهای دیگر.

مبارزه میان انحصارها پیش از همه به منظور تامین وضع مسلط در این یا آن رشته تولیدی انجام می‌گیرد. سودهای کلان غیرعادی که نصیب انحصارگران این یا آن رشته می‌گردد، به طور ناگزیر سرمایه‌های انحصاری را از دیگر رشته‌ها به سوی خود جلب می‌کند که در نتیجه آن، آتش مبارزه شدید شعله می‌گیرد.

این مبارزه در درون هریک از رشته‌های تولیدی نیز به منظور تامین سلطه بر بازار انجام می‌گیرد. برای به دست آوردن سفارش‌های نظامی از دولت، که بالا ترین و پایدارترین سودها را همراه دارد، شدیدترین رقابت‌ها بین بزرگ‌ترین انحصارها جریان می‌یابد.

رقابت میان خود انحصارها به مراتب شدیدتر و وحشیانه‌تر از رقابت میان انحصارها و موسسات مستقل است، زیرا در جریان این رقابت نیروهائی باهم تصادم پیدا می‌کنند که منابع اقتصادی هنگفتی در اختیار دارند. هریک از رقبای پرتوان می‌کوشد دشمن خود را به زانو درآورد. در راه چنین رقابتی پول‌های هنگفت مصرف می‌شود.

در زمان حاضر، اشغال و یا صیانت مقام و موقعیت انحصاری، بدون بهره‌گیری از دستاوردهای پیشرفت علمی و فنی غیرممکن است. فقط آن انحصارگرانی که هزینه‌های فراوان در راه پژوهش‌های علمی و بدست آوردن پاتنت تکنیک جدید مصرف می‌کنند، می‌توانند امید پیروزی در رقابت داشته باشند.

در شرایط انقلاب علمی و فنی، انحصارها می‌کوشند ماهرترین نیروی کار و به ویژه کادرهای علمی پژوهش‌گر و مهندسين فن‌آور را از دست یکدیگر برابیند.

میان انحصارها رقابت به طور عمده بر روی قیمت‌ها نیست. زمینه‌های رقابت به طور عمده عبارتند از: بالا بردن کیفیت کالاها با حفظ و یا افزایش جزئی قیمت‌ها، تولید کالاهای جدید، یا ساخت کالاهای سنتی در اشکالی جذاب‌تر برای خریدار و با خواص مفیدتر.

ولی این به معنای برافتادن کامل رقابت در عرصه قیمت‌ها نیست. برای خریداران بزرگ تخفیف‌هایی نسبت به قیمت‌های اعلام شده در نظر گرفته می‌شود و این کار معمولا محرمانه انجام می‌گیرد. هنگامی که در رشته‌هایی که انحصارهای بسیار کلان بوجود آمده، تناسب نیروها تغییر می‌کند، چه بسا "جنگ قیمت‌ها"ی آشکار پدید می‌آید. ولی "جنگ قیمت‌ها" اکثرا علیه موسسات مستقل انجام می‌گیرد.

نتیجه مبارزه سرسختانه گول‌ها، در آخرین تحلیل، به تناسب نیروهای آن‌ها بستگی دارد. ولی چه‌بسا گول‌های انحصاری که در میدان رویارویی، نمی‌توانند بریکدیگر چیره شوند و دشمن را به شکست کامل بکشانند. چنین مبارزه‌ای معمولا با توافق درباره تقسیم منطقه نفوذ، یعنی زدویند درباره تامین سلطه چندانحصار علیه رقیب دیگر و بخصوص علیه کارگران پایان می‌یابد. خود این توافق‌ها به معنای ترک رقابت نیست، بلکه به معنای تغییر شکل آن است.

از اشکال رقابت‌های میان‌رشته‌ای انحصارها، می‌توان به رقابتی اشاره کرد که میان انحصارهای تولید کننده کالاها و انحصارهای مصرف‌کننده این کالاها درمی‌گیرد. انحصارهای تولیدکننده می‌کوشند قیمت‌ها را بالا ببرند و انحصارهای مصرف‌کننده سعی می‌کنند آن را پائین آورند. مبارزه میان انحصارهای تولید کننده محصولات جانشین نیز در شمار رقابت‌های میان رشته‌ای است (انحصارهای نفتی با انحصارهای زغال سنگ رقابت دارند و انحصارهای راه‌آهن با انحصارهای حمل و نقل با اتومبیل و هواپیما و غیره).

رقابت در داخل انحصارها، از اشکال مهم رقابت در دوران امپریالیسم است. نیروی اقتصادی اعضای اتحاد‌های انحصاری معمولا متفاوت است و رشد ناموزون سرمایه‌داری این اختلاف را شدیدتر می‌کند. تغییر در تناسب نیروها، اعضای نیرومندتر را وامی‌دارد تا برای تغییر شرایط قرارداد به سود خود کوشش به عمل آورند. این کار دیگر اعضای اتحاد انحصاری را به مقاومت وامی‌دارد. مبارزه در داخل انحصارها گاه چنان شدت می‌یابد که به تلاشی خودانحصارها منجر می‌گردد.

شیوه‌ها و خصلت مبارزه درونی انحصارها به میزان زیاد به شکل انحصارها بستگی دارد. مثلا مبارزه میان اعضای کارتل معمولا بر سر به دست آوردن بازار فروش بهتر و یا سهم بیشتر در تولید انجام می‌گیرد، زیرا هر قدر سهم عضو کارتل یا سندیکا در حجم کل تولید بیشتر باشد، سهم آن در سود نیز بیشتر خواهد بود. در درون تراست‌ها و کنسرن‌ها، مبارزه به خاطر بدست آوردن "پاکت کنترل" سهام، کسب سهم بیشتر در سود قابل تقسیم، به دست گرفتن مقامات حساس در دستگاه مدیریت انحصارها و غیره انجام می‌گیرد.

در دوران امپریالیسم همراه با سلطه انحصارها، رقابت آزاد میان موسسات غیرانحصاری کماکان باقی می‌ماند. این رقابت، هم در درون رشته‌ها و هم در بین رشته‌ها وجود دارد. ولی در هر دو حال، این رقابت در شرایط سلطه انحصارها انجام می‌گیرد. و این امر، رقابت آزاد در دوران امپریالیسم را از رقابت آزاد سرمایه‌داری پیش از انحصارات متمایز می‌سازد. اگرچه در دوران امپریالیسم، صدها هزار و حتی میلیون‌ها سرمایه‌دار کوچک و متوسط در رقابت شرکت دارند، ولی سهم بخش غیرانحصاری در اقتصاد بسیار ناچیز است.

بدین سان، امپریالیسم نمودار وحدت دیالکتیکی دوپدیده متضاد انحصار و رقابت است. در اقتصاد سلطه با انحصارها است، ولی انحصارها رقابت را از میان بر نمی دارند، بلکه برعکس، آن را تشدید می کنند، پیچیده تر می سازند و تغییر شکل می دهند. در آمیختن سلطه انحصارها با رقابتها موجبات تشدید تضادها را در سرمایه داری معاصر فراهم می سازد. امپریالیسم بر شدت استثمار توده زحمتکشان می افزاید. لنین خاطرنشان می سازد که ستم انحصارها بر قشرهای وسیع مردم "صدچندان سنگین تر، ملموس تر و تحمل ناپذیرتر می شود".^۹

۳. پیدایش انحصارهای بانکی نقش تازه بانکها در دوران امپریالیسم

تراکم سرمایه بانکی و علل آن

سلطه انحصارها به عرصه تولید محدود نمی شود. انحصارهای سرمایه داری در دیگر عرصه های فعالیت سرمایه نیز پدید می آیند و گسترش می یابند. لنین می نویسد: "... هرگاه ما نقش بانکها را در نظر بگیریم، تصورات ما درباره نیروی واقعی و اهمیت انحصارهای معاصر بسی نارسا، ناقص و کم تر از واقع خواهد بود".^{۱۰}

تراکم تولید در صنایع، روند همانندی را در عرصه فعالیت بانکی نیز برانگیخت. موسسات بزرگ صنعتی، بازرگانی، راه آهن و غیره نمی توانستند پول های آزاد خود را در بانک های کوچک به ودیعه بگذارند، زیرا سرمایه های پرداخت شده این بانکها برای تضمین سپرده های کلان کافی نبود. بانک های کوچک همچنین برای واگذاری اعتبار به موسسات بزرگ به اندازه کافی پول در اختیار نداشتند. به این جهت مواضع بانک های بزرگ در اقتصاد تقویت می شد و مواضع بانک های کوچک تضعیف می گردید.

این روند در انگلستان به شکل آشکار، یعنی از راه بلعیدن بانک های کوچک به وسیله بانک های بزرگ انجام می گرفت. در سال ۱۸۹۰ در انگلستان ۱۰۴ بانک سهامی باقی مانده بود، تا سال ۱۹۱۰ تعداد این بانکها به ۴۵ کاهش یافت، و اکنون فقط ۸ بانک به جای مانده است. همراه با این، تعداد شعب بانک های بزرگ و بزرگتر به سرعت افزایش می یافت. بخصوص شبکه این بانکها در مستعمرات و کشورهای خارجی بسیار گسترده بود.

پنج بانک بزرگ انگلستان، یعنی "بارکلاز مارتینس بنک"، "نشنل وستمنستر بنک"،

۹. لنین. مجموعه کامل آثار، جلد ۲۷، صفحه ۳۲۱.

۱۰. لنین. مجموعه کامل آثار، جلد ۲۷، صفحه ۳۲۵.

"میدلند بنک"، "لویدز بنک" و "استاندارد بنک"، هم از لحاظ تعداد شعب و هم از لحاظ وزن مخصوص در کل دارائی‌های بانکی، اربابان بلا منازع این عرصه مهم فعالیت امپریالیسم انگلستان هستند. این بانک‌های پنج گانه بیش از ۹۰٪ مجموع دارائی‌ها، سپرده‌ها و اعتبارات بانکی انگلستان را در دست دارند و دارای ۱۲۸۲۵ شعبه در انگلستان هستند.

از آنجا که سرمایه‌داری در آمریکا با سرعت نسبتاً زیاد رشد می‌کرد و نیاز به موسسات اعتباری فزونی می‌گرفت، تعداد بانک‌ها از ۱۰ هزار در آغاز قرن ۲۰ به ۳۰ هزار در سال ۱۹۲۰ افزایش یافت: بعدها تعداد این بانک‌ها تا ۱۳/۵ هزار کاسته شد. ولی مدت‌ها است که استقلال اکثر بانک‌های محلی در آمریکا جنبه صوری دارد. عملاً این بانک‌ها تحت نظارت بانک‌های بزرگ قرار دارند. این واقعیت از آنجا هویدا است که ۶۲٪ مجموعه دارائی‌های سیستم بانکی آمریکا در دست بزرگ‌ترین بانک‌های این کشور که فقط ۲/۵ درصد تعداد بانک‌ها را تشکیل می‌دهند، متمرکز شده است. این بانک‌ها ۶۵٪ امور اعتباری کشور را انجام می‌دهند و ۶۳٪ سود بانکی را به دست می‌آورند. "بنک اف آمریکا" بزرگ‌ترین بانک خصوصی ایالات متحده آمریکا است. مجموع دارائی‌های این بانک در سال ۱۹۷۱ برابر ۳۳/۹ میلیارد دلار بود (برابر بودجه کل کشور ایران در سال ۱۳۵۹-م) و سودخالص آن به ۱۸۳/۱ میلیون دلار بالغ شد. سپس بانک‌های "فرست نیشنل بنک" و "چیس مانهاتن بنک" به ترتیب جای دوم و سوم را در سیستم بانکی آمریکا اشغال می‌کنند. فواین آمریکا بانک‌های بزرگ را از داشتن شعب در ۳۲ ایالت ممنوع کرده است. به این جهت روند تابع کردن بانک‌های کوچک نهان‌تر انجام می‌گیرد: از راه مشارکت، نمایندگی و به اصطلاح سیستم زنجیره بانکی (در این سیستم بانک‌های کوچک با گروه‌داسن تعداد معینی از سهام خود نزد بانک‌های بزرگ از آن‌ها اعتبار می‌گیرند و بدین شکل تحت نظارت و کنترل بانک‌های بزرگ‌درمی‌آیند).

پیدایش انحصارهای بانکی

روند تراکم و تمرکز در اواخر قرن ۱۹ در امور بانکی و در صنایع به نتایج مشابهی انجامید. "در بین عده قلیلی از بانک‌هایی که به حکم پروسه تمرکز در راس تمام اقتصاد سرمایه‌داری باقی می‌مانند، طبیعتاً تمایل به سازشی انحصار-طلبانه و تشکیل تراست بانک‌ها بیش از پیش مشهود بوده و شدت می‌یابد" ۱۱.

انحصارهای بانکی اشکال گوناگون دارند.

کارتل بانکی عبارت است از توافق میان چند بانک درباره هماهنگ کردن موقت و یا پایدارتر منافع مشترک آنان (مسئولیت مشترک در برابر تعهدات، تعیین نرخ بهره، یکسان برای سپرده‌ها و اعتبارات و نیز پرداخت سود یکسان به سهام‌داران و غیره).

سندیکای بانکی، یا کنسرسیوم بانکی عبارت است از قرارداد تضامنی گروهی از بانک‌ها برای انجام عمل سودآوری که حجم آن به قدری عظیم است که هیچ یک از بانک‌ها به تنهایی قادر به انجام آن نیست، نظیر واگذاری اعتبارات هنگفت به دولت، تاسیس شرکت‌های سهامی با سرمایه‌های عظیم و غیره.

۱۱. لنین. مجموعه کامل آثار، جلد ۲۷، صفحه ۳۳۶.

دربارخی موارد، در نتیجه، ورشکست شدن بسیاری از بانک‌های کوچک و متوسط، بانک‌های غول‌آسا بوجود می‌آیند. سهام بانک‌های ورشکست شده به وسیله یکی از بانک‌های بزرگ خریداری می‌گردد و این بانک‌ها به شعب بانک خریدار تبدیل می‌شوند. بدین‌سان بانک انحصاری، همانند تراست‌های عظیم صنعتی بوجود می‌آید.

کسرن بانکی عبارت است از اتحاد انحصارگرایانه بانک‌ها، که از راه به دست آوردن "پاکت کنترل" سهام بانک‌های دیگر، یعنی از راه "سیستم مشارکت" بوجود می‌آید.

نقش جدید بانک‌ها در امر بالیسم در آمیختن سرمایه انحصاری بانکی با سرمایه انحصاری صنعتی

توضیح علمی موقعیت و مقام جدید بانک‌ها در سیستم سرمایه‌داری انحصاری، برای نخستین بار به وسیله لنین انجام گرفت. در آثار لنین مربوط به تجزیه و تحلیل امپریالیسم، نشان داده می‌شود که تغییر نقش بانک‌ها فقط بیانگر یکی از جوانب روند تاریخی انحصاری شدن تولید و گردش است.

در دوران رقابت آزاد، صاحبان صنایع و بازرگانان برای تحصیل وام و اعتبار می‌توانستند به بانک‌های مستقل متعدد مراجعه کنند. در شرایط جدید، آزادی انتخاب به چارچوب بسیار تنگی محدود می‌شد. بانک بزرگ از مشتریان خود می‌طلبید که امور بانکی خود را فقط در این بانک و یا بانک‌های تحت کنترل آن انجام دهند. یک شرکت صنعتی عملاً نمی‌توانست وام و اعتبار را از یک بانک دریافت کند، ولی سپرده‌های خود را در بانک دیگر نگهداری نماید. انحصارهای صنعتی نیز به نوبه خود به داشتن روابط استوار با بانک‌های مطمئن بزرگ علاقمند بودند.

در مرحله سرمایه‌داری ماقبل انحصاری، فعالیت اساسی بانک‌ها به طور عمده به عرصه گردش مربوط می‌شد، و اعتبارات بانکی اکثراً کوتاه مدت بودند. به این جهت رابطه میان بانک‌ها و صاحبان صنایع و یا بازرگانان خصلت گذرا داشت.

تحولات تکنیکی در تولید صنعتی به افزایش قابل ملاحظه هزینه‌های مربوط به سرمایه اساسی در آغاز قرن ۲۰ منجر شد. این امر روابط جدیدی را میان صنایع و بانک‌ها ایجاد می‌کرد. اعتبارات درازمدت، به طور روزافزون مقام مهم‌تری را در فعالیت‌های بانکی به دست می‌آورد.

ارتباط بزرگ‌ترین بانک‌ها با کمپانی‌های صنعتی و راه آهن بیش از پیش استوارتر و پایدارتر می‌شود، زیرا که اعتبارات درازمدت، و در عین حال هنگفت، را فقط بانک‌های بزرگ می‌توانند بپردازند. علاوه بر این، بانک‌ها برای اعتبارات درازمدت تضمین‌های سنگین‌تر طلب می‌کردند. برای این کار، آن‌ها می‌بایست وضع کمپانی‌های صنعتی و وام‌گیرنده را عمیق‌تر بررسی کنند، مراقب

وضع ترازنامه آنها باشند و نمایندگان خود را برای نظارت بر چگونگی استفاده از وامها و اعتبارات اعطائی به مدیریت کمپانیهای بدهکار گسیل دارند. تلاش برای سودجویی بانکداران را برآن داشت، که با استفاده از اطلاعات خود از وضع کمپانیها، به سرمایه‌گذاری در شرکت‌های سهامی بسیار سودآور بپردازند. این کار سود بیشتری نسبت به امور صرفاً بانکی نصیب آنها می‌کرد.

در عین حال، انحصارات صنعتی به نقش منفعل در قبال غول‌های بانکی رضایت نمی‌دهند. آنها نیز به نوبه خود به شرکای بانک‌ها تبدیل می‌شوند. تبدیل بانک‌ها به شرکت‌های سهامی این کار را بر انحصارات صنعتی آسان می‌سازد. بسیاری از انحصارهای بزرگ صنعتی خود به تاسیس بانک می‌پردازند، و با انحصارهای بانکی مورد علاقه خود روابط شخصی برقرار می‌کنند. بدین معنا که مدیران خود را وارد هیئت‌های نظار و هیئت مدیره آنها می‌کنند. این روند به درهم‌آمیزی سرمایه بانکی با سرمایه صنعتی می‌انجامد. بانکداران دیگر فقط بانک‌داری نمی‌کنند و در چارچوب صاحبان سرمایه پولی باقی نمی‌مانند بلکه به بانکداران صاحب صنعت تبدیل می‌شوند. صاحبان صنعت نیز در عین حال به بانک‌داری می‌پردازند.

۴. سرمایه‌های مالی و الیگارش مالی شیوه‌های تسلط الیگارش مالی

سرشت سرمایه مالی

همیافتن شدن یا پیوند خوردن سرمایه بزرگ‌ترین بانکداران انحصارگر با سرمایه انحصارهای صنعتی موجب پدید آمدن سرمایه مالی شد. بنابراین، سرمایه مالی عبارت است از سرمایه انحصاری صنعتی که با سرمایه انحصاری بانکی پیوند خورده است. لنین سرشت سرمایه مالی را چنین توصیف می‌کند: "تاریخ پیدایش سرمایه مالی و مضمون این مفهوم عبارت است از: تمرکز تولید؛ تشکیل انحصارهایی که در نتیجه رشد این تمرکز بوجود می‌آیند؛ درآمیختن یا جوش خوردن بانک‌ها با صنعت" ۱۲.

تعریف لنین از سرمایه مالی یا تعریفی که هیلفردینگ در کتاب خود سرمایه مالی ارائه می‌دهد، تفاوت بنیادی دارد. به عقیده هیلفردینگ، سرمایه مالی عبارت از سرمایه‌ای است که در اختیار بانک‌ها قرار دارد و به وسیله صاحبان صنایع به کار انداخته می‌شود. چنین تعریفی، در واقع تمایزی میان سرمایه

مالی و سرمایه‌بانکی قائل نیست. این تعریف ناشی از آن تصور نادرستی است که برای گردش کالا نسبت به تولید کالا تقدم قائل می‌شود. سرمایه‌مالی، نه سرمایه‌بانکی است و نه سرمایه‌صنعتی، بلکه نوع جدیدی است از سرمایه که در دوران امپریالیسم بوجود می‌آید.

الیگارش‌مالی و اشکال سلطه آن

با پیدایش سرمایه‌مالی، الیگارش‌مالی هم بوجود می‌آید. الیگارش‌مالی عبارت از گروه کوچکی از سرمایه‌داران بزرگ مالی است که براققتصاد و سیاست دول امپریالیستی سلطه بلامنازع دارند. درجه تسلط و میزان نفوذ الیگارش‌مالی برسیاست داخلی و سیاست خارجی کشور، پیش از همه، به میزان رشد سرمایه‌مالی بستگی دارد. با این که الیگارش‌مالی را اغلب "شورای خدایان" و "باشگاه میلیاردرها" می‌نامند، این الیگارش‌مالی در ظاهر معرف هیچ‌گونه اتحادی نیست. در واقع، الیگارش‌مالی از چند گروه از بزرگ‌ترین صاحبان سرمایه مالی، که از راه "سیستم مشارکت" و اشکال دیگر ارتباطات اقتصادی، سیاسی و خانوادگی پاهم پیوند نزدیک دارند، تشکیل می‌شود.

مثلاً، اکنون در ایالات متحده آمریکا ۲۶ گروه عظیم انحصاری-مالی وجود دارد: ۱۸ گروه از این‌ها کورپوراسیون‌های صنعتی، ساختمانی، ترابری، بازرگانی، اعتباری-بانکی و غیره؛ کشور راکه، مجموع دارائی‌های آن‌ها به ۱۲۵۰ میلیارد دلار بالغ می‌شود، در کنترل خود دارند. (این رقم حدود ۲۰ برابر درآمد ملی ایران در سال ۱۳۵۶، بزرگ‌ترین رقم درآمد ملی در تاریخ ایران است! م). گروه‌های "مورگان"، "راکفلر"، "کالیفرنسی"، "شیکاگو"، "نگراس" و غیره از جمله این ۱۸ گروه هستند. گروه "مورگان" که بزرگ‌ترین گروه الیگارش‌مالی است، در سال ۱۹۷۳ دارائی‌های موسسات صنعتی و بانکی و غیره را که به ۴۱۰-۴۲۰ میلیارد دلار بالغ می‌شد، در کنترل خود داشت. این رقم ۶ برابر دارائی‌های این گروه در سال ۱۹۶۳ بود (اضافه کنیم که ۶/۵ برابر درآمد ملی ایران در همان سال ۱۳۵۶ بود- م).

نظیر این گروه‌های الیگارش‌مالی در سایر کشورهای امپریالیستی نیز فعالیت می‌کنند. این گروه‌ها مدت‌های مدید تحت کنترل مستقیم شخصی بنیادگذاران یا وراث آنان قرار داشت. ولی با گذشت زمان این نوع کنترل تضعیف شد. گروه‌های خانوادگی جای خود را به گروه‌های ائتلافی دادند، گروه‌هایی که دیگر تحت کنترل یک فرد یا یک خانواده نبوده، بلکه به‌وسیله ائتلاف کوچکی از بزرگ‌ترین سرمایه‌داران مالی کنترل می‌شوند. اکنون گروه‌های الیگارش‌مالی به همین شکل عمل می‌کنند، گرچه برخی از آن‌ها تا امروز نیز نام بنیادگذار گروه را بر خود دارند.

لنین در بررسی خود درباره شیوه‌هایی که به کمک آن‌ها الیگارش‌مالی سلطه خود را براققتصاد کشور برقرار می‌سازد، به رایج‌ترین این شیوه‌ها، شیوه "سیستم مشارکت" تکیه می‌کند.

وجود شرکت‌های سهامی شرط ضرور برای پیدایش و گسترش "سیستم مشارکت" است. در شرکت‌های سهامی، هریک از سهام‌داران متناسب با تعداد سهام خود دارای حق رای است. "سیستم مشارکت" عبارت است از شیوه تابع کردن سرمایه‌داران و موسسات دیگر به گروه‌های انحصاری - مالی، از راه قبضه کردن "پاکت کنترل" سهام این موسسات.

سلطه سهام‌داران بزرگ در "سیستم مشارکت" از راه ایجاد ارتباط زنجیره‌ای میان کمپانی اصلی یا کمپانی حاکم با سایر کمپانی‌ها و موسسات زیرنقوذ آن تشدید می‌شود. کمپانی اصلی (شرکت مادر) "پاکت کنترل" سهام چند شرکت دختر را به دست می‌گیرد. شرکت‌های دختر به نوبه خود پاکت‌های کنترل سهام گروه دیگری از کمپانی‌ها را که در حکم "نوه" های کمپانی اصلی یا مادر هستند، به دست می‌گیرند. به این ترتیب مشارکت درجه اول، درجه دوم، درجه سوم و الخ شکل می‌یابد و هرم‌های کاملی از ده‌ها و صدها شرکت سهامی بوجود می‌آید. در اینجا مجموع سرمایه‌های تمام کمپانی‌هایی که در این هرم جای گرفته‌اند، گاه به چندین برابر سرمایه کمپانی اصلی یعنی کمپانی مادر بالغ می‌گردد. در اوایل، کنترل یک کمپانی مستلزم در دست داشتن بیش از ۵۰٪ سهام بود ولی با مرور زمان، تناسب پاکت کنترل سهام به میزان قابل ملاحظه‌ای رو به کاهش گذاشت. بر اثر انتشار تعداد کثیر سهام کوچک وضعی پدید آمده که هم‌اکنون، مثلا، برای کنترل یک کمپانی داشتن ۱۵-۱۰ درصد سهام کافی است و در مواردی که اکثریت سهام‌داران کمپانی از سهام‌داران کم‌سهم تشکیل می‌شود، حتی داشتن ۱-۲ درصد سهام برای در اختیار گرفتن کنترل کمپانی کفایت می‌کند. صاحبان سهام کوچک، ظاهرا شریک کمپانی هستند، ولی در امور کمپانی هیچ گونه تأثیری ندارند. معمولا آنان حق رای خود را به مدیران کمپانی واگذار می‌کنند. مثلا در آمریکابیش از ۳۰ میلیون سهام‌دار وجود دارد. با این همه گروه کوچکی از غول‌های مالی کماکان سلطه خود را بر اقتصاد کشور حفظ کرده‌اند. برخلاف دعاوی دانشمندان بورژوازی، نه فقط هیچ گونه "دمکراتیزه شدن سرمایه" انجام نمی‌گیرد بلکه، برعکس، سلطه الیگارش‌ی مالی افزایش می‌یابد.

کنترل بر هرم کاملی از کمپانی‌ها و موسسات چیزی نیست که به خودی خود فی‌نفسه برای غول‌های سرمایه مالی مطرح باشد. این کنترل امکان می‌دهد که گروه‌های انحصاری رقیب خود را در تنگنا قرار دهند و از تمام موسسات تحت کنترل خود سودهای کلان انحصاری به دست آورند و مبالغ هنگفتی سرمایه به صورت ذخیره در دست‌های خود متمرکز سازند. اقتصاددانان بورژوازی این کار را باگستاخی ولی در عین حال با دقت تمام "دوشیدن" کمپانی‌های دختر نامیده‌اند.

"سیستم مشارکت" با "پیوند شخصی" تحکیم و تثبیت می‌شود. "پیوند

شخصی"، یعنی شرکت متقابل نمایندگان رهبری بانکها و کنسرنها در هیئت‌های عامله، شوراهای مدیران و دیگر ارگان‌های رهبری این موسسات. نمونه بارز این "پیوند شخصی" را می‌توان در شرکت مدیران بانک‌های پنج گانه انگلستان در دیگر گروه‌ها و کمپانی‌های انحصاری-مالی این کشور مشاهده کرد. حدود ۱۵۰ نفر از اعضاء هیئت‌های مدیره این بانک‌ها بیش از ۱۰۰۰ مقام مدیریت را در سایر کمپانی‌ها اشغال می‌کنند.

بدین‌سان "سیستم مشارکت" و "پیوند شخصی" بهترین موقعیت را برای غول‌های مالی به منظور کنترل سرمایه‌های دیگران و تأمین بالاترین میزان سود انحصاری بوجود می‌آورد. الیگارش‌های مالی از شیوه‌های دیگر نیز برای ثروتمندتر شدن بهره می‌گیرد: سیستم قیمت‌های انحصاری، بورس‌بازی با سهام و اوراق بهادار، چنگ انداختن بر سفارش‌های دولتی (بخصوص نظامی)، بورس بازی با زمین و غیره.

پس از جنگ جهانی دوم اشکال و شیوه‌های جدید سلطه و غارت الیگارش‌های مالی بوجود آمد. از آنجمله است اصطلاح خودکفائی در سرمایه‌گذاری که اکنون رواج گسترده‌ای یافته است. خودکفائی در سرمایه‌گذاری بدان معنا است که سرمایه‌گذاری نه به حساب وام و اعتبار بانکی یا نشر اوراق بهادار (سهام و اوراق قرضه)، بلکه به طور عمده به حساب منافع خود موسسه و به حساب استهلاک سرمایه انجام می‌گیرد. افزایش عظیم سودهای انحصاری، بالا بردن مصنوعی میزان استهلاک سرمایه‌سازی (استوار)، کاری که برای فرار از مالیات به میزان وسیع انجام می‌گیرد، این امکان را فراهم می‌سازد که انحصارها، بدون توسل به اعتبار بانکی و یا انتشار اوراق بهادار، سرمایه‌گذاری‌های جدید خود را از منابع داخلی تأمین کنند. با این همه روابط استوار و درازمدت انحصارات با بانک‌ها نه تنها تضعیف نمی‌شود، بلکه نیرومندتر هم می‌گردد. سرمایه‌های مالی گسترش و استحکام می‌یابد.

با این که بانک‌ها، مانند گذشته، نهادهای مالی اصلی سرمایه‌داری معاصر را تشکیل می‌دهند، در نحوه فعالیت و نقش آن‌ها تغییرات معینی پدید آمده است: واگذاری اعتبارات درازمدت به کمپانی‌های صنعتی، ترابری، بازرگانی و غیره گسترش بیشتر یافته است. مثلاً بانک‌های آمریکا، اکنون وام‌های بسیار هنگفتی برای ۸-۱۰ سال به انحصارها واگذار می‌کنند. علت آن، پیش از همه در این است که اکنون مبالغ بسیار عظیمی در بانک‌ها متمرکز شده است که اعطای وام‌ها و اعتبارات کوتاه مدت برای به کار انداختن آن‌ها کافی نیست. بعلاوه در شرایطی که کمپانی‌های صنعتی به حد خودکفائی در سرمایه‌گذاری رسیده‌اند، فقط اخذ اعتبارات درازمدت، آن‌هم به مبالغ هنگفت، برای آن‌ها با صرفه‌است. طبیعی است که اعتبارات درازمدت باعث می‌شود که سرمایه‌های انحصاری بانکی در آمیختگی بیشتری با سرمایه صنعتی پیدا کنند.

یکی دیگر از اشکال نوین در آمیختگی عبارت است از به اصطلاح عملیات تراستی، یا عملیات امانی بانکها. روند کار چنین است که بانکها سرمایه، اموال و یا اوراق بهادار متعلق به سرمایه‌داران را به عنوان "اداره امانی"، یعنی برای به کار انداختن آنها در راه‌های سودآور، به امانت می‌گیرند. هم‌اکنون، از همین راه، ۳۰ تا ۴۰ درصد سهام بزرگ‌ترین کسرن‌های صنعتی ایالات متحده آمریکا در عمده‌ترین بانک‌های تجاری خصوصی متمرکز شده است. البته بدست گرفتن اداره اوراق بهادار میلیونرها و میلیاردرها به معنای تملک بر آنها نیست. ولی بانکها از این راه اختیارات وسیعی برای بهره‌برداری از این وسایل و رسوخ در عرصه تولید بدست می‌آورند.

بانکها در دهه‌های اخیر با رقابت شدید شرکت‌های بیمه روبرو شده‌اند. گسترش بسیار اموریسه با تشدید بی‌اعتمادی مردم به آینده خودارتباط دارد. تنها دارائی‌های کمپانی‌های بیمه عمر در ایالات متحده آمریکا، اکنون از ۲۲۰ میلیارد دلار تجاوز می‌کند. مجموع دارائی‌های تمام کمپانی‌های بیمه این کشور طی ۴۰ سال اخیر ۱۳ برابر شده و اکنون به ۲۸۵/۵ میلیارد دلار رسیده است. ذخایر عظیم کمپانی‌های بیمه صرف خرید اوراق قرضه دولتی و اعطای وام و اعتبار به کورپوراسیون‌های صنعتی می‌شود. به این ترتیب انحصارهای بیمه با انحصارهای بانکی و صنعتی درمی‌آمیزند و حلقه‌ای مهمی را در سیستم سرمایه‌مالی دوران معاصر بوجود می‌آورند.

در سال‌های ۲۰ قرن ۲۰ در آمریکا تراست‌های سرمایه‌گذاری بوجود آمدند. تراست‌های سرمایه‌گذاری، موسسات خاصی در عرصه گردش هستند که وظیفه‌ای گردآوری وسایل پولی آزاد به نفع الیگارش‌های مالی را به عهده دارند. این تراست‌ها سهام کوچک، یعنی کم‌بهای را برای فروش میان قشرهای وسیع مردم منتشر می‌کنند. تراست‌های سرمایه‌گذاری بایول‌هایی که از راه فروش این سهام به دست می‌آورند، به خرید سهام کورپوراسیون‌های بزرگ می‌پردازند. تفاوت میان سودی که این تراست‌ها از خرید سهام بدست می‌آورند و سودی که به سهام‌داران خود می‌پردازند، منبع درآمد آنها را تشکیل می‌دهد. معمولا تراست‌های سرمایه‌گذاری تحت کنترل عظیم‌ترین انحصارهای بانکی هستند.

در ارتباط با رشد سرمایه‌های کاذب اشکال سازمانی جدیدی برای اداره توده‌های عظیم اوراق بهادار، که معامله با آنها سودهای کلان نصیب انحصارات می‌کند، ضرورت وجودی پیدا کرد. یکی از این اشکال سازمانی را "هلدینگ - کمپانی" (**Holding-Company**) تشکیل می‌دهد. الیگارش‌های مالی این کمپانی‌ها را به منظور بدست آوردن پاکت‌های کنترل سهام کورپوراسیون‌ها تاسیس می‌کند. فعالیت این کمپانی‌ها در عرصه بورس‌های سرمایه و بازارهای سرمایه جریان می‌یابد. سهام خود "هلدینگ"ها در دست بورژوازی انحصاری است. این کمپانی‌ها بخصوص در آمریکا و برخی کشورهای امپریالیستی دیگر رواج زیاد

صندوق‌های بازنشستگی خصوصی نیز عرصه جدید سلطه سرمایه مالی را تشکیل می‌دهد. ذخایر پولی این صندوق‌ها از کسور بازنشستگی دریافتی از دستمزد کارگران- سود کورپوراسیون‌ها نامین می‌شود (مبالغی که از سود کورپوراسیون‌ها برای بازنشستگی کسر می‌شود، مشمول مالیات نمی‌شود). با این که ایجاد صندوق‌های بازنشستگی نتیجه مبارزه زحمتکشان و یکی از دستاوردهای آنان است، الیگارش‌ی مالی از این صندوق‌ها برای غنی‌تر شدن خود استفاده می‌کند. چون دارائی‌های صندوق‌های بازنشستگی به مراتب بیش از مبالغی است که بابت حق بازنشستگی از این صندوق‌ها پرداخت می‌شود، بانک‌هایی که امور این صندوق‌ها را به طور امانی اداره می‌کنند، از وجوه آن‌ها برای خرید سهام و اوراق قرضه و از این راه تامین سرمایه‌گذاری کورپوراسیون‌ها استفاده می‌کنند. دارائی‌های صندوق‌های بازنشستگی خصوصی آمریکا از نیم میلیارد دلار در سال ۱۹۲۹ به ۱۰۵ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۱ افزایش یافت. با در نظر گرفتن تمام این پدیده‌های نوین، سرمایه مالی دوران معاصر را باید سرمایه موسسات انحصاری اعتباری-مالی (نه فقط سرمایه بانکی) پیوند خورده با سرمایه انحصارهای صنعتی تعریف نمود.

بورژوازی انحصاری از مجموعه این مکانیسم پرشاخه استثمار مالی بهره برداری می‌کند تا هرچه بیشتر برثروت خود بیفزاید و سلطه خویش را بر اقتصاد و سیاست کشورهای سرمایه‌داری شدت بخشد.

نقش ازنجاعی الیگارش‌ی مالی

تمرکز کنترل واقعی بر تولید اجتماعی و ثروت ملی در دست معدودی گروه‌های محدود، موجب می‌شود که چند صد غول مالی بر حیات اقتصادی و سیاسی کشور، صرف نظر از نحوه اداره آن (به شکل جمهوری، سلطنتی یا اشکال دیگر) تسلط پیدا کنند.

البته در ترکیب الیگارش‌ی مالی تغییراتی پدید می‌آید. غول‌های قدیم می‌میرند و اموال خود را به وارثین به میراث می‌گذارند. برخی از گروه‌های انحصاری-مالی زیر ضربات رقابت متلاشی می‌شوند و به جای آن‌ها گروه‌های جدید بوجود می‌آیند. با این همه، کنترل بر بخش عمده صنایع، ترابری، بازرگانی و امور بانکی کشورهای امپریالیستی همچنان در دست چند گروه مالی باقی می‌ماند.

قدر قدرتی الیگارش‌ی مالی در نتیجه روابط روزافزونش با دستگاه دولتی و مقاماتی که در این دستگاه به سیاست‌های داخلی و خارجی اشتغال دارند، تشدید می‌شود. برای بدست گرفتن حساس‌ترین مقامات دولتی و بیشترین

کرسی در ارگان‌های قانونگزاری، میان بزرگترین گروه‌های مالی حادث‌ترین مبارزه در جریان است.

بزرگ‌ترین سازمان‌هایی که وظیفه باصطلاح ایجاد افکار عمومی را به عهده دارند (بنگاه‌های نشریاتی، تراست‌های مطبوعاتی، رادیو و تلویزیون)، در دست الیگارش‌های مالی است و پیوسته به تبلیغ اذهان زحمتکشان به سود سرمایه‌داری اشتغال دارند. انحصاری شدن امور روزنامه‌ها و مجلات و رادیو و سینما کار وابسته کردن حیات ایدئولوژیک کشورهای سرمایه‌داری به منافع الیگارش‌های مالی را تسهیل می‌کند.

نقش ارتجاعی الیگارش‌های مالی در کارت‌دارک و برافروختن شعله جنگ‌های امپریالیستی، در استفاده از قدرت دولت برای تحکیم سلطه خود و تشدید استثمار زحمتکشان، به نحوی بارز تجلی می‌یابد.

فصل دوم

صدور سرمایه

تقسیم اقتصادی و ارضی جهان

۱. صدور سرمایه به مثابه صفت مشخصه امپریالیسم

امکان و ضرورت صدور سرمایه در دوران امپریالیسم

گسترش قدرت انحصارها به خارج از مرزهای دول امپریالیستی، تلاش این انحصارها برای ایجاد سلطه بر سراسر جهان، پیش از همه در صدور سرمایه انعکاس می‌یابد. در مرحله پیش از انحصاری رشد سرمایه‌داری نیز صدور سرمایه از کشوری به کشور دیگر انجام می‌گرفت. ولی فقط از اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ است که صدور سرمایه نقش درجه اول را در مناسبات اقتصادی جهان آغاز می‌کند. لنین می‌گوید: "صدور کالا صفت مشخصه سرمایه‌داری سابق بود که در آن رقابت آزاد تسلط کامل داشت. صفت مشخصه سرمایه‌داری نوین که در آن سیادت با انحصارهاست صدور سرمایه است" ۱.

لنین نشان داد، که این تغییرات ناشی از قانونمندی‌های عام تبدیل سرمایه‌داری به امپریالیسم است. امپریالیسم سیستم جهانشمول سلطه سرمایه‌مالی است، و صدور سرمایه یکی از شیوه‌های تحقق این سلطه است.

انحصارات مبالغ روزافزونی سرمایه پولی در دست خود متمرکز می‌سازند. این کار از راه تحصیل سوب‌های کلان، ورشکست کردن کارفرمایان کوچک و متوسط و تراکم سرمایه‌های آنان در دست الیگارش‌های مالی انجام می‌گیرد. رشد سریع سیستم اعتبارات بانکی و انحصاری شدن آن به کار انباشت سرمایه پولی کمک می‌کند.

در عین حال، سلطه انحصارها به افزایش درجه استثمار طبقه کارگر، بالا رفتن شدید قیمت‌ها در بازار، غارت دهقانان، افزایش بیکاری، تشدید فقر

۱. لنین. مجموعه کامل آثار، جلد ۲۷، صفحه ۳۵۹.

توده‌های زحمتکش می‌انجامد و نتیجهٔ همهٔ این عوامل عبارت است از عقب ماندن هرچه بیشتر رشد بازار داخلی از آهنگ رشد انباشت سرمایه. شدت یافتن تضاد میان امکانات گسترش تولید کالاها از یک سو، و شرایط فروش آن‌ها از سوی دیگر، به یک مانع دائمی در برابر به جریان افتادن پرسود سرمایهٔ پولی بدل می‌شود. بدین نحو در دوران امپریالیسم شرایط خاصی پدید می‌آید که باعث پیدایش سرمایهٔ "اضافی" یا "زائد" در برخی از کشورها می‌گردد. این سرمایه "اضافی" باید در خارج از کشور به کار افتد. بدیهی است "اضافی" بودن این سرمایه جنبهٔ کاملاً نسبی دارد. زیرا از این سرمایه می‌شد در راه رشد رشته‌های عقب‌مانده در داخل خود کشور استفاده کرد. ولی اگر سرمایه "اضافی" در داخل خود کشور به کار می‌افتاد، نمی‌توانست آن سودهای کلان انحصاری را که در خارج از کشور امکان تحصیل آن وجود دارد، تأمین نماید. به این ترتیب برای صدور سرمایه به کشورهای دیگر، یک ضرورت عینی ناشی از سرشت انحصارها پدید می‌آید.

همراه با این ضرورت عینی، در عین حال امکان صدور سرمایه به سایر کشورها نیز بوجود می‌آید. این امکان از همان دوران سرمایه‌داری رقابت آزاد، پیش از همه با گسترش سریع بازرگانی خارجی آماده می‌شد. محصولات نسبتاً ارزان کارخانه‌های سرمایه‌داری، که در کشورهای کم‌رشد اقتصادی رسوخ کرده بود، روند تلاشی تولید خرده کالائی در این کشورها و گذار آن‌ها را از اقتصاد مدار- بسته جنسی به اقتصاد مبتنی بر مناسبات کالائی- پولی به میزان زیاد سرعت بخشید.

تقاضای ناچیز برای نیروی کار به علت کمبود سرمایهٔ محلی، تشکل ضعیف پرولتاریای نوزاد در این کشورها و پائین بودن سطح زندگی، باعث ارزانی نیروی کار در کشورهای می‌شد که اقتصاد کم‌رشدی داشتند.

بعلاوه، صنایع کشورهای دارای اقتصاد پیشرفته نیاز روزافزون به مواد خامی داشت که از کشورهای کم‌رشد امکان خرید آن‌ها بود. وجود نیروی کار ارزان همراه با شرایط طبیعی مساعد و بهای نازل زمین امکان بدست آوردن مقادیر هنگفت مواد خام با حداقل هزینه را در این کشورها فراهم می‌ساخت.

رشد وسائل نقلیه، بخصوص پیدایش کشتی‌های بزرگ اقیانوس پیما، که حمل و نقل مقادیر عظیم مواد خام و خواربار را از لحاظ اقتصادی با صرفه می‌کرد و همچنین تأسیس بنادر، راه‌های آهن و شوسه و لوله‌کشی که حمل مواد خام را از مناطق دور افتاده کشورهای با اقتصاد کم‌رشد میسر می‌ساخت، نقش قابل- ملاحظه‌ای در آماده کردن شرایط برای صدور سرمایه داشتند.

بدین ترتیب در پایان قرن گذشته، هم امکان و هم ضرورت عینی صدور سرمایه فراهم شد و برای استثمار همه‌جانبهٔ اکثریت اهالی جهان سرمایه‌داری به وسیلهٔ مشتی دول امپریالیستی، شرایط پدید آمد.

سرشت صدور سرمایه و اشکال آن

هدف انحصارها از صدور سرمایه، علی القاعده، تحصیل سود کلان انحصاری است. ضمناً سرمایه صادر شده می‌تواند در تولید اضافه ارزش شرکت مستقیم نداشته باشد، ولی این سرمایه باید به کسب درآمد به شیوه‌های مختلف و در اشکال مختلف یاری رساند: به صورت سود صنعتی، سود بانکی، سود بازرگانی، بهره وام، بهره ارضی.

نه تنها اضافه ارزش تولید شده به وسیله کار کارگران، بلکه همچنین بخشی از دستمزد این کارگران، درآمد دیگر قشرهای اهالی کشورهای کم‌رشد، درآمد‌های بودجه دولتی این کشورها و غیره نیز منابع سود سرمایه‌های صادر شده را تشکیل می‌دهند. صدور سرمایه انحصاری، و بعدها اضافه کردن سود حاصله بر این سرمایه، پایه اسارت خلق‌های کشورهای با اقتصاد عقب مانده را تشکیل می‌دهد.

به این ترتیب، صدور سرمایه عبارت است از شکل حرکت سرمایه "اضافی" انحصاری، به منظور دریافت سود انحصاری به وسیله الیگارشی مالی کشورهای امپریالیستی از راه اسارت و استثمار اکثریت کشورهای سرمایه‌داری، به ویژه خلق‌های کشورهای با اقتصاد کم‌رشد و نیز به منظور گسترش و تحکیم سلطه انحصارها در سراسر جهان سرمایه‌داری.

صدور سرمایه از کشوری به کشور دیگر به اشکال گوناگون انجام می‌گیرد. از لحاظ شکل عمل، سرمایه صادر شده را می‌توان به سرمایه عامل (کارفرمایی) و سرمایه استقراضی تقسیم کرد.

سرمایه عامل (کارفرمایی)، سرمایه‌ای است که در صنعت، کشاورزی، ترابری و بازرگانی به کار می‌افتد و به وسیله خود صاحبان این سرمایه و برای کسب سود صادر می‌شود. در این حالت انحصارات خارجی خود مستقیماً به استثمار زحمت‌کشان کشور محل صدور سرمایه می‌پردازند.

سرمایه استقراضی به صورت وام‌های خارجی صادر می‌شود و برای کسب بهره ثابت به دولت‌ها، بانک‌ها، شرکت‌های صنعتی و بازرگانی، و دیگر موسسات کشورهای مختلف واگذار می‌گردد. انحصارهای خارجی ضمن حفظ مالکیت خود بر سرمایه، حق بهره‌برداری از آن را برای مدت معینی به خارجی‌ها واگذار می‌کنند؛ و از این راه، از طریق وام‌گیرنده، نه به طور مستقیم بلکه به طور غیرمستقیم، در استثمار زحمت‌کشان سایر کشورها شرکت می‌جویند.

یکی از مهم‌ترین و عام‌ترین عواقب اقتصادی صدور سرمایه تسریع فوق‌العاده روند گسترش سرمایه‌داری درپهنه جهان بود. صدور سرمایه چنان وسیله‌ای بود که انحصارها به یاری آن مناسبات تولیدی سرمایه‌داری را در میان خلق‌های کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین، که در مراحل پیشین تکامل قرار داشتند، به شدت رواج دادند. لنین می‌نویسد: "صدور سرمایه به کشورهای دیگر در تکامل سرمایه‌داری آن‌ها تاثیربخشیده و بسی بر سرعت این تکامل می‌افزاید. بدین جهت اگر این عمل صدور سرمایه تا اندازه‌ای در کشورهای صادرکننده مختصر و قفهای ایجاد می‌کند، در عوض موجبات بسط دامنه تکامل روزافزون سرمایه‌داری را در تمام جهان فراهم ساخته و بر عمق این تکامل می‌افزاید" ۲.

تسریع رشد سرمایه‌داری کشورهای با اقتصاد عقب مانده، به علت صدور سرمایه به این کشورها، به این معنا نیست که رشد نیروهای مولده نیز در این کشورها به همان سرعت انجام می‌گیرد. ارزانی نیروی کار و مالکیت انحصاری بر غنی‌ترین منابع مواد خام باعث پائین آمدن فوق‌العاده هزینه تولید می‌شوند و این امر به انحصارهای خارجی امکان می‌دهد که بدون تحمل هزینه خاصی برای استفاده از تکنیک، سودهای کلان بدست آورند.

از آنجا که صدور سرمایه به کشورهای کم‌رشد با تشدید صدور کالاهای صنعتی به این کشورها همراه است، سرمایه‌داری خصوصی ملی این کشورها که در مجموع خود قادر به رقابت با انحصارهای خارجی نیست، معمولا، فعالیت خود را فقط به عرصه‌های رباخواری، دلالی و خدمات محدود می‌کند و تاثیر کمابیش محسوسی در رشد نیروهای مولده کشور از خود بجای نمی‌گذارد.

باید این نکته را در نظر داشت که بخش قابل ملاحظه‌ای از سرمایه خارجی به عرصه تولید روی نمی‌آورد، بلکه در بازرگانی، اعتبارات، امور بیمه و نیز برای تامین هزینه‌های نظامی و بودجه دستگاه دولتی و اموری از این دست، به کار می‌افتد.

سرمایه انحصاری خارجی فقط به رشد آن بخش از تولید کشورهای در حال رشد کمک می‌کند، که این سرمایه مستقیما برای ایجاد موسسات جدید و یا توسعه موسسات موجود در آن به کار می‌افتد. ولی در این مورد نیز سرمایه‌گذاری نه بر پایه منافع ملی این کشورها، بلکه مطلقا بر پایه منافع انحصارهای صادر کننده سرمایه انجام می‌گیرد.

بخش قابل ملاحظه‌ای از سرمایه‌های انحصاری خارجی به رشته‌های صنایع استخراجی و تولید کشاورزی کشورهای کم‌رشد سوق داده می‌شود. درعین حال هریک از این کشورها، معمولاً، برای تولید فقط یک یا دو محصول صادراتی در نظر گرفته می‌شوند.

تخصصی شدن یک‌جانبه و آن‌هم برای تولید فرآورده‌های کشاورزی و مواد خام، اقتصاد کشورهای درحال رشد را وابسته به انحصارات خارجی می‌کند و آن‌ها را به زائده دول امپریالیستی مبدل می‌سازد.

صدور سرمایه باعث تصاحب رایگان بخش قابل ملاحظه‌ای از درآمد ملی تولیدشده به وسیله زحمتکشان کشورهای با اقتصاد عقب مانده، از طرف انحصارگران می‌شود.

طبق محاسبه کارشناسان سازمان ملل متحد، کشورهای درحال رشد طی سال‌های ۱۹۷۲-۱۹۷۷ فقط بابت اصل وام‌های دولتی و وام‌های تضمین شده به وسیله دولت، باید بیش از ۴۷ میلیارد دلار می‌پرداختند.

بدین‌سان حتی آن بخش از سرمایه خارجی که در رشته‌های تولید مادی به کار می‌افتد و درابتدا تا حدودی موجب رشد نیروهای مولده می‌گردد، بعدها به طور اجتناب‌ناپذیر به ترمز پیشرفت اقتصادی کشورهای درحال رشد بدل می‌شود.

صدور سرمایه - طفیلی‌گری به توان دو

از آنجا که صدور سرمایه به خارج سودهای کلان نصیب انحصارها می‌کند، در داخل کشورهای صادرکننده سرمایه، انگیزه برای گسترش و تکمیل تولید در رشته‌های با "سود ناکافی" کاهش می‌یابد. جدائی مالکیت بر سرمایه از کاربرد آن در تولید، به مقیاس عظیم شدت می‌یابد؛ قشر سودخوار (Rentier) ، کسانی که حتی نمی‌دانند سرمایه آن‌ها در چه کشوری و برای چه منظوری به کار افتاده است و بابت درآمد از سرمایه‌های خارجی خود به یک زندگی پرازتجمل سرگردند، افزایش فوق‌العاده پیدا می‌کند.

بنابراین، صدور سرمایه نه فقط به گسترش مرزهای استثمار سرمایه‌داری کمک می‌نماید، بلکه طفیلی‌گری و انحطاط سرمایه‌داری را بی‌نهایت تشدید می‌کند. ترمز شدن رشد نیروهای مولده در کشورهای صادرکننده سرمایه، و رشد یکسویه و مسخ شده آن در کشورهای واردکننده سرمایه، غنی‌تر شدن عده‌ای از کشورها به حساب استثمار وحشیانه و غارت خلق‌های کشورهای دیگر، جدا شدن سرمایه به مثابه موضوع مالکیت از سرمایه به مثابه عامل فعالیت و براین پایه افزایش سریع تعداد کسانی که زندگی را به شیوه طفیلی‌گرانه به سر می‌برند، خریداری

قشریالائی طبقهء کارگر- چنین است مجموعهء عواقب ناگزیر اقتصادی صدور سرمایه که لنین آن را بمثابة طفیلی گری به توان دو توصیف کرده است.

۳. پدیده های نوین در صدور سرمایه

با رشد امپریالیسم، تناسب نیروهای کشورهای صادرکنندهء سرمایه، حجم، ترکیب، اشکال و هدف های مشخص صدور سرمایه، توزیع جغرافیائی آن وغیره دستخوش تغییر می شود.

بخصوص پس از جنگ جهانی دوم تغییرات بزرگی در صدور سرمایه بوجود آمد.

این تغییرات در کلی ترین خطوط خود عبارتند از: اولاً، بفرنج شدن شرایط صدور سرمایه انحصاری؛ ثانیاً، تشدید ناموزونی صدور سرمایه، تبدیل انحصارات ایالات متحدهء آمریکا به بزرگترین استثمارگران مالی جهان سرمایه داری و تشدید مبارزه کشورهای امپریالیستی برای صدور سرمایه؛ ثالثاً، تشدید گرایش های انحصاری - دولتی در صدور سرمایه؛ رابعاً، سمت گیری میلیتاریستی صدور سرمایه تشدید هدف های نظامی و پلیسی آن؛ خامساً، تبدیل صدور سرمایه به اهرم عمده استعمار نوین. صدور سرمایه مانند گذشته اهرم عمدهء اقتصادی سلطه امپریالیست ها در کشورهای در حال رشد است.

تغییر شرایط برای صدور سرمایه

علت عمده تغییرات ریشه ای در شرایط جهانی صدور سرمایه را پیدایش سیستم جهانی اقتصاد سوسیالیستی و تبدیل تدریجی این سیستم به عامل تعیین کننده در تکامل جامعه بشری، تشکیل می دهد. برافتادن وضع انحصاری کشورهای امپریالیستی در اعطای وام و اعتبار به کشورهای در حال رشد، نمودار بارز این واقعیت است. کمک های همه جانبه اتحاد شوروی و دیگر دولت های سوسیالیستی به کشورهای آزاد شده از بند استعمار، بدون هرگونه شرایط سیاسی، امپریالیست ها را به یک رشته گذشت و عقب نشینی در صدور سرمایه به این کشورها، محدود کردن و سرپوش نهادن بر مساعی استثمارگرانهء خود وامی دارد.

تلاشی سیستم استعماری امپریالیسم نیز عامل مهمی بود که باعث سخت تر شدن شرایط صدور سرمایه برای امپریالیست ها گردید. دولت های جوان ملی که در راه رشد مستقلانه گام برمی دارند، اغلب به ملی کردن مالکیت های انحصار- های خارجی می پردازند، فعالیت آن ها را در برخی عرصه ها محدود و گاه ممنوع می کنند، انحصارها را به افزایش میزان حق امتیاز و ادارمی سازند، انتقال

منافع انحصارها را به خارج از کشور محدود می‌کنند و غیره

تشدید ناموزونی صدور سرمایه

جنگ جهانی دوم در تناسب نیروهای کشورهای صادرکننده سرمایه تغییرات جدی بوجود آورد. در نتیجه این جنگ آلمان، ایتالیا و ژاپن تقریباً از تمام سرمایه‌گذاری‌های خود در خارج محروم شدند. فرانسه و هلند تقریباً نیمی از سرمایه‌های خارجی خود را از دست دادند. انگلستان ناگزیر شد قریب یک‌چهارم سرمایه‌گذاری‌های خارجی خود را برای پرداخت بدهی‌های جنگی خود به فروش رساند. جز این، اقتصاد این کشورها برای پایان دادن به ویرانی‌ها و نابسامانی‌های ناشی از جنگ و نوسازی سرمایه اساسی فرسوده خود، به سرمایه‌گذاری‌های هنگفت نیاز داشت. ذخایر ارزی این کشورها بی‌اندازه کاهش یافته بود.

انحصارهای ایالات متحده آمریکا که از جنگ سودهای کلان برده و غنی‌تر شده بودند، از این وضع به سود خود بهره بردند. چنان که در نخستین سال‌های پس از جنگ، آن‌ها عملاً انحصارگران بلامنازع بازار سرمایه بودند. سیل سرمایه‌های "اضافی" آمریکا به بسیاری از کشورها سرازیر می‌شد.

با این حال، انگلیس و فرانسه با این که خود می‌بالغ هنگفتی "کمک" نظامی و اقتصادی از آمریکا دریافت می‌کردند، برای حفظ مواضع خود در کشورهای مستعمره و وابسته از همان سال‌های نخستین پس از جنگ، صدور سرمایه به خارج را به طور فعال تجدید کردند.

کشورهای فاتح غرب، از سال ۱۹۵۲ ممنوعیت صدور سرمایه از آلمان فدرال و ژاپن را که طبق قرارداد تسلیم درباره آن‌ها اعمال می‌شد، از پیش پای این کشورها برداشتند. از این پس، انحصارهای آلمان غربی و ژاپن با موفقیت به بازگرداندن مواضع از دست رفته خود در میان کشورهای صادرکننده سرمایه می‌پردازند.

اکنون ایالات متحده آمریکا از لحاظ حجم سرمایه‌گذاری‌های خارجی مقام اول را در دست دارد.

مجموع سرمایه‌گذاری‌های خارجی آمریکا در سال ۱۹۷۲ برابر ۱۸۱ میلیارد دلار بود. از این مبلغ ۱۴۵ میلیارد دلار (۸۰٪) به انحصارات خصوصی تعلق داشت و ۳۶ میلیارد دلار (۲۰٪) به دولت آمریکا. از مجموع سرمایه‌گذاری‌های خصوصی ۶۰٪ به صورت سرمایه‌گذاری مستقیم بود، ۲۳٪ به صورت خرید سهام و ۱۲٪ به صورت سرمایه استقراضی.

از ۳۴۵ میلیارد دلار مجموع سرمایه‌گذاری‌های خارجی در سال ۱۹۷۲، سهم انگلیس ۶۵ میلیارد، آلمان فدرال ۲۹ میلیارد، فرانسه ۲۳ میلیارد و ژاپن ۶/۸

پدیده^۶ نوین در صدور سرمایه از آمریکا، در دوران پس از جنگ، کوششی بود که این کشور برای صدور سرمایه به کشورهای پیشرفته^۷ سرمایه‌داری به عمل می‌آورد. هم‌اکنون بیش از ۷۰٪ سرمایه‌گذاری‌های خارجی انحصارات آمریکائی در کشورهای پیشرفته، بخصوص در کشورهای سرمایه‌داری اروپا، کانادا و ژاپن انجام گرفته است. این پدیده ناشی از آن نیست که نرخ سود در کشورهای در حال رشد برای سرمایه‌های صادر شده کاهش یافته است. این پدیده معلول آن است که تحولات حاصله در کشورهای در حال رشد امکانات صدور سرمایه با شرایط دوران گذشته را محدود می‌سازد و از علاقه^۸ انحصارهای خصوصی به صدور سرمایه به این کشورها می‌کاهد. ولی نقش تعیین کننده در این روند را باید در تغییرات حاصله در ترکیب (ساختار) اقتصادی کشورهای امپریالیستی در نتیجه^۹ انقلاب علمی - فنی جستجو کرد. انحصارات اروپای غربی در سال‌های پس از جنگ سرمایه^{۱۰} کافی برای رشد رشته‌های جدید اقتصاد در اختیار نداشتند. فقط انحصارات آمریکائی دارای سرمایه^{۱۱} اضافی و پاتنت تکنیک نو بودند. بعلاوه دستمزد زحمتکشان در اروپای سرمایه‌داری به میزان زیاد کم‌تر از آمریکا بود و این امر سود بیشتری را برای انحصارهای آمریکائی تامین می‌کرد.

وظیفه^{۱۲} برطرف ساختن موانع گمرکی کشورهای عضو اتحاد اقتصادی اروپا ("بازار مشترک") نیز در این مورد حائز اهمیت است. انحصارهای آمریکائی به تاسیس موسسات تولیدی و ایجاد کنترل بر موسسات کشورهای "بازار مشترک" پرداختند. کالاهای این موسسات بدون حقوق گمرکی فروخته می‌شوند. به همین جهت شگفتی آور نیست، که اکنون شعب انحصارات آمریکا در اروپای غربی دو برابر بیش از کالاهای صادراتی آمریکا به این کشورها کالامی فروشند.

انگلیس و فرانسه نیز از صادرکنندگان بزرگ سرمایه هستند. بیش از نیمی از سرمایه‌های صادراتی انگلیس و فرانسه، به کشورهایی که سابقا مستعمره این دو دولت بودند، صادر می‌شود. با وجود یورش سرمایه‌های آمریکائی، هنوز هم انگلیس و فرانسه مواضع اساسی را در مستعمرات سابق خود حفظ کرده‌اند.

انحصارهای جمهوری فدرال آلمان، اکنون صدور سرمایه را به شدت گسترش می‌دهند. با این‌که آلمان فدرال از لحاظ حجم سرمایه‌گذاری‌های خارجی مقام سوم را دارد (پس از آمریکا و انگلیس)، ولی از لحاظ آهنگ افزایش سرمایه‌گذاری‌های خارجی بر همه^{۱۳} کشورهای سرمایه‌داری دیگر سبقت جسته است.

انحصارات اروپای غربی و ژاپن به ایالات متحده^{۱۴} آمریکا نیز سرمایه‌صادر می‌کنند. هم‌اکنون میزان سرمایه‌گذاری‌های خارجی در آمریکا به ۶۶ میلیارد دلار بالغ شده است. ولی کم‌تر از یک چهارم این سرمایه‌ها توانسته‌اند کنترل خود را بر موسسات آمریکائی برقرار کنند.

ایالات متحده^{۱۵} آمریکا بیشترین درآمد را از استثمار خلق‌های دیگر به دست

می‌آورد. آمریکا در حدود ۵۰٪ درآمد ناویژه و سه‌چهارم درآمد ویژه حاصله از صدور سرمایه را در دست دارد. مطابق آمار رسمی منتشره از طرف وزارت بازرگانی آمریکا مجموع سود خالصی که در سال ۱۹۷۴ بابت سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خصوصی از خارج به آمریکا منتقل شده به ۱۷/۷ میلیارد دلار رسید. این رقم در سال قبل فقط ۸/۸ میلیارد دلار را تشکیل می‌داد.

چنان‌که گفته شد، اکثریت مطلق کشورهای در حال رشد فقط واردکننده سرمایه هستند. ولی برخی از کشورهای در حال رشد، و به طور عمده کشورهای تولیدکننده نفت، در نتیجه بحران انرژی و مواد خام، وجهش شدید قیمت نفت و برخی از انواع مواد خام، ذخایر ارزی فراوانی به دست آوردند. این کشورها نیز به صدور سرمایه (بیشتر به کشورهای رشد یافته سرمایه‌داری) پرداخته‌اند.

تشدید گرایش‌های انحصاری-دولتی در صدور سرمایه

از مهم‌ترین ویژگی‌های صدور سرمایه در دوران پس از جنگ، عبارت است از رشد سریع صدور سرمایه به شکل سرمایه‌گذاری و وام دولتی. علت اساسی پیدایش این گرایش را تضعیف جدی مواضع امپریالیسم و تشدید نفوذ نیروی سوسیالیسم در سراسر جهان تشکیل می‌دهد. نجات شیوه تولید سرمایه‌داری در مراکز سرمایه‌داری جهانی (اروپای غربی و ژاپن)، حفظ استعمار در حوزه‌هایش، تلاش برای سوق دادن رشد کشورهای آزاد شده از وابستگی استعماری در راه سرمایه‌داری، پشتیبانی مالی از طبقات، احزاب، گروه‌ها و دسته‌بندی‌ها، تحکیم رژیم‌های دست‌نشانده و خودفروش، ایجاد پیمان‌های نظامی و تسلیح آن‌ها- این‌ها هستند هدف‌های مشخص سرمایه‌گذاری‌های دولتی. این سرمایه‌گذاری‌ها، گرچه مستقیماً سودهای کلان عاید نمی‌کنند ولی برای تامین سلطه الیگارش‌های مالی ضرورت دارند. در آن مواردی هم که سرمایه‌گذاری خصوصی به علل مختلف مقرون به صرفه نیست و یا توأم با خطر است، از سرمایه‌گذاری دولتی استفاده می‌شود.

به منظور پرده‌پوشی انگیزه‌های واقعی و سرشت استثماری صدور سرمایه دولتی، این سرمایه‌گذاری‌ها اغلب تحت عنوان ریاکارانه "کمک" به کشورهای خارجی انجام می‌گیرد. ولی این "کمک" درجائی انجام می‌گیرد که منافع نظامی و سیاسی دول امپریالیستی را بیشتر پاسخگو باشد. بخش قابل ملاحظه‌ای از "کمک"‌ها دارای هدف‌های نظامی است و برای خرید جنگ‌افزار از کشور امپریالیستی "کمک" دهنده به مصرف می‌رسد. چنین "کمکی" نه فقط به امحای عقب‌ماندگی اقتصادی کشورهای در حال رشد کمک نمی‌کند، بلکه برعکس، این عقب‌ماندگی را تثبیت می‌نماید، زیرا باعث مصرف بخش قابل ملاحظه‌ای از منابع خود این

کشورها در امر نظامی می‌گردد .

ایالات متحده آمریکا عمده‌ترین کشور صادرکننده سرمایه دولتی است .
صدور سرمایه دولتی یکی از عواملی است که از نظر اقتصادی نقش تعیین‌کننده
این کشور را در جهان سرمایه‌داری تامین می‌کند .

دادن وام و مساعدت هربار با شرایطی انجام می‌گیرد که استقلال دولتی
کشورهای کم‌رشد را به ظاهری میان تهی بدل می‌کند . این شرایط چنان است که
می‌تواند مانع رشد این کشورها در راه غیر سرمایه‌داری گردد ، ترکیب (ساختار) یکجانبه
اقتصاد آن‌ها را برپایه فرآورده‌های کشاورزی و مواد خام حفظ کند ، سلطه
سرمایه‌داری را به طور اعم و سلطه سرمایه‌داری خارجی را به طور اخص در این
کشورها استوار و پایدار سازد .

سازمان‌های اعتباری - مالی بین‌المللی بمثابه شکلی از صدور سرمایه

یکی از اشکال صدور سرمایه که پس از دومین جنگ جهانی رواج یافته است ،
فعالیت سازمان‌های اعتباری انحصاری - دولتی بین‌المللی است . "بانک
بین‌المللی ترمیم و توسعه" نقش تعیین‌کننده‌ای در میان این گونه سازمان‌ها
دارد . "کوریپوراسیون مالی بین‌المللی" و "اتحاد بین‌المللی توسعه" نیز نقش
مهمی را ایفاء می‌کنند . از آنجا که ایالات متحده آمریکا بزرگ‌ترین حق سهمیه
را در این سازمان‌ها دارد ، عملاً کنترل خود را بر آن‌ها برقرار کرده ، از این
سازمان‌ها برای توسعه نفوذ اقتصادی انحصارهای آمریکائی در خارج استفاده
می‌کند .

در مارس ۱۹۵۸ بزرگ‌ترین بانک‌های غرب ، "کوریپوراسیون منطقه‌ای رشد
صنعتی کشورهای خاور نزدیک و میانه" (MIDEK) را تاسیس کردند . هدف از
تاسیس این بانک تامین کنترل سرمایه مالی کشورهای امپریالیستی بر اقتصاد
این ناحیه بسیار مهم نفت خیز بود . با چنین هدفی بود که "بانک بین‌المللی
توسعه" در سال ۱۹۶۱ و "بانک توسعه اقتصادی کشورهای آسیائی" در سال
۱۹۶۶ تشکیل شدند . این موسسات تحت کنترل کامل سرمایه‌مالی آمریکای قرار
دارند .

ترکیب و فعالیت این بانک‌ها و دیگر موسسات اعتباری ، ویژگی‌های صدور
سرمایه را در دوران معاصر منعکس می‌سازند :

اولاً ، کمک همه‌جانبه به گسترش بخش خصوصی در کشورهای در حال رشد ،
در مقابل با رشد بخش دولتی اقتصاد که با کمک کشورهای سوسیالیستی انجام
می‌گیرد ؛

ثانیاً ، در آمیختن هر چه بیشتر سرمایه انحصاری خارجی با سرمایه ملی محلی ،
استفاده از سرمایه‌داران ملی در محل به مثابه شریک کوچک‌تر برای استثمار و

غارت خلق‌های کشورهای درحال رشد. مثلاً "کورپوراسیون توسعه صنعتی کشور- های خاور نزدیک ومیانه" فقط به شرطی وام می‌دهد که ۷۰٪ سرمایه موسسه‌ای که روی آن سرمایه‌گذاری می‌شود، به وسیلهٔ کارفرمایان کشور دریافت‌کننده "کمک" تامین شود؛

ثالثاً، خود این سازمان‌ها که صدور سرمایه پایهٔ اقتصادی آن‌ها را تشکیل می‌دهد، نمونه‌های تیپیک استعمارنویین گروهی، یعنی اتحاد دول امپریالیستی به سرکردگی ایالات متحدهٔ آمریکا برای اسارت مالی مشترک دولت‌های نوخاسته ملی هستند.

تغییر در ترکیب صدور سرمایه

شرایط جدید باعث تغییرات جدی در ترکیب رشته‌های صدور سرمایه شده است. در سال‌های اخیر سرمایه‌گذاری در صنایع تبدیلی با آهنگی بسیار سریع رشد می‌یابد. این امر نه فقط ناشی از صدور سرمایه به کشورهای رشد یافتهٔ صنعتی است، بلکه ناشی از رسوخ انحصارهای خارجی در رشته‌های تولیدکننده کالاهای مصرفی وهمچنین ناشی از پیدایش صنایع ماشین‌سازی، شیمیائی والکترونیک در کشورهای درحال رشد نیز هست. سرمایه‌گذاری در کشورهای درحال رشد، معمولاً با ارسال ماشین و ادوات و انجام امور پیمان‌کاری نیز همراه است، زیرا انجام امور پیمان‌کاری به کشورهای صادرکننده سرمایه امکان می‌دهد تا کنترل خود را بر رشتهٔ ساختمان نیز برقرار کنند.

سرمایه‌گذاری‌های مستقیم اکنون نقش عمده را به دست آورده است. زیرا سرمایه‌گذاری مستقیم به کشورهای صادرکننده سرمایه امکان می‌دهد کنترل کامل خود را بر موسسات ورشته‌های کاملی از اقتصاد کشورهای دیگر برقرار سازند. در مرحلهٔ کنونی، صدورپاتنت، اطلاعات علمی و "کمک" فنی به کشورهای درحال رشد، به صورت یکی از مهم‌ترین اشکال صدور سرمایه درآمده است.

۴. تقسیم اقتصادی جهان به وسیلهٔ انحصارهای بین‌المللی

انحصارهای بین‌المللی و اشکال آن

انحصارها پیش از همه بازار داخلی را میان خود تقسیم می‌کنند. ولی زمانی که حجم تولید آن‌ها از چارچوب بازارهای ملی آن‌ها تجاوز می‌کند، مبارزه میان انحصارات کشورهای مختلف برای تصاحب بازارهای فروش خارجی، منابع مواد خام و عرصه‌های سرمایه‌گذاری آغاز می‌شود.

تراکم تولید به چنان درجه‌ای می‌رسد، که بخش بزرگی از تولید جهانی مهم‌ترین کالاها در دست‌های بزرگ‌ترین انحصارات ملی متمرکز می‌شود. و زمانی که چند انحصار از کشورهای مختلف نقش تعیین‌کننده در تولید کالاهای معین در سراسر جهان سرمایه‌داری به دست می‌آورند، رقابت میان این انحصارها جنبه بسیار شدید و مخرب پیدا می‌کند. در همان حال نیز برای سازش میان این انحصارها و گرایش در جهت ایجاد انحصارهای بین‌المللی برای تثبیت سلطه انحصاری آن‌ها در بازار جهانی سرمایه‌داری شرایط فراهم می‌آید. لنین می‌گوید: " این مرحله نوینی از تمرکز جهانی سرمایه و تولید است که به طور غیرقابل مقایسه‌ای از مرحله پیشین بالاتر است " ۳. این تراکم، چنان که لنین می‌گوید، انحصارها و ابرانحصارهای بین‌المللی را بوجود می‌آورد.

صدور سرمایه، گسترش روابط اقتصادی خارجی و مناطق نفوذ استعماری بزرگ‌ترین انحصارهای ملی که باعث بین‌المللی شدن سرمایه و مناسبات اقتصادی شدند، عواملی هستند که در تدارک شرایط برای زایش انحصارهای بین‌المللی نقش عظیمی داشته‌اند.

نخستین انحصارهای بین‌المللی در رشته‌هایی که از سطح عالی تراکم برخوردار بودند، در سال‌های ۶۰-۸۰ قرن ۱۹ بوجود آمدند. ولی انحصارهای بین‌المللی فقط در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ به صورت خصلت مشخص سرمایه‌داری درآمدند. لنین روند پیدایش انحصارهای بین‌المللی را عمیقاً تجزیه و تحلیل کرد و نشان داد که پیدایش انحصارهای بین‌المللی که جهان را از لحاظ اقتصادی میان خود تقسیم می‌کنند، یکی از مهم‌ترین نشانه‌های امپریالیسم است. لنین خاطر نشان می‌سازد که مطابق محاسبه تقریبی پژوهندگان، در اواخر قرن ۱۹ تقریباً ۴۰ انحصار بین‌المللی وجود داشت و در سال ۱۹۱۰ تعداد آن‌ها به حدود ۱۰۰ رسیده بود. در آغاز دومین جنگ جهانی بیش از ۱۰۰۰ انحصار بین‌المللی وجود داشت، که بیش از ۴۰٪ بازرگانی خارجی جهان سرمایه‌داری را تحت کنترل خود داشتند. طی ۲۵ سال اخیر، انحصارهای بین‌المللی حدود ۱۰ هزار موسسه دختر در بسیاری از کشورها تاسیس کردند. حجم سالانه تولید آن‌ها از ۲۰۰ میلیارد دلار تجاوز می‌کند. سه چهارم از بزرگ‌ترین این موسسات را سرمایه‌های آمریکائی کنترل می‌کنند.

انحصارهای بین‌المللی اشکال گوناگون دارند. رایج‌ترین آن‌ها کارتل‌ها هستند. اعضای کارتل‌ها (انحصارهای ملی) از طریق قراردادهائی دربارهٔ بهای خرید و فروش کالاها، تقسیم بازارهای جهان میان خود، سهمیه تولید و فروش کالاها، جرایم و جوایز و غیره باهم ارتباط می‌یابند. موافقت میان انحصارهای کشورهای مختلف دربارهٔ مبادله پاتنت‌های تکنیک‌نو و بهره‌برداری از آن‌ها نیز یکی از اشکال کارتل‌های بین‌المللی است.

سندیکاها نیز، یکی از اشکال دیگر انحصارهای بین‌المللی است. ولی تعداد

آن‌ها به مراتب کم تراست .

انحصارهای بین‌المللی به اشکال تراست و کنسرن نیز وجود دارند . این نوع انحصارهای بین‌المللی در اکثر موارد از راه ایجاد شعبه‌های کنسرن‌های ملی در کشورهای خارج بوجود می‌آیند . در زمان حاضر انحصارهای قدرتمند ملی عمدتاً ترین کشورهای امپریالیستی از چارچوب بازارهای ملی خود گام رافراتر نهاده و خصلت بین‌المللی کسب کرده‌اند .

نقش ارتجاعی انحصارهای بین‌المللی

هدف اساسی اتحادهای بین‌المللی انحصارگران ، تامین سودهای کلان انحصاری برای اعضای آن است . این هدف به شیوه‌های مختلف بدست می‌آید :
(۱) برقراری قیمت‌های کلان انحصاری برای کالاها^۱ که به وسیله این انحصارها تولید می‌شوند ، و تعیین قیمت‌های نازل برای موادخام و محصولات صادراتی کشورهای کم رشد ؛ (۲) تنظیم حجم تولید و میزان فروش کالاها از راه تعیین سهمیه برای هر یک از اعضای انحصارهای بین‌المللی به منظور ایجاد کمبود مصنوعی در عرضه کالاها ؛ (۳) تقسیم بازارهای جهانی فروش و منابع موادخام به منظور محدود کردن دامنه رقابت میان خود ؛ (۴) انعقاد قرارداد دربارۀ مبادله و استفاده مشترک از پاتنت‌ها و شیوه‌های دیگر .

لنین نشان داد که سلطه انحصارهای بین‌المللی به طور اجتناب‌ناپذیر گرایش‌هایی در جهت رکود و زوال پدید می‌آورد . این انحصارها چه بسا از میزان تولید می‌کاهند ، بازرگانی را محدود می‌کنند و مهم‌ترین دستاوردهای علمی و فنی را پنهان می‌سازند .

اتحادهای بین‌المللی انحصارگران حکومت‌های کشورهای امپریالیستی را به ایجاد برخوردهای نظامی ترغیب می‌کنند . تجارت اسلحه به مثابه سودآورترین کار برای انحصارگران بین‌المللی تداوم می‌یابد ، حتی در زمان جنگ میان کشورها نیز ، صرف‌نظر از این که این اسلحه به دست چه کسی خواهد افتاد ، این سوداگری ادامه دارد .

پس از جنگ جهانی اول ، اتحادهای بین‌المللی انحصارگران به احیاء صنایع نظامی آلمان کمک کردند و به سرکارآمدن فاشیسم یاری رساندند . هم آن‌ها در تدارک و شعله‌ور شدن آتش جنگ جهانی دوم نقش هلاکت‌باری ایفاء کردند . پس از جنگ جهانی دوم ، اتحادهای بین‌المللی انحصارگران انگلیس ، آمریکا و فرانسه در احیاء انحصارهای نظامی - صنعتی جمهوری فدرال آلمان دوباره نقش تعیین کننده‌ای برعهده گرفتند .

۵. مبارزه میان اتحادیه‌های انحصارگران در راه تجدید تقسیم اقتصادی جهان

رشد انحصارهای بین‌المللی در دوران پس از جنگ

اکنون در زمینه کالاهای صنعتی، مواد خام و نیم ساخته‌ها، بازارهای جهانی سرمایه‌داری در کنترل انحصارهای بین‌المللی است.

کارتل جهانی نفت می‌تواند مثال نمونه‌وار بزرگ‌ترین انحصار بین‌المللی دوران معاصر باشد. این کارتل از پنج کمپانی آمریکائی ("اکسون کورپوریشن"، "موبیل اویل"، "گلف‌اویل"، "تکزاکو"، "ستاندارد اویل اف کالیفرنیا")، کمپانی انگلیسی - هلندی "رویال داچ - شل"، کمپانی انگلیسی "بریتیش پترولیوم" و کمپانی فرانسوی "کمپانی فرانسز دوپترول" تشکیل شده است. حدود ۹۰٪ ذخایر مکتشف نفت جهان غیرسوسیالیستی و ۷۱٪ استخراج نفت زیر کنترل این کارتل "هشت‌خواهران" است. این کارتل در بسیاری از کشورهای سرمایه‌داری فعالیت می‌کند و از راه برقرار کردن قیمت‌های انحصاری کلان برنفت و فرآورده‌های نفتی سودهای افسانه‌ای به دست می‌آورد.

بزرگ‌ترین انحصارهای آمریکائی تامدت معینی پس از جنگ جهانی دوم علاقه‌ای برای انعقاد قرارداد با انحصارهای اروپائی نشان نمی‌دادند، زیرا آن‌ها مواضع مسلط در اقتصاد جهانی سرمایه‌داری داشتند. انحصارات آمریکائی با استفاده از ضعف شدن مواضع رقبای اروپائی خود، در اقتصاد این کشورها و مستعمرات آن‌ها عمیقاً نفوذ کردند. به دیگر سخن، اگرچه انحصارهای آمریکائی در شکل انحصارهای ملی عمل می‌کردند، ولی در واقع نقش انحصارهای بین‌المللی را به عهده داشتند. بیشتر انحصارهای آمریکائی این وضع را تاکنون نیز حفظ کرده‌اند. مثلاً، سه انحصارات اومبیل‌سازی آمریکا ("جنرال موتورز"، "فورد" و "کرایسلر") همراه با شعبه‌های خارجی خود، اکنون بیش از ۵۰٪ اومبیل تمام سیستم سرمایه‌داری را تولید می‌کنند. انحصارهای آلومینیوم سازی آمریکا ("آلکوا"، "رینولدز" و "کایزر") تولید حدود ۷۰٪ آلومینیوم سراسر جهان غیرسوسیالیستی را در اختیار دارند.

ولی بسیاری از انحصارهای اروپائی، در دوران پس از جنگ نیروی خود را احیاء کردند و بر قدرت خود به مراتب افزودند و به رقبای پرتوان انحصارهای آمریکائی بدل شدند.

در سال ۱۹۴۸، کارتل بین‌المللی لوله‌سازی که جمهوری فدرال آلمان (با ۴۱٪ سهمیه)، انگلیس (۳۳٪) و فرانسه (۲۶٪) در آن شرکت داشتند، فعالیت خود را تجدید کرد. در سال ۱۹۶۳ کارتل بین‌المللی سیم‌سازی، که در سال ۱۹۲۷ تشکیل شد و به هنگام جنگ جهانی دوم به موجودیت خود پایان داد،

از نواحیاء گردید. در همان سال ۱۹۶۳ کارتل بین‌المللی صادرات فولاد، که انحصارهای آلمان فدرال، فرانسه، بلژیک، هلند و لوکزامبورگ در آن شرکت دارند، از نو ایجاد شد. اکنون با شرکت انحصارهای اروپائی کارتل‌های بین‌المللی تولید ادوات الکتریکی و لامپ‌های برق، کارتل مس، سندیکای الماس، کارتل تولید دستگاه‌های رادیوئی، کارتل تولید ازت و غیره به فعالیت مشغولند. برخی از اتحادهای انحصاری ملی ژاپن اکنون به انحصارهای بزرگ بین‌المللی تبدیل شده‌اند و در کشتی‌سازی، رادیو الکترونیک و دیگر رشته‌های اقتصاد، مواضع مهمی در جهان به دست آورده‌اند.

در شرایط کنونی برخی اشکال و شیوه‌های نوین مبارزه برای تقسیم اقتصادی جهان بوجود آمده است. اتحادهای انحصاری بین‌المللی اکنون توجه اساسی خود را بر اشکال تقسیم جهان در عرصه‌های تولید و علم و تکنیک معطوف داشته‌اند. اکنون قراردادهائی منعقد می‌شود که در آن‌ها بندوبست درباره تقسیم بازار با قرارداد درباره ایجاد هماهنگی در امور کاربرد تکنیک و تکنولوژی جدید همراه می‌گردد. چنین اتحادیهائی اکثراً در رشته‌های جدید و رشته‌هایی که بیشتر به علوم نیاز دارند (رشته‌های علم‌پر) مانند رشته‌های شیمیائی، الکترونیک، ماشین‌سازی، ابزارسازی و غیره بوجود می‌آیند. اکنون انعقاد قرارداد درباره همکاری‌های علمی- فنی، تقسیم برنامه‌های تولیدی انجام کارهای آزمایشی - طراحی، ویژه کاری و همیاری در تولید، میان کنسرن‌های کشورهای مختلف رواج بسیار یافته است. ایجاد موسسات مشترک با مالکیت مشترک انحصارهای کشورهای مختلف، از جمله اشکال نوین تقسیم اقتصادی جهان میان انحصارهای بین‌المللی است. این شکل اتحاد بین‌المللی بخصوص برای رسوخ در کشورهای آزاد شده از بند استعمار بسیار مناسب است.

انحصارات بین‌المللی خصوصی دوران معاصر، که دامنه فعالیت آن‌ها در مقایسه با آغاز قرن ۲۰ بی‌اندازه گسترش یافته است به طور کلی به دو نوع تقسیم می‌شوند: انحصارهای چندملیتی، که سرمایه‌های کشورهای مختلف امپریالیستی را متحد می‌سازند؛ و انحصارهای فراملی (ترانس ناسیونال)، که از لحاظ سرمایه ملی هستند، ولی از لحاظ دامنه فعالیت خصلت بین‌المللی دارند. هم‌انحصارهای چندملیتی و هم‌انحصارهای فراملی، انحصارهای بین‌المللی هستند که شبکه گسترده‌ای از شعب خود را در بسیاری از کشورها بوجود آورده‌اند و هدف آن‌ها تحصیل سود انحصاری، تقسیم بازار فروش و منطقه نفوذ است. نمونه‌های انحصارهای چندملیتی عبارتند از: کنسرن ظاهرا کانادائی، ولی واقعا آمریکائی - انگلیسی - کانادائی "اینترنشنل نیکل کمپانی اف کانادا"؛ کنسرن فلزگذاری "آرید" متعلق به انحصارات بلژیک، فرانسه و لوکزامبورگ؛ کنسرن فوتوشیمی "آگفا-گورت" متعلق به انحصارات بلژیک و آلمان غربی؛ کنسرن لاستیک‌سازی "دانلوپ - پیرلی" متعلق به انگلیس و ایتالیا و غیره. ولی انحصارهای فراملی

رواج بیشتر و اهمیت بیشتر دارند. بنا بر ارزیابی کارشناسان دبیرخانه سازمان ملل متحد، در آغاز دهه هفتاد درجهان سرمایه‌داری حدود ۷۳۰۰ کمپانی فراملی با ۲۷۳۰۰ شعبه خارجی وجود داشت که مجموع سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی آن‌ها به ۱۶۵ میلیارد دلار بالغ می‌شد.

در سال ۱۹۷۱ محصول تولید شده در شعب خارجی انحصارهای فراملی به ۳۳ میلیارد دلار می‌رسید، که یک ششم حجم تولید تمام کشورهای سرمایه‌داری را تشکیل می‌داد. مطابق ارزیابی اقتصاددانان، ۷۰۰ کورپوراسیون عمده فراملی به برکت شعب خارجی خود، در سال ۱۹۸۰ برابر ۶۰٪ و در سال ۱۹۸۵ برابر ۷۵٪ تولید جهانی سرمایه‌داری را زیر کنترل خود درخواهند آورد. * حدود ۶۰٪ مجموع محصولات تولید شده در شعب خارجی انحصارات فراملی را شعب خارجی آمریکا تولید می‌کنند.

رشد وسیع انحصارهای فراملی محصول شرایط نوین دوران پس از جنگ بود. محدود شدن شدید گستره ارضی سلطه امپریالیسم در نتیجه رشد پرتوان سیستم جهانی سوسیالیسم و تلاشی سیستم استعماری، عمیق تر شدن بحران عمومی سرمایه‌داری، مبارزه کشورهای در حال رشد در راه استقلال، گسترش مبارزه طبقاتی و ضد امپریالیستی، انقلاب علمی- فنی و عمیق تر شدن تمام تضادهای داخلی و خارجی امپریالیسم- همه این‌ها تاثیر مستقیم خود را بر اقتصاد سرمایه‌داری معاصر، و از جمله بر رشد انحصارهای بین‌المللی، اعم از اشکال چند ملیتی و فراملی آن، باقی می‌گذارد. روند تراکم روزافزون سرمایه و تولید در دست عظیم‌ترین انحصارها از مرزهای ملی فراتر می‌رود. این روند استقلال بسیاری از کشورهای جهان سرمایه‌داری، بخصوص کشورهای در حال رشد را در معرض تهدید قرار می‌دهد.

ویژگی عمده مبارزه کنونی در راه تقسیم اقتصادی جهان را توسعه قراردادهای بین‌المللی انحصاری- دولتی تشکیل می‌دهد. این نوع قراردادها پیش از جنگ جهانی دوم بوجود آمد (در رابطه با گندم، قند، کائوچو و دیگر مواد خام). این قراردادها رواج وسیع پیدا کردند و نقش بزرگی را در اقتصاد جهانی سرمایه‌داری به عهده گرفتند. در سال ۱۹۴۶ "بانک جهانی ترمیم و توسعه" و "صندوق بین‌المللی پول" که عملاً زیر کنترل الیگارش مالی آمریکا قرار دارند، فعالیت خود را آغاز کردند. کنفرانس بین‌المللی بین‌الدول مواد خام که یک سازمان انحصاری نمونه‌وار برای تعیین میزان استخراج و بنهای مواد خام است، در سال ۱۹۵۰ تشکیل شد.

رشد بعدی مناسبات انحصاری بین‌الدول به شکل هم‌پیوندی انجام گرفت. در سال ۱۹۵۱ بود که اتحاد اروپائی ذغال و فولاد با شرکت موسسات ذوب

* این کتاب در سال ۱۹۷۸ منتشر شده است (مترجم)

آهن و ذغال سنگ شش کشور اروپائی (فرانسه، آلمان فدرال، ایتالیا، بلژیک، هلند و لوکزامبورگ) ایجاد گردید. این اتحاد تمام وظایف خاص انحصارات بین‌المللی را انجام می‌دهد: تقسیم سهمیه تولید، تقسیم بازار، تعیین قیمت و غیره. این اتحاد به تحکیم مواضع اعضاء خود در مبارزه رقابتی کمک می‌کند. "اوزوآتم" * نیز در شمار همین اتحادها است.

گرایش در جهت رشد اتحادهای بین‌المللی انحصاری - دولتی، به بارزترین نحو در تشکیل پیمان‌های بازرگانی و اقتصادی در اروپا نمودار می‌گردد. از یک سو اتحاد اقتصادی اروپا، که معمولاً "بازار مشترک" نامیده می‌شود، بوجود آمد و از سوی دیگر اتحاد اروپائی بازرگانی آزاد، یا "منطقه کشورهای هفتگانه". اکنون در تناسب نیروهای این دو پیمان اقتصادی تغییرات بنیادی حاصل شده است. دو کشور از اعضای "اتحادیه مبادله آزاد اروپا" **، یکی سرکرده آن، انگلیس و دیگری دانمارک و همچنین ایرلند وارد "بازار مشترک" شدند. این به معنای تقویت جدی مواضع "بازار مشترک" و تلاشی عملی "اتحادیه مبادله آزاد اروپا" است.

این اتحادهای میان دولت‌ها، علاوه بر وظیفه تجدید تقسیم بازار فروش، دارای هدف‌های دور و دراز سیاسی، اقتصادی و نظامی - استراتژیک نیز هستند. در شرایط رشد پرتوان سیستم جهانی سوسیالیسم و اعتلای عظیم مبارزه رهایی-بخش ملی، محافل انحصارگرمی‌کوشند با کمک اتحادهای میان دول مواضع سرمایه‌داری را تحکیم بخشند. محافل امپریالیستی برای ایجاد پیمان‌های اقتصادی منطقه‌ای (بخصوص برای "بازار مشترک")، به مثابه پایگاه اقتصادی پیمان تجاوزی ناتو نقش مهمی قائلند.

انتقاد بر نظریات بورژوائی و فرمیستی درباره سرشت و نقش انحصارهای بین‌المللی

از آغاز پیدایش اتحادهای انحصاری بین‌المللی، اقتصاددانان بورژوائی تاکید می‌کردند که این گونه توافق‌ها، که بیانگر بین‌المللی شدن سرمایه است، این امکان را بوجود می‌آورد که در نظام سرمایه‌داری، میان خلق‌ها صلح پایدار برقرار شود. هیلفردینگ و کارل کائوتسکی در زمان خود از نظریات آنان پشتیبانی می‌کردند. مثلاً هیلفردینگ می‌گفت: "از نظر اقتصادی این قابل تصور می‌تواند باشد که یک کارتل سرتاسری بتواند تولید را رهبری نماید و از این طریق بحران‌ها را برطرف سازد...". کائوتسکی تائید می‌کرد که قراردادهای بین‌المللی انحصارات منجر به این خواهد شد که دوران امپریالیسم

* مخفف European Atomic Energy Community (جامعه انرژی اتمی اروپا) (مترجم)

باتمام تصادمات و جنگ‌هایش جای خود را به دوران صلح‌آمیز "ماوراء‌امپریالیسم" بدهد، به دورانی که در آن، سرمایه که به طور بین‌المللی سازمان یافته است کار استثمار سراسر جهان را انجام خواهد داد.

لنین این تئوری‌ها را مورد انتقاد قرارداد و نوشت: "تردیدی نیست که تکامل درجهت یک تراست منحصربه‌فرد جهانی که همهٔ موسسات را بدون استثناء و همهٔ دولت‌ها را بدون استثناء می‌بلعد، حرکت می‌کند. ولی تکامل در این جهت در چنان اوضاع و احوال و آهنگی، با چنان تضادها و تصادمات و تزلزلاتی، - هرگز نه فقط اقتصادی، بلکه همچنین سیاسی، ملی و غیره و غیره، - پیش می‌رود، که مسلماً پیش از آن که کار به پیدایش یک تراست جهانی، یک اتحاد جهانی "ماوراء‌امپریالیستی" سرمایه‌های مالی ملی بکشد، امپریالیسم ناگزیر منفجر خواهد گردید و سرمایه‌داری به متضاد خود بدل خواهد شد" ۴.

انحصارات بین‌المللی که بازار جهانی فروش و مواد خام را میان خود تقسیم می‌کنند، نمی‌توانند نابسامانی تولید سرمایه‌داری، رقابت و تضادهای عمیق زائیده امپریالیسم را از بین ببرند. لنین تأکید می‌کرد که: "بخصوص همین اتحاد دو "منشاء" نقیض: رقابت و انحصار، که در ذات امپریالیسم است، و بخصوص همین اتحاد است که شرایط شکست، یعنی انقلاب سوسیالیستی را تدارک می‌بیند" ۵.

۶. تقسیم ارضی جهان

میان دولت‌های امپریالیستی و مبارزه برای تجدید تقسیم آن

انحصارگران به تقسیم اقتصادی جهان بسنده نمی‌کنند. آن‌ها می‌کوشند با حکیم سلطهٔ اقتصادی خود از راه تابع کردن سیاسی - اداری کشورهای دیگر، حاکمیت بلامنازع خود را بر این کشورها برقرار کنند.

لنین می‌نویسد: "دوران نوین سرمایه‌داری به مان‌شان می‌دهد بین اتحادیه‌های سرمایه‌داران بر زمینهٔ تقسیم اقتصادی جهان مناسبات معینی بوجود می‌آید. به موازات این جریان و به مناسبت آن بین اتحادیه‌های سیاسی یعنی دولت‌ها نیز بر زمینهٔ تقسیم ارضی جهان و مبارزه بر سر مستعمرات یعنی "مبارزه در راه تحصیل سرزمین اقتصادی" مناسبات معینی به وجود می‌آید" ۶. مستعمرات، به مثابهٔ سرزمین‌های تابع شده، مدت‌ها پیش از دوران

۴. لنین. مجموعهٔ کامل آثار، جلد ۲۷، صفحه ۹۸.

۵. لنین. مجموعهٔ کامل آثار، جلد ۳۲، صفحه ۱۴۶.

۶. لنین. مجموعهٔ کامل آثار، جلد ۲۷، صفحه ۳۷۳.

امپریالیسم وجود داشته است. امپراتوری‌های مستعمراتی برخی از دول معاصر از قرون ۱۵-۱۶ پدید آمدند. ولی مسئله مستعمرات در دوران امپریالیسم مفهوم کاملاً دیگری نسبت به زمان سرمایه‌داری پیش از انحصارات پیدا می‌کند. لنین تلاش‌های ستایش‌گران بورژوازی را که می‌خواستند سیستم استعماری دوران گذشته را با سیاست دوران امپریالیسم یکسان جلوه دهند، افشاء کرد.

تغییر سرشتی در سیاست استعماری دوران امپریالیسم از اینجا ناشی می‌شود، که در این دوران تقسیم اراضی جهان دیگر به پایان رسیده بود و اکنون مبارزه برای تجدید تقسیم آن آغاز شده بود، و همچنین نقش مستعمرات در قیاس با مراحل سرمایه‌داری پیش از انحصار به میزان زیاد تغییر یافته بود.

پایان تقسیم ارضی جهان و مبارزه برای تجدید تقسیم آن

در آستان سال‌های ۷۰ قرن ۱۹ انگلیس، پرتغال، هلند و فرانسه صاحب مستعمرات قابل ملاحظه بودند. سایر دول دارای مستعمره نبودند. در عین حال درگره زمین اراضی وسیعی وجود داشت، که هنوز کشورهای سرمایه‌داری بر آن‌ها چنگ‌نینداخته بودند.

از سال ۱۸۷۶ تا سال ۱۹۱۴ اشغال پرتب و تاب مستعمرات انجام می‌گیرد. در این دوره انگلیس بیشترین مستعمرات را به دست آورد. دو پنجم اراضی و بیش از یک دوم جمعیت کشورهای تازه اشغال شده نصیب انگلیس شد. فرانسه مقام دوم را در تسخیر مستعمرات داشت. این کشور دو پنجم اراضی نو اشغال، ولی باتراکم جمعیت کم‌تر را به دست آورد. سایر دول امپریالیستی (آلمان، ایالات متحده آمریکا، ژاپن و ایتالیا) "طعمه" کم‌تری به چنگ آوردند.

تصرف تمام زمین‌های "آزاد" و تقسیم کامل جهان در مرز قرون ۱۹ و ۲۰ یک پدیده تصادفی نبود. این پدیده با روند استقرار سلطه انحصارهای سرمایه‌داری نزدیک‌ترین پیوند را داشت. همانا تلاش انحصارها برای تحکیم نفوذ و تامین سلطه کامل خود بر آن نواحی که کالا صادر می‌کنند، سرمایه‌گذاری می‌کنند و از آنجا مواد خام وارد می‌کنند، تب تصرف مستعمرات را بوجود آورد و کار تقسیم سراسر جهان را به پایان رساند. لنین می‌گوید: "... انحصارها، هنگامی که تمام مواد خام در یک دست متمرکز می‌شود بیش از هر وقت پایدار و استوارند و ما دیدیم اتحادیه‌های بین‌المللی سرمایه‌داران با چاه اشتیاقی مساعی خود را در این راه صرف می‌نمایند که امکان هرگونه رقابت را از حریف سلب‌کنند. . . . داشتن مستعمره به تنهایی کامیابی انحصار را در مقابل پیش‌آمدی که در مبارزه با رقیب رخ دهد کاملاً تضمین می‌نماید. حتی در مقابل این پیش‌آمد که حریف بخواهد به وسیله وضع قانون، با قانون انحصار دولتی از خود دفاع

نه فقط منابع مکشوف، بلکه حتی منابع احتمالی مواد خام به تصرف درمی آمدند تا میادا رقیب بر آن ها دست یابد. از همین جا می توان به علل تلاش سرمایه مالی برای توسعه اراضی اقتصادی و اراضی به طور کلی پی برد. تقسیم ارضی جهان که از سلطه انحصارات ناشی می شود، خود بعدا موجب پیدایش نوع خاص انحصار، یعنی انحصار استعماری معدودی کشورهای امپریالیستی می گردد. تقسیم نهائی، یا کامل، به معنای عدم امکان تجدید تقسیم نبود. برعکس، تقسیم نهائی مستلزم شدیدترین مبارزه برای تجدید تقسیم بود.

در آستان ۱۹۱۴ انگلیس و فرانسه، بزرگترین دول استعماری، ۶۸٪ مساحت و ۸۶٪ جمعیت مستعمرات را در تصرف داشتند. در عین حال آلمان، ایتالیا و ژاپن، که دیرتر وارد میدان شده بودند، ولی بعدها به کشورهای نیرومند امپریالیستی مبدل شده بودند، مستعمرات به مراتب کمتری داشتند. آنان خواستار "جائی زیر آفتاب" برای خود بودند و حق غارت استعماری را طلب می کردند و در راه تجدید تقسیم جهان می کوشیدند. ولی انجام این کار فقط از راه جنگ میسر بود. در نتیجه، آتش نخستین جنگ جهانی در گرفت (۱۹۱۴-۱۹۱۸). آلمان و متحدینش که در این جنگ شکست خوردند، مستعمرات خود را از دست دادند. مستعمرات آن ها میان دول فاتح تقسیم شد.

تشکیل سیستم استعماری امپریالیسم

تقسیم ارضی جهان به وسیله دول امپریالیستی به پیدایش سیستم استعماری امپریالیسم انجامید. سیستم استعماری امپریالیسم عبارت است از مجموعه مناسبات مبتنی بر استثمار و اسارت خلق های چند میلیونی کشورهای مستعمره و وابسته به وسیله مستی دول امپریالیستی.

در مقایسه با مرحله تسلط رقابت آزاد، در دوران امپریالیسم نقش مستعمرات به طور جدی افزایش یافت و دستخوش تغییر گردید. لنین نشان می دهد: "سرمایه مالی مبارزه برای منابع مواد خام، صدور سرمایه، "مناطق نفوذ" یعنی مناطق معاملات سودمند، امتیازات، سودهای انحصاری و غیره و بالاخره مبارزه برای سرزمین های اقتصادی به طور کلی را به انگیزه های عمده سیاست استعماری سابق" افزود " ۸.

در دوران سرمایه داری انحصاری، آنچه که کشورهای متروپل (کشورهای صاحب مستعمره) از کشورهای مستعمره و وابسته می فهمند عبارت است از:

۷. لنین. مجموعه کامل آثار، جلد ۲۷، صفحه ۳۸۰.

۸. لنین. مجموعه کامل آثار، جلد ۲۷، صفحه ۴۲۱-۴۲۲.

۱) بازار فروش کالا؛ ۲) منبع مواد خام؛ ۳) عرصه سرمایه‌گذاری؛ ۴) منبع درآمد حاصله از طرق غیراقتصادی؛ ۵) پایگاه‌های نظامی - استراتژیک و منبع تکمیل ارتش با نفرت.^۹

شرایط جدیدی که پس از دومین جنگ جهانی بوجود آمد، و به طور عمده معلول پیروزی اتحاد شوروی بر فاشیسم آلمان و امپریالیسم ژاپن بود، به اعتدالی عظیم جنبش آزادی‌بخش ملی در کشورهای مستعمره و وابسته منجر شد و در نتیجه، نه فقط کشورهای شکست‌خورده سرمایه‌داری، بلکه حتی کشورهای فاتح (بخصوص انگلیس و فرانسه) مستعمرات خود را یکی پس از دیگری از دست دادند. تلاشی تمام سیستم استعماری امپریالیسم، که اکنون به پایان نهائی خود نزدیک می‌شود، آغاز شد. تلاش‌های فراوان امپریالیست‌ها برای نگاه داشتن خلق‌ها زیر سلطه مستقیم استعمار دچار شکست شد. در نتیجه مبارزه نیرومند آزادی‌بخش ملی که از طرف طبقه کارگر همه کشورهای و سیستم جهانی سوسیالیسم پشتیبانی می‌شود، عمر استعمار به طور نهائی به سر می‌رسد.

تشکیل سیستم اقتصادی جهانی سرمایه‌داری و تشدید بیشتر تضادهای سرمایه‌داری

سیستم استعماری امپریالیسم هم چون بخش اساسی سیستم اقتصاد جهانی سرمایه‌داری پدید آمد.

روند تشکیل اقتصاد جهانی سرمایه‌داری، پیش از دوران امپریالیسم آغاز شده بود. بر اثر گسترش بازار جهانی سرمایه‌داری در شرایط سرمایه‌داری پیش از انحصار، تعداد هرچه بیشتر کشورهای و خلق‌ها به مدار سرمایه‌داری جذب شدند و این امر کار را به بین‌المللی شدن مناسبات سرمایه‌داری منجر ساخت. انزوای اقتصادی کشورهای مختلف متزلزل شد و جای خود را به وابستگی اقتصادی هم‌جانبه خلق‌های مختلف داد. در دوران امپریالیسم، گرایش در جهت بین‌المللی شدن زندگی اقتصادی شدیدتر شد. و چون این روند بر پایه مناسبات سرمایه‌داری، یعنی بین‌المللی شدن سرمایه انجام می‌گرفت، موجب همکاری برابر حقوق خلق‌ها نگردید، بلکه به برقراری سلطه کشورهای امپریالیستی بر اکثر خلق‌های جهان منجر شد. گرایش نزدیکی اقتصادی کشورها و خلق‌های گوناگون جهان که فی‌نفسه یک گرایش مترقی است، در عمل با شیوه‌های صرفاً امپریالیستی تحقق می‌یافت: از راه اشغال، اسارت قهرآمیز، اعمال ستم و استثمار. تقسیم کار بین‌المللی با زور و مطابق با منافع سرمایه‌داری انحصاری و تحکیم سلطه آن بر سراسر جهان انجام گرفت.

اقتصاد جهانی سرمایه‌داری عبارت است از سیستم روابط و مناسبات اقتصادی

۹. برای تفصیل بیشتر به فصل ۵ مراجعه شود.

بین‌المللی برپایهٔ استثمار و اسارت خلق‌های مستعمرات و کشورهای وابسته به وسیلهٔ مشتی دولت‌های امپریالیستی؛ عبارت است از سلطهٔ سرمایهٔ مالی در تمام عرصه‌های اقتصادی کشورهای جهان سرمایه‌داری؛ عبارت است از رقابت بورژوازی انحصاری کشورهای مختلف امپریالیستی برای تسلط بر اقتصاد جهانی؛ عبارت است از مبارزه میان کشورهای امپریالیستی برای تجدید تقسیم جهان تقسیم شده. باتشکیل سیستم اقتصاد جهانی سرمایه‌داری، تضادهای سرمایه‌داری نه فقط تضعیف نمی‌شود، بلکه گسترش و شدت بیشتری می‌یابد.

به تضادهای آشتی‌ناپذیر موجود در شیوهٔ تولید سرمایه‌داری، تضادهای ویژه اقتصاد جهانی سرمایه‌داری نیز اضافه شده است: تضاد میان مستعمرات و کشورهای متروپل، تضاد میان کشورهای امپریالیستی و کشورهای در حال رشدی که استقلال دولتی به دست آورده‌اند، تضاد میان خود کشورهای امپریالیستی استثمارکننده خلق‌های کشورهای دارای اقتصاد کم‌رشد.

فصل سوم

مقام تاریخی امپریالیسم

۱. امپریالیسم به مثابه مرحله خاص سرمایه‌داری

ویژگی‌های سه‌گانه امپریالیسم

تعریف لنینی مرحله انحصاری سرمایه‌داری، به تجزیه و تحلیل علائم و نشانه‌های اقتصادی اساسی آن بسنده نمی‌کند. این تعریف شامل مقام تاریخی امپریالیسم، یعنی موقعیت آن نسبت به دوران سرمایه‌داری در مجموع خود و نسبت به انقلاب سوسیالیستی نیز می‌گردد. مقام تاریخی امپریالیسم نسبت به سرمایه‌داری چنین مشخص می‌شود: **امپریالیسم بالاترین و آخرین مرحله سرمایه‌داری است.** آموزش لنین درباره مقام تاریخی امپریالیسم، تداوم و تکامل آموزش مارکس درباره ناگزیری سقوط و تلاشی انقلابی نظام سرمایه‌داری است.

امپریالیسم محصول تکامل و تداوم مستقیم مشخصات اساسی سرمایه‌داری به طور کلی بود. ولی سرمایه‌داری فقط در مرحله معینی از تکامل خود، به امپریالیسم مبدل شد. و این زمانی بود که برخی از مشخصات سرمایه‌داری به متضاد خود تبدیل گردیدند.

لنین شدت یافتن تمام تضادهای شیوه تولید سرمایه‌داری را در دوران امپریالیسم نشان می‌دهد و به این نتیجه می‌رسد که "امپریالیسم مرحله خاص تاریخی سرمایه‌داری است. امپریالیسم، در ویژگی‌های سه‌گانه خود عبارت است از: ۱) سرمایه‌داری انحصاری؛ ۲) سرمایه‌داری طفیلی یا در حال انحطاط؛ ۳) سرمایه‌داری محتضر"^۱.

۱. لنین. مجموعه کامل آثار، جلد ۲۵، صفحه ۱۶۲

لنین در جریان بررسی مسائل امپریالیسم، تئوری‌های رفرمیستی را شدیداً مورد انتقاد قرارداد. این تئوری‌ها طبقه کارگر را از لحاظ ایدئولوژی خلع سلاح می‌کردند و به پیشرفت مبارزه انقلابی او به خاطر سرنگون کردن نظام سرمایه‌داری لطمه می‌زدند. کارل کائوتسکی، پیشوای ایدئولوژیک انترناسیونال دوم، تأکید می‌کرد که امپریالیسم محصول سرمایه‌داری صنعتی بسیار رشد یافته است و تلاش کشورهای پیشرفته صنعتی برای الحاق هرچه بیشتر مناطق کشاورزی، سرشت امپریالیسم را تشکیل می‌دهد. این تئوری کائوتسکی با مارکسیسم تناقض دارد، زیرا تضادهای مرحله نوین سرمایه‌داری را پرده‌پوشی می‌کند و خصوصیت بنیادی امپریالیسم، یعنی سلطه انحصارها را نادیده می‌گیرد. از تئوری کائوتسکی این نتیجه حاصل می‌شود که امپریالیسم فقط یک سیاست است و لذا سیاست دیگری را می‌توان جانشین آن کرد. لنین می‌نویسد: "اصل مطلب در این است که کائوتسکی سیاست امپریالیسم را از اقتصاد آن جدا می‌کند، بدین طریق که الحاق طلبی راسیستی می‌خواند که سرمایه مالی آن را "مرجح" می‌شمرد و سیاست بورژوازی دیگری را در مقابل آن قرار می‌دهد که گوئی وجود آن بر همان پایه سرمایه مالی امکان پذیر است"^۲.

کائوتسکی با جدا کردن سیاست امپریالیسم از اقتصاد امپریالیستی، عملاً در مواضع سازش با امپریالیسم قرار می‌گیرد. زیرا مبارزه با سیاست تجاوزکارانه انحصارها، بدون آن که این مبارزه پایه‌های اقتصادی سلطه آن‌ها را نیز دربر گیرد، به گفته لنین، یک جمله‌پردازی میان‌تهی است.

لنین تئوری رفرمیستی دیگر کائوتسکی، یعنی تئوری "ماوراء امپریالیسم" را نیز مورد انتقاد قرارداد. کائوتسکی بر آن بود که رشد سرمایه‌داری گویا کار را به اتحاد سرمایه‌های ملی، به ادغام تمام تراست‌ها در تراست واحد جهان‌شمول خواهد کشاند و با پیدایش چنین تراستی، مبارزه میان امپریالیست‌های کشورهای گوناگون پایان خواهد یافت و مرحله "ماوراء امپریالیسم" فرا خواهد رسید. لنین این تئوری را ماوراء پوچ می‌نامد و می‌گوید این عقیده که گویا کارتل‌های جهانی امکان برقراری صلح میان دولت‌ها را در شرایط سرمایه‌داری بوجود می‌آورند، از نظر تئوری کاملاً بی‌پایه و از لحاظ عملی به معنای دفاع از امپریالیسم و تیره کردن آگاهی طبقاتی پرولتاریا است.

تئوری "امپریالیسم خالص" که بوخارین می خواست وارد برنامه حزب کمونیست روسیه (بلشویک) کند، گونه دیگری از تئوری های کائوتسکی بود. ماهیت این تئوری چنین بود: انحصارها گویا با برانداختن خصلت خودبخودی و آنارشستی تولید کالائی و پایان دادن به تضادهای آشتی ناپذیر آن، سرپای اقتصاد جامعه سرمایه داری رامتحول ساخته اند. لنین نشان داد که سرمایه داری انحصاری یک ساخت روپنائی بر سرمایه داری کهن است، و "امپریالیسم خالص" بدون پایه اساسی خود، یعنی بدون سرمایه داری هرگز وجود نداشته، هیچ جا وجود ندارد و هیچ گاه وجود نخواهد داشت.

تئوری "امپریالیسم خالص" یکبار دیگر در شکل تئوری "سرمایه داری سامان یافته" به عرصه آمد. این بار هیلفردینگ بود که آن را ارائه داد و درکنگروه حزبی سوسیال دمکرات های آلمان، در سال ۱۹۲۷، رسماً تصویب گردید. واضعین این تئوری، با تکیه بر ثبات موضعی سرمایه داری در آن سالها، اعلام کردند که سرمایه داری به یک نظام سامان یافته نقشه مند تبدیل شده؛ انحصارات توانسته اند رشد بدون وقفه اقتصاد را، به دور از بحران و نوسان، تأمین کنند؛ و اینک دوران شکوفائی جاودانه سرمایه داری فرارسیده است. اما واقعیت خیلی زود بر این تئوری ستایش گرانه اپورتونیست های راست خط بطلان کشید: در سال ۱۹۲۹ عمیق ترین و مخرب ترین بحران تاریخ سرمایه داری بروز نمود.

اصول لنینی، که ماهیت امپریالیسم را آشکار می سازند، در روزگار ما نیز همچون سلاح تئوریک طبقه کارگر به کار می روند و هویت خادمان امپریالیسم را که در لباس سوسیالیست های راست چهره می نمایند، افشاء می کنند. سوسیالیست های راست در کوشش اند تا تئوری های سرمایه داری "نقشه مند" و "سامان یافته" را بار دیگر زنده کنند.

۲. امپریالیسم، سرمایه داری انحصاری

وجوه عمده تجلی انحصارها

تکامل خصیصه های اساسی اقتصادی امپریالیسم به برقراری سلطه انحصارها منجر می گردد. لنین چهار وجه عمده تجلیات انحصارها را مشخص نموده است. اول، در نتیجه روند تراکم تولید، سلطه انحصارها در عرصه های تولید و فروش برقرار می شود. دوم، سلطه انحصارها کار را سرانجام به تصاحب منابع اصلی مواد خام می کشاند. رشته های بنیادی تولید (ذوب آهن، انرژی، پالایش

نفت و غیره) به میزان زیاد انحصاری می‌شوند، وضع مسلط این انحصارها با تصاحب انحصاری منابع موادخام تامین می‌گردد. سوم، تراکم و تمرکز امور بانکی، قدرقدرتی انحصارها را تثبیت می‌کند. بانک‌ها به عظیم‌ترین انحصار-گران تبدیل می‌شوند، الیگارش‌ی مالی سلطه خود را بر موسسات اقتصادی و سیاسی جامعه معاصر برژوائی برقرار می‌کند. چهارم، انحصار از سیاست استعماری امپریالیسم فرامی‌رود و دوران تصاحب انحصاری مستعمرات و مبارزهء خشونت‌بار برای تقسیم و تجدید تقسیم جهان فرامی‌رسد.

گسترش روند انحصاری شدن در چهار جهت ذکر شده، ناگزیر کار را به آنجا می‌کشاند، که انحصارها دستگاه دولتی را تابع خود می‌سازند، با آن جوش می‌خورند و از آن برای حفظ و تحکیم سلطه خویش در زندگی اقتصادی و سیاسی بهره می‌گیرند. در آمیزی نیروی دولت با نیروی انحصارها در مکانیسم واحدی که به سود انحصارها عمل می‌کند، انجام می‌گیرد.

تشدید تضاد اساسی سرمایه‌داری در نتیجه تسلط انحصارها

سلطه انحصارها، روند اجتماعی شدن تولید را به میزان بسیار زیاد تقویت می‌کند. با افزایش تراکم تولید، خصلت اجتماعی تولید بیشتر می‌شود. انحصارها موسسات غول‌آسا را با هم پیوند می‌دهند؛ بازارهای فروش و منابع موادخام را به کنترل خود درمی‌آورند؛ کشفیات فنی و اختراعات را به دست خود می‌گیرند؛ و بانک‌های بزرگ تقریباً تمام وسائل پولی کشورهای سرمایه‌داری را تحت کنترل خود درمی‌آورند.

ولی وجود مالکیت خصوصی سرمایه‌داری، به تولید اجتماعی امکان نمی‌دهد تا به مثابه روندی که باید آگاهانه و طبق برنامه هدایت شود، رشد یابد. همراه با سطح عالی سازماندهی کار در موسسات جداگانه و در چهارچوب اتحادهای انحصاری، هرج و مرج و نابسامانی تولید در مقیاس جامعه وجود دارد.

ثروت‌های هنگفتی که میلیون‌ها انسان تولید کرده‌اند، از سوی گروه کوچکی از عظیم‌ترین انحصارگران تصاحب می‌شود. و اما تولید اجتماعی شده برای آن که بتواند رشد مداوم و بدون بحران خود را تأمین کند، به طور عینی نیازمند برافتادن مالکیت خصوصی بروسایل تولید و ایجاد چنان نظم است که در آن نتایج کار در اختیار تمام زحمتکشان قرار گیرد.

بدین‌سان، سلطه انحصارها تضاد اساسی سرمایه‌داری، یعنی تضاد میان خصلت اجتماعی تولید و شکل خصوصی - سرمایه‌داری تصاحب نتایج تولید را، به سخت‌ترین نحو تشدید می‌کند. در دوران امپریالیسم نیروهای مولد جامعه به آن چنان سطحی از رشد رسیده‌اند، که دیگر در چهارچوب تنگ مناسبات تولیدی سرمایه‌داری نمی‌گنجند.

۳. امپریالیسم - سرمایه‌داری طفیلی و گنبدیده

مقام تاریخی امپریالیسم همچنین از این دیدگاه که امپریالیسم، سرمایه‌داری طفیلی و گنبدیده است، تعیین می‌شود.

دو گرایش در رشد نیروهای مولد در دوران امپریالیسم

لنین از انحطاط سرمایه‌داری در مرحله انحصاری آن تجزیه و تحلیل کامل و مشبع به عمل آورده است. این انحطاط پیش از همه در گرایش کند شدن پیشرفت تکنیک منعکس می‌شود. در شرایط رقابت آزاد، سرمایه‌داران برای رسیدن به سود فوق‌العاده، می‌کوشیدند هزینه تولید را از طریق کاربرد تکنیک جدید کاهش دهند. در شرایط امپریالیسم، انحصارها امکان دارند اضافه سود را صرفاً با استفاده از موقعیت انحصاری خود که به آن‌ها اجازه تعیین قیمت‌های انحصاری را می‌دهد، بدست آورند. تسلط اقتصادی بر بازار و تحصیل مداوم سودهای انحصاری کلان، انگیزه انحصارگران را برای کار بست تکنیک جدید در تولید تضعیف می‌کند و گرایشی در جهت ترمز کردن رشد تکنیک بوجود می‌آورد. انحصارها چپ و راست به خرید پاتنت اختراع تکنیک جدید می‌پردازند، ولی این کار را نه برای کار بست آن در تولید، بلکه برای این که رقیبان از آن استفاده نکنند، انجام می‌دهند.

با این همه، گرایش در جهت رکود موجب نابودی گرایش تکنیک به تکامل نمی‌شود. لنین ضمن بر حذر داشتن از برخورد یکجانبه به گرایش ترمزکننده در رشد تکنیک می‌گوید: "البته، امکان تقلیل هزینه تولید و افزایش سود از طریق اصلاحات موجب تغییراتی می‌گردد ولی تمایل رکود و گنبدگی نیز که از خصوصیات انحصار است، به نوبه خود عمل خود را ادامه می‌دهد و در برخی از رشته‌های صنعت و برخی از کشورها در فواصل معینی از زمان تفوق حاصل می‌کند" ۳.

در مجموع، اگرچه نیروهای مولده سرمایه‌داری با سرعت رشد می‌کنند، ولی این رشد بیش از پیش از امکانات عظیمی که علم و تکنیک کنونی بوجود آورده است، باز می‌ماند.

"انقلاب علمی - فنی برای دگرگون ساختن طبیعت، ایجاد ثروت‌های عظیم مادی و افزایش امکانات خلاق انسانی، امکانات بی‌سابقه‌ای در برابر

جامعه بشری پدید می‌آورد. به هنگامی که این امکانات می‌بایست به سود همه خدمت کند، سرمایه‌داری از انقلاب علمی-فنی برای افزایش سود و تشدید استثمار زحمتکشان استفاده می‌کند" ۴.

گسترش لایه طفیلی سود خوار، تشدید نظامی‌گری

انحطاط جامعه سرمایه‌داری در دوران امپریالیسم در افزایش لایه‌های طفیلی و درآمد آن‌ها نیز نمایان می‌گردد. بخش قابل ملاحظه‌ای از بورژوازی بزرگ رابطه خود را کاملاً با تولید قطع می‌کند. اداره موسسات هرچه بیشتر بدست متخصصین حقوق‌بگیر سپرده می‌شود، و خود سرمایه‌داران بزرگ، از قبل درآمدهای کلان از اوراق بهادار (سهام و اوراق قرضه)، در زندگی پر زرق و برق فرومی‌روند و به سرمایه‌داران سودخوار تبدیل می‌شوند.

بر تعداد اوراق بهادار در گردش، سال به سال افزوده می‌شود و پا به پای آن میزان درآمد لایه‌های طفیلی سودخوار نیز به صورت حق‌السهم و بهره افزایش می‌یابد.

صدور سرمایه، جدائی سرمایه‌داران سودخوار را از تولید، بازهم تشدید می‌کند. در دوران امپریالیسم، نه فقط سرمایه‌داران جداگانه، بلکه حتی مجموعه‌های کاملی از کشورها که به صدور سرمایه می‌پردازند و از قبل استثمار کشورهای عقب‌مانده و مستعمرات زندگی می‌کنند، در شمار سودخواران قرار می‌گیرند. این کشورها به کشورهای سودخوار بدل می‌شوند. علاوه بر این‌ها، کشورهای امپریالیستی از بازرگانی نابرابر (از لحاظ قیمت کالاهای صادراتی و وارداتی) یا کشورهای کم‌رشد اقتصادی، سودهای هنگفت به چنگ می‌آورند.

سرمایه‌دار انحصارگر نه فقط خود به شیوه انگل زندگی می‌کند، بلکه بخش روزافزونی از مردم را نیز از کارمولد بازمی‌دارد.

در شرایط امپریالیسم تعداد شاغلین در ارتش، پلیس، دستگاه بوروکراتیک دولتی، یعنی به طور عمده در ارگان‌های اعمال فشار و قهر بر زحمتکشان، با سرعت افزایش می‌یابد. میزان هزینه‌های غیرمولد ناشی از هرج و مرج در تولید و تشدید رقابت فزونی می‌گیرد (افزایش شدید هزینه‌های تبلیغات، نقل و انتقالات غیر ضرور و غیره).

با وجود افزایش قدر مطلق شاغلین رشته‌های غیرتولیدی، خطر بیکاری نه تنها کاهش نمی‌یابد، بلکه افزون‌تر می‌شود. این بارزترین مظهر انحطاط سرمایه‌داری از ناتوانی این نظام در استفاده از نیروی کار، یعنی نیروی مولد عمده جامعه، گواهی می‌دهد.

۴. کنفرانس بین‌المللی احزاب کمونیست و کارگری، صفحه ۲۹۷.

حادثترین شکل انحطاط در دوران امپریالیسم، خود را درگسترش افسار گسیخته نظامی‌گری و در مسابقه دیوانه‌وار تسلیحاتی که از مشخصات اصلی دوران کنونی سرمایه‌داری است، نمایان می‌سازد.

خرید قشر فوقانی طبقه کارگر و پیدایش اشرافیت (آریستوکراسی) کارگری

یکی از مهم‌ترین نمودارهای انحطاط و طفیلی‌گری امپریالیسم، خرید قشر بالائی طبقه کارگر است. امکان اقتصادی چنین کاری را سودهای کلان انحصاری به وجود می‌آورد. بورژوازی امپریالیستی به حساب استثمار شدید توده پرولتاریا در کشور خود و به حساب ماوراء سودی که از مستعمرات به دست می‌آورد قشر بالائی کارگران را تغذیه می‌کند.

به طوری که لنین می‌گوید، نمایندگان این قشر بالائی کارگران نقش عمال واقعی بورژوازی را در جنبش کارگری ایفاء می‌کنند و به کارگران مباشر سرمایه‌داران بدل می‌شوند. آنان که نفوذ معینی میان توده کارگران دارند، با ایجاد تفرقه در جنبش کارگری، مانع از آن می‌شوند که تمام نیروهای مترقی در مبارزه علیه ستم امپریالیستی متحد گردند. در همین محیط و در محیط خرده‌بورژوازی است که کادر رهبری اجزای سوسیالیست راست و اتحادیه‌های زرد پرورده می‌شوند. و به این ترتیب است که آریستوکراسی (اشرافیت) کارگری و بوروکراسی (دیوان‌سالاری) کارگری، که نکیه‌گاه عمده اجتماع بورژوازی هستند، در درون طبقه کارگر بوجود می‌آیند. ولی فرق است میان قشر فوقانی تغذیه شده طبقه کارگر و آن بخش از کارگرانی که دستمزد نسبتاً زیادی می‌گیرند. سطح بالای دستمزد، که بخش قابل ملاحظه‌ای از کارگران از آن برخوردارند، محصول مبارزه طبقاتی دیرپا می‌باشد و نه نشانه امتیازات مصنوعی که توسط انحصارات داده شده باشد. در شرایط کنونی، کارگران ماهر نقش مهمی در مبارزه انقلابی برعهده دارند.

چرخش به سوی ارتجاع در زندگی اجتماعی - سیاسی

انحطاط و طفیلی‌گری در دوران امپریالیسم در این نیز نمایان می‌گردد که امپریالیسم در تمام عرصه‌های حیات اجتماعی و سیاسی به ارتجاع گرائیده است. اگر سرشت اقتصادی امپریالیسم را این تشکیل می‌دهد، که سلطه انحصارها جانشین رقابت آزاد می‌گردد، سرشت سیاسی آن رانیز چرخشی تشکیل می‌دهد که از دمکراسی بورژوائی در جهت ارتجاع سیاسی انجام گرفته است. لنین می‌نویسد: "امپریالیسم، هم در سیاست خارجی و هم در سیاست داخلی به یک سان در جهت نقض دمکراسی و برقراری ارتجاع کوشش می‌ورزد. از این نظر

تردید نیست که امپریالیسم عبارت است از "نقی" دمکراسی به طور کلی... "۵". سرمایه، انحصاری می‌کوشد حقوق دمکراتیک زحمتکشان را، که در نتیجه مبارزه سرخخانه چند نسل طبقه کارگر به دست آمده است، نابود کند. تشدید ارتجاع سیاسی در شرایط امپریالیسم به صورت فاشیسم بروز کرد. سلطه انحصارها چرخش به سوی ارتجاع را در عرصه‌های ایدئولوژی و فرهنگ به ارمغان آورد. طفیلی‌گری و انحطاط سرمایه‌داری انحصاری گواه بر آن است که امکانات شیوه تولید سرمایه‌داری دیگر به پایان رسیده است و باید نظام دیگر، شیوه تولید سوسیالیستی، جانشین آن گردد.

۴. امپریالیسم - سرمایه‌داری محض و آستان انقلاب سوسیالیستی

لنین بر پایه تجزیه و تحلیل عمیق مرحله انحصاری سرمایه‌داری به این نتیجه رسید که امپریالیسم سرمایه‌داری میرنده است. سرمایه‌داری خودبه‌خود و به طور خودکار از میان نمی‌رود. نابودی نظام سرمایه‌داری فقط در نتیجه انقلاب پرولتری انجام می‌گیرد. به همین جهت، لنین که امپریالیسم را آخرین مرحله سرمایه‌داری تعریف می‌کند، در عین حال نشان می‌دهد که امپریالیسم آستان انقلاب سوسیالیستی است.

تشدید تمام تضادهای سرمایه‌داری و ناگزیری انقلاب سوسیالیستی

در دوران امپریالیسم، تضاد میان کار و سرمایه، تضاد میان خلق‌های ستمکش مستعمرات و کشورهای وابسته، از یک سو، و بورژوازی انحصاری، از سوی دیگر، و تضاد میان خود دول امپریالیستی سخت شدت می‌یابد. تشدید همه این تضادها است که سرمایه‌داری را به سوی انقلاب پرولتری سوق می‌دهد. در نتیجه انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثر درکنار تضادهای کهن سرمایه‌داری تضاد تازه‌ای پدید آمد: تضاد میان سرمایه‌داری میرنده و نظام اجتماعی متریقی نوین - نظام سوسیالیستی. پیروزی انقلاب سوسیالیستی در یک سلسله از کشورهای اروپا، آسیا و آمریکا موجب پیدایش تضاد عمده دوران معاصر، تضاد میان سیستم جهانی سرمایه‌داری و سیستم جهانی سوسیالیسم گردید. این تضاد خصلت و ویژگی‌های تکامل تمام پدیده‌های اجتماعی دوران معاصر، دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم را مشخص می‌کند. پیروزی انقلاب سوسیالیستی در روسیه تزاری و دیگر کشورهای جهان،

پیدایش سیستم جهانی سوسیالیسم به مثابه قانع کننده‌ترین دلیل برصحت نتیجه‌گیری لنین دربارهٔ مرگ محتوم سرمایه‌داری می‌باشد. نابودی سرمایه‌داری به علت تشدید بی‌حد تمام تضادهای ذاتی آن، یک ضرورت عینی تاریخی است. ناهماهنگی میان مناسبات تولیدی فرتوت سرمایه‌داری معاصر و خصلت رشد یافته و اجتماعی‌شده نیروهای مولده، بنیان این ضرورت تاریخی را تشکیل می‌دهد. این ناهماهنگی، با نیازهای تکامل بعدی جامعه، با منافع بنیادی اکثریت مطلق جامعه بشری تناقض دارد. در اسناد کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری در سال ۱۹۶۹ گفته می‌شود: "سیر تکامل اجتماعی نشان می‌دهد، که امپریالیسم با منافع حیاتی صاحبان کاربدنی و کارفکری، با منافع حیاتی قشرهای گوناگون اجتماعی، با منافع حیاتی ملت‌ها و کشورها برخورد پیدامی‌کند. توده‌های هرچه گسترده‌تر زحمتکشان، جنبش‌های اجتماعی، خلق-ها علیه امپریالیسم برمی‌خیزند."^۶

قانون ناموزونی رشد اقتصادی و سیاسی سرمایه‌داری

بررسی علمی سرمایه‌داری انحصاری به لنین امکان داد که قانون ناموزونی رشد اقتصادی و سیاسی سرمایه‌داری را در دوران امپریالیسم کشف کند. این کشف سرآغاز آموزش لنین دربارهٔ امکان پیروزی سوسیالیسم، بدو در چند و حتی یک کشور بود.

ناموزونی رشد اقتصادی به این معنا است، که موسسات ورشته‌های تولیدی و کشورهای سرمایه‌داری از لحاظ رشد تولید و درآمد ملی دارای آهنگ یکسان نیستند.

ناموزونی رشد اقتصادی در دوران پیش از انحصارهم وجود داشت. سلطهٔ انحصارها نه فقط برشدت این ناموزونی افزود، بلکه درخصلت این ناموزونی تغییرکیفی بنیادی پدید آورد. این ناموزونی به جای سیر آرام و تدریجی، خصلت جهشی به خودگرفت، خصلتی که کار را به تصادمات و تناقضات شدید میان دول امپریالیستی کشانده و می‌کشاند.

ناموزونی رشد اقتصادی از آن جهت است، که کشورهایی که دیرتر در راه سرمایه‌داری گام نهاده‌اند، با استفاده از نتایج پیشرفت تکنیک، این امکان را به دست می‌آورند که در رشد خود نه فقط به کشورهای سرمایه‌داری کهن برسند، بلکه با سرعت برآنان سبقت بگیرند. در نتیجه صدور سرمایه، بحران‌های اقتصادی و جنگ‌ها، بخصوص جنگ‌های جهانی، رشد جهشی کشورهای سرمایه‌داری شدت می‌یابد.

۶. کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری، صفحه ۲۰۱.

چون اراضی کره زمین میان دول امپریالیستی تقسیم شده و دیگر برای گسترش مناطق نفوذ این دولت‌ها سرزمین آزاد باقی نمانده است، در این صورت تجدید تقسیم جهان فقط به یاری نیروی نظامی امکان پذیر خواهد بود. در چنین شرایطی، ناموزونی رشد کشورهای جداگانه بدان سبب موجب پیدایش جنگ‌های امپریالیستی به خاطر تجدید تقسیم جهان می‌گردد، که این ناموزونی پیوسته موجب تغییر تناسب نیروها میان دول امپریالیستی می‌شود، که بر اثر آن نحوه تقسیم مستعمرات، منابع مواد خام و مناطق سرمایه‌گذاری موجود با تناسب جدید نیروها ناهماهنگی پیدامی‌کند. به این ترتیب ناموزونی رشد اقتصادی کشورهای جداگانه در شرایط امپریالیسم، پایه اقتصادی بروز جنگ‌های امپریالیستی را بوجود می‌آورد.

تغییر در تناسب قدرت اقتصادی کشورهای سرمایه‌داری که نتیجه عمل قانون ناموزونی رشد سرمایه‌داری است، هم‌اکنون نیز صورت می‌گیرد. مبارزه اقتصادی و سیاسی میان دول امپریالیستی با حدت بیشتر گسترش پیدامی‌کند. لذا، پایه اقتصادی جنگ‌های امپریالیستی همچنان باقی است.

با این حال، اکنون نیروهای پرتوانی وجود دارند که در برابر تلاش‌های تجاوزکارانه امپریالیسم ایستادگی می‌کنند. در کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری (۱۹۶۹) گفته می‌شود: "بامساعی مشترک کشورهای سوسیالیستی، طبقه کارگر جهانی، جنبش رهائی‌بخش ملی، تمام کشورها، سازمان‌های اجتماعی و جنبش‌های توده‌ای می‌توان از جنگ جهانی جلوگیری کرد" ۷.

ناموزونی رشد سرمایه‌داری در دوران سلطه انحصارها، برای امکان پاره کردن زنجیر امپریالیسم در یکی از حلقه‌های ضعیف آن و پیروزی انقلاب سوسیالیستی بدوا در چند و حتی در یک کشور، پایه عینی بوجود می‌آورد. لنین در اثر خود درباره شعار کشورهای متحد اروپا می‌نویسد: "ناموزونی رشد اقتصادی و سیاسی، قانون مسلم سرمایه‌داری است. از این‌جا نتیجه می‌شود، که پیروزی سوسیالیسم بدوا در تعداد کم و حتی در یک کشور جداگانه سرمایه‌داری، امکان‌پذیر است" ۸. این استنتاج لنین برای مبارزه انقلابی پرولتاریا در دوران امپریالیسم دارای اهمیت تعیین‌کننده است.

ناموزونی رشد سیاسی به این معنا است، که سیر تکوین و آماده‌شدن پیش‌شرط‌ها و مقدمات سیاسی انقلاب پرولتاری در کشورهای مختلف هم‌زمان انجام نمی‌گیرد. از جمله این پیش‌شرط‌ها، پیش‌از همه عبارتند از حدت یافتن تضاد‌های طبقاتی و درجه رشد مبارزه طبقاتی، یعنی سطح آگاهی طبقاتی، تشکیل سیاسی و قاطعیت انقلابی پرولتاریا، گرد آمدن توده‌های زحمتکش غیر پرولتاری در

۷. کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری، صفحه ۲۱۶.

۸. لنین. مجموعه کامل آثار، جلد ۲۶، صفحه ۳۵۴.

اطراف پرولتاریا و نقش رهبری کننده حزب مارکسیستی - لنینیستی در جنبش انقلابی.

ناموزونی رشد سیاسی، در عین حال که با ناموزونی رشد اقتصادی ارتباط دارد، پی‌آمد و بازتاب ساده آن نیست، بلکه دارای وزن مستقل و مهمی است. حدت تضادهای طبقاتی و رشد جنبش انقلابی پرولتاریا فقط برحسب میزان رشد سرمایه‌داری در این یا آن کشور تعیین نمی‌شود. در کشوری که از لحاظ سطح رشد سرمایه‌داری پیشرفته‌ترین نیست، تضادهای طبقاتی می‌تواند با حدت بیشتری بروز کند و تشکیل و آگاهی انقلابی پرولتاریا می‌تواند از رشد بیشتری برخوردار باشد. وضع مثلا در روسیه تزاری و یک سلسله کشورهای دیگر، که انقلاب سوسیالیستی در آن‌ها پیروز شد، چنین بود.

هر قدر هم که تضادهای اقتصادی سرمایه‌داری حدت یافته باشند، این تضادها به خودی خود و به طور خودکار هرگز باعث شکست سرمایه‌داری نخواهند شد. این تضادها فقط امکان سرنگونی سرمایه‌داری را بوجود می‌آورند. برای این که سرمایه‌داری واقعا سرنگون شود، وجود پیش شرط‌های سیاسی انقلاب هم که در کشورهای مختلف به طور ناهمزمان رسیده و پخته می‌شوند، در یک کلام، وجود وضع انقلابی نیز ضروری است. انقلاب در حلقه‌های ضعیف زنجیر سرمایه‌داری جهانی، در جایی که هم شرایط عینی و هم شرایط ذهنی آماده باشد، پیروز می‌شود. "لنین می‌آموزد، که پیش شرط تعیین کننده موفقیت انقلاب در اینجا عبارت است از آمادگی و توانائی زحمتکشان برای اقدامات انقلابی، میزان آگاهی و سازمان‌یافتگی و تجربه آن‌ها در مبارزه"^۹.

تئوری لنینی انقلاب سوسیالیستی برای گسترش ابتکار انقلابی پرولتاریای کشورهای مختلف دارای اهمیت عظیم است.

بنابراین، از تئوری لنینی ناموزونی رشد سرمایه‌داری چنین برمی‌آید، که نشان‌دهنده سوسیالیسم به جای سرمایه‌داری نمی‌تواند یک اقدام همزمان باشد. این کار در برگیرنده یک دوران کامل تاریخی است؛ دورانی که در جریان آن، کشورهای تازه به تازه‌ای از سیستم سرمایه‌داری جدا می‌شوند؛ دوران‌گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم در مقیاس جهانی. در طی این دوران همزیستی کشورهای دارای نظام‌های اجتماعی متفاوت، امری است ناگزیر.

لنین با تعیین مقام تاریخی امپریالیسم، در عین حال تئوری بحران عمومی سرمایه‌داری را پایه‌ریزی کرد.

با پیروزی اکتبر، این رویداد عمده قرن ۲۰، تحول بنیادی در سیر تکامل جامعه بشری آغاز شد. "هیچ یک از رویدادهای تاریخ جهان، مانند انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر، دارای چنین پی‌آمدهای ژرف و درازمدت برای بشریت

۹. به مناسبت صدمین سالروز تولد ولادیمیر ایلیچ لنین، صفحه ۱۵.

نبود. آذرخش تندر اکتبر راه آینده خلق‌های بسیاری از کشورها را روشنایی
بخشید. تاریخ با گام‌های فرسنگی به پیش تاخت "۱۰".

بحران سرمایه داری جهانی

فصل چهارم

ماهیت بحران عمومی سرمایه داری

تجزیه جهان به دو سیستم اجتماعی - اقتصادی

و مبارزه میان این دو سیستم

۱. پیدایش و ماهیت بحران عمومی سرمایه‌داری

روند گذار جامعه بشری به سوسیالیسم دوران تاریخی معینی را دربرمی‌گیرد، که در جریان آن کشورهای تازه و تازه‌ای از سیستم جهانی سرمایه‌داری جدا شده و در راه ساختمان سوسیالیسم قرار می‌گیرند. در برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی گفته می‌شود: "دوران کنونی که محتوی آن را گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم تشکیل می‌دهد، دوران مبارزه دو سیستم اجتماعی متضاد، دوران انقلاب‌های سوسیالیستی و رهائی بخش ملی... دوران گذار خلق‌های تازه به راه سوسیالیسم، دوران پیروزی سوسیالیسم و کمونیسم در مقیاس جهانی است" ۱.

اکنون در کشورهای که انقلاب پرولتری پیروز شده، ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم با موفقیت انجام می‌گیرد. در آن کشورهای جهان نیز، که هنوز سرمایه‌داری تسلط دارد، روند تلاشی سرمایه‌داری ادامه دارد و نیروهائی که قادر به سرنگون کردن آن از راه انقلابی هستند، رشد می‌یابند. صورت بندی اجتماعی-اقتصادی سرمایه‌داری به مرحله افول و ناپودی، به مرحله تاریخی بحران عمومی خود، که نتیجه رشد و گسترش تضادهای نظام بورژوائی در مرحله امپریالیستی آن است، گام نهاده است.

بحران عمومی سرمایه‌داری راناباید با بحران‌های اقتصادی اضافه تولید یکسان گرفت. بحران‌های اقتصادی به طرادواری دامن‌گیر اقتصاد سرمایه‌داری می‌شود. جای بحران اقتصادی را، معمولا، رکود، سپس رونق و اعتلاء اقتصاد سرمایه‌داری می‌گیرد؛ اعتلائی که دوباره به بحران اقتصادی ختم می‌شود.

۱. برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی، صفحه ۵.

بحران عمومی سرمایه‌داری یک‌پدیده بازگشت‌ناپذیر برای شیوه^۶ تولید سرمایه‌داری است. سرمایه‌داری راه برون رفت از این بحران را ندارد. این بحران با برافتادن سرمایه‌داری از سیاره^۶ ما برمی‌افتد. لئونید ایلیچ برژنف در کنفرانس احزاب کمونیست و کارگری اروپا، بحران عمومی سرمایه‌داری را چنین توصیف کرد: " این بحران را، نه با پیمان‌های نظامی - سیاسی امپریالیست‌ها و مسابقه تسلیحاتی، نه با هم‌پیوندی اقتصادی انحصارها، نه با تظاهر به رفرف‌های اجتماعی و نه با اعمال زور می‌توان متوقف ساخت " ^۲.

بدین سان، بحران عمومی سرمایه‌داری یک روند جهانی - تاریخی تلاشی شیوه^۶ تولید سرمایه‌داری و تعویض انقلابی آن با سوسیالیسم است.

مشخصات اساسی بحران عمومی سرمایه‌داری

اولین و عمده‌ترین مشخصه^۶ بحران عمومی سرمایه‌داری در این است که جهان به دوسیستم تقسیم شده است: سیستم رشدیابنده^۶ سوسیالیستی و سیستم میرنده سرمایه‌داری. انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر سرآغاز تقسیم جهان به دوسیستم بود.

بایپدایش سیستم اقتصادی سوسیالیستی در روسیه، سیستم سرمایه‌داری موجودیت خود را به مثابه^۶ یگانه سیستم مسلط در سراسر جهان از دست داد. بایپدایش سیستم سوسیالیستی به معنای این بود که مناسبات تولیدی طراز نوینی پدیدار شده که با خصلت نیروهای مولده معاصر هماهنگی دارد. میان سرمایه‌داری و سوسیالیسم مبارزه‌ای آشتی‌ناپذیر انجام می‌گیرد، که در جریان آن تناسب نیروها به طور مستمر به سود سوسیالیسم در حال تغییر است. در مرحله^۶ دوم بحران عمومی سرمایه‌داری، سوسیالیسم به سیستم جهانی تبدیل شد. اینک سیستم جهانی سوسیالیسم بر تمام عرصه‌های زندگی جامعه معاصر تاثیر روزافزون می‌گذارد. در کنگره^۶ بیست و پنجم حزب کمونیست اتحاد شوروی خاطر نشان شده است که " رشد کشورهای سوسیالیستی، افزایش قدرت آن‌ها، تشدید اثرات مفید سیاست بین‌المللی آن‌ها - این‌ها هستند آن عواملی که اکنون سمت عمده^۶ پیشرفت اجتماعی بشریت را تعیین می‌کنند " ^۳.

دومین مشخصه^۶ بحران عمومی سرمایه‌داری را بحران سیستم استعماری امپریالیسم تشکیل می‌دهد، بحرانی که در نتیجه^۶ تشدید جنبش‌های رهایی‌بخش ملی به تلاشی نهائی این سیستم انجامید. اکنون علیه استعمار نوین است که مبارزه انجام می‌گیرد. کشورهای آزاد شده در راه پایان دادن به وابستگی

۲. در راه صلح، امنیت، همکاری و پیشرفت اقتصادی در اروپا. مسکو، ۱۹۷۶، صفحه ۴.

۳. اسناد کنگره ۲۵ حزب کمونیست اتحاد شوروی، صفحه ۲۷.

اقتصادی به دول امپریالیستی مبارزه می‌کنند. تعدادی از این کشورها راه‌شد غیرسرمایه‌داری را درپیش گرفته‌اند.

سومین مشخصه بحران عمومی سرمایه‌داری عبارت است از تضعیف بیشتر امپریالیسم و تشدید تمام تضادهای آن. خصلت انحصاری - دولتی امپریالیسم شدت می‌یابد، بزنااستواری و انحطاط اقتصاد سرمایه‌داری افزوده می‌شود، با تشدید تضادهای طبقاتی، نابودی سرمایه‌داری نزدیک‌تر می‌گردد. بحران عمومی نه فقط اقتصاد سرمایه‌داری را دربرمی‌گیرد، بلکه باحدت هرچه تمام‌تر در روند ژرف‌گرای بحران سیاسی وایدئولوژیک، بحران اخلاقی و فرهنگ معنوی بورژوازی نیز نمایان می‌گردد.

تقسیم جهان به دو سیستم و مبارزه میان آنها. همزیستی مسالمت‌آمیز، به مثابه شکل مبارزه طبقاتی

انقلاب اکتبر آغازگر رهایی جامعه بشری از نظام بهره‌کش و تحقق اندیشه‌های سوسیالیسم علمی درزندگی بود و عمیق‌ترین تاثیر را بر تمام سیربعدی تاریخ جهان باقی گذاشت. این انقلاب، راه‌گشای دوران تحول انقلابی همه‌گیر و نوسازی جهان، دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم بود.

اگر انقلاب‌های بورژوازی فقط شکلی از استثمار را جانشین شکل دیگر آن می‌کردند، انقلاب سوسیالیستی اکتبر هر نوع استثمار انسان به وسیله انسان را برای همیشه برانداخت، به فقر و بیکاری پایان داد، برای تکامل همه‌جانبه و هم‌آهنگ جامعه بشری افقی گسترده پدید آورد. این انقلاب سرآغاز تمدن‌نویسی در تاریخ بشری بود. از دیرباز والاترین انسان‌های همه‌دوران‌ها و همه‌خلق‌ها در آرزوی چنین تمدنی سرکردند، ولی فقط مارکسیسم بود که رمز دست‌یابی به این تمدن را به ارمغان آورد. مارکس و انگلس سوسیالیسم را از تخیل به علم بدل کردند.

اندیشه‌های سوسیالیسم علمی در روسیه رواجی گسترده یافت. ولی این رواج نه سریع بود و نه ره‌آورد تصادفی سرنوشت. لنین می‌نویسد: "مارکسیسم، این یگانه تئوری راستین انقلابی را، روسیه در طی نیم‌قرن تاریخ خود زنده کرد؛ نیم‌قرنی که سرشار بود از رنج و قربانی ناشنوده و قهرمانی انقلابی نادیده، صرف نیرو و ایثار شگرف در راه کاوش، آموزش، آزمون عملی، واریسی و سنجش یاس آور تجارب اروپا"^۴.

در پرتو مساعی حماسی لنین و حزب انقلابی ساخته او، اندیشه‌های مارکسیسم برآذهان طبقه کارگر و توده‌های گسترده زحمتکشان روسیه نفوذ کرد و

۴. لنین. مجموعه کامل آثار، جلد ۴۱، صفحه ۸.

به عظیم‌ترین نیروئی بدل شد که توانست انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر را به پیروزی برساند.

اتحاد شوروی، این مولود انقلاب اکتبر، بی‌درنگ به عامل نیرومندی بدل شد که اثر خود را بر همه جوانب حیات بشری باقی گذاشت. لنین در سال ۱۹۲۵ می‌گفت: "... در اوضاع کنونی جهان، پس از جنگ امپریالیستی، روابط متقابل خلق‌ها و تمام سیستم جهانی دولت‌ها را مبارزه گروه کوچکی از ملل امپریالیستی علیه جنبش شوروی و دولت‌های شوروی، که بر راس آن‌ها روسیه شوروی قرار دارد، تعیین می‌کند. اگر ما این را از نظر دور برداریم، نخواهیم توانست هیچ مسئله ملی یا مسئله مستعمراتی را، ولو سخن بر سر دور افتاده‌ترین گوشه جهان باشد، به درستی مطرح کنیم. فقط با برداشت از چنین دیدگاه است، که احزاب کمونیستی، خواه در کشورهای متمدن و خواه در کشورهای عقب مانده می‌توانند مسائل سیاسی را به درستی مطرح سازند و حل کنند" ۵.

پیروزی انقلاب سوسیالیستی در روسیه، و سپس در سایر کشورها، ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم در کشورهای سیستم جهانی سوسیالیستی موجب غنای بیشتر تئوری مارکسیسم-لنینیسم و پراتیک انقلابی شد. "تجربه تاریخی سوسیالیسم جهانی، گنجینه مارکسیسم-لنینیسم را با استنتاجات و اصول جدید غنی‌تر ساخت، افق تئوری و پراتیک انقلابی را وسیع‌تر کرد. این تجربه، اهمیت عام قوانین اساسی انقلاب سوسیالیستی و ساختمان جامعه نوین را که به وسیله مارکسیسم-لنینیسم کشف شده و برای نخستین بار در تجربه اکتبر تجسم یافته بود، به نحوی انکارناپذیره ثبوت رساند و ضرورت کاربرد خلاق این قوانین را با در نظر گرفتن شرایط و ویژگی‌های مشخص هر کشور تاکید نمود" ۶.

از همان روزهای اول پیدایش دولت سوسیالیستی، مسئله چگونگی روابط متقابل سیستم‌های سرمایه‌داری و سوسیالیستی در دستور روز قرار گرفت. در این مورد دو گرایش عینی وجود دارد، که در دو جهت متضاد عمل می‌کنند.

گرایش اول مبین این است، که جهان سرمایه‌داری در اثر طبیعت طبقاتی خود می‌کوشد سیستم سوسیالیستی را نابود کند. نقش عمده را در اینجا ارتجاعی‌ترین محافل سرمایه مالی بازی می‌کنند. این گرایش تا زمانی که سرمایه‌داری وجود دارد، ادامه خواهد داشت.

در اسناد کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری (۱۹۶۹) گفته می‌شود: "لبه تیز استراتژی تجاوزکارانه امپریالیسم، مانند گذشته، پیش از همه علیه کشورهای سوسیالیستی متوجه است. امپریالیسم از مبارزه مستقیم مسلحانه

۵. لنین. مجموعه کامل آثار، جلد ۴۱، صفحه ۲۴۲.

۶. درباره ۶۰-مین سالگرد انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر. قطعه نامه کمیته مرکزی حزب کمونیست

اتحاد شوروی ۳۱ ژانویه ۱۹۷۷. مسکو، ۱۹۷۷، صفحه ۱۶.

علیه سوسیالیسم دست بر نمی‌دارد" ۷.

گرایش دوم در تمایل کشورهای سرمایه‌داری به ایجاد و گسترش مناسبات اقتصادی با کشورهای سوسیالیستی بروزی می‌کند. لنین در نهمین کنگره شوراهای سراسر روسیه در دسامبر ۱۹۲۱ خاطرنشان ساخت که: "... وضع اقتصادی محاصره‌کنندگان ما آسیب‌پذیر از کار درآمد. نیروئی وجود دارد که از آرزوها، اراده و تصمیمات هریک از حکومت‌ها یا طبقاتی که با ما دشمنی دارند قوی‌تر است. این نیرو همانا مناسبات اقتصادی عام جهانی است که آن‌ها را مجبور می‌کند با ما روابط برقرار کنند" ۸.

کشورهای سوسیالیستی از این گرایش عینی اقتصادی برای تحقق سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز، استفاده می‌کنند. سوسیالیسم مخالف سلطه و اعمال قهر ملتی علیه ملت دیگر است. دولت سوسیالیستی مناسبات خود با دیگر دولت‌ها را بر اصول احترام به حق حاکمیت همهٔ خلق‌ها، همهٔ ملت‌ها، اعم از بزرگ و کوچک، مبتنی می‌سازد. برای ساختمان سوسیالیسم، زحمتکشان نیاز حیاتی به صلح دارند، و صلح را فقط از راه همزیستی مسالمت‌آمیز دوسیستم می‌توان تامین کرد.

حامیان سرمایه‌داری مدعی‌اند، که کشورهای سوسیالیستی به جنگ یا دول امپریالیستی نیاز دارند، زیرا جنگ گویا پیروزی انقلاب را در کشورهای سرمایه‌داری تسریع می‌کند. ولی این‌گونه دعاوی، تهمتی است بر کشورهای سوسیالیستی و سوسیالیسم. لنین در مبارزه با "کمونیست‌های چپ" نوشت: "شاید نویسندگان (قطعنامه "کمونیست‌های چپ" - تحریریه) برآنند، که منافع انقلاب بین‌المللی مستلزم تازاندن انقلاب است، و چنین هل‌دادنی فقط می‌تواند جنگ باشد و نه صلح... این قبیل "تئوری‌ها" گسستن کامل از مارکسیسم است. مارکسیسم پیوسته "هل دادن" را نفی کرده است. انقلاب‌ها پایه‌ای تشدید تضادهای طبقاتی برانگیزندهٔ انقلاب‌ها، تکامل می‌یابند" ۹.

دشمنان مارکسیسم - لنینیسم می‌کوشند سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز و مبارزه در راه کاهش وخامت بین‌المللی را که از طرف کشورهای سوسیالیستی انجام می‌گیرد، به مثابه امتناع از مبارزهٔ طبقاتی، سیاست نزدیکی اجتماعی - اقتصادی دوسیستم و به مثابه سدی در برابر رشد جنبش آزادی بخش ملی جلوه دهند. ولی، چنان‌که در بیست و پنجمین کنگرهٔ حزب کمونیست اتحاد شوروی خاطرنشان شده است "تشنج زدائی به هیچ وجه قوانین مبارزه طبقاتی را لغو نمی‌کند و نمی‌تواند لغو کند و یا تغییر دهد. هیچ کس نمی‌تواند چنین فکر کند

۷. کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری، صفحه ۲۸۷.

۸. لنین. مجموعه کامل آثار، جلد ۴۴، صفحات ۳۰۵-۳۰۴.

۹. لنین. مجموعه کامل آثار، جلد ۳۵، صفحه ۴۰۳.

که در شرایط تشنج زدائی کمونیست‌ها با استثمار سرمایه‌داری از درآشتی درخواهند آمد یا انحصارگران هوادار انقلاب خواهند شد "۱۰. در واقع، همزیستی مسالمت‌آمیز از لحاظ محتوای اجتماعی خود یکی از اشکال مبارزه طبقاتی پرولتاریا با بورژوازی و شیوه حل مسئله "که برکه" در صحنه بین‌المللی است.

سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز با حق خلق‌های زیرستم درگزینش راهی که برای رهائی خود ضرور می‌شمارند، اعم از مسلحانه یا غیرمسلحانه، مفایرتی ندارد. برخلاف ادعای رویزیونیست‌های "چپ"، بین این سیاست و سیاست به اصطلاح پشتیبانی از رژیم‌های ارتجاعی، هیچ‌گونه وجه مشترکی موجود نیست.

سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز به معنای تضعیف مبارزه ایدئولوژیک علیه امپریالیسم نیست. این سیاست که علیه جنگ افروزان، مرتجعین، انحصارهای نظامی-صنعتی عمل می‌کند، پاسخگوی منافع عام مبارزه انقلابی علیه تمام اشکال ستم و استثمار است و به تحکیم دوستی میان همه خلق‌ها، به گسترش همکاری‌های اقتصادی، علمی-فنی و دیگر اشکال همکاری میان کشورهای دارای نظام اجتماعی متفاوت، به سود پیشرفت اجتماعی یاری می‌رساند.

همزیستی مسالمت‌آمیز، در عین حال از تلاش‌های امپریالیسم برای حل تضادهای درونی خود از راه تشدید وخامت بین‌المللی و برافروختن کانون‌های خطر جنگی، ممانعت به عمل می‌آورد.

سیاست صلح‌دوستانه اتحادشوروی و تمامی روند حوادث به تدریج جهان سرمایه‌داری را وامی‌دارد تا ضرورت همزیستی مسالمت‌آمیز با کشورهای سوسیالیستی را بپذیرند. اصل همزیستی مسالمت‌آمیز به نیروی واقعی تکامل جهانی بدل شده است.

برنامه صلحی که درکنگره‌های ۲۴ و ۲۵ حزب کمونیست اتحادشوروی تنظیم شد، نقش عظیمی در تحکیم اصل همزیستی مسالمت‌آمیز ایفاء کرد.

به طوری که لئونید ایلیچ برژنف متذکر می‌شود، تحکیم اصل همزیستی مسالمت‌آمیز در مناسبات بین‌المللی "نتیجه تغییر تناسب نیروها در جهان و پیش از همه افزایش اقتدار و اعتبار بین‌المللی اتحادشوروی و همه جامعه کشورهای سوسیالیستی است. این، همچنین نتیجه موفقیت‌های جنبش جهانی کارگری و نیروهای رهائی‌بخش ملی است. این، سرانجام نتیجه درک واقعیت‌های نوین از سوی بخش معینی از محافل حاکم جهان سرمایه‌داری می‌باشد" ۱۱.

۱۰. اسناد ۲۵- مین‌کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی، صفحه ۳۳.

۱۱. ل. ای. برژنف. اکتبرگبیر و پیشرفت بشریت، صفحه ۲۵.

۲. مراحل بحران عمومی سرمایه‌داری

بحران عمومی سرمایه‌داری از لحظه آغاز دومرحله را از سرگذرانده و از اواسط سال‌های ۵۰ وارد مرحله سوم خود شده است.

مرحله اول بحران عمومی سرمایه‌داری

با نخستین جنگ جهانی و انقلاب اکتبر در روسیه اولین مرحله بحران عمومی سرمایه‌داری آغاز شد. در این مرحله اتحاد شوروی پیوسته در معرض خطر تجاوزهای جهان سرمایه‌داری قرار داشت. با این همه برتری‌های سوسیالیسم به طور بارز آشکار شد. "زحمتکشان کشور ما تحت رهبری حزب کمونیست از عهده انجام عمده‌ترین و بغرنج‌ترین وظیفه انقلاب سوسیالیستی، یعنی کارسازندگی با موفقیت برآمدند. برنامه لنینی ساختمان سوسیالیسم، که تمام عرصه‌های اساسی زندگی اجتماعی را دربرمی‌گرفت، جامه عمل پوشید" ۱۲.

اتحاد شوروی در اواخر سال‌های ۳۰ از یک کشور عقب‌مانده کشاورزی به یک کشور پیشرفته صنعتی-کشاورزی تبدیل شد. تولید صنعتی اتحاد شوروی که در ۱۹۲۴-۱۹۲۵ اندکی بیش از سطح پیش از جنگ بود، در سال ۱۹۴۰ به ۷/۷ برابر و محصولات صنایع بزرگ تقریباً به ۱۲ برابر سطح سال ۱۹۱۳ رسید. در حالی که در ایالات متحده آمریکا تولید صنعتی در سال ۱۹۴۰ نسبت به سال ۱۹۱۳ فقط ۹۱٪، در انگلیس ۲۱٪ و در فرانسه ۱۱٪ افزایش یافته بود، سهم سوسیالیسم در تولید صنعتی جهان از ۳٪ در سال ۱۹۱۷ به ۱۰٪ در سال ۱۹۳۷ رسید.

در اولین مرحله بحران عمومی سرمایه‌داری، بحران سیستم استعماری امپریالیسم آغاز شد. در مستعمرات و نیمه مستعمرات شرایط عینی و ذهنی لازم برای مبارزه در راه استقلال فراهم می‌شد. در این کشورها، هر چند به طوریک-جانبه و مسخ شده، تولید داخلی رشد می‌کرد، سرمایه ملی انباشته می‌شد و همراه با آن بورژوازی ملی شکل می‌گرفت. منافع بورژوازی ملی طوری نبود که همیشه با منافع سرمایه خارجی تطبیق کند. این بورژوازی، گرچه نه همیشه قاطع و پیگیر، در راه مبارزه با سرمایه خارجی قرار می‌گرفت. رشد سرمایه‌داری در مستعمرات با رشد کمی و سازمانی پرولتاریای ملی-پیگیرترین مبارز علیه استعمار، همراه بود. پرولتاریا، توده زحمتکشان، بخصوص دهقانان را به مبارزه برمی‌انگیخت.

۱۲. درباره ۶۰- مین سالگرد انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر. قرارهای کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی ۳۱ ژانویه ۱۹۷۷، صفحه ۵.

پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در روسیه کثیرالمله و سپس گام نهادن جمهوری خلقی مغولستان در راه سوسیالیسم، دورنمای رهائی از ستم امپریالیسم و حل مسئله ملی برپایه برابری ملت‌ها و کمک متقابل بی‌شائبه خلق‌ها را به نحوی آشکار به خلق‌های کشورهای مستعمره نشان می‌دادند. این واقعیت باعث تشدید مبارزه رهائی‌بخش ملی در مستعمرات گردید. ل. ای. برژنف در مراسم ۶۰مین سالگرد انقلاب اکتبر گفت: "بخصوص پیروزی اکتبر بود که افکار خلق‌های مستعمرات را بیدار کرد و به آنان در پیروزی‌های عظیم در مبارزه به خاطر رهائی از اسارت امپریالیستی یاری رساند" ۱۳.

مهم‌ترین ویژگی جنبش رهائی‌بخش ملی در آن دوران این بود، که خلق‌های ستمکش نه فقط به طور خودانگیخته علیه استعمار مبارزه می‌کردند، بلکه بیش از پیش به ضرورت و امکان مبارزه متشکل پی‌می‌بردند. در هندوچین و فیلیپین، قیام‌های خلقی صورت وقوع یافت؛ در چین جنگ شدید ضد امپریالیستی وضد-فقودالی دامن گرفت.

مرحله اول بحران عمومی سرمایه‌داری با تشدید بیشتر تضادهای سرمایه‌داری همراه بود. ناتوانی بورژوازی در بهره‌برداری کامل از نیروهای مولده آشکار شد. این ناتوانی پیش از همه در پیدایش پدیده تازه‌ای مانند تنگنای مزم در بازار داخلی که به نوبه خود موجب بهره‌برداری ناقص از ظرفیت تولیدی می‌شد، و نیز در پیدایش و گسترش ارتش دائمی بیکاران بازتاب می‌یافت.

بی‌ثباتی در اقتصاد سرمایه‌داری شدت گرفت. به زودی پس از جنگ اول جهانی، در سال ۱۹۲۱، جهان سرمایه‌داری با بحران صنعتی روبرو شد. از سال ۱۹۲۵ بحران کشاورزی آغاز شد و تا آغاز جنگ جهانی دوم ادامه یافت. ثبات نسبی و جزئی اقتصاد سرمایه‌داری در اواسط سال‌های ۲۰ چندان طول نکشید. در سال ۱۹۲۹ ژرف‌ترین و مخرب‌ترین بحران اقتصادی جهانی در تاریخ سرمایه‌داری آغاز شد. پس از این بحران دوره رکود بسیار طولانی پیش آمد. هنوز این دوره رکود جای خود را به اعتلای کم‌وبیش قابل ملاحظه‌ای نداده و سرمایه‌داری به سطح تولید پیش از بحران سال ۱۹۲۸ نرسیده بود، که سرمایه‌داری در سال ۱۹۳۲ با بحران جدیدی مواجه شد.

تشدید تضادهای سرمایه‌داری انحصاری با گذار آن به سرمایه‌داری انحصاری-دولتی، یورش بیشتر سرمایه‌داری مالی به توده‌های زحمتکش و فاشیستی شدن یک سلسله دولت‌های بورژوازی توأم بود.

در نتیجه شدت یافتن ناموزونی رشد اقتصادی، بحران سیستم جهانی اقتصاد سرمایه‌داری ژرف‌تر شد. انحصارهای آلمان، ایتالیا و ژاپن به نظامی کردن اقتصاد و تدارک جنگ جدید امپریالیستی برای تجدید تقسیم جهان

پرداختند. گسترش بحران اقتصاد جهانی سرمایه‌داری سرانجام کار را به جنگ جهانی دوم کشاند.

مرحله دوم بحران عمومی سرمایه‌داری

در جریان دومین جنگ جهانی و انقلاب‌های سوسیالیستی دریک سلسله از کشورهای اروپا و آسیا، دومین مرحله بحران عمومی سرمایه‌داری آغاز شد. پیروزی مردم شوروی در جنگ کبیرمیهنی، سرکوبی نیروهای فاشیسم و ارتجاع در آلمان، ایتالیا و ژاپن شرایط مساعدی برای مبارزه موفقیت‌آمیز خلق‌ها علیه اشغال‌گران آلمانی و ژاپنی دریک سلسله از کشورهای اروپا و آسیا و پیروزی نیرو-های دمکراتیک در این کشورها، فراهم ساخت. کارنوسازی انقلابی جهان که با انقلاب اکتبر آغاز شده بود، در نتیجه پیروزی انقلاب‌های سوسیالیستی در دیگر کشورها ادامه یافت. سوسیالیسم از محاصره سرمایه‌داری بیرون آمد و به سیستم جهانی تبدیل شد و این بزرگ‌ترین رویداد تاریخی پس از پیروزی انقلاب اکتبر بود. سهم سوسیالیسم در جمعیت جهان از ۹٪ در سال ۱۹۳۷ به ۳۵٪ در سال ۱۹۵۵ و در تولید صنعتی جهان از ۱۰٪ به ۲۷٪ رسید.

آهنگ سریع رشد تولید صنعتی، درآمد ملی و سایر رشته‌های اقتصادی از مشخصات اقتصادی کشورهای سوسیالیستی در این دوره بود.

پیروزی اتحاد شوروی در جنگ کبیرمیهنی شرایط را برای گسترش موفقیت‌آمیز مبارزه رهائی بخش ملی و نابودی رژیم‌های استعماری مساعد ساخت و به تلاشی سیستم استعماری امپریالیسم کمک نمود. در چین، ویتنام شمالی و کره شمالی انقلاب سوسیالیستی انجام گرفت. خلق‌های این کشورها از سیستم جهانی سرمایه‌داری گسستند و از مدار آن خارج شدند. برخی دیگر از کشورهای آزاد شده، از صورت ذخیره امپریالیسم خارج شدند و خلق‌های آن‌ها در راه مبارزه علیه امپریالیسم و به خاطر پیشرفت مستقل اقتصادی گام نهادند.

ولی امپریالیسم، بخصوص امپریالیسم آمریکا، به اشکال جدید استعمار، به استعمار نوین متوسل شد. عده‌ای از کشورهای با اقتصاد کم‌رشد در دام این استعمار نو اسیر شدند.

در مرحله دوم بحران عمومی سرمایه‌داری بی‌ثباتی در اقتصاد سرمایه‌داری با شدت بیشتری مداومت یافت. در کشور عمده امپریالیسم جهانی، یعنی در ایالات متحده آمریکا بر تعداد بحران‌های اقتصادی افزوده شد. در طول این مرحله ایالات متحده سه بحران اقتصادی را از سر گذراند (در سال‌های ۱۹۴۸، ۱۹۵۳، ۱۹۵۷). اقتصاد کشاورزی جهان سرمایه‌داری از سال ۱۹۴۸ وارد مرحله بحران مزمن گردید.

بر اثر تشدید تمام تضادهای سیستم سرمایه‌داری، روند تحول سرمایه‌داری

انحصاری در کشورهای امپریالیستی پیشرفته، به سرمایه‌داری انحصاری-دولتی تسریع شد.

مرحله سوم بحران عمومی سرمایه‌داری

از اواسط سال‌های ۵۰، مرحله سوم بحران عمومی سرمایه‌داری آغاز شد. این مرحله، برخلاف دوم مرحله قبلی، نه در رابطه با جنگ جهانی، بلکه در شرایط همزیستی مسالمت‌آمیز نسبی و مسابقه دوسیستم، در شرایط مبارزه سرسختانه نیروهای صلح دوست در راه صلح عمومی بوجود آمد. این واقعیت، یکبار دیگر اتهامات ایدئولوگ‌های بورژوازی را که مدعی هستند جهان سوسیالیستی نابودی سرمایه‌داری را فقط از راه جنگ میسر می‌داند و به همین جهت گویا سوسیالیسم به جنگ به مثابه وسیله برانداختن سرمایه‌داری و تحکیم نظام سوسیالیستی علاقمند است، افشاء می‌کند.

مارکسیسم-لنینیسم بر آن است، که گسترش بحران عمومی سرمایه‌داری و عمیق‌تر شدن آن، پیش از همه معلول تشدید تضادهای درونی شیوه تولید سرمایه‌داری است.

در برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی، مشخصات مرحله سوم بحران عمومی سرمایه‌داری چنین توصیف شده است: "جدا شدن کشورهای جدید از سرمایه‌داری، ضعیف شدن مواضع امپریالیسم در مسابقه اقتصادی با سوسیالیسم، تلاشی سیستم استعماری امپریالیسم، حادث شدن تضادهای امپریالیسم در نتیجه گسترش سرمایه‌داری انحصاری-دولتی و افزایش نظامی‌گری، تشدید بی‌ثباتی و انحطاط درونی اقتصاد سرمایه‌داری که در ناتوانی روزافزون سرمایه‌داری در بهره‌برداری کامل از نیروهای مولده بازتاب می‌یابد (آهنگ نازل افزایش تولید، بحران‌های ادواری، استفاده ناقص از ظرفیت‌های تولیدی که به صورت مستمر درآمده است، بیکاری مزمن)، شدت یافتن مبارزه میان کار و سرمایه، حادث شدن تضادهای اقتصاد جهانی سرمایه‌داری، تشدید بی‌سابقه ارتجاع سیاسی در همه جهات، امتناع از آزادی‌های بورژوازی و استقرار رژیم‌های فاشیستی و خودکامه در یک سلسله از کشورها، بحران عمیق در سیاست و ایدئولوژی بورژوازی-در تمام این‌ها است که بحران عمومی سرمایه‌داری بازتاب خود را می‌یابد" ۱۴.

در ۲۵- مین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی، به تجزیه و تحلیل امپریالیسم معاصر و مرحله سوم بحران عمومی سرمایه‌داری توجه فراوان مبذول گردید. در این کنگره خاطرنشان شد که ویژگی‌های سرمایه‌داری معاصر به میزان زیاد ناشی از این است که سرمایه‌داری خود را با اوضاع جدید و پیش از همه با

شرایط مبارزه دوسیستم و نیازهای انقلاب علمی - فنی دمساز می کند. ولی "تلاش‌های سرمایه‌داری برای دمسازشدن با شرایط نوین به تشبیت آن به مثابه یک نظام اجتماعی نمی انجامد. بحران عمومی سرمایه‌داری ژرف‌تر می شود" ۱۵

در میان پدیده‌های نوین جهان و تحولات کیفی در رشد تضادهای سرمایه‌داری، کدامین یک بر عمیق‌تر شدن بحران عمومی سرمایه‌داری دلالت دارند؟ اولاً، تناسب نیروها میان دوسیستم جهانی در حال مبارزه، به طور جدی به سود سوسیالیسم و به زیان سرمایه‌داری دگرگون شده است، مواضع امپریالیسم در مسابقه اقتصادی با سوسیالیسم روز به روز ضعیف‌تر می شود و قدرت سیستم جهانی سوسیالیسم روز به روز افزایش می یابد.

تاثیر سیستم جهانی سوسیالیسم بر جریان تکامل اجتماعی بیش از پیش گسترده‌تر می شود. البته، این بدان معنا نیست که حل مسائل پُرنج مشخصی که در برابر جامعه بشری قرار دارد، فقط به مساعی سیستم جهانی سوسیالیسم بستگی دارد. هنوز کانون‌های خطرناک و خامت‌بین‌المللی به جای خود باقی هستند، هنوز برای پایان دادن به مقاومت نیروهای امپریالیسم در برابر سیاست تشنج - زدائی کار بسیاری در پیش است. مبارزه حاد طبقاتی علیه امپریالیسم، هم در عرصه جهانی و هم در داخل کشورهای سرمایه‌داری، ادامه دارد. سوسیالیسم به پیروزی‌های هر چه بیشتر دست می یابد.

در زندگی جامعه شوروی چنان تحولات بنیادی انجام گرفته است، که به گفته ل. ای. برژنف "به حزب ما امکان داد تا به این نتیجه‌گیری مهم تئوریک و سیاسی برسد، که در اتحاد شوروی، به رهبری حزب لنین و کار فداکارانه مردم شوروی، جامعه رشديافته سوسیالیستی ایجاد شده است" ۱۶. خلق‌های سایر کشورهای سوسیالیستی نیز در راه انجام این وظیفه خطیر با موفقیت پیش می روند.

تکامل بعدی روند هم پیوندی سوسیالیستی نیز از مرحله کیفی نوین در تکامل سیستم جهانی سوسیالیسم و تحکیم مواضع آن در مسابقه اقتصادی با سرمایه‌داری حکایت دارد. اجرای برنامه جامع درباره تعمیق و تکمیل همکاری و گسترش هم پیوندی اقتصادی سوسیالیستی کشورهای عضو شورای همیاری اقتصادی که در ۲۵ - مین اجلاسیه این شورا به تصویب رسید، نقش بزرگی در امر پیروزی سوسیالیسم بر سرمایه‌داری ایفاء خواهد کرد.

تحکیم مواضع سوسیالیسم در این واقعیت نیز منعکس است که سیستم جهانی سوسیالیسم در مرحله سوم بحران عمومی سرمایه‌داری، با ورود یک سلسله کشورهای جدید، از جمله جمهوری سوسیالیستی کوبا، به راه سوسیالیسم، گسترش

۱۵. اسناد ۲۵ - مین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی، صفحه ۲۷.

۱۶. ل. ای. برژنف. درباره پنجاهمین سالگرد اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، صفحه ۵۹.

بیشتر یافت. پیروزی انقلاب کوبا و پیشرفت موفقیت‌آمیز آن در ساختمان سوسیالیسم، مرحله نوینی را در تاریخ قاره آمریکا بنیاد نهاد. این پیروزی حیثیت و اعتبار سوسیالیسم را در سراسر جهان بالا برد.

"ما به پیشواز دورانی می‌رویم که در آن سوسیالیسم، با این یا آن شکل مشخص تاریخی، به یک سیستم اجتماعی مسلط بر کره زمین بدل شده و صلح، آزادی، برابری و رفاه را برای همه بشریت زحمتکش به ارمغان آورده است" ۱۷. ثانیاً، شاخص مرحله سوم عمومی سرمایه‌داری در این است که با اعتلای پرتوان و جدید جنبش‌های اجتماعی، تلاش سیستم استعماری امپریالیسم به نابودی آن در همه جا انجامید. امپراطوری‌های استعماری انگلیس، فرانسه، هلند و پرتغال از میان رفتند.

جنبش‌های اجتماعی-خش ملی بیش از پیش خصلت ضد سرمایه‌داری پیدامی‌کند. مرحله سوم بحران عمومی سرمایه‌داری از این نظر هم که یک سلسله از کشورهای ازبند رسته در راه رشد غیر سرمایه‌داری گام نهاده‌اند، مشخص می‌گردد. این کشورها برای ساختمان سوسیالیسم در آینده سمت‌گیری می‌کنند. اکنون برای کشورهای ازبند رسته جهت‌گذار به سوسیالیسم، ضمن طفره رفتن از سرمایه‌داری، امکان واقعی پدید آمده است.

ثالثاً، مرحله کنونی بحران عمومی سرمایه‌داری با تشدید خصلت انحصاری-دولتی سرمایه‌داری معاصر و حادث شدن تمام تضادهای اقتصادی و اجتماعی آن مشخص می‌شود.

بی‌ثباتی اقتصاد سرمایه‌داری بیشتر شده است. جهان سرمایه‌داری در سومین مرحله بحران عمومی، تاکنون دو بحران عمیق اقتصادی جهانی را در سال‌های ۱۹۵۷-۱۹۶۱ و ۱۹۶۹-۱۹۷۱ از سر گذرانده است. بحران جدید اضافه تولید که در سال‌های ۱۹۷۴-۱۹۷۵ آغاز شد، سخت‌ترین و عمیق‌ترین بحران پس از بحران اولین سال‌های دهه ۱۹۳۰ بود، این بحران تمام مراکز اساسی اقتصاد جهانی سرمایه‌داری و همه عرصه‌های زندگی اجتماعی جهان سرمایه‌داری را دربر گرفت و با بحران سیستم ارزی-مالی سرمایه‌داری و بحران انرژی و مواد خام، در آمیخت و با تورم افسارگسیخته و خرابی بسیار شدید وضع زحمتکشان همراه شد. ناموزونی رشد سرمایه‌داری شدیدتر شد، که این امر باعث تشدید فوق‌العاده تضادهای میان دول امپریالیستی و پیدایش سه مرکز امپریالیستی رقیب (ایالات متحده آمریکا، "بازار مشترک" و ژاپن) گردید.

انحطاط امپریالیسم شدت یافته است. این انحطاط بخصوص در نظامی‌گری بی‌سابقه و تشدید استثمار و ستم انحصارات نه فقط بر طبقه کارگر، بلکه بز تمام لایه‌های غیر انحصاری نمایان می‌گردد. تضادهای اجتماعی سرمایه‌داری بی-

اندازه شدت یافته است و نبردهای طبقاتی موجودیت سرمایه‌داری را در مجموع خود، به مثابه یک سیستم اجتماعی، به خطر انداخته است. به طوری که در کنگره ۲۵ حزب کمونیست اتحاد شوروی خاطر نشان می‌شود: "کمونیست‌ها از این اندیشه بدورند که در انتظار "شکست خودبخود" سرمایه‌داری باشند. امکانات سرمایه‌داری هنوز اندک نیست. ولی رویدادهای سال‌های اخیر بانبروی تمام به ثبوت می‌رساند که سرمایه‌داری، جامعه‌ایست فاقد آینده "۱۸.

زاعا، انحطاط بیشتر سیاست و ایدئولوژی بورژوازی، مشخصه دیگر مرحله کونی بحران عمومی سرمایه‌داری است. سیاست داخلی دول معاصر بورژوازی بیش از پیش خصلت ارتجاعی و ضد خلقی کسب می‌کند. ایدئولوگ‌های سرمایه‌داری قادر نیستند در برابر آرمان‌های سوسیالیسم، اندیشه‌هایی ارائه دهند که توده‌ها را برای تحقق این اندیشه‌ها الهام بخشد. درست از همین رو است که ایدئولوژی بورژوازی که از توجیه تضادهای روزافزون سرمایه‌داری ناتوان است، پیوسته به آنتی‌کمونیسم آشکار متوسل می‌شود.

سیاست خارجی امپریالیسم هم دستخوش بحران شدید است. تجاوز جنایت‌کارانه به ویتنام که بیش از ده سال به طول انجامید و با شکست تجاوزکار پایان یافت، به نحوی بارز این واقعیت را نشان داد. پشتیبانی محافل ارتجاعی امپریالیستی از تجاوز اسرائیل در خاور نزدیک که حس تنفر و انزجار تمام محافل اجتماعی جهان را برانگیخته است و نیز شکست تلاش‌هایی که برای ایجاد نظم مطلوب امپریالیست‌ها در آن‌گولای آزاد شده، به عمل آمد- شواهد دیگری است بر بحران سیاست خارجی امپریالیسم. بحران سیاست خارجی امپریالیسم خصوص در زمینه اجرای موفقیت‌آمیز برنامه صلح، مصوب کنگره‌های ۲۴ و ۲۵ حزب کمونیست اتحاد شوروی به نحوی عیان‌تر به چشم می‌خورد.

۳. مبارزه دو سیستم اجتماعی - اقتصادی متضاد و عمیق‌تر شدن بحران عمومی سرمایه‌داری

ویژگی عمده مرحله سوم بحران عمومی سرمایه‌داری در این است، که در این مرحله سیستم جهانی سوسیالیسم به عامل تعیین کننده تکامل جامعه بشری تبدیل می‌شود. سیستم جهانی سوسیالیسم با تحکیم قدرت اقتصادی خود، در راه پیروزی بر سرمایه‌داری در عرصه تعیین کننده زندگی جامعه بشری، یعنی در عرصه تولید مادی، با موفقیت مبارزه می‌کند.

لنین پیش‌بینی کرده بود که کشوری که سوسیالیسم در آن پیروز شده، با

ساختمان اقتصادی خود، تاثیر اساسی را بر پیشرفت انقلاب جهانی باقی خواهد گذاشت.

لنین در دهمین کنفرانس سراسری حزب کمونیست روسیه (بلشویک) در سال ۱۹۲۱ گفت: "اکنون ما با سیاست اقتصادی خود تاثیر عمده خود را بر انقلاب جهانی اعمال می‌کنیم... در این عرصه، مبارزه به سطح جهانی انتقال یافته است. اگر ما این مسئله را حل کنیم، در این صورت یقیناً و به طور نهائی در مقیاس جهانی برنده خواهیم بود. به این جهت مسئله ساختمان اقتصادی برای ما اهمیت فوق‌العاده کسب می‌کند" ۱۹. در شرایط کنونی، این پیش‌بینی - های لنین در اسناد کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری نیز تایید گردید. در این اسناد گفته می‌شود: "نقش سیستم جهانی سوسیالیسم در امر مشترک نیرو - های ضد امپریالیست، پیش از همه با قدرت روز افزون اقتصادی آن تعیین می‌شود" ۲۰.

در زمان حاضر، سیستم جهانی سوسیالیستی هنوز تفوق مطلق در تولید صنعتی جهان بدست نیاورده است، ولی سهم آن سال به سال افزایش می‌یابد. اگر کشورهای سوسیالیستی در سال ۱۹۵۰ کم‌تر از ۲۰٪ محصولات صنعتی جهان را تولید می‌کردند، در سال ۱۹۷۶، این رقم به بیش از ۴۰٪ رسید (از جمله کشورهای عضو شورای همیاری اقتصادی تقریباً یک سوم تولید جهانی و اتحاد شوروی یک پنجم).

مقایسه بزرگ‌ترین کشورهای دوسیستم متضاد اجتماعی - اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و ایالات متحده آمریکا - نشان می‌دهد که اقتصاد شوروی در قیاس با اقتصاد آمریکا به موفقیت‌های عظیم دست یافته است. در سال ۱۹۱۳ تولید صنعتی روسیه تزاری فقط ۱۲/۵٪ تولید ایالات متحده آمریکا بود. در سال ۱۹۷۶ حجم تولید صنعتی اتحاد شوروی به ۸۰٪ آمریکا رسیده بود. اتحاد شوروی از لحاظ تولید نفت، زغال، سنگ آهن، تولید چدن و فولاد، کودهای شیمیائی، لکوموتیوهای حرارتی و برقی، تراکتور، سیمان، پیش ساخته‌های بتن آرمه، پارچه پشمی، کفش چرمی، قند، روغن حیوانی و غیره مقام اول را در جهان به دست آورده است. و این با وجود خسارات عظیمی است که دو جنگ جهانی به اقتصاد شوروی وارد آورده در حالی که تولید ایالات متحده آمریکا نه فقط از این جنگ‌ها صدمه‌ای ندید، بلکه برعکس، در این سال‌ها افزایش فوق‌العاده هم پیدا کرد.

جهان سوسیالیستی مدت‌ها است که از لحاظ آهنگ رشد محصولات صنعتی از سیستم اقتصاد سرمایه‌داری جلو افتاده است. طی یک ربع قرن، از سال ۱۹۵۰

۱۹. لنین. مجموعه کامل آثار، جلد ۴۳، صفحه ۲۴۱.

۲۰. کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری، صفحه ۲۰۲.

تا سال ۱۹۷۶ حجم محصولات صنعتی کشورهای سوسیالیستی ۱۱/۵ بار افزایش یافت، ولی این افزایش در کشورهای پیشرفته صنعتی فقط ۳/۴ بار بود. تولید صنعتی کشورهای عضو شورای همیاری اقتصادی در سال ۱۹۷۵ به اندازه ۸/۵٪ رشد داشت، ولی در ۶ کشور از بزرگترین کشورهای جهان سرمایه‌داری ۸٪ کاهش نشان می‌داد. در کنگره بیست و پنجم حزب کمونیست اتحاد شوروی خاطرنشان شد که "جامعه کشورهای سوسیالیستی، اکنون به پویاترین نیروی اقتصادی جهان بدل شده است. طی ۵ سال اخیر صنایع این کشورها ۴ بار سریع‌تر از صنایع کشورهای رشدیافته صنعتی رشد داشته است. در سال ۱۹۷۵ کشورهای جامعه سوسیالیستی دوبرابر و اندی بیش از کشورهای عضو "بازار مشترک" محصولات صنعتی تولید کردند" ۲۱.

سطح بازده کار شاخص مهم رشد اقتصادی است. از این لحاظ کشورهای سیستم جهانی سوسیالیسم هنوز عقب‌تر از کشورهای رشدیافته سرمایه‌داری هستند. مثلاً، بازده کار در صنایع اتحاد شوروی در سال ۱۹۷۶ کمی بیش از ۵۵٪ بازده کار در صنایع ایالات متحده آمریکا بود و در کشاورزی از این هم کم‌تر. ولی اتحاد شوروی از لحاظ آهنگ رشد بازده کار به میزان قابل ملاحظه‌ای از ایالات متحده جلوتر است. طی سال‌های ۱۹۵۱-۱۹۷۶ آهنگ متوسط رشد سالانه بازده کار کارکنان صنایع، در شوروی ۶/۱٪ و در ایالات متحده آمریکا فقط ۳/۵٪ بود.

افزایش درآمد ملی جامع‌ترین شاخص رشد اقتصادی است. کشورهای سوسیالیستی از لحاظ درآمد ملی سرانه هنوز از کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری عقب‌تر هستند. مثلاً درآمد ملی اتحاد شوروی در سال ۱۹۷۶، ۶۷٪ درآمد ملی ایالات متحده آمریکا بود. ولی کشورهای سوسیالیستی از لحاظ آهنگ رشد درآمد ملی بر کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری پیشی گرفته‌اند. آهنگ رشد متوسط سالانه درآمد ملی طی سال‌های ۱۹۵۱-۱۹۷۶، در اتحاد شوروی برابر ۸٪ و در ایالات متحده آمریکا حدود ۳/۴٪ بوده است.

سوسیالیسم مواضع خود را در مهم‌ترین رشته‌های پیشرفت علمی و فنی سال به سال استوارتر می‌کند؛ برای یافتن منابع جدید انرژی طبیعی کوشش به عمل می‌آید؛ نیروگاه‌های اتمی ساخته می‌شود؛ برای ایجاد سیستم‌های خودکار و تله مکانیک پژوهش انجام می‌گیرد؛ از مواد پلی‌مر جدید (بامشخصات از پیش تعیین شده) در تولید استفاده می‌شود. موفقیت‌های اتحاد شوروی در پژوهش‌های کیهانی عظیم است.

کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری موفقیت‌های سیستم جهانی سوسیالیسم را در مبارزه دوسیستم اجتماعی متضاد چنین ارزیابی می‌کند: "رشد

سریع اقتصاد ملی کشورهای سوسیالیستی، که با آهنگی فزون‌تر از آهنگ رشد اقتصادی کشورهای سرمایه‌داری انجام می‌گیرد، مواضع پیش‌تاز سوسیالیسم در یک رشته از عرصه‌های پیشرفت علمی و فنی، گشوده شدن راه کیهان به وسیله اتحاد شوروی - تمام این دستاوردهای کار خلاق خلق‌های کشورهای سوسیالیستی، در تأمین برتری نیروهای صلح، دموکراسی و سوسیالیسم بر امپریالیسم تأثیر تعیین‌کننده دارد^{۲۲}. حتی شخصیت‌های رسمی و اقتصاددانان بورژوائی ناگزیرند اعتراف کنند، که جریان مسابقه دوسیستم جهانی به زیان سرمایه‌داری سیر می‌کند. موفقیت‌های سوسیالیسم در عرصه تولید مادی پایه اساسی تبدیل سوسیالیسم به عامل تعیین‌کننده در تکامل بشریت است.

تأثیر سوسیالیسم بر سرمایه‌داری در عرصه‌های زیرین نمایان می‌گردد؛
اولاً، در نتیجه جدا شدن کشورهای که در راه تکامل سوسیالیستی گام نهاده‌اند، از سرمایه‌داری، پهنه استثمار سرمایه‌داری محدود می‌شود.

ثانیاً، واقعیت وجود سیستم جهانی سوسیالیسم و افزایش قدرت آن، خود به خود تأثیر انقلابی بر افکار زحمتکشان باقی می‌گذارد و برای مبارزه طبقه کارگر و سایر توده‌های زحمتکش در راه رهائی خود شرایط مساعد بوجود می‌آورد. چنان‌که ل. ای. برزنف خاطرنشان می‌سازد "ساختن سوسیالیسم در اتحاد شوروی و سپس در سایر کشورها به بلوغ سیاسی پرولتاریا در کشورهای سرمایه‌داری کمک کرد. تشکل صفوف پرولتاریا افزایش یافت. نیروی بوجود آمد که باید نقش عظیم در تاریخ ایفاء کند، نیروی جنبش جهانی کمونیستی. جنبه متحدین پرولتاریا در مبارزه علیه سلطه انحصارها، در راه دموکراسی و سوسیالیسم گسترش یافت"^{۲۳}.

ثالثاً، سیستم جهانی سوسیالیسم برای خلق‌هایی که علیه امپریالیسم به مبارزه انقلابی برخاسته‌اند، تکیه‌گاه نیرومندی است. این سیستم با صدور ضدانقلاب مقابله می‌کند. کشورهای که علیه استثمار مبارزه می‌کنند، در این مبارزه از کمک‌های معنوی، سیاسی و مادی سیستم جهانی سوسیالیسم برخوردارند.

رابعاً، کمک‌های بی‌شائبه اقتصادی و علمی و فنی سیستم جهانی سوسیالیسم، مبارزه خلق‌های کشورهای در حال رشد را علیه نواستعمار تسهیل می‌کند، امپریالیسم را از امکان تحمیل شرایط اسارت‌بار بر این خلق‌ها محروم می‌سازد و به آن‌ها در برانداختن عقب‌ماندگی و تأمین استقلال اقتصادی یاری می‌رساند. روابط دوستانه کشورهای رهائی‌یافته از استثمار، با سیستم جهانی سوسیالیسم برای پیشرفت آن‌ها در راه رشد غیرسرمایه‌داری امکانات واقعی پدید می‌آورد.

۲۲. کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری، صفحه ۳۰۲.

۲۳. ل. ای. برزنف، اکتبر‌گبیر و پیشرفت بشریت، صفحه ۲۳.

وسایل تولید تشکیل می‌دهد و مالکیت اجتماعی امکان استثمار انسان به وسیله انسان را از میان برمی‌دارد و مناسبات تولیدی و قوانین اقتصادی نوینی که دارای تمایز اصولی با سرمایه‌داری هستند، بوجود می‌آورد.

و اما دربارهٔ جامعه سرمایه‌داری، باید گفت که اکنون در تمام شئون زندگی آن روندهائی در جریان است که حاکی از پیشرفت بیشتر بحران عمومی سرمایه‌داری است. اگر تمام روندهای بحرانی که در جهان سرمایه‌داری می‌گذرد و در این اواخر بر حدت آنها افزوده شده، در مجموع خود مورد بررسی قرارگیرد، نمی‌توان به این نتیجه رسید که بحران عمومی سرمایه‌داری در چارچوب مرحلهٔ سوم خود، عمیق‌تر می‌گردد و دستخوش تحول کیفی معین است.

در قطعنامهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی "دربارهٔ ۶۰-۶۱-۶۲ مین سالگرد انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر"، ماهیت و دورنمای مبارزهٔ دو سیستم اجتماعی-اقتصادی متضاد چنین توصیف شده است: "موفقیت‌های کشورهای سوسیالیستی به نحوی مقنع نشان می‌دهد که آینده از آن سوسیالیسم است. برعکس، سرمایه‌داری، جامعه‌ای است فاقد آینده. سرمایه‌داری به معنای استثمار زحمتکش، اسارت... اجتماعی-سیاسی، بیکاری، تبعیض ملی و نژادی، استثمار و نواستعمار است. سرمایه‌داری، بحران اخلاقی عمیق در جامعه، انحطاط معنوی، برداشت مصرفی از زندگی و پرستش زور را که مسخ‌کنندهٔ شخصیت هستند، بوجود می‌آورد" ۲۶.

ل. ای. برژنف در مراسم رسمی به مناسبت ۶۰-مین سالگرد انقلاب اکتبر گفت: "این کشورها در سیمای کشورهای سوسیالیستی دوستان صادق و مطمئنی دارند، که آماده‌اند کمک و پشتیبانی ممکن را برای پیشرفت در راه ترقی در اختیار آنان بگذارند. این پشتیبانی نه فقط زمینه‌های معنوی و سیاسی، بلکه اقتصادی و سازمانی و نیز کمک به تحکیم قدرت دفاعی را در برمی‌گیرد" ۲۴.

خامسا، سیستم جهانی سوسیالیسم تاثیر روزافزون بر پیشرفت روابط بین‌المللی دارد. دول امپریالیستی دیگر قادر به تحمل سیاست خود به همان نیستند. اکنون این امکان پدید آمده است که با مساعی مشترک سیستم جهانی سوسیالیسم و نیروهای صلح و دموکراسی راه بر تجاوز امپریالیستی مسدود شود و از جنگ جهانی جدید جلوگیری به عمل آید.

ل. ای. برژنف درباره برتری‌های سوسیالیسم و اهمیت سوسیالیسم برای سرنوشت جامعه بشری، در کنگره بیست و پنجم حزب کمونیست اتحاد شوروی چنین گفت: "هم امروز، سوسیالیسم برافکار و احساسات صدها میلیون مردم زمین تاثیر عظیم می‌گذارد. سوسیالیسم برای انسان‌های زحمتکش، آزادی، حقوق دموکراتیک واقعی، رفاه، امکانات وسیع برای دست یافتن به دانش و اطمینان استوار به آینده تامین می‌کند. سوسیالیسم حامل صلح، احترام به حق حاکمیت همه خلق‌ها و همکاری برابر حقوق میان کشورها و تکیه‌گاه خلق‌های مبارز در راه آزادی و استقلال است. اما فردا، بی‌شک، شواهد تازه‌ای برای امکانات بی پایان سوسیالیسم و برتری تاریخی آن بر سرمایه‌داری ارائه خواهد داد" ۲۵.

برتری سیستم سوسیالیسم بر سرمایه‌داری در تمام عرصه‌های فعالیت انسان، و پیش از همه در اقتصاد، اکنون چنان عیان است، که حتی ایدئولوگ‌های بورژوازی نیز قادر به انکار آن نیستند. به این جهت، اقتصاددانان بورژوازی، اکنون با تمام نیرو به اشاعه اصطلاح تئوری همگرایی پرداخته‌اند. مطابق این تئوری، گویا اکنون کشورهای سرمایه‌داری و سوسیالیستی از لحاظ اجتماعی-اقتصادی دارند به هم نزدیک می‌شوند. "تئورسین"‌های رویزیونیست نیز نظیر گارودی، شیک و فیشر چنین نظریاتی را موعظه می‌کنند. آنان مدعی‌اند، که در کشورهای سرمایه‌داری و سوسیالیستی روندی در جریان است که در نتیجه آن گویا یک سیستم اجتماعی نوینی پدید می‌آید، که هم نافی سیستم سرمایه‌داری موجود و هم نافی سیستم سوسیالیستی موجود است.

ولی ایدئولوگ‌های بورژوازی و همفکران رویزیونیست آنان، این مسئله عمده را نادیده می‌گیرند، که بنیاد اقتصادی سوسیالیسم را مالکیت اجتماعی بر

۲۴. ل. ای. برژنف. اکتبر کبیر و پیشرفت بشریت، صفحه ۲۱.

۲۵. اسناد کنگره ۲۵ حزب کمونیست اتحاد شوروی، صفحه ۱۰.

فصل پنجم

رشد سرمایه‌داری انحصاری - دولتی

۱. رشد بیشتر نیروهای مولده و تشدید خصلت اجتماعی تولید

سرمایه‌داری معاصر، گرچه سرشت خود را تغییر نداده و همچنان سرمایه‌داری انحصاری باقی مانده است، ولی در عین حال در مقایسه با آغاز قرن ۲۰، برخی مشخصات جدید پیدا کرده است؛ خصلت انحصاری - دولتی آن شدت یافته است.

درکنگره‌های ۲۴ و ۲۵ حزب کمونیست اتحاد شوروی به بررسی سرمایه‌داری انحصاری - دولتی توجه فراوان مبذول گردید. بر این واقعیت تاکید شد، که ویژگی‌های سرمایه‌داری معاصر به میزان قابل ملاحظه‌ای ناشی از آن است که سرمایه‌داری خود را با اوضاع و احوال جدید جهان، یعنی با مبارزه دوسیستم و انقلاب علمی - فنی دمساز می‌کند. در کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری در سال ۱۹۶۹ نیز، این مسئله مورد توجه قرار گرفته بود.

رشد نیروهای مولده، ناگزیر با تشدید خصلت اجتماعی تولید همراه است. ولی در شرایط سرمایه‌داری، بویژه در مرحله کنونی آن، این روند اشکال کاملاً مسخ شده‌ای به خود می‌گیرد و با تشدید فوق‌العاده تمام تضادهای اجتماعی امپریالیسم همراه می‌گردد.

تشدید خصلت اجتماعی تولید در تشدید تراکم، ویژه کاری و وابستگی متقابل رشته‌های مختلف تولیدی نمایان می‌گردد. لنین ضمن غنی‌تر ساختن آموزش مارکس در این مورد، می‌نویسد: "اجتماعی شدن کار به وسیله تولید سرمایه‌داری، هرگز عبارت از این نیست که افراد در زیر یک سقف کار کنند (این فقط جزئی از این روند است)، بلکه عبارت از این است، که تراکم سرمایه با تخصصی شدن کار اجتماعی، با کاهش تعداد سرمایه‌داران در هر یک از رشته‌های

صنعتی و با افزایش تعداد رشته‌های تخصصی در صنایع همراه می‌شود و تعداد کثیری روندهای پراکنده تولید در روند واحد تولید اجتماعی درمی‌آمیزد... در عین حال هر تولیدی به وسیله سرمایه‌دار جداگانه و طبق اراده او انجام می‌گیرد و محصول اجتماعی به مالکیت خصوصی او درمی‌آید. در این صورت مگر روشن نیست، که شکل تولید در تضاد آشتی‌ناپذیر با شکل تملک آن قرار می‌گیرد؟ مگر کاملاً عیان نیست، که شکل تملک نمی‌تواند با شکل تولید دمساز نگردد و بسان تولید، اجتماعی، یعنی سوسیالیستی نشود؟^۱.

روند اجتماعی شدن سرمایه‌داری تولید، که لنین سه ربع قرن پیش آن را نشان داد، اکنون گسترش عظیم یافته است. انقلاب علمی - فنی معاصر با افزایش بی‌سابقه تراکم و تمرکز سرمایه، توسعه تقسیم کار اجتماعی و تشدید خصلت اجتماعی تولید همراه است. تقسیم کار بین‌المللی نیز توسعه بیشتریافته و نه تنها رشته‌های گوناگون اقتصاد این یا آن امپریالیسم ملی، بلکه اقتصاد جهانی را در مجموع خود دربر گرفته است. روابط اقتصادی میان موسسات و رشته‌های مختلف و میان کشورها و قاره‌ها گسترش یافته و درهم آمیخته است.

بر اثر انقلاب علمی - فنی، رشته‌های تولیدی تازه و تازه‌تری بوجود می‌آید و ساختار رشته‌های صنایع، پایه‌های انرژی و مواد خام آن دستخوش تغییرات جدی می‌گردد. امکانات بی‌سابقه‌ای برای بهره‌برداری از انرژی هسته‌ای، فضای کیهان و منابع اقیانوس‌ها در برابر بشریت پدید آمده است.

رشد جوشان رشته‌های اقتصادی جدید و پیشرو، مانند انرژی برق، شیمی و پتروشیمی، ماشین‌سازی و ابزارسازی (بخصوص الکترونیک)، از مشخصات سرمایه‌داری معاصر است. رشد این رشته‌ها منبانی است برای پیشرفت تکنیک در تمام رشته‌های دیگر اقتصاد سرمایه‌داری.

اگر مجموع تولید صنعتی کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری طی سال‌های ۱۹۵۰-۱۹۷۰ به اندازه ۲/۸ برابر شد، صنایع تولید نیرو در همین مدت ۳/۷ برابر گردید. رشد نیروی برق در این مدت باز هم بیشتر بود. به نقش مراکز تولید برق اتمی در تولید نیروی برق افزوده می‌شود. انتظار می‌رود که سهم تولید برق اتمی از ۴/۳٪ در سال ۱۹۷۰ به ۲۹٪ در سال ۱۹۸۰ افزایش یابد. سهم تمام محصولات صنایع شیمیایی در مجموع تولیدات صنعتی کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری از ۹/۶٪ در سال ۱۹۵۰ به ۱۶٪ در سال ۱۹۷۰ رسید. این افزایش با تغییر قابل ملاحظه در نوع مواد خام مصرفی در تولیدات صنعتی توأم بود. بدین معنا که سهم مواد خام طبیعی کاهش یافت و در نتیجه سهم صنایع استخراجی پائین آمد. چنان‌که سهم صنایع استخراجی در مجموع تولید صنعتی کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری از ۹/۵٪ در سال ۱۹۵۰ به ۵/۴٪ در سال ۱۹۷۰

رسید. ولی، در عین حال، قدر مطلق تولید صنایع نفت و گاز افزایش می‌یابد. مثلا سهم آن در کل تولید صنایع استخراجی در همین مدت از ۲۵٪ به ۴۴٪ بالغ شد.

ایجاد رشته‌های جدید تولیدی به سرمایه‌گذاری‌های هنگفت و پژوهش‌های علمی عظیم نیاز دارد. بخش اساسی پژوهش‌های علمی در آزمایشگاه‌ها و مراکز خصوصی انجام می‌گیرد، ولی انحصارها برای تامین هزینه آن‌ها از منابع پولی دولت به طور وسیع استفاده می‌کنند. سهم دولت در هزینه پژوهش‌های علمی در ایالات متحده آمریکا ۶۳-۶۴ درصد، در فرانسه ۶۳٪ و انگلیس ۵۷٪ است. بخش عمده امور پژوهش علمی در رشته‌های هواپیماسازی و جت‌سازی، الکتروتکنیک و صنایع شیمیائی متمرکز شده و جنبه نظامی دارد. در عین حال برای پژوهش‌های مربوط به رشته‌های غیر نظامی اقتصاد، فقط یک چهارم تمام هزینه‌های پژوهش‌های علمی مصرف می‌شود.

برای حل یک رشته وظایف علمی و تولیدی-تکنیکی نه فقط سرمایه یک کارفرما بلکه حتی سرمایه بزرگترین شرکت‌های سهامی نیز کفایت نمی‌کند. بنابراین در آمیختن سرمایه‌ها در مقیاس ملی، و در برخی موارد (مثلا برای بهره‌برداری از انرژی هسته‌ای در کشورهای اروپای غربی) در آمیختن سرمایه‌های چند کشور ضرور می‌گردد. تمام این‌ها روند تراکم و تمرکز سرمایه را تسریع می‌کند، تخصصی شدن تولید را شدت می‌بخشد و به گسترش خصلت اجتماعی تولید یاری می‌رساند. تشدید بی‌سابقه خصلت اجتماعی تولید، ضمن حفظ مالکیت خصوصی سرمایه‌داری، تضاد میان نیروهای مولده معاصر و مناسبات تولیدی سرمایه‌داری را بی‌اندازه شدیدتر می‌کند، به حدت تضاد میان کار و سرمایه می‌افزاید و رشد سرمایه‌داری انحصاری-دولتی را تسریع می‌نماید.

۲. پیدایش و سرشت سرمایه‌داری انحصاری-دولتی

تحول سرمایه‌داری انحصاری به سرمایه‌داری انحصاری-دولتی مشخصه امپریالیسم معاصر است.

سرشت سرمایه‌داری انحصاری-دولتی برای نخستین بار به وسیله لنین تشریح شد و نام این پدیده نیز به وسیله لنین تعیین شده است. در کنفرانس ماه آوریل حزب سوسیال دمکرات روسیه (۱۹۱۷)، لنین گفت: "تراکم سرمایه و بین‌المللی شدن آن به مقیاس عظیمی رشد خواهد یافت. سرمایه‌داری انحصاری به سرمایه‌داری انحصاری-دولتی تبدیل خواهد شد، در یک سلسله از کشورها، زیر فشار اوضاع و احوال، تنظیم اجتماعی تولید و توزیع به وقوع خواهد

در برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی، بر پایه توصیف لنین از سرمایه‌داری انحصاری - دولتی و بادر نظر گرفتن رشد آن در مرحله کنونی، این پدیده چنین تعریف شده است: "سرمایه‌داری انحصاری - دولتی، به منظور غنی‌تر کردن انحصارها، سرکوب جنبش کارگری و مبارزه آزادی‌بخش ملی، نجات نظام سرمایه‌داری و ایجاد جنگ‌های تجاوزکارانه، نیروی انحصارها را با نیروی دولت در یک مکانیسم واحدی متحد می‌سازد" ۳.

در دو مرحله اول بحران عمومی سرمایه‌داری، گسترش سرمایه‌داری انحصاری - دولتی به طور عمده به هنگام جنگ یا بحران اقتصادی انجام می‌گرفت. در مرحله کنونی، بورژوازی انحصاری ناگزیر است از شیوه‌های سرمایه‌داری انحصاری - دولتی، به مثابه یک وسیله "عادی" برای حفظ سلطه خود استفاده کند. پس از جنگ جهانی دوم، در نتیجه یک سلسله عوامل داخل و خارجی، روند تبدیل سرمایه‌داری انحصاری به سرمایه‌داری انحصاری - دولتی سرعت بیشتری یافته است.

مهم‌ترین پایه عینی اقتصادی این روند را رشد بیشتر خصلت اجتماعی تولید، تراکم و تمرکز سرمایه، تقویت سلطه انحصارها بر اقتصاد کشورهای امپریالیستی تشکیل می‌دهد.

در زمان حاضر، در جهان سرمایه‌داری، موج بی‌سابقه‌ای از درآمیختگی و ادغام شرکت‌های سهامی و تمرکز سرمایه و تولید مشاهده می‌شود. با کاهش تعداد انحصارهای غول‌آسا، سلطه اقتصادی و سیاسی آنها شدت می‌گیرد. برای گروه‌های کوچک، ولی مقتدر از لحاظ اقتصادی، تابع کردن دولت به اراده خود، اعمال نفوذ قاطع بر سیاست دولت و تبدیل آن به یک افزار گوش به فرمان، به مراتب سهل‌تر است.

انقلاب علمی - فنی که مستلزم تمرکز سرمایه در مقیاس ملی است، به رشد سرمایه‌داری انحصاری - دولتی سرعت بیشتری می‌بخشد. دولت بورژوازی با گردآوری بخش قابل ملاحظه‌ای از درآمد ملی در بودجه دولت (از راه سیستم مالیاتی)، وبه حساب مالیات دهندگان - اقدام به تاسیس موسساتی می‌کند که وجودشان برای پیشبرد کار سرمایه‌داران خصوصی ضروری است ولی اینان، در آغاز کار، حاضر نمی‌شوند با سرمایه‌گذاری در چنین موسساتی خود را به خطر بیندازند. در جایی که میزان سرمایه ملی کافی نباشد، تمرکز آن در مقیاس بین‌المللی انجام می‌گیرد. مثلاً انحصارهای اروپای غربی مساعی خود و مساعی دولت‌های خود را در چارچوب "اوروآتم" برای امور پژوهشی و بهره‌برداری از انرژی اتمی

۲. لسب. مجموعه کامل آثار، جلد ۳۱، صفحه ۴۴۳.

۳. برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی، صفحات ۲۶-۲۷.

به این ترتیب سرمایه‌داری انحصاری - دولتی ، رشد خصلت اجتماعی تولید را ، هم در چارچوب ملی و هم در چارچوب بین‌المللی ، منعکس می‌سازد . در این شرایط ، اجتماعی شدن تولید به حد نهائی خود می‌رسد و پختگی بیش از حد سرمایه‌داری ، ضرورت مبرم برانداختن انقلابی آن و گذار به جامعه سوسیالیستی را مطرح می‌کند . خصلت اجتماعی تولید به طور عینی ایجاب می‌کند که این تولید تابع منافع همه افراد جامعه باشد و به وسیله جامعه رهبری و نظارت شود . لنین می‌نویسد : " سرمایه‌داری در مرحله امپریالیستی خود به جامع ترین وضعی به تولید کاملاً جنبه اجتماعی می‌دهد و سرمایه‌داران را علی‌رغم اراده و شعور آنان به یک نوع نظام اجتماعی نوینی می‌کشاند که عبارت است از مرحله انتقال از آزادی کامل رقابت به اجتماعی شدن کامل . " ۴ و همین پایه عینی این امر را تشکیل می‌دهد ، که دولت بورژوائی در آخرین تحلیل ناچار است ، به نحوی از انحاء ، اقتصاد سرمایه‌داری را "تنظیم" کند .

یکی از علل گسترش سرمایه‌داری انحصاری - دولتی را تشدید تضادهای طبقاتی تشکیل می‌دهد . تشدید استثمار نه فقط طبقه کارگر ، بلکه هم چنین دیگر قشرهای زحمتکشان ، به وسیله سرمایه انحصاری ، مقاومت گسترده‌ترین قشرهای ملت را در برابر ستم سرمایه انحصاری برمی‌انگیزد . در این شرایط ، اعتصابات جنبه سیاسی و عام ملی به خود می‌گیرند . انحصارات دیگر آن تیرو راندارند که بتوانند با مقاومت توده‌های زحمتکشان به مقابله بپردازند و به این جهت در این مبارزه هرچه بیشتر از نیروی دولت بورژوائی استفاده می‌کنند . دولت بورژوائی با تصویب قوانین ضد کارگری ممنوع کننده اعتصاب و تشویق کننده اعتصاب شکن و قوانین دربارۀ "منجمد کردن دستمزدها" و غیره ، روابط متقابل کار و سرمایه را به سود انحصارات "تنظیم" می‌کند .

تبدیل سرمایه‌داری انحصاری به سرمایه‌داری انحصاری - دولتی همچنین ناشی از تغییرات حاصله در وضع بین‌المللی کشورهای امپریالیستی است . سرمایه‌داری دیگر یک سیستم اقتصادی جهانشمول و تعیین کننده نیست . سیستم جهانی سوسیالیستی پدید آمده و گسترش می‌یابد . این سیستم با نمایش برتری اقتصادی و سیاسی خود ، تاثیر روزافزونی بر تکامل جامعه بشری اعمال می‌کند . و این درحالی است که بی دورنمایی تاریخی امپریالیسم هرچه بیشتر آشکار می‌گردد . سرمایه انحصاری برای حفظ مواضع خود در جریان مسابقه اقتصادی با سوسیالیسم ، به نیروی متحد انحصارها و دولت‌های یک سلسله کشورهای امپریالیستی متوسل می‌شود . و برای این کار با ایجاد اتحادهای انحصاری میان دول ، نظیر اتحاد اقتصادی اروپا ("بازار مشترک") و اتحاد

اروپائی تجارت آزاد و غیره، از هم پیوندی امپریالیستی استفاده می‌کند. گسترش سرمایه‌داری انحصاری - دولتی در صحنه جهانی به میزان زیاد با تلاشی سیستم استعماری امپریالیسم نیز ارتباط دارد. فروریختن امپراطوری‌های مستعمراتی کهن، امپریالیست‌ها را به متحد کردن مساعی دول خود برای حفظ بقایای استعمار و تجدید آن به اشکال جدید، وامی‌دارد. مثلاً، قرارداد "اروپا - آفریقا" به همین منظور منعقد شده است. انحصارهای کشورهای عضو "بازار مشترک" با کمک این قرارداد می‌کوشند مواضع استعماری خود را در کشورهای ازبند رسته آفریقائی حفظ کنند.

تشدید ناموزونی رشد سرمایه‌داری پس از جنگ جهانی دوم نیز به ایجاد اتحادهای انحصاری میان دول مساعدت نمود. انحصارات، به منظور تحکیم قدرت رقابت امپریالیسم ملی خود در مبارزه در راه بازارهای خارجی، مناطق سرمایه‌گذاری و سلطه اقتصادی، می‌کوشند از دولت‌ها استفاده کنند.

در قیاس با سرمایه‌داری انحصاری، سرمایه‌داری انحصاری - دولتی نه یک مرحله جدید است و نه "ماوراء امپریالیسم". خطوط جدیدی که مشخصه سرمایه‌داری معاصر است، در نتیجه رشد بعدی خصلت اجتماعی تولید و تشدید سلطه انحصارها در اقتصاد و سیاست پدید آمد. ولی آیا این بدان معنا است که رشد نیروهای مولده و تشدید خصلت اجتماعی تولید، حتماً باید به پیدایش سرمایه‌داری انحصاری - دولتی منجر شود؟ به این پرسش باید پاسخ منفی داد. رشد نیروهای مولده اجتماعی در دوران معاصر به چنان سطحی رسیده که اداره اجتماعی تولید به سود خود تولیدکنندگان، یعنی گذار به سوسیالیسم را ایجاب می‌کند. ولی این گذار به طور خودکار و در نتیجه رشد خصلت اجتماعی تولید انجام نمی‌گیرد. برای تحقق گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، تحول انقلابی در مناسبات تولیدی - استقرار دیکتاتوری پرولتاریا و ملی کردن سوسیالیستی وسایل تولید، ضروری است.

جهان سرمایه‌داری در مجموع خود، مدت‌ها است که برای انقلاب سوسیالیستی به طور عینی پخته و آماده شده است. ولی شرایط ذهنی این انقلاب در کشورهای مختلف، هم‌زمان فراهم نمی‌شود، و نمی‌تواند هم بشود. درجائی که انقلاب پرولتری به این یا آن علت به تاخیر می‌افتد، سلطه سرمایه‌داری انحصاری با ضرورتی عینی منجر به تبدیل سرمایه‌داری انحصاری به سرمایه‌داری انحصاری - دولتی می‌گردد. انحصارها از منافع اقتصادی حاصل از رشد خصلت اجتماعی تولید، به سود هدف‌های آزمندانانه خویش و به زیان توده زحمتکشان استفاده می‌کنند.

همراه با تشدید خصلت انحصاری - دولتی سرمایه‌داری معاصر، تمام تضادهای سرمایه‌داری نیز شدت می‌یابد. ل. ای. برژنف در سخنان خود در کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری خاطرنشان ساخت که: "سرمایه‌داری

انحصاری- دولتی، تولید را به مقیاس عظیم اجتماعی کرده و اداره آن را متمرکز می‌سازد، و با این کار تضاد اساسی نظام سرمایه‌داری، یعنی تضاد میان خصلت اجتماعی تولید و شیوه خصوصی تصاحب را بیش از حد عمیق‌تر می‌کند. غیرطبیعی بودن این وضع، وضعی که در آن مجتمع‌های تولیدی، که گاه به بیش از یک کشور خدمت می‌کنند، در تملک خصوصی مشتی میلیونرومیلیاردر قرار دارند، بیش از پیش در نزد خلق‌ها عیان می‌شود. ضرورت تبدیل مناسبات تولیدی سرمایه‌داری به مناسبات تولیدی سوسیالیستی با ابرام روزافزونی مطرح می‌گردد" ۵.

۳. اشکال سرمایه‌داری انحصاری- دولتی

در هر یک از کشورهای امپریالیستی، بر حسب شرایط داخلی و خارجی مشخص تاریخی رشد این کشور، سرمایه‌داری انحصاری- دولتی دارای خودویژگی‌هایی است. با این حال، باید به تعیین و تشخیص آن اشکال و سمت‌های عمده‌ای که رشد سرمایه‌داری انحصاری- دولتی در اکثر کشورهای امپریالیستی پیدامی‌کند، پرداخت.

برای درک اشکال مشخص تجلی ماهیت سرمایه‌داری انحصاری- دولتی، باید روشن شود که مداخله دولت در تمام سیستم مناسبات تولیدی سرمایه‌داری معاصر، یعنی در مناسبات مالکیت بر وسایل تولید، توزیع، مبادله و مصرف محصول اجتماعی، چه نتایجی را به دنبال دارد. با این کار می‌توان پی برد که سیستم سرمایه‌داری انحصاری- دولتی چه چیز تازه‌ای را در ساختار درونی سرمایه‌داری پدید می‌آورد، چگونه و تا چه حد در مناسبات تولیدی شیوه تولید سرمایه‌داری دگرسانی ایجاد می‌کند. بعلاوه بررسی آن چیز تازه‌ای که مداخله دولت، در مناسبات اقتصادی بین‌المللی و سیستم جهانی اقتصاد سرمایه‌داری بوجود می‌آورد، ضروری است. با در نظر گرفتن همه این‌ها، می‌توان جهات و سمت‌های عمده رشد سیستم سرمایه‌داری انحصاری- دولتی را به شرح زیر تعیین کرد:

- فعالیت کارفرمایی دولت بورژوازی، که پیش از همه در گسترش مالکیت دولتی، یا مالکیت مشترک انحصاری بر بخش معینی از وسایل تولید و ثروت اجتماعی نمایان می‌گردد؛

- برنامه ریزی یا تنظیم دولتی اقتصاد، اعم از مستقیم و متمرکز، یا به صورت غیرمستقیم از راه تجدید توزیع درآمد ملی، با استفاده از بودجه دولتی،

سیستم اعتباری - مالی و سیاست قیمت ها ؛

- تنظیم مناسبات میان کارفرمایان و کارگران به وسیله دولت ؛

- مصرف دولتی محصول نهائی اجتماعی، به طور عمده به شکل خریده‌ها و سفارش‌های نظامی دولت، گسترش روند نظامی‌گری در اقتصاد سرمایه‌داری ؛

- پشتیبانی دولت بورژوائی از سلطه‌جویی اقتصادی و نواستعماری سرمایه‌

انحصاری در خارج از کشور، و سرمایه‌گذاری دولت در این جهت ؛

- ایجاد اتحادها و انعقاد قراردادهای انحصاری میان دول و گسترش هم-

پیوندی امپریالیستی، به مثابه ابزار مبارزه در راه تجدید تقسیم اقتصادی و ارضی جهان .

سرانجام، سیستم سرمایه‌داری انحصاری - دولتی از راه گسترش بیشتر پیوند

شخصی نمایندگان سرمایه انحصاری با دولت بورژوائی و از راه گسترش فعالیت‌های اقتصادی مشترک با دولت تحقق می‌یابد .

اینک به تشریح تمام این‌ها می‌پردازیم .

مالکیت انحصاری - دولتی

مهم‌ترین شکل رشد سرمایه‌داری انحصاری - دولتی را دخالت مستقیم دولت

بورژوائی در مالکیت بروسایل تولید تشکیل می‌دهد . این کار از راه گسترش

فعالیت‌های اقتصادی دول امپریالیستی، گسترش بخش دولتی در اقتصاد و گسترش

مالکیت دولتی، یا مالکیت مشترک انحصارات انجام می‌گیرد .

در کشورهای سرمایه‌داری انحصاری از ۱۵ تا ۲۵ درصد ثروت ملی، نه فقط

به صورت موسسات جداگانه بلکه همچنین در رشته‌های کاملی نظیر وسایل

مخابرات، ترابری، تولید نیروی برق، گاز، استخراج زغال، موسسات اعتباری

- مالی و غیره، به دولت تعلق دارد .

در انگلیس، صنایع زغال سنگ، راه آهن، کارخانه‌های گاز و تولید نیروی

برق در دست دولت است . حدود ۲۰% کارگران و کارمندان کشور در موسسات

دولتی اشتغال دارند . در فرانسه بخش دولتی حدود ۱۵% کل محصول کشور را

تولید می‌کند . قریب ۸۰% صنایع هواپیماسازی، و تقریباً تمام صنایع زغال سنگ

و تولید نیروی برق در دست دولت متمرکز است . در جمهوری فدرال آلمان حدود

۲۵% تمام سهام موسسات، از جمله بخش قابل ملاحظه‌ای از موسسات استخراج

آلومینیوم، سنگ آهن، زغال سنگ، راه آهن و تولید نیروی برق در کنترل دولت

می‌باشد .

در یک سلسله از کشورهای اروپای غربی، در نتیجه ملی کردن برخی رشته‌های

صنعتی، مالکیت انحصاری - دولتی بوجود آمده است . این کار، ملی کردن، از

جانب دولت‌های بورژوائی انجام گرفته است . علت این امر از یک سو به واسطه

خواست توده مردم بود و ازسوی دیگر درتمایل آن بخش از سرمایه‌داری انحصاری که موسساتشان درآستانه ورشکستگی قرارداشتند، ریشه داشت. دربرخی کشورها، مالکیت دولتی درنتیجه سرمایه‌گذاری‌های دولت در رشته‌هایی که دارای اهمیت زیاد اقتصادی و نظامی - استراتژیک و درعین حال مستلزم هزینه‌های کلان توأم با ریسک معین بود، بوجود آمد. انحصارهای خصوصی ازسرمایه‌گذاری دراین رشته‌ها ترس داشتند، زیرا این سرمایه‌گذاری‌ها ممکن بود تا مدتی سودآور نباشند. صنایع اتمی ایالات متحده آمریکا به همین نحو بوجود آمد.

درتمام کشورهای امپریالیستی از مالکیت دولتی به سود انحصارهای خصوصی استفاده می‌شود. اداره موسسات دولتی، چنان‌سازمان داده می‌شود که برای این کار امکانات وسیع بوجود آید. اداره این موسسات معمولاً به وسیله شورای نظارت انجام می‌گیرد، که نمایندگان سرمایه انحصاری درآن شرکت دارند. ۶ این شوراها فعالیت مالی موسسات را زیرنظر دارند و ازجمله بهای فروش کالاهای تولیدی آن‌ها را تعیین می‌کنند. به این ترتیب، انحصارهای خصوصی امکان می‌یابند تا کالاهای مهمی نظیر زغال سنگ، نیروی برق و گاز را به قیمت ارزان خریداری کنند و نیز برای حمل و نقل کالاهای خود از تسهیلات راه آهن بهره‌مند شوند. این کار به آن‌ها امکان می‌دهد تا هزینه تولید را پائین آورند و برسود خود بیافزایند. مثلاً، هنگامی که درفرانسه مراکز تولید برق ملی شد، زحمتکشان انتظارداشتند که بهای نیروی برق کاهش پیدا کند. ولی بهای برق برای مصرف اهالی درهمان سطح بالا باقی ماند، و درعوض برای انحصارهای بزرگ قیمتی ۱۵-۲۰ بارکم‌تر از قیمت مصرفی برای مردم تعیین شد. درنتیجه این کار، انحصارهای ذوب آهن و صنایع شیمیائی فرانسه ده‌ها میلیارد فرانک سودخالص بدست می‌آورند و اضافه ارزش تولیدشده به وسیله کارگران درموسسات دولتی به جیب انحصارات خصوصی سرازیرمی‌شود. به همین جهت است که نرخ سود درانحصارهای خصوصی به میزان قابل ملاحظه‌ای بیش از نرخ سود درموسسات دولتی است. مثلاً سود متوسط انحصارهای خصوصی درانگلستان حدود ۱۶٪ است، ولی درمراکز برق دولتی از ۵٪ و درموسسات راه آهن دولتی از ۲/۵٪ تجاوز نمی‌کند.

حامیان سرمایه‌داری می‌کوشند مالکیت انحصاری - دولتی را یکی از اشکال

۶. کلایو جنکس، یکی از شخصیت‌های سندیکایی در کتاب خود به نام "در قله حاکمیت" اطلاعات جالبی درباره ترکیب مدیریت ۸ موسسه انحصاری دولتی انگلیسی ذکر می‌کند. از ۲۷۲ نفر اعضای مدیریت این موسسات فقط ۴۷ نفر از نمایندگان اتحادیه‌ها یا حزب کارگر بودند، و ۱۰۶ نفر دیگر، همزمان مدیریت کمپانی‌های بزرگ خصوصی را نیز به عهده داشتند، ۴۹ مقام مدیریت این موسسات دولتی را نمایندگان ۳۸ کمپانی عظیم بیمه و ۳۱ مقام دیگر را نمایندگان ۱۸ بانک اشغال کرده بودند.

مالکیت اجتماعی سوسیالیستی جلوه دهند. ولی در واقع این مالکیت، مالکیت مشترک سرمایه‌داری انحصاری است، زیرا از آن به سود انحصارها و برای غارت انحصاری استفاده می‌شود. و چنین وضعی، در شرایط سلطه‌ی الیگارش‌ی مالی، امری است اجتناب‌ناپذیر. ماهیت مناسبات تولیدی در اینجا همان ماهیت مناسبات تولیدی سرمایه‌داری باقی می‌ماند، و فقط تغییر معینی در شکل این مناسبات بوجود می‌آید: در اینجا اکنون در برابر طبقه‌ی کارگر سرمایه‌دار و یا شرکت سهامی جداگانه قرار ندارد، بلکه سرمایه‌ی انحصاری در مجموع خود و نماینده‌ی آن - دولت بورژوازی قرار دارد. استثمار طبقه‌ی کارگر به وسیله‌ی سرمایه‌ی انحصاری با استفاده از دستگاه دولت بورژوازی انجام می‌گیرد. تعریفی که انگلس از مالکیت دولتی در شرایط سرمایه‌داری به عمل آورده کاملاً درباره‌ی مالکیت انحصاری - دولتی صادق است. انگلس در آنتی‌دورینگ می‌نویسد: "ولی نه انتقال به دست شرکت‌های سهامی، نه تبدیل به مالکیت دولتی، خصلت سرمایه‌داری نیروهای مولده را از میان نمی‌برد. . . . دولت دوران معاصر، به هر شکلی که باشد، بر حسب ماهیت خود، ماشین سرمایه‌داری، دولت سرمایه‌داران و سرمایه‌دار آرمانی است. دولت هر قدر نیروهای مولده بیشتری به مالکیت خود درآورد، همان قدر کامل‌تر به سرمایه‌دار تبدیل خواهد شد، و تعداد بیشتری از شهروندان را استثمار خواهد کرد. کارگران همچنان کارگران مزدبگیر، پرولتاریا، باقی خواهند ماند. مناسبات سرمایه‌داری از بین نمی‌رود، بلکه برعکس، تا حد نهایی، تا نقطه‌ی عالی ارتقاء می‌یابد" ۷.

باید خاطر نشان ساخت، که اقدام بورژوازی به دولتی‌کردن، در حدود معینی انجام می‌گیرد. بورژوازی انحصاری، به هنگام اعتلای ادواری صنایع و اوضاع و احوال مساعد می‌کوشد برخی از موسساتی را که قبلاً ملی شده‌اند به مالکیت خصوصی بازگرداند و در برابر گسترش بیشتر روند ملی کردن به مقاومت می‌پردازد.

طبقه‌ی کارگر، احزاب کمونیست و کارگری ضمن افشاء ماهیت استثمارگرانه‌ی مالکیت انحصاری - دولتی، در عین حال با خصوصی کردن مجدد (بازگرداندن به مالکیت خصوصی) موسسات دولتی مخالفت می‌ورزند زیرا برقراری کنترل دمکراتیک بر موسسات دولتی و ایجاد بهبودی در شرایط کار کارگران در آن‌ها، آسان‌تر از موسسات خصوصی انجام می‌گیرد. مالکیت دولتی تا حدودی مانع رسوخ سرمایه‌ی خارجی در اقتصاد کشور می‌گردد. در اکثر برنامه‌های احزاب مارکسیست - لنینیست کشورهای سرمایه‌داری، خواست ملی کردن، همراه با کنترل دمکراتیک بر موسسات ملی شده مطرح گردیده است.

پیش بینی، برنامه ریزی و تنظیم زندگی اقتصادی از طریق بودجه دولتی و سیستم اعتباری - پولی، از اشکال سرمایه داری انحصاری - دولتی بوده و گسترش فراوان یافته است.

دراکثر کشورهای امپریالیستی ارگان های ویژه ای برای برنامه ریزی اقتصاد ایجاد شده است. در فرانسه "کمیساریای برنامه مدرنیزه کردن و تجهیز اقتصاد فرانسه"، در انگلستان "شورای ملی پیشرفت اقتصادی" و غیره بوجود آمده است. برنامه ریزی در کشورهای امپریالیستی دامنه محدود دارد. "برنامه ها" اغلب جنبه توصیه ای دارند و فقط برای موسسات دولتی اجباری هستند. این برنامه ها، معمولا تمام اقتصاد را دربر نمی گیرند، و به طور عمده شامل حمل و نقل، راه آهن، نیرو، اکتشافات زمین شناسی، پژوهش های علمی و برخی رشته های دیگر اقتصاد، که سرمایه انحصاری در مجموع خود در پیشرفت آن ها ذی علاقه است، می گردند.

از آنجا که تنظیم مستقیم اقتصاد در شرایط سلطه مالکیت خصوصی بروسایل تولید نمی تواند دارای کارآئی باشد، از این رو دولت های بورژوائی به نحوی گسترده به شیوه های تنظیم غیرمستقیم، و به طور عمده به کمک تجدید توزیع درآمد ملی از طرق بودجه دولتی، سیستم قیمت ها و سیستم اعتباری - پولی متوسل می شوند.

برای این منظور، سرمایه انحصاری پیش از همه از بودجه دولتی به مثابه ابزار تجدید توزیع درآمد ملی استفاده می کند. در اوایل قرن ۲۰، بودجه دولتی کشورهای امپریالیستی حدود ۳ تا ۵ درصد درآمد ملی را در خود متمرکز می کردند. ولی اکنون از ۲۶ تا ۵۵ درصد درآمد ملی از راه مالیات ها وارد بودجه می شود. مالیات از زحمتکشان منبع عمده بخش درآمد بودجه را تشکیل می دهد. ۷۵-۸۵ درصد مجموع درآمدهای مالیاتی از زحمتکشان اخذ می شود. اوراق قرضه دولتی که به طور عمده میان گروه های بزرگ سرمایه مالی توزیع می شود، و سودهای تضمین شده کلان نصیب آن ها می کند، منبع بزرگ دیگر درآمدهای دولتی است. ۸

اقدام اساسی هزینه های بودجه دولتی را هزینه های مستقیم و غیرمستقیم

۸. این یکی از علل افزایش بدهی های دولتی در کشورهای امپریالیستی است. مثلا در ایالات متحده آمریکا، بدهی های دولتی پیش از جنگ جهانی دوم حدود ۱ میلیارد دلار بود، ولی در سال ۱۹۷۶ به ۶۵۳/۵ میلیارد دلار بالغ شد. معمولا به قرضه های دولتی بهره تضمین شده زیاد پرداخت می شود. در سال مالی ۱۹۷۷/۷۸ مبلغ پرداختی بابت بهره به ۴۱/۸ میلیارد دلار رسید. پول لازم برای پرداخت بهره به حساب افزایش مالیات های زحمتکشان یا از راه ایجاد تورم تامین می شود. به همین جهت لنین وام های دولتی را شکل پنهان مالیات ها می دانست.

نظامی تشکیل می‌دهد. در ایالات متحده این هزینه‌ها بخش بزرگ هزینه‌های بودجه فدرال است. اگر در نظر گرفته شود که سفارش‌های نظامی و واگذاری اعتبار برای تولید اسلحه در وهله اول میان بزرگ‌ترین انحصارهای نظامی-صنعتی تقسیم می‌شود، در این صورت کاملاً روشن می‌گردد که از بودجه دولتی پیش از همه به سود قشربالائی الیگارش‌ی مالی استفاده می‌شود.

تنظیم اقتصاد به کمک سایر اهرم‌های مالی نیز انجام می‌گیرد. سیاست به اصطلاح "استهلاک شتابان" یکی از این اهرم‌ها است. قانون مربوط به استهلاک شتابان در اوایل سال‌های ۶۰ در ایالات متحده آمریکا به تصویب رسید. در برخی از رشته‌ها (به طور عمده در رشته‌های نظامی و صادراتی) زمان‌های بسیار کوتاهی (۲-۳ سال) برای استهلاک تعیین می‌شود. چون عملاً سرمایه اساسی (استوار) در زمان طولانی‌تری مستهلک می‌شود، بر اثر این قانون انحصارها امکان می‌یابند که بخش قابل ملاحظه‌ای از سود خود را به حساب استهلاک منظور نمایند و از آنجا که ذخیره استهلاک از پرداخت مالیات معاف است، آن را از دایره شمول مالیات پنهان سازند. از برکت همین قانون، انحصارهای آمریکا سالانه از پرداخت ملیاردها دلار مالیات به بودجه کشور فرار می‌کنند. در ژاپن، رشته‌هایی که قدرت رقابت امپریالیسم این کشور در بازارهای خارجی به آن‌ها وابسته است، از پرداخت مالیات کاملاً معاف هستند.

به مناسبت رواج وسیع برنامه‌ریزی و تنظیم اقتصاد در کشورهای سرمایه‌داری انحصاری، این عقیده شایع شده است، که سرمایه‌داری معاصر گویا برگرایش هرج و مرج تولید چیره شده و در شرایط سرمایه‌داری انحصاری-دولتی، گرایش در جهت رشد نقش‌مند نفوذ یافته است. ولی، سرمایه‌داری معاصر، با وجود موفقیت‌های معینی که در سازمان دادن تولید در موسسات جداگانه و حتی در چارچوب آمیزه‌های انحصاری (کنگومرات) به دست آورده، نمی‌تواند آنا‌رشی تولید را در مقیاس سراسر کشور و به طریق اولی در مقیاس سیستم جهانی اقتصاد سرمایه‌داری برطرف سازد. تنظیم انحصاری-دولتی اقتصاد به سود سرمایه انحصاری انجام می‌گیرد. این تنظیم قادر نیست نیروهای خود به خود بازار سرمایه‌داری را مهار کند. بحران اقتصادی ۱۹۷۴-۱۹۷۵ که شدیدتر از همه، پیشرفته‌ترین اقتصاد انحصاری-دولتی را فراگرفت، موبد بارز این واقعیت است. ل. ای. برژنف به این مناسبت در کنگره ۲۵ حزب کمونیست اتحاد شوروی گفت: "سرمایه‌داری به هرنوع کوششی دست می‌یازد تا به اصطلاح همپای زمان پیش رود و شیوه‌های گوناگون تنظیم اقتصاد را به کارگیرد. این کار باعث رشد اقتصاد شد، ولی همان‌طور که کمونیست‌ها پیش‌بینی می‌کردند، نتوانست تضادهای سرمایه‌داری را از میان بردارد" ۹.

مالکیت سرمایه‌داری بر وسایل تولید، مانع عمده‌ای است در راه رشد برنامه‌های و هدایت اقتصاد. و همین عامل باعث می‌شود که نتوان تولید اجتماعی را در راه ارضای نیازهای تمام افراد جامعه به کاربرد. مالکیت سرمایه‌داری بر وسایل تولید باعث فقر توده‌ها و عقب‌ماندن قدرت خرید زحمتکشان از آهنگ رشد تولید می‌گردد. و این امر باعث ناهم‌آهنگی و عدم تناسب در تولید اجتماعی، تشدید تضاد میان تولید و مصرف و در آخرین تحلیل باعث بحران اقتصادی اضافه تولید می‌گردد.

زندگی برحقانیت این حکم لنین تاکید دارد که: "البته تراست‌ها نه در گذشته برنامه‌مندی کاملی ارائه داده‌اند و نه اکنون چنین امری را انجام می‌دهند و نه می‌توانند به این کار موفق شوند" ۱۰.

محدودیت برنامه‌ریزی سرمایه‌داری را اکنون ناگزیرند خود رجال اقتصاد - دانان بورژوازی نیز اعتراف کنند.

تنظیم روابط کارفرمایان و کارگران از سوی دولت

دولت بورژوازی روابط میان کارفرمایان و کارگران را به سود سرمایه‌انحصاری "تنظیم" می‌کند.

در کشورهای امپریالیستی، تدابیر دولت در جهت "منجمد کردن دستمزدها" رواج گسترده‌ای یافته است. این اقدام سود بیشتری عاید سرمایه‌انحصاری می‌گرداند و شکاف میان بهای نسبتاً ثابت نیروی کار و هزینه روزافزون زندگی را به طور مصنوعی حفظ می‌کند.

دولت امپریالیستی با تصویب قوانین ارتجاعی، مبارزه طبقه کارگر را علیه استثمار سرمایه‌داری دشواری سازد. مثلاً در ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۴۷ قانون تافت - هارتلی و در سال ۱۹۵۹ قانون لندرام - گریفین به تصویب رسید، این قوانین حقوق کارگران را برای اعتصاب محدود می‌کنند و فعالیت اتحادیه‌ها را تحت کنترل دولت قرار می‌دهند. به هنگام اعتصابات مشهور کارگران زغال سنگ انگلیس در سال ۱۹۷۲، دولت انگلیس قانونی تصویب کرد، که در آن از اعتصاب‌شکن‌ها حمایت می‌شود و در راه مبارزه طبقه کارگر به خاطر حقوق خود دشواری ایجاد می‌کند.

لنین در سال‌های جنگ اول جهانی نوشت: "هم آمریکا و هم آلمان" زندگی اقتصادی را تنظیم می‌کنند" ولی به نحوی که برای کارگران (وجه سادهاقانان) اردوگاه جنگی و برای بانکداران و سرمایه‌داران بهشت ایجاد شود. تنظیم آنان چنان است که کارگران را تا مرز گرسنگی "بکشانند"، ولی برای سرمایه‌داران

سودی بیش از آنچه پیش از جنگ بود، (به طور پنهانی و ارتجاعی - بوروکراتیک) تامین کنند^{۱۱}

مصرف دولتی و نظامی کردن اقتصاد

یکی از اشکال سرمایه‌داری انحصاری - دولتی را به اصطلاح مصرف دولتی تشکیل می‌دهد. دولت بورژوازی نه تنها در امر تولید و توزیع، بلکه در امر مصرف محصول اجتماعی نیز دخالت می‌کند. بخش قابل ملاحظه‌ای از مصرف دولت برای تامین نیازهای دولت، و به طور عمده برای هدف‌های نظامی انجام می‌گیرد. اگر در گذشته مصرف دولت فقط در زمان جنگ مقیاس عظیم پیدا می‌کرد، ولی اکنون در زمان صلح هم مصارف دولتی بخش بزرگی از محصول اجتماعی را می‌بلعد. مثلاً در ایالات متحده آمریکا از مجموع محصول اجتماعی در سال ۱۹۷۱ که برابر ۹۳۱ میلیارد دلار بود، دولت به اندازه ۲۹۳ میلیارد دلار کالا و خدمات خریداری نمود.

محدودیت نسبی و بی‌ثباتی بازار داخلی، سرمایه‌داری را وادار می‌کند تا درصد یافتن راه‌های توسعه آن برآید. یکی از وسایلی که انحصارها به کمک آن بازار تضمین شده‌ای برای فروش کالا خود تامین می‌کنند، عبارت است از "کار برای خزانه" یعنی خرید کالا و خدمات توسط دولت. این کار که پس از جنگ جهانی دوم رواج فراوان یافته به طور عمده با نظامی کردن اقتصاد ارتباط دارد. نظامی کردن اقتصاد، یکی از بارزترین مظاهر انحطاط سرمایه‌داری در دوران بحران عمومی آن است. در برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی گفته می‌شود: "سرمایه‌داری انحصاری - دولتی، نظامی‌گری را به نحوی بی‌سابقه تشدید می‌کند. دولت‌های امپریالیستی، در زمان صلح هم نیروهای عظیم نظامی ایجاد می‌کنند. هزینه‌های نظامی بخش روزافزونی از بودجه دولت را می‌بلعد. دولت‌های امپریالیستی به دول نظامی شده، نظامی - پلیسی تبدیل می‌شوند؛ نظامی‌گری در تمام تاروپود جامعه بورژوازی رسوخ می‌کند".^{۱۲} کشورهای عضو پیمان تجاوزکار ناتو در تمام مدت موجودیت این پیمان حدود ۲ تریلیون دلار در راه مقاصد نظامی مصرف کرده‌اند. تنها در سال ۱۹۷۴ هزینه‌های نظامی ناتو ۱۳۱/۶ میلیارد دلار، یعنی ۷ برابر سال ۱۹۴۹ بود. بخصوص هزینه‌های نظامی ایالات متحده آمریکا با سرعت افزایش می‌یابد. طبق بودجه سال مالی ۱۹۷۵/۷۴ هزینه‌های نظامی آمریکا ۸۲ میلیارد دلار پیش بینی شده بود، این رقم در سال ۱۹۷۷/۷۶ به ۱۱۲/۷ میلیارد دلار و در سال ۱۹۷۸/۷۷ به ۱۲۰/۱

۱۱. نین. مجموعه کامل آثار، جلد ۳۴، صفحه ۱۶۶.

۱۲. برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی، صفحه ۲۹.

میلیارد دلار رسید.

مجموع کسانی که درجهان سرمایه‌داری درصوف ارتش خدمت می‌کنند، به امور جنگی اشتغال دارند و یا به نیروهای مسلح خدمت می‌کنند، به ۷۵ میلیون نفر بالغ می‌شود.

انحصارهای ایالات متحده^۱ آمریکا تکیه‌گاه عمده^۲ نظامی‌گری درجهان سرمایه‌داری هستند. سرمایه^۳ انحصاری می‌کوشد هم مسائل سیاسی داخلی را حل کند (تحکیم مواضع ارتجاع) و هم مسائل سیاست خارجی را (سازمان دادن تجاوز علیه سوسیالیسم، حفظ مواضع خود در کشورهای درحال رشد، مبارزه علیه نیروهای ترقی‌خواه در سراسرجهان) به کمک نظامی‌گری حل و فصل نماید. ولی هدف نظامی‌گری به همین‌ها محدود نمی‌شود.

هدف عمده^۴ اقتصادی نظامی‌گری را تامین سودهای کلان برای سرمایه^۵ انحصاری تشکیل می‌دهد. نرخ سود انحصارهای نظامی-صنعتی به میزان قابل ملاحظه‌ای بیش از نرخ سود متوسط تمام کورپوراسیون‌های دیگر است. طبق آمارهای اداره^۶ محاسبات مالی ایالات متحده^۷ آمریکا، نرخ سود در صنایع تبدیلی کشور در حول ۲۰٪ نوسان دارد. در حالی که از ۱۶۹ انحصار پیمانکار نظامی، که به وسیله^۸ یکی از کمیسیون‌های فرعی سنای آمریکا مورد بررسی قرار گرفته‌اند، ۹۴ کورپوراسیون حدود ۵۰٪، ۴۹ کورپوراسیون بیش از ۱۰۰٪، ۲۲ کورپوراسیون بیش از ۲۰۰٪، ۳ کورپوراسیون بیش از ۵۰۰٪ و یک کورپوراسیون تقریباً ۲۰۰۰٪ سود خالص کسب می‌کنند.

دولت‌های بورژوائی به کمک نظامی‌گری می‌کوشند فعالیت اقتصادی را تشویق کنند و از بحران‌های اقتصادی اضافه تولید جلوگیری به عمل آورند.

البته، نظامی‌گری می‌تواند تا اندازه‌ای معین و در چارچوبی معین، مشوق تولید باشد. ولی مجموعاً منابع مادی و انسانی عظیمی را از تولید حذف می‌کند. تولیدات نظامی و نگاهداری نیروهای مسلح، در آخرین تحلیل، از نظر اقتصادی به معنای به‌هدردادن بخشی از محصول اجتماعی در راه‌های غیرتولیدی است. مارکس می‌گوید: "جنگ، از لحاظ صرفاً اقتصادی، مانند آن است که ملتی بخشی از سرمایه^۹ خود را به آب بیا فکند"^{۱۰}.

تولید نظامی که به حساب تولید غیرنظامی گسترش می‌یابد، از آهنگ رشد تولید غیرنظامی می‌کاهد. هر قدر سهم هزینه‌های نظامی در درآمد ملی بیشتر باشد، همان قدر آهنگ رشد صنایع غیرنظامی کم‌تر خواهد بود.

نظامی‌گری پیامدهای سنگینی دروضع توده زحمتکشان دارد. هزینه‌های هنگفت نظامی و پرداخت بهره وام‌های دولتی، از محل افزایش مالیات‌ها، و در وهله^{۱۱} اول مالیات‌های ماخوذه از زحمتکشان تامین می‌گردد.

۱۲. کارل مارکس و فریدریش انگلس، مجموعه آثار، جلد ۴۶، بخش اول، صفحه ۶۷.

درسند نهائی کنفرانس احزاب کمونیست و کارگری اروپا گفته می شود: "هزینه های روزافزون تسلیحاتی بارگرانی است که بیش از پیش بردوش زحمتکشان و توده های خلق سنگینی می کند. اگر از این منابع عظیم برای بالا بردن سطح زندگی خلق ها، برای برطرف کردن عقب ماندگی اقتصادی، برای کمک و پشتیبانی از کشورهای درحال رشد و برای حفاظت محیط زیست استفاده می شد، این امر به پیشرفت... جامعه بشری کمک عظیمی می کرد" ۱۴.

ولی نظامی گری هر قدر هم بیرون زحمتکشان و مجموع اقتصاد تاثیر هلاکت بار داشته باشد، در عوض، حامل سودهای کلان برای سرمایه انحصاری است. به همین جهت است که نظامی گری این چنین مورد تشویق همه جانبه دولت های بورژوازی قرار می گیرد.

پشتیبانی دولت از سلطه جویی اقتصادی انحصارها در خارج از کشور

استفاده وسیع سرمایه انحصاری از دولت بورژوازی برای تحکیم و گسترش سلطه خود در صحنه بین المللی، برای پشتیبانی از استعمار نوین در تمام مظاهر آن، شکل دیگری از سرمایه داری انحصاری - دولتی است. در اینجا، به اصطلاح کمک به دیگر کشورها، مقام خاصی دارد.

خصلت و سمت گیری جغرافیائی این "کمک" بر حسب هدف های استراتژیک سرمایه انحصاری در لحظه معین در این یا آن منطقه جهان تغییر می کند. مثلاً "کمک" ایالات متحده آمریکا در سال های اول پس از جنگ جهانی دوم، به طور عمده متوجه کشورهای اروپای غربی برای کمک به احیاء قدرت نظامی - اقتصادی این کشورها و در عین حال برای تامین بازار فروش برای کالاهای بنجل آمریکائی بود. این "کمک" آمریکا به استقرار رژیم های ارتجاعی در یونان و برخی دیگر از کشورهای سرمایه داری مساعدت نمود. با این "کمک" به هیستری ضد کمونیستی در ایتالیا و فرانسه یاری می شد. از آغاز سال های ۵۰، هنگامی که سرمایه انحصاری در اروپای غربی به اندازه کافی استحکام یافت و در عین حال تلاشی سریع سیستم استعماری امپریالیسم آغاز شد، "کمک" انحصارهای آمریکائی نیز آدرس خود را عوض کرد. این "کمک" اکنون به طور عمده متوجه کشورهای آسیای جنوب خاوری، خاور نزدیک و میانه، آمریکای لاتین و آفریقا شده است. و این "کمک" تا اواخر سال های ۵۰ اکثراً از نوع "کمک" نظامی به متحدین در پیمان های تجاوزی بود و به ۴۳ میلیارد دلار بالغ گردید. برای نیازهای اقتصادی بیش از ۲۰٪ تمام "کمک" های اعطائی مصرف نمی شد. از آغاز سال های ۶۰، در نتیجه گسترش مبارزه در کشورهای آزاد شده،

به خاطر برانداختن وابستگی و عقب‌ماندگی اقتصادی، سرمایه‌انحصاری در برابر خطر ازدست دادن این کشورها، به‌مثابه منبع استثمار قرار گرفت. این وضع، دولت‌های امپریالیستی راناکزیر ساخت تا مبالغ قابل ملاحظه‌ای از "کمک" را متوجه اقتصاد کشورهای درحال رشد سازند. این "کمک" به طور عمده برای ایجاد موسسات صنعتی، با سرمایه مختلط انحصارهای خارجی و بورژوازی ملی، انجام می‌گرفت. در عین حال، انحصارها که قدرت جلوگیری از روند صنعتی شدن کشورهای درحال رشد را ندارند، در این کشورها موسساتی تأسیس می‌کنند که دارای سیکل کامل تولید نبوده و از لحاظ تکنولوژیک به طور کامل به موسسات اصلی واقع در کشورهای امپریالیستی وابسته باشند. کشورهای امپریالیستی به کمک این تقسیم کار مسخ شده می‌کوشند اقتصاد کشورهای آزاد شده را به زاینده انحصارهای خود مبدل کنند و این کشورها را در سیستم اقتصاد جهانی سرمایه‌داری نگاه دارند و مانع ورود آن‌ها به راه رشد غیر سرمایه‌داری گردند.

همراه با این، مانند گذشته، مبالغ هنگفتی از این "کمک" در راه ایجاد رژیم‌های ارتجاعی و پشتیبانی از آن‌ها، در راه تأمین مالی ضدانقلاب مسلح مصرف می‌شود.

علاوه بر برنامه "کمک"، پرداخت‌های دولت به انحصارهای خصوصی به منظور اعمال سیاست دمینگ در بازارهای خارجی و مساعده و تضمین دولتی برای صدور سرمایه و کالا، شکل دیگری است از پشتیبانی از سلطه‌جویی اقتصادی سرمایه‌انحصاری.

اتحادهای انحصاری - دولتی بین‌المللی

سرمایه‌داری انحصاری - دولتی، پیش از همه، به صورت اتحادهای انحصاری - دولتی بین‌المللی وارد صحنه بین‌المللی می‌شود، که از آن جمله عبارتند از: "جامعه اقتصادی اروپا" (EEC)، "اتحادیه مبادله آزاد اروپا" (EFTA)، "بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه"، "صندوق بین‌المللی پول"، "اتحاد بین‌المللی توسعه" و غیره.

اتحاد اقتصادی اروپا، یا "بازار مشترک"، یکی از بارزترین نمونه‌های سازمان‌های انحصاری - دولتی بین‌المللی است. "بازار مشترک" از سال ۱۹۵۸ تا سال ۱۹۷۳، شامل شش کشور اروپای غربی (جمهوری فدرال آلمان، فرانسه، ایتالیا، بلژیک، هلند و لوکزامبورگ) بود. از سال ۱۹۷۳ سه کشور دیگر اروپایی انگلیس، ایرلند و دانمارک نیز به عضویت آن درآمدند. سرمایه‌انحصاری این اتحاد از مجموع قدرت‌های کشورهايشان برای تشدید استثمار خلق‌های خود و نیز خلق‌های کشورهای خارجی، اعمال سیاست مشترک نواستعماری، سرکوب جنبش‌های انقلابی و مبارزه مشترک علیه سیستم جهانی سوسیالیسم استفاده می‌کند.

در کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری در سال ۱۹۶۹ خاطر نشان گردید، که امپریالیست‌ها برای پاسخ به فراخوان سوسیالیسم و تحکیم مواضع خود، مساعی خویش را در مقیاس جهانی متحد می‌سازند و به اشکال گوناگون هم‌پیوندی اقتصادی متوسل می‌شوند.

تلاش برای ایجاد این قبیل اتحادهای انحصاری میان دول، به طوری که در بالا گفته شد، پیش از همه تضاد روزافزون میان نیروهای مولده و مناسبات تولیدی در سیستم جهانی سرمایه‌داری را منعکس می‌سازد. اجتماعی شدن تولید از مرزهای ملی فراتر می‌رود. مرزهای ملی برای سرمایه تنگ می‌گردد. تخصصی شدن تولید و پیدایش رشته‌های جدید، گذار اقتصاد کشاورزی به مرحله ماشینی تولید، افزایش نقش پژوهش‌های علمی در رشد تولید مادی—همه این‌ها باعث گسترش هم‌پیوندی امپریالیستی می‌گردد و در عین حال، همراه با افزایش حجم تولید محصول، نیاز به بازارهای عظیم فروش را به وجود می‌آورد.

ولی ظرفیت بازارهای داخلی در شرایط سرمایه‌داری به علت پائین بودن قدرت خرید توده‌های زحمتکش محدود می‌گردد. بازارها آهسته‌تر از امکانات تولید گسترش می‌یابند. در عین حال در اثر پیدایش و گسترش سیستم جهانی سوسیالیسم و شکست سیستم استعماری، سلطه انحصاری امپریالیسم بر بازارهای خارجی از بین می‌رود. در نتیجه ناموزونی رشد اقتصادی سرمایه‌داری، مبارزه میان دول امپریالیستی برای تجدید تقسیم بازارها و مناطق نفوذ شدت می‌یابد. ولی با افزایش فعالیت انقلابی زحمتکشان و تحکیم نیروهای صلح و سوسیالیسم در عرصه بین‌المللی، مبارزه در راه تجدید تقسیم جهان به شیوه‌های قدیمی، یعنی از راه برافروختن جنگ، بیش از پیش با خطر باخت توأم می‌شود. به این جهت، سرمایه‌داری انحصاری—دولتی می‌کوشد مسئله بازار خارجی را نیز از راه ایجاد سازمان‌های انحصاری میان دول حل کند. ولی این سازمان‌ها یا اتحادها نمی‌توانند تضادهای درونی و خارجی میان کشورهای امپریالیستی را از بین ببرند، آن‌ها فقط اشکال این مبارزه را تغییر می‌دهند و آن را حادثه‌تر می‌سازند.

مثلاً بزرگ‌ترین انحصارهای جمهوری فدرال آلمان و فرانسه مواضع عمده را در "بازار مشترک" به دست آورده‌اند. و در همان حال، میان این دو کشور نه وحدتی وجود دارد و نه می‌تواند وجود داشته باشد. زیرا هر یک از آن‌ها می‌کوشد سهم بیشتری برای خود به چنگ آورد. تصادفی نیست که درست میان این گروه‌بندی‌های انحصاری در داخل "بازار مشترک" است که مبارزه آشتی‌ناپذیر جریان دارد. با پذیرش انگلیس به "بازار مشترک" تضادهای درونی این سازمان شدیدتر شد. امپریالیسم انگلیس می‌کوشد حل دشواری‌های خود و تحکیم مواضع خویش را در اروپای غربی به حساب همیاران جدید خود انجام دهد.

رقابت میان "بازارمشترک" و امپریالیسم آمریکا شدت یافته است. بلوک "نه‌گانه"، یا "بازارمشترک"، در ترکیب جدید خود، به صورت یک رقیب جدی برای امپریالیسم آمریکا درآمده است.

ضمن توجه به تضادهای "بازارمشترک"، نباید این واقعیت را از نظر دور داشت، که سرمایه‌های انحصاری کشورهای "هم‌پیوند" به علت ضعیف شدن مواضع رقبا، هم در اروپا و هم در ماوراء بحار، برتری‌های معینی به دست آورده است.

تشدید پیوند شخصی سرمایه انحصاری با دولت بورژوائی

رشد بیشتر سرمایه‌داری انحصاری - دولتی بازتاب خود را در تشدید پیوند شخصی سرمایه‌های انحصاری با دولت بورژوائی نمایان می‌کند. به طوری که لنین می‌گوید، پیوند شخصی از مشخصات سرشتی سرمایه‌داری در مرحله امپریالیستی آن است. این پیوند در دو جهت شکل می‌گیرد: اول، کارمندان دولتی مقام‌های مهم مدیریت انحصارها یا بانک‌های خصوصی را اشغال می‌کنند؛ دوم، عاملان انحصارها یا خود صاحبان بزرگ‌ترین کورپوراسیون‌ها و بانک‌ها، عالی‌ترین مقامات (تا ریاست جمهوری) را در دولت‌های بورژوائی اشغال می‌کنند.

به این مناسبت باید کمپلکس‌های نظامی-صنعتی، یکی از انواع ویژه پیوند شخصی، جایی که محافل نظامی کشورهای امپریالیستی با انحصارهای تولیدکننده سلاح‌های جنگی درمی‌آمیزند، مورد توجه خاص قرار گیرد.

پس از جنگ جهانی دوم، شکل سازمانی پیوند شخصی، یعنی اعمال نفوذ سازمان‌های نماینده سرمایه انحصاری بر دولت بورژوائی رواج گسترده یافت. در تمام کشورهای امپریالیستی اتحادیه‌های صاحبان صنایع وجود دارند؛ در ایالات متحده آمریکا، انجمن ملی صاحبان صنایع؛ در جمهوری فدرال آلمان، اتحاد فدرال صنایع؛ در ایتالیا، کنفرانس ملی صنایع. این مهم نیست که این اتحادیه‌ها چه نامی بر خود می‌گذارند، مهم آن است که هیچ مسئله‌ای حائز اهمیتیتی در زندگی اقتصادی و سیاسی کشور، بدون بررسی مقدماتی در این سازمان‌ها، به وسیله دولت حل و فصل نمی‌شود. حتی فعالیت "بازارمشترک" نیز به وسیله سازمان ویژه انحصارها، به نام اتحاد بین‌المللی کارفرمایان کشورهای عضو "بازارمشترک"، کنترل و رهبری می‌شود. این سازمان این حق را به دست آورده است که در ارگان‌های رسمی "بازارمشترک" به مثابه نماینده مختار صنایع کشورهای عضو "بازارمشترک" شرکت کند. نمایندگان این سازمان در عین حال جزو اعضای رسمی و از همکاران ارگان‌های مختلف "بازارمشترک" اتحاد اروپایی زغال و فولاد و "اوروآتم" نیز هستند.

پایه پای رشد سرمایه‌داری انحصاری-دولتی، نقش دولت بورژوازی در اقتصاد سرمایه‌داری نیز افزایش یافته است. در اسناد کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری گفته می‌شود: "اهرم‌هایی نظیر تشویق تراکم انحصاری تولید و سرمایه، تجدید توزیع سهم هرچه بیشتری از درآمد ملی، دادن سفارش‌های نظامی به انحصارها، تأمین مالی برنامه‌های رشد صنعتی و پژوهش‌های علمی، تنظیم برنامه‌های رشد اقتصادی در مقیاس کشور، سیاست هم‌پیوندی امپریالیستی، اشکال جدید صدور سرمایه - این اهرم‌ها هرچه بیشتر از جانب دولت بورژوازی مورد استفاده قرار می‌گیرد" ۱۵.

در گذشته‌ها، به بیان انگلس، دولت بورژوازی نقش یک "نگهبان شبانه" را در حفاظت از مالکیت طبقه بورژوا برعهده داشت و مسائل اقتصادی در حوزه اختیارات او گذارده نشده بود. اما در شرایطی که اجتماعی شدن شیوه سرمایه‌داری تولید به سطح عالی رشد می‌رسد و تمام تضادهای سرمایه‌داری تا مرز نهایت حدت می‌یابد، در این شرایط سرمایه انحصاری با دولت بورژوازی درمی‌آمیزد و سرمایه انحصاری از ماشین دولتی برای مداخله در تمام شئون زندگی جامعه معاصر سرمایه‌داری، و پیش از همه در روند بازتولید، استفاده می‌کند. اما، این بدان معنا نیست که به ادعای نظریه پردازان بورژوازی و فرمبستی، دولت به یک نیروی مافوق طبقات تبدیل شده است. در اتحاد تنگاتنگ انحصارها و دولت بورژوازی، نقش تعیین کننده در دست سرمایه انحصاری باقی می‌ماند.

انگلس می‌نویسد: "دولت به طور کلی فقط بیانگر نیازهای اقتصادی طبقه حاکم برتولید، به شکل تراکم یافته آن است..." ۱۶.

در عین حال، این یک واقعیت است که دولت تاثیر فعالی در اقتصاد دارد، انکار این تاثیر نادرست است. برای درک صحیح آنچه اکنون در کشورهای سرمایه‌داری جریان دارد باید اشکال مشخص دخالت دولت بورژوازی در اقتصاد بررسی شود، بدون آن که حدود و ثغور این تاثیر بیش از آنچه هست ارزیابی گردد. باید میدان عمل و نتایج و ماهیت طبقاتی این تاثیر را از مواضع مارکسیستی-لنینیستی مورد تجزیه و تحلیل قرارداد.

دولت بورژوازی در امر دولتی کردن موسسات (اکثراً زیر فشار توده‌های زحمتکش) کار را چنان انجام می‌دهد، که منافع سرمایه انحصاری رعایت شود و هزینه‌های لازم برای نوسازی ماشین و افزار فرسوده، بر دوش زحمتکشان قرار

۱۵. کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری، صفحه ۲۹۷.

۱۶. ک. مارکس، ف. انگلس، مجموعه آثار، جلد ۲۱، صفحه ۳۱۰.

گیرد. دولت بورژوائی تجدید توزیع درآمد ملی را به سود سرمایه انحصاری انجام می‌دهد و بخصوص، از راه نظامی کردن اقتصاد، سودهای هنگفت و بازار تضمین شده فروش محصول برای آن تأمین می‌کند. بالاتر از این، دولت بورژوائی در مراحل بحران اقتصادی کمک‌های مالی بزرگ در اختیار انحصارها می‌گذارد. در نتیجه، دولت می‌تواند از فشار عوارض بحران‌های اقتصادی برگروه‌های معین انحصاری بکاهد و سنگینی آن را بردوش توده‌های زحمتکش تحمیل کند.

دولت بورژوائی به سلطه‌جویی اقتصادی انحصارهای خصوصی در خارج از کشور، به بالا رفتن قدرت رقابت امپریالیسم ملی خود در بازارهای خارجی، و در مواردی به کاربرد دمپینگ، از لحاظ مالی یاری می‌رساند. دولت، صدور سرمایه به وسیله انحصارهای خصوصی به کشورهای در حال رشد را تضمین می‌کند و جبران زیان‌های ناشی از صدور سرمایه، بخصوص در شرایط تلاشی سیستم استعماری امپریالیسم را به مالیات‌دهندگان تحمیل می‌کند.

دولت بورژوائی تصویب و اجرای قوانین ضد کارگری را به عهده می‌گیرد و به آلت تشدید استثمار توده‌های زحمتکش بدل می‌شود. دولت بورژوائی، به معنای واقعی کلمه، به کمیته اداره امور بورژوازی انحصاری تبدیل شده است.

سرمایه‌داری انحصاری - دولتی و تدارک پیش شرط‌های سوسیالیسم

علی‌رغم اراده و تلاش بورژوازی انحصاری و دولت تحت کنترل آن، رشد سرمایه‌داری انحصاری - دولتی به معنای تدارک تمام پیش‌شرط‌های مادی برای انقلاب سوسیالیستی است.

لنین در اثر خود "خطر فلاکت و راه مبارزه با آن" می‌نویسد: "... سرمایه‌داری انحصاری - دولتی کامل‌ترین تدارک مادی سوسیالیسم است، درگاه آن است، پله‌ای از نردبان تاریخ است، که بین آن (پله) و پله‌ای که سوسیالیسم نامیده می‌شود، هیچ پله واسطی وجود ندارد" ۱۷.

لنین از "تدارک مادی سوسیالیسم" چه چیز مشخصی را در نظر داشت؟ اول، سرمایه‌داری انحصاری - دولتی خصلت اجتماعی تولید را با چنان سرعت عظیمی رشد می‌دهد، که در شرایط سلطه مالکیت خصوصی سرمایه‌داری، جریان امور به ناگزیر به تشدید تضادهای اساسی سرمایه‌داری و تمام اشکال بروز آن منجر می‌شود. در عین حال تمرکز اقتصاد در مقیاس ملی و در مقیاس بین‌المللی کار ساختمان سوسیالیسم را پس از تصرف حاکمیت به وسیله طبقه کارگر تسهیل می‌کند.

لنین می‌گوید، تبدیل سرمایه‌داری انحصاری به سرمایه‌داری انحصاری -

دولتی بشریت را به سوسیالیسم نزدیک کرده است، زیرا "سوسیالیسم چیز دیگری نیست جز انحصار سرمایه‌داری دولتی، انحصاری که به خدمت خلق گذارده شده است و، بنابراین، دیگر جنبه انحصار سرمایه‌داری خود را از دست داده است" ۱۸.

دوم، سرمایه‌داری انحصاری - دولتی، دستگاهی را بوجود می‌آورد، که رهبری مالکیت دولتی را به عهده می‌گیرد و تنظیم اقتصاد سرمایه‌داری را سازمان می‌دهد. با برقراری دیکتاتوری پرولتاریا، دستگاه دولتی اعمال فشار و سرکوب زحمتکشان از بین می‌رود. ولی برای سازمان دادن به کار ساختمان سوسیالیسم، دستگاه کنترل و تنظیم زندگی اقتصادی، از طرف پرولتاریا مورد استفاده قرار می‌گیرد. لنین در کتاب دولت و انقلاب در این رابطه چنین می‌نویسد: "مکانیسم اداره اجتماعی امور در اینجا دیگر آماده شده است. کافی است سرمایه‌داران را سرنگون ساخت، مقاومت این استثمارپیشگان را بامشت آهنین کارگر مسلح درهم کوفت، ماشین بوروکراتیک دولت کنونی را درهم شکست - نادر برابر مکانیسمی پدید آید، که از لحاظ فنی به درجه عالی مجهز و از وجود "انگل" عاری شده است، مکانیسمی که خود کارگران متحد کاملاً می‌توانند آن را به کار اندازند ... " ۱۹.

سوم، پیدایش و گسترش مالکیت دولتی در شرایط سرمایه‌داری، رشد برنامه‌ریزی و تنظیم دولتی اقتصاد، گواهی است عینی بر بی‌پایگی اصل مالکیت خصوصی، بر عدم هم‌آهنگی آن با نیازهای رشد نیروهای مولده کنونی، و دال بر آن است که وجود بورژوازی برای کار تولید اجتماعی یک ضرورت نیست.

چهارم، رشد سرمایه‌داری انحصاری - دولتی، تضادهای طبقاتی جامعه بورژوائی را تشدید می‌کند و پخته شدن عامل ذهنی تعویض انقلابی سرمایه‌داری را به سوسیالیسم تسریع می‌کند.

ولی سرمایه‌داری انحصاری - دولتی، که تدارک مادی سوسیالیسم و درگاه آن است، نمی‌تواند به طور خودکار، بدون انقلاب پرولتری، بدون دیکتاتوری پرولتاریا به سوسیالیسم تبدیل شود. لنین می‌نویسد: "... یکی از شایع ترین اشتباهات، این ادعای بورژوا - رفرمیستی است، که گویا سرمایه‌داری انحصاری یا انحصاری - دولتی، دیگر سرمایه‌داری نیست و لذا می‌توان آن را "سوسیالیسم دولتی" و نظایر آن نامید" ۲۰.

انحصار دولتی فقط در صورتی می‌تواند به سود همه خلق به کار افتد، که حاکمیت دولتی از دست بورژوازی خارج شود، و برای تحقق این کار است که انقلاب سوسیالیستی که دیکتاتوری پرولتاریا را مستقر می‌کند، ضرورت دارد.

۱۸. همانجا، صفحه ۵۰۲.

۱۹. همانجا، صفحه ۵۳۴.

۲۰. همانجا، صفحه ۵۴۱.

این مسئله که این کار از راه نسبتاً مسالمت‌آمیز انجام خواهد گرفت و یا قیام مسلحانه حاکمیت را به دست پرولتاریا خواهد داد - تمام این‌ها به شرایط مشخص هر کشور، به تناسب نیروها میان پرولتاریا و بورژوازی، به آگاهی انقلابی و درجهٔ تشکل طبقهٔ کارگر، به توانائی این طبقه در جلب سایر توده‌های زحمتکش بستگی دارد.

ل. ای. برزنف، در سخنرانی خود در مراسمی که به مناسبت ۶۰ - مین سالگرد انقلاب کبیر سوسیالیستی تشکیل شده بود، در تشریح تضادهای جامعهٔ سرمایه‌داری معاصر، به مثابهٔ یک جامعهٔ بی‌دورنما گفت: این، جامعه‌ای است که اقتصاد آن پیوسته در تب و تاب است؛ پیشرفت تکنیک با بیرون‌راندن کارگران از صحنه تولید در چنان مقیاسی همراه است، که سراسر سیستم اجتماعی - سیاسی سرمایه‌داری را در معرض خطر نابودی قرار می‌دهد؛ تودهٔ زحمتکش از تورم که با افزایش قیمت‌ها توأم است، رنج می‌برد؛ انحطاط و فساد طبقهٔ حاکم ژرف‌تر می‌شود، جنایتکاری گسترش می‌یابد و "تمام این‌ها بدان معنا است، که زمینه‌های عینی اقتصادی و اجتماعی - سیاسی برای گذار به سوسیالیسم به سطح عالی رشد رسیده است... تلاش توده‌ها برای تحولات بنیادی در حال گسترش است" ۲۱.

فصل ششم

بحران و تلاشی سیستم استعماری امپریالیسم

ویزگی های اقتصاد کشورهای در حال رشد



۱. روند تلاشی سیستم استعماری امپریالیسم

یکی از مشخصات اساسی بحران عمومی سرمایه‌داری عبارت است از بحران سیستم استعماری امپریالیسم، که اکنون به تلاشی نهائی آن منجر شده است. سیستم استعماری امپریالیسم، در آستانهٔ قرن ۲۰، هنگامی که جهان به دو بخش تقسیم شده بود، تکوین یافت. این دوبخش عبارت بود از: مثنی کوچک دول امپریالیستی که خلق‌های مستعمرات را استثمار کرده به اسارت درآورده بودند و گروه بزرگی از کشورهای مستعمره و وابسته. لنین می‌نویسد: "سرمایه‌داری در جریان رشد خود به سیستم جهانی ستم‌گری مستعمراتی مثنی کشورهای "پیشرو" بر اکثریت عظیمی از سکنهٔ روی زمین و اختناق مالی آنان مبدل شده است" ۱. چنین به نظر می‌رسید، که مستعمرات برای دول امپریالیستی یک منبع لایزال ثروتمند شدن است و از آنجا مواد خام صنعتی و کشاورزی و سودهای افسانه‌ای از صدور سرمایه و کالا و بهره‌برداری از اراضی به دست می‌آید.

ولی سلطهٔ استعماری امپریالیست‌ها، به طور ناگزیر زمینه‌های عینی و ذهنی تضعیف و در تحلیل نهائی شکست خود را فراهم می‌ساخت. در کشورهای مستعمره گرچه به کندی و به شکل مسخ شده، نیروهای مولده رشد می‌یافتند، مناسبات تولیدی سرمایه‌داری شکل می‌گرفتند و تضادهای خاص سرمایه‌داری به طور کلی، گسترش پیدا می‌کردند. تعداد پرولتاریای ملی افزایش می‌یافت و سطح تشکل آن‌ها بالا می‌رفت. آنان در راه مبارزه با استعمار گام می‌نهادند. دیگر گردان‌های زحمتکشان، پیش از همه دهقانان کثیرالعهده نیز که در اسارت فئودال‌های محلی

۱. لنین. مجموعه کامل آثار، جلد ۲۷، صفحه ۳۰۵.

و سرمایه خارجی به سرمایه بردند، به مبارزه برمی‌خاستند. بورژوازی ملی هم، که منافعش نمی‌توانست همیشه با منافع سرمایه خارجی تطابق داشته باشد، رشد می‌کرد. به همین جهت بورژوازی ملی سبز، گرچه نه همیشه قاطع و پیگیر، در راه مبارزه با سلطه انحصارهای خارجی گام می‌نهاد. مبارزه ضدامپریالیستی، قشرهای مختلف اجتماعی کشورهای مستعمره و وابسته را با هم متحد می‌ساخت.

انقلاب اکتبر و پیدایش بحران در سیستم استعماری

انقلاب کبیرسوسیالیستی اکتبر تمام جریان تکامل تاریخی جامعه بشری را دگرگون ساخت. ل. ای. برژنف می‌گوید: "همانا پیروزی اکتبر، افکار خلق‌های مستعمرات را به طور کامل بیدار کرد و به آنان یاری رساند تا در مبارزه در راه رهایی از اسارت امپریالیسم به پیروزی عظیم دست یابند"^۲. حل مسئله ملی و مسئله ارضی به وسیله دولت شوروی، ایجاد اقتصاد قومی و انجام تحولات فرهنگی، سرمشق بزرگی برای خلق‌های کشورهای مستعمره و وابسته بود. لغو تمام قراردادهای نابرابر از طرف اتحاد شوروی و ایجاد مناسبات دوستانه با کشورهای شرق سرپایه برابری و احترام به حق حاکمیت خلق‌های بزرگ و کوچک، تاثیر انقلابی عظیمی بر توده‌های زحمتکش زیرستم داشت.

لنین دورنمای تاریخی پیوند مبارزه پرولتاریای انقلابی به خاطر سوسیالیسم با جنبش رهایی بخش ملی را به روشنی پیش بینی می‌کرد: "... انقلاب سوسیالیستی، تنها و به طور عمده مبارزه پرولترهای انقلابی هرکشوری علیه بورژوازی خودی خواهد بود، - نه، بلکه مبارزه تمام مستعمرات و کشورهای زیر ستم امپریالیسم، همه کشورهای وابسته علیه امپریالیسم بین‌المللی خواهد بود"^۳.

در کشورهای مستعمره و وابسته، زیر تاثیر انقلاب اکتبر، روند شکل‌گیری خودآگاهی طبقاتی پرولتاریا تسریع شد. زیر ضربات جنبش رهایی بخش ملی، بحران سیستم استعماری امپریالیسم آغاز گشت. این بحران در متزلزل شدن پایه‌های این سیستم و نخستین موفقیت‌های بدست آمده در مبارزه بخاطر استقلال سیاسی نمایان گردید.

پس از انقلاب سوسیالیستی در روسیه تزاری، زندگی سیاسی خلق‌های کشورهای مستعمره و وابسته هم‌جوار در خاور فعال‌تر گردید. مبارزه رهایی بخش ملی در چین، هند، ترکیه، ایران، افغانستان، مغولستان و سایر کشورها شدت یافت. ولی، در مرحله اول بحران عمومی سرمایه‌داری مبارزات انقلابی خلق-

۲. ل. ای. برژنف. اکتبر گبیر و پیشرفت بشریت، صفحه ۲۵.

۳. لنین. مجموعه کامل آثار، جلد ۳۹، صفحه ۳۲۷.

های کشورهای مستعمره و وابسته همیشه به احراز استقلال کامل منجر نمی شد. کشورهای امپریالیستی موفق می شدند با اعطای استقلال صوری به برخی از کشورها (نظیر عراق، لبنان و غیره)، وابستگی واقعی آن ها را به امپریالیسم حفظ کنند. پیروزی انقلاب اکبر امکان راه رشد غیر سرمایه داری را برای خلق های مستعمره به ارمغان آورد.

تأثیر سوسیالیسم جهانی بر تلاشی سیستم استعماری

در مرحله دوم بحران عمومی سرمایه داری، در اثر پیروزی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در جنگ جهانی دوم بر آلمان هیتلری و ژاپن امپریالیستی و پیدایش سیستم جهانی سوسیالیسم، شرایط بازم مساعدتری برای مبارزه خلق های کشورهای مستعمره و وابسته در راه استقلال خود بوجود آمد. موفقیت های سیستم سوسیالیستی در مسابقه اقتصادی با سرمایه داری، مناسبات دوستانه و همیاری بی شائبه میان کشورهای سوسیالیستی تاثیر خوبی برگسترش جنبش رهایی بخش ملی خلق های کشورهای مستعمره و وابسته داشت. کشورهای سوسیالیستی به این خلق ها کمک های همه جانبه اقتصادی، فنی، سیاسی و گاه نظامی می کردند. بحران سیستم استعماری امپریالیسم به تلاشی آن منجر گردید. در ده سال اول پس از جنگ، بیش از ۱/۲ میلیارد انسان، یعنی بخش بیشتر خلق های زیرستم از وابستگی استعماری و نیمه استعماری آزاد شدند.

در مرحله سوم بحران عمومی سرمایه داری، تلاشی سیستم استعماری به اضمحلال همه گیر آن انجامید. در شرایط ضعف عمومی امپریالیسم و تشدید نفوذ سیستم جهانی سوسیالیسم، اعتلای نیرومند جنبش کارگری و دموکراتیک، زیر ضربات انقلاب های ضدامپریالیستی رهایی بخش ملی، سیستم استعماری اسارت خلق ها دچار شکست شد. به جای جهان استعماری سابق، حدود ۸۵ دولت مستقل ملی بوجود آمد، که برای تغییر تناسب نیروها در عرصه جهان به سود سوسیالیسم و پیشرفت و به زیان امپریالیسم حائز اهمیت تاریخی عظیم است. در این مورد، بخصوص سال ۱۹۶۰، که در تاریخ به نام سال آفریقا ثبت است، از اهمیت ویژه ای برخوردار است. در این سال ۱۷ کشور آفریقائی استقلال به دست آوردند. در اواسط ۱۹۷۷، در آفریقا ۴۹ کشور مستقل وجود داشت. اکنون در آفریقا مرحله نهائی اضمحلال سیستم استعماری امپریالیسم آغاز شده است.

در اسناد کنفرانس جهانی اجزاب کمونیست و کارگری در مسکو (ژوئن ۱۹۶۹) گفته می شود: "در ده ساله اخیر نقش جنبش ضدامپریالیستی خلق های آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین در روند انقلابی جهان همچنان افزایش می یافت. در برخی از این کشورها، این جنبش مضمون ضد سرمایه داری کسب می کند. در بسیاری از کشورهای آسیا و آفریقا، جنبش رهایی بخش ملی به مرحله نوینی گام

گذاشته است. در این منطقه تعداد کثیری دولت‌های ملی بوجود آمده است، که در ساختار سیاسی جهان تغییرات ماهوی پدید آورده و به تغییر تناسب نیروها به زیان امپریالیسم یاری رسانده‌اند. امپراتوری‌های استعماری قدیم تقریباً به طور کامل از میان رفته است" ۴.

در کشورهای امریکای لاتین، که اکثریت آن‌ها استقلال دولتی را در آغاز سده گذشته به دست آورده‌اند، جنبش ضد امپریالیستی گسترش می‌یابد. اکنون خلق‌های این کشورها، علیه اسارت نواستعماری انحصارهای ایالات متحده، آمریکا و دیگر دولت‌های امپریالیستی، در راه حاکمیت واقعی ملی و استقلال اقتصادی مبارزهٔ جانانه انجام می‌دهند. در عین حال مبارزهٔ طبقاتی علیه انحصارهای محلی و لاتیفوندیست‌ها شدت می‌یابد. پیروزی انقلاب سوسیالیستی در کوبا، مهم‌ترین رویداد در تاریخ خلق‌های قارهٔ آمریکا بود.

انهدام رژیم‌های استعماری به پایان خود نزدیک می‌شود. امپراتوری استعماری پرتغال، آخرین امپراتوری استعماری جهان، که بر پشتیبانی اقتصادی و نظامی سایر دول امپریالیستی متکی بود، سقوط کرد. خلق‌های گینهٔ بیسائو و جزایر دماغهٔ سیز، موزامبیک و آنگولا در مبارزه‌ای سرسخت پیروز شدند. در راه برانداختن رژیم‌های استعماری در نامی‌بیا و نیز در سرزمین‌های کوچک مستعمراتی در نواحی دریای کارائیب، اقیانوس هند و اقیانوس آرام، کمهٔ وسیلهٔ دول امپریالیستی به صورت پایگاه‌های نظامی درآمده‌اند، مبارزه ادامه دارد.

ل. ای. برژنف می‌گوید: "پس از جنگ جهانی دوم، پس از پیروزی ما بر فاشیسم، بیش از دو میلیارد انسان یوغ استعمار را برانداختند و استقلال دولتی به دست آوردند. به‌طور کلی، سیستم استعماری امپریالیسم، در اشکال کلاسیک آن را می‌توان برافتاده تلقی کرد. این... پدیده‌ای است دارای اهمیت جهانی - تاریخی" ۵. امپریالیست‌ها امروز دیگر قادر نیستند از طرق نظامی و یا طرق دیگر راه را بر جنبش‌رهای بخش‌ملی سد کنند و سیستم رژیم‌های استعماری را از سقوط نهایی نجات بخشند.

در شرایط کنونی، جنبش‌رهای بخش‌ملی به مرحلهٔ جدید، مرحلهٔ مبارزه در راه استقلال اقتصادی گام نهاده است. استواری استقلال سیاسی نیز به نتیجهٔ این مبارزه بستگی دارد. لنین خاطر نشان می‌ساخت، که آزادی اقتصادی مسئلهٔ عمدهٔ در آزادی ملی است.

در شرایط اتحاد نیروهای سوسیالیسم و جنبش آزادی‌بخش ملی علیه دشمن مشترک یعنی امپریالیسم، روند اضمحلال سیستم استعماری امپریالیسم همچنان جریان دارد. این اتحاد، مبارزهٔ خلق‌ها را در راه‌رهای خود تسهیل می‌کند و

۴. کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری، صفحات ۳۱۰-۳۱۱.

۵. ل. ای. برژنف. اکتبر‌گیر و پیشرفت بشریت، صفحه ۲۱.

به میزان زیادی بر سرعت این روند می‌افزاید. اکنون آن چیزی بوقوع پیوسته است، که لنین ۶۰ سال پیش درباره آن سخن گفته بود. لنین گفته بود که موفقیت جنگ‌های ملی علیه دول امپریالیستی "مستلزم وجود شرایطی است: یا تشریک مساعی تعداد عظیمی از ساکنین کشورهای ستمکش (صدها میلیون نفر در کشورهای هندوستان و چین مورد مثال ما)، یا جمع آمدن شرایط به ویژه مساعد در اوضاع بین‌المللی (مثلا، عقیم ماندن مداخله دول امپریالیستی، در نتیجه ضعیف شدن آن‌ها، در نتیجه جنگ‌ها و تضادهای آن‌ها و غیره)، یا قیام هم‌زمان پرولتاریای یکی از بزرگ‌ترین دول علیه سرمایه‌داری (این آخرین مورد، از لحاظ مطلوب بودن و مناسب بودن برای پیروزی پرولتاریا جای اول را دارد)"^۶.

سیستم جهانی سوسیالیسم، تحکیم و تکامل آن، تاثیر تعیین کننده در گسترش جنبش آزادی‌بخش ملی در کشورهای مستعمره و وابسته دارد. کشورهای سوسیالیستی با سرمشق خود خلق‌های مستعمرات را در مبارزه به خاطر استقلال الهام می‌بخشند، به دولت‌های مستقل نوحاسته برای تکامل آن‌ها در راه دمکراتیک و مبارزه آن‌ها علیه اشکال گوناگون نواستعمار، از لحاظ اقتصادی، فنی و معنوی - سیاسی همه‌جانبه یاری می‌کنند.

ل. ا. ا. برژنف در گزارش خود به کنگره ۲۵ حزب کمونیست اتحاد شوروی خاطر نشان ساخت که "حزب ما از خلق‌هایی که در راه آزادی خود مبارزه می‌کنند پشتیبانی می‌کند و خواهد کرد. اتحاد شوروی در این کار هیچ گونه سودی برای خود نمی‌جوید، در صدد کسب امتیاز نیست، در راه سلطه سیاسی نمی‌کوشد و در فکر به دست آوردن پایگاه‌های نظامی نیست. ما چنان عمل می‌کنیم، که وجدان انقلابی ما و اعتقادات کمونیستی ما، به ما حکم می‌کنند" ^۷. مبارزه کشورهای سوسیالیستی و در پیشاپیش آن‌ها اتحاد شوروی، در راه صلح و علیه خطر جنگ هلاکت‌بار هسته‌ای، اهمیت بیکرانی برای خلق‌های از بند رسته دارد. پرولتاریای کشورهای پیشرفته صنعتی از خلق‌های کشورهای در حال رشد پشتیبانی روز افزون به عمل می‌آورند. جنبش‌رهای بخش ملی، اکنون به یکی از سه نیروی اساسی جنبه جهانی مبارزه انقلابی علیه امپریالیسم و ارتجاع بدل شده است. یک سلسله از کشورهای آزاد شده در راه رشد غیر سرمایه‌داری گام نهاده‌اند.

به طوری که در کنگره ۲۴ حزب کمونیست اتحاد شوروی خاطر نشان گردید، مسئله تازه و بسیار مهم در جنبش‌رهای بخش ملی این است که: "مبارزه در راه آزادی ملی در بسیاری از کشورها، عملا به مبارزه علیه مناسبات استثمار، اعم از فئودالی و یا سرمایه‌داری، تبدیل شده است" ^۸.

۶. لنین. مجموعه کامل آثار، جلد ۳۰، صفحه ۹.

۷. اسناد کنگره ۲۵ حزب کمونیست اتحاد شوروی، صفحه ۱۲.

۸. اسناد کنگره ۲۴ حزب کمونیست اتحاد شوروی، صفحه ۱۸.

۲. نواستعمار و شیوه‌های آن

ماهیت استعمار نوین

بدست آوردن حاکمیت دولتی، پیروزی بزرگ خلق‌های کشورهای مستعمره و وابسته سابق است. ولی این هنوز به معنای نابودی کامل استعمار نیست، بلکه فقط امکانات استثمار استعماری را کم‌تر می‌کند. عقب‌ماندگی اقتصادی کشورهای رها شده، رشد یک جانبه نیروهای مولده آن‌ها، رسوخ انحصارهای خارجی در رشته‌های کلیدی اقتصاد از عواملی هستند که انحصارها برای تقویت سلطه خود در این کشورها مورد استفاده قرار می‌دهند. انحصارها برای این کار، به شیوه‌های جدید اسارت و غارت این کشورها متوسل می‌شوند. مجموع شیوه‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی، که دولت‌های امپریالیستی برای اسارت و استثمار خلق‌های کشورهای در حال رشد، که استقلال سیاسی به دست آورده‌اند، به کار می‌برند، ماهیت و سرشت استعمار نوین را تشکیل می‌دهد.

هدف نواستعمار این است، که کشورهای در حال رشد را از اعمال سیاست‌های واقعا مستقل داخلی و خارجی باز دارند، مانع از ایجاد اقتصاد مستقل شوند، از گذار کشورهای آزاد شده به راه رشد غیر سرمایه‌داری جلوگیری کنند، کشورهای در حال رشد را با تمام نیرو در چارچوب سیستم جهانی سرمایه‌داری نگاه دارند. در کشورهای در حال رشد، پایه‌های اقتصادی نواستعمار را سرمایه انحصاری خارجی و مالکیت بورژوازی کمپرادور خود این کشورها تشکیل می‌دهد. پایه ایدئولوژیک نواستعمار را نیز آنتی کمونیسم، ناسیونالیسم، راسیسم و دیگر تئوری‌های ارتجاعی بوجود می‌آورد.

نواستعمار، عبارت است از استعمار در مرحله کنونی بحران عمومی سرمایه‌داری، هنگامی که امپریالیسم می‌کوشد خود را با شرایط دگرگون شده تکامل تاریخی دمساز کند.

شیوه‌ها و شکل‌های نواستعمار

یکی از رایج‌ترین شیوه‌های حفظ سلطه استعمارگران در کشورهای که استقلال بدست آورده‌اند، عبارت است از ایجاد رژیم‌های دست‌نشانده در این کشورها، یعنی ایجاد چنان ارگان‌های دولتی، که زیرپوشش پرچم ملی، به منافع سرمایه انحصاری خارجی خدمت می‌کنند (کره جنوبی، دیکتاتوری‌های نظامی - فاشیستی در یک سلسله از کشورهای آمریکای لاتین و غیره). زمانی که

توده‌های خلق علیه حکمرانان خود فروخته به مبارزه برمی‌خیزند، امپریالیست‌ها به بهانه دفاع از "آزادی و دموکراسی" برای سرکوب جنبش آزادی بخش به مداخله می‌پردازند. جنگ ددمنشانه و خونبار امپریالیسم آمریکا در ویتنام دارای چنین خصیصه‌ای بود. امپریالیست‌های آمریکا درصددند، همین هدف را بدست افراطیون اسرائیل در مورد کشورهای عربی اجرا کنند.

امپریالیست‌ها در مبارزه علیه خلق‌هایی که در راه رشد مترقی و مستقل گام نهاده‌اند، ازدست یازی به وسایل غیراخلاقی نظیر محاصره اقتصادی، تهدید به قطع کمک، از جمله کمک غذایی، خرابکاری، توطئه‌های جنایتکارانه، قتل برجسته‌ترین نمایندگان جنبش‌رهای بخش و غیره، خودداری نمی‌کنند.

سعی در جلب کشورهای در حال رشد به پیمان‌های نظامی تجاوزکار، انعقاد قراردادهای دوجانبه با آن‌ها "درباره حفظ متقابل امنیت" و عقد قراردادهای درباره ایجاد پایگاه‌ها، بنادر، فرودگاه‌های نظامی و غیره از شیوه‌هایی است که وسیع‌امورد استفاده قرار می‌گیرد. پایگاه‌های نظامی علاوه بر این که آشکارا علیه کشورهای سوسیالیستی موجه هستند، نقش تکیه‌گاه امپریالیسم را برای مبارزه علیه جنبش‌رهای بخش ملی و اعمال فشار سیاسی بر کشورهای در حال رشد ایفاء می‌کنند. کشورهای نوخاسته برای انجام تعهدات نظامی تحمیلی امپریالیست‌ها، مبالغ هنگفتی را که می‌توانست برای رشد اقتصادی آن‌ها مورد استفاده قرار گیرد، در راه‌های غیرمولد به هدر می‌دهند.

انواع "آلیانس"ها، "اشتراک"ها، "اتحاد"ها که کشورهای متروپل پس از واگذاری استقلال دولتی به مستعمرات سابق، برای حفظ نفوذ اقتصادی و سیاسی خود، ایجاد می‌کنند، اشکال مختلف استعمار معاصر را تشکیل می‌دهند. چه بسا مواردی که این قبیل موافقت‌نامه‌ها همراه است با حق الامتيازهای اسارت‌آور و دیگر قراردادهایی که انحصارهای جداگانه با دولت‌های کشورهای کم‌رشد منعقد می‌کنند. مثلا، کمپانی‌های صنایع معدنی انگلیس که در آفریقا فعالیت داشتند، توانستند قبل از آن که کشورهای آفریقایی به کسب استقلال نایل شوند، قرار دادهای امتیازی درازمدتی را به آن‌ها تحمیل کنند، این قراردادها دوران طولانی تا پایان قرن جاری را در بر می‌گرفت.

صدور سرمایه دولتی زیر عنوان به اصطلاح کمک به کشورهای در حال رشد جای خاصی در سیاست نو استعماری دارد. در واقع مفهوم کمک نمی‌تواند با سرشت امپریالیسم سازگار باشد چون اسارت، استثمار و ورشکست کردن کشورهای ضعیف، تحصیل ثروت به حساب غارت کشورهای با اقتصاد کم‌رشد، قانون خدشه‌ناپذیر آن بوده و هست.

"کمک" امپریالیستی به کشورهای در حال رشد، چنان که قبلا گفته شد، در واقع یکی از ظریف‌ترین اشکال استعمار نوین است. از این "کمک" اکثرا برای سرکوب جنبش آزادی‌بخش ملی، پشتیبانی و حمایت از رژیم‌های ارتجاعی،

جلوگیری از راه رشد غیر سرمایه‌داری کشورهای رها شده و تبدیل آن‌ها به پایگاه مبارزه علیه سیستم جهانی سوسیالیسم استفاده می‌شود. بخش عمده این "کمک" در راه نیازهای نظامی-پلیسی مصرف می‌گردد و در ارتباط با نقشه‌های تجاوزکارانه امپریالیسم انجام می‌گیرد. مثلاً ایالات متحده آمریکا طی ۲/۵ سال حکومت خونت درشلی، ۲ میلیارد دلار "کمک" در اختیار آن گذاشت. افراتیون اسرائیل برای مبارزه با نیروهای مترقی در کشورهای عربی، سالانه ۳-۴ میلیارد دلار "کمک" دریافت می‌کند.

دومین مسئله مهمی که امپریالیست‌ها از طریق اعطای "کمک" پیش می‌برند عبارت است از حفظ سلطه خود در اقتصاد کشوری که استقلال دولتی بدست آورده و استفاده از این کشور برای استثمار طبق محاسبه اقتصاددانان شوروی، انحصارهای امپریالیستی سالانه حدود ۲۵ میلیارد دلار از کشورهای در حال رشد سود بدست می‌آورند، در حالی که سرمایه‌گذاری‌های آن‌ها در این کشورها، در مجموع (و از آن جمله سودی که دوباره سرمایه‌گذاری شده) از ۸ میلیارد دلار در سال تجاوز نمی‌کند.

امپریالیسم که قادر نیست از روند صنعتی شدن کشورهای در حال رشد جلوگیری کند، می‌کوشد این روند را زیر کنترل خود درآورد و از آن به سود خود استفاده کند. برای رسیدن به این هدف از راه‌های مختلف استفاده می‌شود:

۱- ایجاد اصطلاح "تولید چندمرحله‌ای"، که مراحل اول و آخر آن در کشورهای امپریالیستی قرار دارد، و مراحل "میانه" در کشورهای در حال رشد. بدین سان کشورهای در حال رشد در وابستگی تکنولوژیک به انحصارهای بین‌المللی که "مرکز رهبری" تمام روند تولید را در دست دارند، قرار می‌گیرند. در نتیجه، کشورهای در حال رشد، پایدارتر و استوارتر از گذشته، البته باز بر مبنای نابرابر، به سیستم جهانی اقتصاد سرمایه‌داری جذب می‌شوند.

۲- گرایش انتقال رشته‌های صنعتی که به کار و مواد خام بیشتر نیاز دارند و از لحاظ محیط زیست زیان بخش هستند، به کشورهای در حال رشد تشدید می‌شود. کوشش برای استفاده از منابع غنی مواد خام در محل و نیروی کار ارزان، انحصارها را برمی‌انگیزد تا آن رشته‌هایی از تولید را که امروزه در مراکز سرمایه‌داری جهانی بسیار گران تمام می‌شوند، به کشورهای در حال رشد منتقل کنند. و این امر بیش از آن که موجبات رشد اقتصادی کشورهای آزاد شده را فراهم کند. این کشورها را به زایده انحصارهای کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری غرب تبدیل می‌کند و این امر در شرایط حفظ مناسبات مبتنی بر استثمار وحشیانه خلق‌ها و منابع طبیعی آن‌ها صورت می‌گیرد.

بازرگانی خارجی، برای استثمار کشورهای در حال رشد به وسیله انحصارهای امپریالیستی در مرحله کنونی دارای اهمیت جدی است. پس از تلاشی سیستم استعماری نیز انحصارهای امپریالیستی، همچون گذشته، بر بازارهای کشورهای

در حال رشد تسلط دارند. به همین جهت است که مبادله نابرابر (ازلحاظ بهای کالاها) میان کشورهای در حال رشد و کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری، نه فقط کاهش نمی‌یابد، بلکه برعکس، تشدید می‌شود. در حالی که بهای مواد خام که از کشورهای در حال رشد صادر می‌گردد، پائین می‌آید، بهای کالاهای صنعتی که از کشورهای امپریالیستی صادر می‌گردد، بالا می‌رود. این تغییر تناسب در بهای کالاهای وارداتی و صادراتی به تنهایی سبب می‌شود که هم‌اکنون کشورهای در حال رشد سالانه ۱۴-۱۵ میلیارد دلار زیان می‌بینند. این زیان بیش از دوبرابر مجموع کمک‌های اقتصادی رسمی است که از طرف موسسات وابسته به سازمان ملل متحد و دیگر سازمان‌های بین‌المللی به کشورهای در حال رشد داده می‌شود (حدود ۷ میلیارد دلار در سال).

اشکال انحصاری-دولتی استثمار کشورهای کم‌رشد نیز رواج روزافزون دارد. هر قدر دولت‌های امپریالیستی نفوذ سیاسی خود را در کشورهای مستعمره و وابسته سابق از دست می‌دهند، همان قدر نیز این دولت‌ها نقش اسارت اقتصادی را بیشتر به عهده می‌گیرند، یعنی تمام آن وظایفی را که سابقاً سرمایه‌انحصاری خصوصی انجام می‌داد، اکنون دولت انجام می‌دهد.

اشکال گروهی نواستعمار، از راه ایجاد سازمان‌های اعتباری - مالی بین‌المللی (بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه، صندوق بین‌المللی پول، سازمان بین‌المللی بازرگانی و تعرفه گمرکی (گات) و غیره) و نیز از راه جلب کشورهای در حال رشد به گروه‌بندی‌های اقتصادی دول امپریالیستی (مثلاً به مثابه اعضای "هم‌پیوند" در "بازار مشترک") گسترش می‌یابد.

درآمیزی سرمایه انحصاری خارجی با سرمایه ملی انجام می‌گیرد. در اینجا از سرمایه ملی به عنوان همکار برای تشدید استثمار زحمتکشان کشورهای در حال رشد استفاده می‌شود. این درآمیزی به‌طور عمده به صورت شرکت‌های "مختلط" صورت می‌پذیرد. این شرکت‌ها، با این که در ظاهر تابلوی ملی دارند، ولی عملاً زیر کنترل سرمایه انحصاری خارجی هستند.

بنابراین، دول امپریالیستی، مانند گذشته، از سیاست اسارت اقتصادی کشورهای در حال رشد و استثمار خلق‌های آن‌ها به وسیله سرمایه انحصاری خارجی دست برنداشته‌اند.

امپریالیسم ایالات متحده آمریکا پایگاه عمده استعمار معاصر است. زیرا، این امپریالیست‌های ایالات متحده آمریکا هستند، که اکثر اقداماتی را که برای سرکوب جنبش‌های رهایی‌بخش ملی در سراسر جهان انجام می‌گیرد، از لحاظ مالی تأمین می‌کنند و استعمارگران و گروه‌بندی‌های ارتجاعی را در کشورهای در حال رشد با اسلحه مجهز می‌سازند.

۳. دوره رشد کشورهای نوظاسته ملی

تحولات اجتماعی - اقتصادی در کشورهای در حال رشد

ساخت های اجتماعی - اقتصادی در کشورهای در حال رشد

کشورهائی که استقلال بدست آورده اند، وارث عقب ماندگی اقتصادی ناشی از سلطه استعمار هستند.

چندساختی بودن اقتصاد کشورهای در حال رشد، نشانه عقب ماندگی آنها در عرصه مناسبات تولیدی است. در کشورهای با اقتصاد کم رشد، ساخت های اجتماعی - اقتصادی زیرین وجود دارد:

(۱) اقتصاد طبیعی (جنسی)، (۲) اقتصاد خرده کالائی، (۳) اقتصاد سرمایه داری. در بعضی از کشورها هنوز ساخت های اشتراکی اولیه و فئودالی حفظ شده است. اگرچه این ساخت ها تحت تاثیر مناسبات کالائی - پولی دستخوش دگرگونی های قابل ملاحظه شده اند.

تناسب این ساخت ها در هر یک از کشورها به شرایط تاریخی معین آن وابسته است: سطح رشد نیروهای مولده، وجود بقایای مناسبات فئودالی، میزان سلطه سرمایه خارجی و غیره. بخش سرمایه داری خصوصی در برخی از کشورها دارای وزن مخصوص بزرگ بوده و به حساب تولید خرده کالائی رشد می کند. سرمایه انحصاری خارجی از این بخش به مثابه تکیه گاهی برای نفوذ در اقتصاد این یا آن کشور در حال رشد استفاده می کند. در بسیاری از کشورهای در حال رشد تولید خرده کالائی تفوق دارد. دهقانان و پیشه وران نمایندگان این تولید در برخی کشورهای آفریقائی و اقیانوسیه بخش قابل ملاحظه ای از توده مردم با اقتصاد طبیعی سروکار دارند.

بخش دولتی که به مالکیت دولتی استوار است، مقام خاصی در اقتصاد کشورهای در حال رشد دارد. این بخش، هم از راه ملی کردن مالکیت های بزرگ سرمایه داری، پیش از همه مالکیت های خارجی، و هم از راه تاسیس موسسات دولتی بوجود می آید. بخش دولتی دارای گرایش های یکسان نیست. در کشورهائی که راه رشد سرمایه داری را در پیش گرفته اند، بخش دولتی دارای خصایص سرمایه داری دولتی است. این بخش، از لحاظ خصلت خود، یک ساخت اجتماعی مستقلی را تشکیل نمی دهد، زیرا حاکمیت دولتی در دست بوزروازی است. ولی این بخش، نیاز اقتصادی به تمرکز منابع را برای رشد سریع تر اقتصاد ملی منعکس می سازد و ایجاد زمینه های مادی ضرور برای گذار انقلابی به جامعه سوسیالیستی را تسریع می کند. جنبه مترقی بخش دولتی در همین است.

در بخش دولتی اقتصاد، شرایط مساعد برای تنظیم روندهای اقتصادی

بوجود می‌آید. ولی رشد خودبه خود مناسبات سرمایه‌داری در بسیاری از کشورهای درحال رشد و نیز ناپایداری وضع در اقتصاد جهانی سرمایه‌داری کار چنین تنظیمی را فوق‌العاده دشوار می‌سازد. در بسیاری از کشورها این تنظیم، فقط در تدوین برنامه سرمایه‌گذاری‌های دولتی خلاصه می‌شود.

در کشورهای که در راه رشد غیر سرمایه‌داری گام نهاده‌اند، بخش دولتی در حکم یک پایگاه اقتصادی است برای اجرای سیاست‌های انقلابی و دمکراتیک. این بخش به رشد اقتصاد ملی به سود تمام خلق کمک می‌کند و به تدریج محتوای اجتماعی- اقتصادی نوینی که دارای گرایش ضد سرمایه‌داری است، کسب می‌نماید. این بخش در آینده، در شرایط مساعد، می‌تواند پایه‌ای برای پدید آمدن مالکیت سوسیالیستی بروسایل تولید باشد.

به طوری که در کنگره ۲۵ حزب کمونیست اتحاد شوروی خاطر نشان شده است، در بسیاری از کشورهای درحال رشد، در سال‌های اخیر تحولات ماهوی انجام می‌گیرد که از آن جمله‌اند: انتقال "مرکز ثقل رشد صنعتی به بخش دولتی، برانداختن زمین‌داری فئودالی، ملی‌کردن موسسات خارجی به منظور ایجاد حق حاکمیت واقعی کشورهای نوحاسته بر منابع طبیعی خود و تربیت کادر ملی. و در یک کلام، در این بخش از جهان، علی‌رغم تمام دشواری‌ها، تحولات مترقی عمیقی در جریان است" ۹.

عقب ماندگی اقتصاد ملی کشورهای درحال رشد

در اقتصاد اکثر کشورهای آزاد شده از وابستگی استعماری، تولید کشاورزی عقب‌مانده تسلط دارد. مطابق ارزیابی‌های سازمان ملل متحد، در کشورهای درحال رشد آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین، که در سال ۱۹۷۵ بیش از ۷۰٪ جمعیت جهان سرمایه‌داری در آن‌ها زندگی می‌کردند، فقط ۱۵/۳٪ تولید صنعتی انجام می‌گرفت. با این‌که در برخی از این کشورها (هند، ایران، الجزایر، مکزیک)، تولید نیروی برق (از جمله اتمی)، ذوب آهن، ماشین‌سازی، صنایع شیمیایی، پالایش نفت و دیگر رشته‌های پیشرو صنعتی رشد می‌یابند، ولی به‌طور کلی در کشورهای درحال رشد، رشته‌های صنایع استخراجی دارای وزن بیشتر و روزافزون هستند. سهم این کشورها در استخراج مواد معدنی جهان غیر-سوسیالیستی از ۱۷٪ در سال ۱۹۳۸ به ۴۵٪ در سال ۱۹۷۴ رسید.

کشورهای درحال رشد هنوز به خصلت یکجانبه بودن اقتصاد خود پایان نداده‌اند. مثلاً، ۶۰٪ درآمدهای ارزی جمهوری سریلانکا در سال ۱۹۷۴ از صادرات چای تامین شده بود. جمهوری فیلیپین نیز در همین سال ۷۵٪ درآمد

۹. اسناد کنگره ۲۵ حزب کمونیست اتحاد شوروی، صفحات ۱۱-۱۲.

ارز خارجی خود را از صادرات شکر بدست آورد و درغنا ۷۲٪ بهای تمام کالاهای صادراتی از فروش کاکائو حاصل می شود.

سطح بسیار پائین بازده کار، باعث پائین بودن سطح درآمد ملی در کشور- های درحال رشد می گردد. درحالی که درسال ۱۹۷۵، درآمد ملی سرانه در ایالات متحده آمریکا برابر ۳۹۷۵ دلار، در جمهوری فدرال آلمان (۱۹۷۳) ۳۲۷۰ دلار، در فرانسه ۲۶۷۰ دلار، در ژاپن ۲۲۳۵ دلار، در انگلیس ۱۶۴۰ دلار بود، این رقم در مجموع کشورهای درحال رشد از ۲۰۰ دلار تجاوز نمی کرد. فی المثل این درآمد در تایلند ۱۳۵ دلار، در فیلیپین ۱۲۰ دلار، در هند ۶۵ دلار (۱۹۷۱)، در تانزانیا ۶۵ دلار، در زئیر ۵۱ دلار بود.^{۱۰}

عقب ماندگی اقتصادی باعث شده است که زندگی زحمتکش کشورهای درحال رشد در سطح بسیار نازلی باقی بماند. مردم این کشورها از کم غذائی مزمن، کمبود فوق العاده مدرسه و بیمارستان رنج می برند. در آن ها پزشک و معلم کافی وجود ندارد و سطح بی سوادی بسیار بالا است. از بیش از ۲/۵ میلیارد جمعیت این کشورها، ۷۰۰ هزار نفر قادر به خواندن و نوشتن نیستند و بیش از ۸۰۰ هزار نفر از کم غذائی و گرسنگی رنج می برند. طول متوسط عمر در هند ۴۵-۴۶ سال و در سنگال ۳۷ سال است.

خلق های کشورهای درحال رشد نمی خواهند با این عقب ماندگی بسازند. آن ها با عزمی راسخ در جستجوی راه های پایان دادن به این عقب ماندگی و ایجاد اقتصاد و فرهنگ ملی پیشرفته هستند.

دوره رشد کشورهای نوظاسته؛ امکان و ضرورت راه رشد غیر سرمایه داری

در جریان مبارزه کشورهای آزاد شده از استعمار و نواستعمار، انتخاب راه رشد بعدی، به عنوان یک مسئله، در برابر این کشورها قرار می گیرد. در جهان کنونی دو سیستم اجتماعی- اقتصادی وجود دارد: سرمایه داری و سوسیالیستی. سیستم سرمایه داری بیش از پیش در انظار توده های مردم بی اعتبار می شود. این سیستم قادر نیست خلق های آزاد شده از اسارت استعماری را از لحاظ استقلال اقتصادی تامین کند. توده های مردم با تجربه شخصی پی می برند که راه سرمایه داری، آن ها را به آزادی کامل نخواهد رساند. "کشورهائی که راه رشد سرمایه داری را در پیش گرفته اند، هیچ یک از مسائل اساسی را که در برابر آن ها قرار گرفته است، نتوانستند حل کنند"^{۱۱}. بیشتر کشورهائی که در

۱۰. این ارقام از راه شیوه علمی محاسبه درآمد ملی، یعنی بدون مکرر ناشی از درآمدهای حاصله از بخش غیر مولد بدست آمده است.

۱۱. کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری، صفحه ۳۱۳.

راه رشد سرمایه‌داری گام نهاده‌اند، قادر نیستند به عقب‌ماندگی اقتصادی و وابستگی به کشورهای امپریالیستی پایان دهند.

به این جهت، خلق‌های کشورهای رها شده از وابستگی استعماری، به سوی سوسیالیسم کشیده می‌شوند و به درستی فقط این نظام اجتماعی را قادر به حل تمام مشکلات اقتصادی و اجتماعی خود می‌دانند.

ل. ای. برژنف در سخنرانی خود در کنفرانس احزاب کمونیست و کارگری اروپا گفت: "نقش خلق‌های آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین در امر صلح و پیشرفت، بی‌تردید در حال افزایش است. سوسیالیسم اکنون در بسیاری از کشورهایی که یوغ استعمار امپریالیسم را برانداخته و در راه رشد آزاد و مستقل گام نهاده‌اند، ریشه‌های عمیقی دوانده است" ۱۲. تغییرات بنیادی در تناسب نیروها در صحنه جهانی به سود سوسیالیسم و به زیان سرمایه‌داری، برای گذار کشورهای آزاد شده از استعمار به راه رشد غیر سرمایه‌داری امکان عینی بوجود آورده است. خلق‌های بعضی از کشورهای آزاد شده، در جریان مبارزه به خاطر احیاء اقتصاد و فرهنگ ملی، هم‌اکنون در راه رشد غیر سرمایه‌داری گام نهاده‌اند، در راهی که برای برانداختن عقب‌ماندگی ناشی از استعمار و ایجاد شرایط برای گذار به جامعه سوسیالیستی امکان پدید می‌آورد، سمت‌گیری سوسیالیستی در این کشورها در جریان غلبه بردشواری‌ها و آزمون‌های بزرگ، برای خود راه می‌گشاید.

وجود سیستم جهانی سوسیالیسم و کمک‌های بی‌شائبه اقتصادی، فنی، سیاسی و فرهنگی آن به خلق‌هایی که علیه امپریالیسم مبارزه می‌کنند، دورنمای سوسیالیستی را به یک واقعیت بدل کرده است. تجربه ساختمان سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی و در سایر کشورهای سیستم جهانی سوسیالیسم، بویژه تجربه جمهوری‌های آسیای میانه اتحاد شوروی و جمهوری خلق مغولستان که قبلاً مناسبات ماقبل سرمایه‌داری در آن‌ها تسلط داشت، برای کشورهایی که راه رشد غیر سرمایه‌داری را انتخاب کرده‌اند، دارای اهمیت عظیم است. نمونه این کشورها بخصوص برای خلق‌های آفریقا، آمریکای لاتین و آسیا ذی‌قیمت است.

کشورهایی که راه رشد غیر سرمایه‌داری را طی می‌کنند، با تکیه بر تجربه و پشتیبانی کشورهای سوسیالیستی، علیه امپریالیسم و به خاطر استقلال کامل اقتصادی و سیاسی مبارزه می‌کنند، تحولات اجتماعی-اقتصادی مترقی انجام می‌دهند، برای بالا بردن سطح زندگی مادی و معنوی توده‌های مردم اقدامات لازم به عمل می‌آورند. این کشورها گردان‌های پیش‌آهنگ جنبش آزادی‌بخش دوران معاصر هستند.

رژیم‌ها و سازمان‌های سیاسی که تدابیر و اقدامات مترقیانه انجام می‌دهند،

از سوی ارتجاع داخلی و خارجی زیر فشار قرار می‌گیرند. یورش محافل راست علیه دولت مترقی آنگولا، و نیز اقدامات ضد خلقی نیروهای راست جمهوری عربی مصر علیه دستاوردهای اجتماعی و سیاسی انقلاب مصر، نمونه‌های بارز این جریان است.

چگونگی تحولات اجتماعی در کشورهای آزاد شده، پیگیری در آن و نیز امکان انتخاب راه رشد به وسیله خلق‌های این کشورها، به آرایش و تناسب نیروهای طبقاتی درون این کشورها بستگی دارد. ولی با وجود تنوع در شرایط مشخص تاریخی این مبارزه، تمام این کشورها دارای یک سلسله خصایص مشترک هستند. ضرورت عینی این کشورها را به انجام تدابیر معینی وامی‌دارد، که بدون آن، نه مبارزه موفقیت‌آمیز علیه استعمار، نه احیاء اقتصاد ملی، نه پیشرفت اقتصادی هیچ کدام میسر نیست. مهم‌ترین آن‌ها را بررسی می‌کنیم.

طرد سرمایه خارجی

بر انداختن سلطه سرمایه خارجی در کشورهای آزاد شده، معمولاً با ملی کردن موسسات متعلق به انحصارهای کشورهای امپریالیستی آغاز می‌شود. حقانیت این اقدام از هر جهت اثبات شده است: مالکیت انحصارها در کشورهای آزاد شده بر پایه انباشت سرمایه‌ای اضافه ارزش بدست آمده است، اضافه‌ارزشی که محصول کار خلق‌های کشورهای مستعمره بوده است. این نوع ملی کردن، مثلاً در الجزایر، سوریه، هند، گینه، پرو و دیگر کشورها انجام گرفته است. ملی کردن به صورت مختلف انجام می‌گیرد: هم از راه مصادره بلاعوض اموال سرمایه‌داران خارجی و هم از راه باز خرید.

شکل دیگر محدود کردن فعالیت سرمایه خارجی را ممنوع کردن آن در برخی از رشته‌های اقتصاد ملی تشکیل می‌دهد. این رشته‌ها فقط در عرصه فعالیت دولت ملی قرار می‌گیرند. ایجاد موسسات مختلط با تفوق سرمایه ملی، یکی دیگر از شیوه‌های محدود کردن و کنترل سرمایه خارجی است. نیروهای مترقی از منابع خارجی و تجربه فنی و کادری آن برای رشد اقتصاد ملی استفاده می‌کنند. ایجاد موسسات مختلط با ذات نوعی سازش میان سرمایه ملی و سرمایه خارجی است، که از آن به سود پیشرفت اقتصاد ملی استفاده می‌شود. در عین حال، سرمایه خارجی می‌کوشد با کمک این شکل، سلطه خود را تحکیم بخشد و یا مواضع از دست رفته را بازیابد.

در بعضی کشورهای در حال رشد، انحصارهای خارجی را در خارج کردن سود خود از کشور محدود می‌سازند، از انتقال سود به شکل ارزهای کمیاب جلوگیری می‌کنند و مالیات‌های سنگین‌تر بر درآمد آن‌ها می‌بندند. ایجاد سازمان‌های بین‌المللی میان کشورهای در حال رشد، نظیر سازمان کشورهای صادرکننده نفت

(اویک) در سال ۱۹۶۰، یکی دیگر از اشکال مبارزه کشورهای در حال رشد در راه استقلال اقتصادی، و تامین حق حاکمیت خود بر منابع طبیعی خویش است. بخش دولتی اقتصاد اهمیت فراوان در مبارزه علیه سلطه سرمایه خارجی دارد. ملی کردن مالکیت سرمایه‌های انحصاری و محدود کردن دامنه فعالیت سرمایه خارجی به تحکیم مواضع بخش دولتی در اقتصاد ملی یاری می‌رساند. دولت با ملی کردن وسایل اساسی تولید، به تدریج مهم‌ترین اهرم‌های اعمال تاثیر بر تمام اقتصاد ملی را به دست می‌گیرد. کار آئی تدابیر مالیاتی، ارزی و واگذاری امتیاز به منظور تامین رشد اقتصاد ملی کشورهای آزاد شده از وابستگی استعماری به میزان زیاد به سمت‌گیری اجتماعی- اقتصادی دولت و آرایش طبقاتی در درون کشور وابسته است.

مسئله صنعتی کردن در کشورهای در حال رشد

ایجاد دگرگونی در ساختار اقتصادی کشورهای در حال رشد و صنعتی کردن آن‌ها به ضرورتی حیاتی تبدیل شده است. تامین استقلال اقتصادی این کشورها به حل این مسائل بستگی دارد. رشد صنایع به رشد بازده کار در تمام رشته‌های اقتصاد کمک می‌کند، باعث تسریع آهنگ رشد انباشت و افزایش درآمد ملی می‌گردد، پایه‌های رشد اقتصاد کشاورزی و ارتقاء سطح زندگی مادی و فرهنگی مردم را بوجود می‌آورد. اقدام در جهت صنعتی کردن، در عین حال امکان بوجود می‌آورد که اضافه جمعیت پنهان مورد استفاده قرار گیرد و به نیروی کار صنعتی مبدل شود.

دول امپریالیستی در حفظ خصلت یکجانبه اقتصاد کشورهای در حال رشد و استفاده از این کشورها به مثابه منبع مواد خام دینفع هستند. مجموعه توصیه‌ها و پیشنهادهای اقتصاددانان و سیاستمداران بورژوائی در این خلاصه می‌شود، که توجه خلق‌های کشورهای در حال رشد را از وظیفه بنیادی ایجاد صنایع ملی منحرف سازند و یا به هر حال، انجام این وظیفه را برای یک دوران طولانی تاریخی به عقب بیاورند.

دربار برخی از کشورهای آزاد شده، که راه رشد غیر سرمایه‌داری را در پیش گرفته‌اند، بخش دولتی که در نتیجه ملی کردن اموال انحصارهای خارجی بوجود آمده بود، پایه ایجاد صنایع ملی گردید. این امر افزایش سرمایه‌گذاری‌های دولتی را برای رشد اقتصادی تامین کرد و سرآغاز صنعتی کردن کشور بود.

آهنگ رشد تولید صنعتی کشورهای در حال رشد تا حدودی افزایش یافته است. تولید صنعتی کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری در سال ۱۹۷۵ نسبت به سال ۱۹۵۰ به اندازه ۳/۱ بار افزایش داشت، ولی در کشورهای در حال رشد ۶/۴ بار. آهنگ رشد متوسط کشورهای در حال رشد ۷/۷٪ در سال است، و در کشور-

های پیشرفته سرمایه‌داری ۴/۶٪. معهدا، با وجود آهنگ‌های کنونی رشد اقتصادی، و بادر نظر گرفتن افزایش جمعیت، ۱۰۰-۱۵۰ سال طول می‌کشد تا کشورهای در حال رشد بتوانند تولید سرانه صنعتی خود را به سطح کنونی کشورهای رشديافته سرمایه‌داری برسانند. و اما شکاف در تولید سرانه درآمد ناخالص ملی میان کشورهای رشديافته سرمایه‌داری و کشورهای در حال رشد از ۸/۴ برابر در سال ۱۹۵۳ به ۱۶ برابر در سال ۱۹۷۳ افزایش یافت. تمام این‌ها شاهدهی است بر صحت نتیجه‌گیری کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری در سال ۱۹۶۹، مبنی بر این که شکاف میان کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری و اکثر کشورهای دیگر جهان سرمایه‌داری، برخلاف دعاوی ایدئولوگ‌های بورژوازی، نه فقط کاهش نمی‌یابد، بلکه عمیق‌تر می‌گردد. برای این که کشورهای در حال رشد بتوانند به کشورهای رشديافته برسند، باید آهنگ رشد صنعتی خود را به میزان زیاد افزایش دهند، تمام مجاری غارت اقتصاد خود را به وسیله دول امپریالیستی و ثروتمند شدن عناصر طبقه داخلی کشور را مسدود کنند.

تسریع روند صنعتی کردن کشورهای در حال رشد، جلب اعتبارات و نیز کمک فنی از جانب کشورهای رشديافته را ضروری سازد. ولی جلب سرمایه‌های انحصاری به میزان زیاد، خطر اسارت تازه را در بر دارد. و لذا استفاده از آن مستلزم سخت‌ترین کنترل از طرف دولت است.

تحولات ارضی در کشورهای در حال رشد

برای حل وظایف اجتماعی - اقتصادی کشورهای در حال رشد، اجرای تحولات ارضی رادیکال به سود دهقانان دارای اهمیت درجه اول است. ضرورت عینی این امر از آنجا ناشی می‌شود که کشورهای در حال رشد، کشورهای زراعتی هستند و ۷۰-۸۰ درصد جمعیت آن‌ها در روستاها زندگی می‌کنند. در بسیاری از کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین هنوز بقایای مناسبات فئودالی بسیار نیرومند است. مثلا در فیلیپین گروه کوچکی از مالکان بیش از نیمی از تمام اراضی مزروعی را در اختیار دارند. در آمریکای لاتین ۷۰٪ دهقانان فاقد زمین هستند و آن‌هایی که دارای زمین هستند فقط از ۵ تا ۱۰ درصد مجموع اراضی را صاحبند. دهقانان ناچارند زمین را اجاره کنند. اجاره زمین در اکثر موارد از نصف تا دوسوم محصول را در زمین‌های آبی و از یک سوم تا یک چهارم محصول را در زمین‌های دیم می‌بلعد. در صورتی که مالک دام یا ابزار در اختیار دهقان بگذارد، اجاره بها تا سه چهارم و یا حتی تا چهار پنجم محصول افزایش می‌یابد.

مالکان، اغلب، به رباخواری می‌پردازند و یا، به هنگام معامله مواد خام کشاورزی، نقش واسطه را میان دهقانان و انحصارها به عهده می‌گیرند. این

وضع ستم سرمایه، انحصاری را بازم شدید ترمی کند. شیوه چند مرحله‌ای اجاره رواج وسیع دارد. بورژوازی روستائی به طور عمده نقش اجاره‌دار دست اول و نیز رباخوار را ایفاء می‌کند. مثلا در هندوستان، ناهمین اواخر از ۵۰ تا ۸۰ درصد فرآورده‌های کالائی دهقانان به وسیله واسطه‌های بازرگانی خرید و فروش می‌شد. این واسطه‌ها بر حسب اوضاع از یک چهارم تا دو سوم بهای محصولات دهقانان را تصاحب می‌کردند.

عناصر مناسبات فئودالی، کم‌زمینی و بی‌زمینی دهقانان، و خصلت تک‌محصولی زراعت، مانع از آن است که معضل خواربار در کشورهای در حال رشد حل و فصل شود. رشد تولید کشاورزی همه‌جا از افزایش مصرف عقب می‌ماند. تقریباً دو سوم اراضی مزروعی و کشت غله، و بیش از ۷۰٪ دام‌ها در کشورهای در حال رشد قرار دارند. ولی سطح پائین بهره‌دهی زمین و دام باعث می‌شود که سهم کشورهای در حال رشد در تولید غله (یارنج) فقط ۴۷/۳٪، در تولید گوشت ۲۶٪، در تولید شیر ۲۲٪ و در تولید تخم مرغ ۲۳٪ باشد (سال ۱۹۷۴).

در همین سال تولید سرانه غله در کشورهای در حال رشد، ۲/۵ بار و تولید گوشت و تخم مرغ و شیر ۷-۹ بار کم‌تر از تولید سرانه در کشورهای پیشرفته بود. اضافه نفوس کشاورزی وضع را شدیدتر می‌کند. نتیجه عقب‌ماندگی کشاورزی و اضافه نفوس کشاورزی، در سطح نازل زندگی مردم در کشورهای در حال رشد متجلی می‌شود. کمبود مزمن غذائی از خصوصیات این کشورها است. این کمبود، که از وابستگی کشاورزی عقب‌مانده به شرایط جوی حکایت دارد، بخصوص در دوره‌های خشک‌سالی به شدت می‌گراید.

محو زمین‌داری مالکان بزرگ و مزارع خارجی، انجام اصلاحات ارضی بنیادی به سود دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین، شرط حتمی است برای رشد نیروهای مولده کشور و پایان دادن به بیکاری، فقر و گرسنگی میان توده‌های وسیع مردم. دهقانان علیه سلطه استعمارگران و مالکان مبارزه می‌کنند. بورژوازی ملی نیز که در راه تسریع رشد سرمایه‌داری و گسترش بازار داخلی می‌کوشد، تا حدودی در انجام اصلاحات ارضی ذینفع است. ولی بورژوا چون در بیم آن است که مبارزات انقلابی توده‌های دهقانی نه فقط به نظام فئودالی، بلکه به مواضع سرمایه‌داری نیز ضربه وارد آورد، اغلب با فئودال‌ها به سازش می‌پردازد. به همین جهت تحولات ارضی در اکثر کشورهای در حال رشد، هنوز جنبه رادیکال به خود نگرفته است. معمولاً فقط نامرغوب‌ترین زمین‌ها از فئودال‌ها گرفته می‌شود، و اصلاحات ارضی غالباً توأم است با پرداخت‌های کلان به مالکان به حساب دهقانان. به این جهت میزان زمین‌های دهقانی تقریباً بدون تغییر باقی مانده است. با این همه در نتیجه اصلاحات ارضی، زمین‌داری بزرگ فئودالی و درآمدهای طفیلی‌گرانه فئودال‌ها کاهش یافته و مالکیت ارضی خارجیان از بین رفته و یا محدود شده است. وسیع‌ترین اصلاحات ارضی در

کشورهائی که راه رشد غیر سرمایه‌داری در پیش گرفته‌اند، انجام گرفته است. در جمهوری توده‌ای کنگو (برازاویل) تمام اراضی و منابع زیرزمینی به مالکیت دولت درآمده است.

در مرقی‌ترین کشورهای در حال رشد، دولت پشتیبانی وسیعی از رشد و گسترش تعاونی‌های کشاورزی و بخش دولتی در روستا به عمل می‌آورد. برای خرید دام، بدر و ابزار کشاورزی پول در اختیار دهقانان گذارده می‌شود و برای ایجاد تعاونی‌های تولید، کمک‌های مالی، سازمانی و فنی اعمال می‌گردد.

اهمیت کمک‌های کشورهای سوسیالیستی به کشورهای در حال رشد

کشورهای سوسیالیستی با کشورهای در حال رشد همکاری می‌کنند و کمک‌های اقتصادی و فنی روزافزون در اختیار آن‌ها می‌گذارند. پایه عینی این نوع همکاری را اشتراک منافع سیستم جهانی سوسیالیسم و جنبش آزادی‌بخش ملی در مبارزه با خطر صلح، علیه استعمار و اسارت امپریالیستی در تمام اشکال و مظاهر آن تشکیل می‌دهد.

در قطعنامه کنگره بیست و چهارم گفته شده است که: " حزب کمونیست اتحاد شوروی نسبت به اصل لنینی همبستگی با خلق‌هایی که در راه آزادی ملی و اجتماعی مبارزه می‌کنند، صداقت خلل‌ناپذیر دارد. مبارزان علیه رژیم‌های بازمانده استعماری، مانند گذشته، می‌توانند روی پشتیبانی کامل ما حساب کنند. کنگره اهمیت خاصی برای گسترش همکاری با کشورهای دارای سمت‌گیری سوسیالیستی قائل است" ۱۳

طبق قراردادهای منعقد، در کشورهای در حال رشد، به کمک کشورهای سوسیالیستی حدود ۲۰۰۰ موسسه صنعتی و کشاورزی، کارگاه، مجتمع‌ها، دستگاه و واحدهای دیگر ساخته شده و یا قرار است ساخته شود. اتحاد شوروی تاکنون بابت بیش از ۵۰ کشور در حال رشد درباره همکاری‌های اقتصادی و فنی موافقت‌نامه امضاء کرده است. حجم کمک‌های اقتصادی و فنی اتحاد شوروی به کشورهای آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین روز به روز افزایش می‌یابد.

تا آغاز سال ۱۹۷۷ با کمک اتحاد شوروی، در کشورهای در حال رشد مراکز نیروی برق به قدرت ۵/۳۸ میلیون کیلووات، موسسات تولید نفت به ظرفیت ۴۸/۹ میلیون تن، تولید سنگ آهن به ظرفیت ۶/۷ میلیون تن، کارخانه‌های تولید فلز به ظرفیت ۱۶/۶ میلیون تن چدن و فولاد و نورد، ۲۰۳۵ کیلومتر راه شوسه و ۶۴۴ کیلومتر راه آهن و غیره ساخته شده و مورد بهره‌برداری قرار گرفته است.

۱۳. اسناد کنگره ۲۴ حزب کمونیست اتحاد شوروی، صفحه ۱۹۴.

دربارهٔ شمرخشی این کمک‌ها نباید فقط برحسب میزان مطلق آن ارزیابی به عمل آید. در ارزیابی این کمک‌ها، و درمقایسه آن با روابط اقتصادی کشورهای درحال رشد یا کشورهای امپریالیستی، باید این نکته را در نظر گرفت که سیستم جهانی سوسیالیسم در کمک‌های خود به کشورهای درحال رشد پیش از هر چیز به حل مسئلهٔ عمده استراتژیک، یعنی برانداختن عقب‌ماندگی اقتصادی و وابستگی به امپریالیسم توجه دارد. خصلت و اهمیت کمک‌های اقتصادی و فنی اتحادشوروی به کشورهای درحال رشد، برحسب آن رشته‌های اساسی اقتصاد که این کمک‌ها متوجه آن‌ها هستند، تعیین می‌شود. تا اول ژانویهٔ ۱۹۷۴ این کمک‌ها به شرح زیر بوده است: صنعت و نیروی برق ۷۳/۸ درصد (از جمله ذوب فلزات ۳۷/۶ درصد)، کارهای زمین‌شناسی ۸/۲ درصد، ترابری و ارتباطات ۸/۱ درصد، کشاورزی ۵/۳ درصد، آموزش و بهداشت و غیره ۴/۶ درصد.

کشورهای سوسیالیستی با کمک‌های خود به کشورهای نویناد برای حل مهم‌ترین معضلات اقتصادی آنان، انحصارهای خارجی و دولت‌های آن‌ها را ناگزیر می‌سازند تا در روابطشان با کشورهای درحال رشد به عقب‌نشینی‌هایی دست بزنند، تسهیلاتی در شرایط کمک به آن‌ها قائل شوند و هدف‌های استثمارگرانه خود را پنهان دارند. مثلاً ساختمان کارخانهٔ ذوب آهن در بهیلای (هند) به وسیلهٔ اتحادشوروی، انحصارهای کشورهای امپریالیستی را وا داشت که به خواست‌های یک سلسله از کشورها (پاکستان، تونس، اتیوپی) برای ایجاد چنین کارخانه‌هایی تمکین کنند. اما انحصارهای انگلیس و ایالات متحده آمریکا به تقاضای هند برای کمک در ایجاد موسسات نفتی ملی، جواب رد دادند. هند خود به ساختمان این موسسات پرداخت. کمک دولت شوروی به هند و سوریه در اکتشاف و بهره‌برداری از منابع نفت، سرآغاز رشد صنایع نفت ملی این کشورها بود.

صفت ممیزه کمک‌های کشورهای سوسیالیستی را کوشش در ایجاد مجموعه‌های اقتصادی در رشته‌های کلیدی اقتصاد که بهره‌برداری کارآ از منابع ملی رامی‌سازد، تشکیل می‌دهد. کشورهای سوسیالیستی برخلاف کشورهای امپریالیستی هرگز خواهان واگذاری بخشی از سهام این موسسات نیستند. کشور دریافت‌کنندهٔ کمک، مالک کامل واحد ایجادشده می‌گردد.

کشورهای سوسیالیستی در مورد کشورهای درحال رشد از اصل کامله‌الوداد که از ایجاد هرگونه موانع مصنوعی در بازرگانی جلوگیری می‌کند، پیروی می‌کنند. بازرگانی با این کشورها برپایهٔ قراردادهای درازمدت دولتی انجام می‌گیرد. این قراردادهای تضمین محکمی برای صادرات و واردات کالاهای معین برای چندسال بوجود می‌آورد، که تاثیر مساعدی در اعتلای اقتصادی کشورهای درحال رشد دارد. حجم بازرگانی خارجی اتحادشوروی با کشورهای درحال رشد

طی سی سال پس از جنگ (۱۹۴۶-۱۹۷۶) به قیمت‌های ثابت ۴۵ برابر افزایش یافت. کشورهای سوسیالیستی به منظور کمک به کشورهای عقب‌مانده از مجاری بازرگانی خارجی، اغلب بیش از آن‌که خود به این کشورها کالامی‌فروشد، از آن‌ها کالا خریداری می‌کنند.

کشورهای درحال رشد برای رشد اقتصاد ملی خود از دول سوسیالیستی وام و اعتبار دریافت می‌کنند. این وام‌ها و اعتبارات از لحاظ ماهیت و هدف خود تفاوت بنیادی با وام‌ها و اعتبارات دریافتی از کشورهای سرمایه‌داری دارند. هدف این وام‌ها و اعتبارات به دست آوردن بهره‌های کلان نیست، بلکه کمک همه‌جانبه به بالابردن امکانات اقتصادی کشور دریافت‌کننده آن است. وام‌ها مطابق قراردادهای دولتی برای ۱۲-۱۵ سال و با بهره $2\frac{1}{5}$ -۳ درصد در سال واگذار می‌شود.

کشورهای سوسیالیستی در تربیت کادر ملی و پیش از همه کادرفنی به کشورهای درحال رشد یاری می‌رسانند. این کمک، هم از راه سازمان دادن انواع موسسات آموزشی در محل و تربیت کادرهای محلی در جریان ساختمان واحدهای مختلف، و هم از راه آموزش در موسسات آموزش عالی و موسسات کشورهای سوسیالیستی انجام می‌گیرد. فقط در اتحاد شوروی حدود ۸۰ هزار متخصص با تحصیلات عالی برای کشورهای درحال رشد تربیت شده‌اند. هم‌اکنون بیش از ۱۵ هزار نفر در مدارس عالی اتحاد شوروی به تحصیل اشتغال دارند. بعلاوه در بیش از ۱۵۰ موسسه پیشرفته اتحاد شوروی متخصصین و کارگران کشورهای درحال رشد به آموزش‌های تولیدی-تکنیکی مشغولند. با کمک اتحاد شوروی بیش از ۱۴۰ موسسه آموزشی (انستیتو، مدارس عالی فنی، مدارس متوسطه فنی، مراکز آموزشی) در کشورهای درحال رشد تاسیس شده یا درحال تاسیس هستند. در این موسسات آموزشی تاکنون بیش از ۱۰۰ هزار نفر آموزش دیده و تخصص‌های بسیار ضرور برای رشد اقتصاد ملی به دست آورده‌اند. فقط طی چندسال اخیر، در مراکز ساختمان واحدهای اقتصادی، بیش از ۲۰۰ هزار کارگر و استاد متخصص از اهالی محلی کشورهای درحال رشد، به کمک متخصصین اتحاد شوروی تربیت شده‌اند.

اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی در سازمان ملل متحد و سایر سازمان‌های بین‌المللی نیز پشتیبانی معنوی و سیاسی عظیم از کشورهای درحال رشد به عمل می‌آورند.

روابط همه‌جانبه اقتصادی و غیراقتصادی کشورهای درحال رشد با سیستم جهانی سوسیالیسم، مبارزه آن‌ها را به خاطر برانداختن پیامدهای سنگین استثمار استعماری و انجام تحولات اجتماعی تسهیل می‌کند.

اضمحلال سیستم استعماری امپریالیسم دارای اهمیت تاریخی عظیم است. در اعلامیه کنفرانس نمایندگان احزاب کمونیست و کارگری (۱۹۶۰) خاطر نشان شده است: "اضمحلال سیستم بردگی استعماری زیرضربه‌های جنبش آزادیبخش ملی، پس از تشکیل سیستم جهانی سوسیالیسم، دومین پدیده دارای اهمیت تاریخی است" ۱۴.

شکست سیستم استعماری مواضع امپریالیسم را جدا تضعیف کرد و تناسب نیروها را در مبارزه میان سوسیالیسم پویا و سرمایه‌داری میرا به سود سوسیالیسم تغییر داد. امپریالیسم دیگر امکان فرمانروائی بلامنازع بر سرنوشت صدها میلیون انسان ساکن کشورهای آزاد شده را از دست داده است. تلاشی امپراتوری‌های استعماری، کسب استقلال سیاسی به وسیله مستعمرات و نیمه مستعمرات سابق، برای برانداختن عقب‌ماندگی اقتصادی عظیم ده‌ها کشور نوظاسته، برای احیاء ملی و اجتماعی خلق‌های آن‌ها، شرایط واقعی بوجود آورده است. ل. ای. برژنف در کنگره بیست و پنجم حزب کمونیست اتحاد شوروی گفت: "سیاست خارجی کشورهای در حال رشد به نحوی چشم‌گیر جنبه فعال به خود گرفته است. این واقعیت در جهات گوناگون بروز می‌کند: در مشی سیاسی جنبش غیرمتعهدها، در فعالیت سازمان وحدت آفریقا، و در اتحاد‌های اقتصادی مختلف که به وسیله کشورهای در حال رشد ایجاد شده. اکنون دیگر روشن است، که در تناسب کنونی نیروهای طبقاتی جهان، کشورهای آزاد شده کاملاً می‌توانند در برابر تحکم امپریالیستی ایستادگی کنند و به روابط عادلانه، یعنی برابری حقوق اقتصادی دست یابند. و این نیز روشن است، که نقش این کشورها در مبارزه مشترک به خاطر صلح و امنیت خلق‌ها، نقشی که هم‌اکنون نیز قابل ملاحظه است، کاملاً می‌تواند وزین‌تر باشد" ۱۵.

کشورهای آزاد شده از اسارت استعماری، در جریان دست‌یابی به استقلال سیاسی، از ایفای نقشی که به آن‌ها تحمیل شده بود سرباز می‌زنند و یکی پس از دیگری موضع ابزار گوش به فرمان دول امپریالیستی در حل مسائل بین‌المللی را ترک می‌گویند. در سال ۱۹۴۵، در زمان تاسیس سازمان ملل متحد فقط ۵۱ کشور عضو آن بودند، ولی در آخر سال ۱۹۷۶ تعداد اعضای این سازمان به ۱۴۶ کشور رسید، که بیش از ۹۰ کشور آن، از کشورهای در حال رشد بود. کشورهای مستقل جوان به نیروی عظیمی در صحنه جهانی بدل می‌شوند. کشورهای در حال رشد روابط هرچه نزدیک‌تری با کشورهای سوسیالیستی برقرار می‌کنند، از

۱۴. اسناد برنامه‌های مبارزه در راه صلح، دموکراسی و سوسیالیسم، مسکو، ۱۹۶۴، صفحه ۶۴.

۱۵. اسناد کنگره ۲۵ حزب کمونیست اتحاد شوروی، صفحه ۱۲.

پشتیبانی سیاسی و دیپلماتیک این کشورها برخوردار می‌شوند و هرچه بیشتر
همراه این کشورها علیه دسایس امپریالیسم و ارتجاع، به خاطر صلح و دموکراسی
به مبارزه برمی‌خیزند.

"تاریخ به نحوی انکارناپذیر بر قدرت مقاومت ناپذیر سه نیروی اساسی
انقلابی دوران معاصر - سوسیالیسم جهانی، پرولتاریای جهانی و جنبش آزادی-
بخش ملی گواهی می‌دهد" ۱۶.

فصل هفتم

ویزگی های عمل قانون اضافه ارزش

در شرایط سرمایه داری معاصر

۱. ماهیت سود انحصاری

تبدیل رقابت آزاد به سلطه انحصارها و تحول بعدی سرمایه‌داری انحصاری به سرمایه‌داری انحصاری - دولتی، عمل تأثیر قوانین اقتصاد سرمایه‌داری را از بین نمی‌برد، بلکه فقط در اشکال بروز آنها دگرگونی ایجاد می‌کند. قانون اساسی اقتصادی فرم‌اسیون سرمایه‌داری را قانون اضافه ارزش تشکیل می‌دهد. این قانون در تمام مراحل رشد شیوه تولید سرمایه‌داری عمل می‌کند.

تمایز سود فوق‌العاده انحصاری با سود فوق‌العاده دوره رقابت آزاد

می‌دانیم که اضافه ارزش به شکل دگرسان شده خود، یعنی به شکل سود متظاهر می‌شود. تلاش برای به دست آوردن بیشترین سود، صفت مشخصه جامعه سرمایه‌داری است. هر سرمایه‌داری پیوسته می‌کوشد هر چه بیشتر سود به دست آورد. ولی در دوران سرمایه‌داری پیش از انحصار، رقابت آزاد باعث می‌شد، که در رشته‌های مختلف برای سرمایه یکسان (از لحاظ حجم)، تقریباً سود یکسان، یعنی نرخ متوسط سود برقرار شود. سرمایه‌داران جداگانه به کمک کاربست تکنیک جدید و شیوه‌های جدید استثمار کارگر می‌توانند ارزش انفرادی کالای خود را نسبت به ارزش اجتماعی آن پائین آورند و از این راه سود فوق‌العاده، یعنی سودی بیش از سود متوسط عاید خود سازند. ولی رقابت مانع از آن می‌شد که این سود اضافی برای مدت طولانی نصیب سرمایه‌دار منفرد گردد.

در شرایط امپریالیسم، وضع دچار دگرگونی کامل می‌شود، بدین معنی که انحصارها با اشغال مواضع مسلط در تولید و گردش، جریان کسب سود فوق‌العاده

را مستمر می‌سازند. در عین حال، باید در نظر داشت، که این سود فوق‌العاده دارای خصوصیت ویژه‌ای است. این سود فوق‌العاده با سود فوق‌العاده معمولی این تفاوت را دارد، که بر سلطهٔ انحصارها پایه‌گذاری شده و بر استثمار انحصاری نه فقط در رشتهٔ صنایع، بلکه در سایر عرصه‌های اقتصاد سرمایه‌داری مبتنی است. برای به دست آوردن این سود، هم از شیوه‌های قدیم استثمار و هم از شیوه‌های جدید استثمار امپریالیستی استفاده می‌شود. سود فوق‌العاده معمولی بخشی است از اضافه ارزش یعنی نتیجهٔ کار اضافی کارگران. سود فوق‌العادهٔ انحصاری نمی‌تواند تنها بر اضافه ارزشی که در موسسات انحصارها تولید می‌شود محدود باشد. علاوه بر اضافه ارزش تولید شده در موسسات انحصاری، سایر اجزاء متشکله سود فوق‌العاده انحصاری عبارتند از: بخشی از اضافه ارزش تولید شده در موسسات غیر انحصاری، بخشی از ارزش خود نیروی کار، و نیز، بخش قابل ملاحظه‌ای از ارزش تولید شده به وسیلهٔ تولیدکنندگان کوچک داخل و خارج کشور، بخصوص کشورهای در حال رشد.

زمانی که انحصارات تکنیک جدیدی را در موسسهٔ خود به کار می‌برند، از یک سود فوق‌العاده معمولی برخوردار می‌شوند. ولی همین سود فوق‌العاده معمولی نیز مهر و نشان انحصاری برخوردار دارد، زیرا بخش عمدهٔ پائنت‌های مربوط به تکنیک جدید، متخصص‌ترین کادرهای فنی و ماهرترین کارگران در دست انحصارها متمرکز شده است. رقبا این انحصارات به میزان زیاد از امکان استفاده از این دستاوردهای علم و فن در موسسات خود محروم هستند. به این جهت سود فوق‌العاده معمولی نیز در بست در اختیار انحصارات قرار می‌گیرد، از امتیازات آنان می‌گردد و به صورت سود فوق‌العاده انحصاری در می‌آید.

سود فوق‌العاده انحصاری می‌تواند به حساب قیمت انحصاری و بدون کاربرد تکنیک جدید، حتی در شرایط جلوگیری از پیشرفت تکنیک، به دست آید. سرمایه‌داران جداگانه هم می‌توانند سود فوق‌العاده معمولی را به دست آورند، ولی سود فوق‌العاده انحصاری فقط نصیب انحصارگران می‌شود. سود فوق‌العادهٔ معمولی جنبهٔ موقت و گذرا دارد، ولی سود فوق‌العادهٔ انحصاری از استمرار بیشتری برخوردار است.

به طور کلی، سود انحصاری عبارت است از حاصل جمع سود متوسط و سود فوق‌العادهٔ انحصاری. همانند هر یک از سرمایه‌داران جامعهٔ بورژوازی، کارفرمایان انحصارات درقبال سرمایهٔ خود به سود متوسط دست می‌یابند و در همان حال نیز، آن‌ها به مثابهٔ سرمایه‌داران انحصارگر، از یک سود اضافی دیگر یعنی از سود فوق‌العادهٔ انحصاری، بهره‌مند می‌شوند.

این‌که تسلط انحصارها چه تاثیری بر سود متوسط می‌گذارد، و مکانیسم تشکیل این سود دستخوش چه تغییراتی می‌شود، این‌ها مسائلی هستند که بعداً به آن‌ها خواهیم پرداخت.

سلطه انحصارها عبارت است از حکمرانی مشتی از بزرگترین انحصارگران در تمام شئون اقتصادی، سیاسی وایدئولوژیک جامعه سرمایه‌داری. به این جهت سود انحصاری را نباید، مانند سود صنعتی یا سود بازرگانی، سود سهام یا سود بهره، یکی از اشکال اضافه ارزش به شمار آورد. سود انحصاری، شکل مرکب و سنتر درآمد انحصارها از تمام عرصه‌های اقتصاد، از استثمار تمام قشرهای زحمتکشان جهان سرمایه‌داری است. سود انحصاری بر بنیاد سلطه سرمایه‌داری بر انحصاری بر بخش غیرانحصاری اقتصاد، بر بنیاد تابع کردن و بهره‌برداری از تولید کوچک و پراکنده، بر بنیاد استثمار کشورهای با اقتصاد کم‌رشد بوجود می‌آید. از نظر کیفی، سود کلان انحصاری، به مثابه شکل اقتصادی تحقق سلطه انحصاری می‌باشد. از نظر کمی، خصلت این سود حکایت از این دارد که وی همواره در سطح بالاتری از سود عادی بورژوازی غیرانحصاری قرار می‌گیرد و بنابراین، سودی است به طور انحصاری کلان.

سود انحصاری بیانگر مجموعه پیچیده مناسبات تولیدی در دوران امپریالیسم است. در شرایط سرمایه‌داری پیش از انحصارها، سود متوسط در یک وجه خود مبین مناسبات تولیدی میان تمام طبقه سرمایه‌داران و تمام کارگران مزدبگیر بود و در وجه دیگر، نمایانگر روابطی بود که بین خود سرمایه‌داران، در مبارزه به خاطر تحصیل سهم بیشتری از مجموع اضافه ارزش جریان داشت. اما سود کلان انحصاری، در یک وجه بیان کننده آن مناسبات تولیدی است که میان بورژوازی انحصاری در یک طرف و تمامی طبقه کارگر و تولیدکنندگان کوچک کشور خودی و زحمتکشان کشورهای از نظر اقتصادی کم‌رشد در طرف دیگر برقرار می‌باشد، در وجه دیگر مبین مناسبات تولیدی است میان بورژوازی انحصاری و بورژوازی غیرانحصاری و همچنین مناسبات میان خود انحصارات که به خاطر حصة بیشتری از مجموع سود با هم در نبرد هستند.

اقتصاددانان بورژوائی و رفرمیست‌ها سرشت استثمار و طفیلی‌گرانه انحصارها را پنهان می‌کنند. آنان، یا به طور کلی درباره مسئله سود انحصاری به سکوت می‌گذرانند، و یا آشکارا وجود آن را نفی می‌کنند. سود انحصاری، اغلب به وسیله آنان به مثابه سود فوق‌العاده معمولی، که نتیجه پیشرفت تکنیکی موسسات عظیم است، قلمداد می‌شود، و به این ترتیب ماهیت سود انحصاری و محتوای طبقاتی آن آگاهانه تحریف می‌گردد.

۲. شیوه‌های به دست آوردن سود انحصاری

تشدید استثمار پرولتاریا

منبع اولیه سود انحصاری را تصاحب کار اضافی و بخش قابل ملاحظه‌ای از کار لازم کارکنان تولید مادی تشکیل می‌دهد.

سلطه انحصارها به بالا رفتن درجه استثمار کار در عرصه تولید منجر می‌شود. انحصارها در وهله اول می‌کوشند میزان کار اضافی کارگران را افزایش دهند. آنان برای رسیدن به این هدف شیوه‌های به دست آوردن اضافه ارزش مطلق و اضافه ارزش نسبی را تکمیل و تشدید می‌کنند. انحصارها برای کسب سود فوق العاده مبالغ زیادی صرف پژوهش‌های علمی می‌کنند، به خرید پاتنت‌های تکنیک جدید می‌پردازند و اشکال سازمان‌دهی تولید را تکامل می‌بخشند.

حامیان امپریالیسم می‌کوشند این افسانه را به کارگران تبلیغ کنند، که تکنیک جدید که جانشین کار می‌شود، گویا کارگران را از استثمار آزاد می‌سازد و این تکنیک است که منبع سود سرمایه‌داران را تشکیل می‌دهد. بنابر تبلیغات آن‌ها: چون در کارخانه‌های خودکار فقط ۲-۳ کارگر در هر شیفت کار می‌کنند، و با این همه سود هنگفت عاید صاحبان کارخانه می‌شود، پس استنتاجات مارکس درباره استثمار کارگران به مثابه یگانه منبع سود سرمایه‌داری دیگر "کهنه شده است".

منبع سودهای عظیم صاحبان موسسات مکانیزه شده و خودکار چیست؟
اولا، صاحبان موسساتی که با تکنیک جدید مجهز شده‌اند، سود فوق-العاده‌ای بدست می‌آورند، که از تفاوت میان هزینه تولید این موسسات با هزینه تولید موسساتی که دارای سطح متوسط تکنیک هستند، حاصل می‌شود. در این حالت، صاحبان این گونه موسسات بخشی از اضافه ارزشی را که کارگران موسسات مجهز به تکنیک کهنه‌تر تولید کرده‌اند، تصاحب می‌کنند.

ثانیا، در شرایط تسلط انحصارها، افزایش شدید بازده کار به کاهش هماهنگ قیمت‌ها منجر نمی‌شود، و به همین جهت حتی در صورت گسترش تکنیک جدید به همه موسسات سرمایه‌داری و کاهش ارزش اجتماعی کالاها، باز هم سود انحصارها در سطح بالا باقی می‌ماند.

ثالثا، دایره افراد شرکت کننده در تولید کالا در موسسات خودکار هرگز به کارگرانی که مستقیما در روند تولید شرکت دارند، محدود نمی‌شود. هر قدر سطح تکنیک بالاتر باشد، همان قدر نیز انجام کارهای جنیبی بیشتر ضرور می‌گردد. تولید در موسساتی که دارای سطح عالی تکنیک هستند، بدون موسسات و آزمایشگاه‌های علمی و پژوهشی گوناگون، بدون افزایش تعداد کارکنان آن‌ها غیر قابل تصور است.

در نتیجه، در شرایط استفاده از تکنیک جدید، دامنه استعمار محدود نمی‌شود، بلکه گسترش می‌یابد، تعداد زحمتکشانی که مورد استعمار قرار می‌گیرند کاهش نمی‌یابد، بلکه افزایش پیدا می‌کند. و این بدان معناست که حجم اضافه ارزش نیز افزایش پیدا می‌کند. تمام راه‌ها و شیوه‌هایی که انحصارها برای تکامل تکنیک به کار می‌برند، فقط یک هدف دارد، و آن تامین سود کلان است.

افزایش شدت کار مهم‌ترین شیوه کسب سود فوق‌العاده انحصاری است. انحصارها به کمک تدابیر مختلف، پیوسته کارگران را وادار می‌کنند، که به میزان کار در واحد زمان بیافزایند و از این طریق میزان تولید محصول را افزایش دهند. روند کار بست تکنیک جدید، یا به طور کلی روند مکانیزه کردن و خودکار کردن در موسسات انحصاری، نه فقط با افزایش بازده کار، بلکه با افزایش شدت کار نیز همراه است. و هر دوی این‌ها سودهای فوق‌العاده عظیم نصیب انحصارها می‌کنند. انحصارها در موارد زیاد شدت کار را حتی بدون کاربرد تکنیک جدید افزایش می‌دهند.

در دوران سرمایه‌داری پیش از انحصاری، تشدید نظارت و کنترل کار کارگران، افزایش تعداد ماشین‌ها و دستگاه‌هایی که یک کارگر باید با آن‌ها کار کند، برقراری سیستم کارمزد- شیوه‌های عمده افزایش شدت کار را تشکیل می‌دادند. انحصارها علاوه بر این شیوه‌های قدیمی، شیوه‌های جدیدی نیز به کار گرفته‌اند. رایج‌ترین آن‌ها تسریع حرکت کویزیر یا تسریع ریتم کار در تمام بخش‌های تولید است. در موسسات انحصاری به کمک دستگاه‌های الکترونیک و دستگاه‌های دیگر دقیق‌ترین زمان‌سنجی‌ها از روند کار انجام می‌گیرد. کارگران در نتیجه کم‌ترین اتلاف وقت جریمه می‌شوند و گاه از کاربرکنار می‌گردند.

در شرایط کنونی، خصلت تشدید کار نیز تغییر یافته است. در گذشته تشدید کار بیشتر به معنای افزایش مصرف نیروی عضلانی بود. در سطح کنونی رشد تکنیک، افزایش شدت کار می‌تواند به افزایش مصرف نیروی جسمانی منجر نگردد ولی باعث افزایش فوق‌العاده فشار عصبی شود، امری که بدترین شکل تشدید کار است و تاثیر مهلک بر نیروی کار به جای می‌گذارد.

انحصارگران می‌کوشند چنان شیوه‌های تشدید استعمار را بیابند و در عمل به کار ببندند، که از لحاظ ظاهر با شیوه‌های شناخته و افشاشده قدیمی شباهتی نداشته باشند و به شکل مناسبات "بشرگرایانه" میان سرمایه‌داران و کارگران جلوه‌گر شوند. مثلا در ایالات متحده آمریکا سیستم‌های کلاسیک قدیمی مشهور به "درآوردن عرق کارگران" یعنی سیستم‌های تایلور، گافت، ژئوئن و هلسی تدریجا کنار گذارده می‌شوند. ولی سیستم‌هایی که جانشین آن‌ها می‌شوند و ظاهرا سیستم‌های آزادمنشانه به نظر می‌رسند، در واقع به مراتب بر شدت کار می‌افزایند. مثلا شکل گاه‌مزد که اکنون در کشورهای امپریالیستی همراه با اصطلاح سیستم "مناسبات انسانی" برای پرداخت دستمزد به کار می‌رود،

خیلی بیش از زمانی که شکل کارمزد در پرداخت به کار می‌رفت، بر شدت کار می‌افزاید.

در بسیاری موارد، تشدید آهنگ کار به چنان میزانی می‌رسد که هیچ‌گونه بهبود شرایط زندگی کارگران نمی‌تواند آن را جبران کند. به دیگر سخن، به خاطر افزایش سود، تخریب نیروی کار به یک جریان عملی مبدل شده. افزایش بی‌وقفهٔ امراض قلب و عروق و بیماری‌های عصبی و روانی میان کارگران، و همچنین افزایش سوانح تولید و کار، به نحوی بارز بر این امر گواهی می‌دهد.

سیستم‌های سنتی کارمزد نیز، که هنوز نقش بزرگی در سیستم پرداخت دستمزدها دارند، دستخوش تغییرات جدی می‌گردند. سیستم‌های جدید عرق درآوردن از کارگران، که بر اشکال کارمزد متکی هستند، هم‌اکنون احتساب هنجارها و هم‌اکنون احتساب میزان دستمزدها، بسیار بفرج‌تر شده‌اند. مثلاً در سیستم مشهور "بدو" * اکنون از فهرست ۲۶ گانهٔ عوامل و تعداد کثیری ضرایب استفاده می‌شود. در این سیستم عوامل ارزیابی کار از جمله شامل عوامل زیر می‌شوند: "کیفیت اخلاقی" کارکن، "روح رفاقت"، "اعتبار و نفوذ"، "خوشحالی از احساس مسئولیت" و غیره. این‌گونه عوامل امکان تشخیص دستمزد واقعی را برای کارگران بسیار دشوار می‌سازد و برای خودسری کامل انحصارها در امر دستمزد شرایط لازم بوجود می‌آورد. تمام سیستم‌های جدید پرداخت دستمزد (سیستم "ارزیابی تحلیلی کار"، سیستم "اشتراک کارگر در سود"، کارمزد گروهی و بسیاری دیگر) هدفشان این است که از راه تشدید بی‌اندازهٔ آهنگ کار، از طرفی برای انحصارها امکان کسب هرچه بیشتر سود فوق‌العاده را فراهم کنند و از سوی دیگر مانع افزایش تشکل و همبستگی کارگران گردند. تمام این سیستم‌ها به مثابهٔ تجلی "مناسبات انسانی" و "همکاری اجتماعی" و از این قبیل عرضه می‌گردند.

جلب کارگران خارجی برای انجام کارهای سنگین و زیان‌آور در موسسات انحصاری رواج فراوان یافته است. مثلاً در سال ۱۹۷۳ تعداد این قبیل کارگران (به طور عمده کارگران ترک، یونانی، اسپانیایی، ایتالیایی) در جمهوری فدرال آلمان به حدود ۲ میلیون نفر بالغ می‌شد. این کارگران ۱۴٪ شاغلین صنایع و ۲۵٪ شاغلین ساختمان را تشکیل می‌دادند. معمولاً، این کارگران کم‌ترین دستمزد را می‌گیرند، از هرگونه اضافه پرداخت (که ۴۰ درصد دستمزد واقعی کارگران اهل محل را تشکیل می‌دهد) محروم هستند و در شرایط معیشتی بدتری به سر می‌برند. تصادفی نیست که مطبوعات بورژوازی کارگران خارجی را "سیاه‌پوستان اروپایی" می‌نامند. استثمار این کارگران، سودهای بسیار کلانی

* یکی از سیستم‌های پرداخت دستمزد که به نام تنظیم‌کنندهٔ آن ج. ا. بدو Ch.E. Bedaux بنیانگذار کمپانی فیلم آمریکائی "بدو" شهرت یافته است.

عاید کشورهای امپریالیستی آلمان فدرال، انگلیس، فرانسه و غیره می‌گرداند. کاربرد تکنیک جدید، افزایش بازده کار و افزایش شدت کار در شرایط سلطهٔ انحصارها و استفاده از قیمت‌های انحصاری، به انحصارگران امکان می‌دهد که سود فوق‌العاده‌ای را که از این راه بدست می‌آورند، در موسسهٔ خود تثبیت کنند و آن را به منبع دائمی سود انحصاری بدل سازند.

سرمایهٔ انحصاری با افزایش بازده کار و شدت کار، بردرجهٔ استثمارکارگران نیز می‌افزاید. طبق محاسبهٔ برخی اقتصاددانان شوروی، نرخ اضافه ارزش در صنایع تبدیلی ایالات متحدهٔ آمریکا اکنون تقریباً ۳۵ درصد است.

تشدید آهنگ کار ارزش نیروی کار را افزایش می‌دهد و باید با افزایش متناسب دستمزد کارگران همراه باشد. ولی در واقع دستمزد یا اصلاً افزایش نمی‌یابد، یا به میزان کم‌تری از شدت کار افزایش می‌یابد.

انحصارها علاوه بر اضافه ارزش ایجاد شده به وسیلهٔ کارگران، بخش قابل ملاحظه‌ای از ارزش نیروی کار آن‌ها را نیز تصاحب می‌کنند. افزایش اضافه نفوس نسبی باعث می‌شود که دستمزد نسبت به ارزش نیروی کار کاهش یابد. در جهان سرمایه‌داری هیچ‌کس به تعیین میزان ارزش کالای نیروی کار نمی‌پردازد. ولی میزان به اصطلاح حداقل معیشت خانواده متوسط آمریکایی محاسبه می‌شود. طبق آمار رسمی در آغاز سال‌های ۷۰ درآمد سالانه یک چهارم خانوارهای آمریکایی نصف حداقل معیشت و بیش از ۳۰ میلیون آمریکایی درآمدشان یک ثلث این حداقل بود.

طبق آمار انستیتوی بروکینگز، سهم ۲۰ درصد آمریکاییان (فقیرترین قشر مردم) از درآمد ملی فقط $\frac{۳}{۲}$ درصد بود و حال آن که به ۲۰ درصد دیگر از آمریکاییان (بخش ثروتمند) ۴۶ درصد درآمد ملی می‌رسید. پنج درصد از مردم ایالات متحدهٔ آمریکا به تنهایی $\frac{۱۹}{۱}$ درصد درآمد ملی این کشور را تصاحب می‌کنند.

انحصاری شدن عرصهٔ گردش. تشدید استثمار تولید کنندگان خرده کالایی

عرصهٔ گردش در دوران امپریالیسم نقش مهمی در تانمین سودهای انحصاری دارد. بر اثر تسلط انحصارها بر اقتصاد، قسمت قابل توجهی از ارزش و اضافه ارزش تولید شده در بخش‌های مختلف تولید، به سود انحصارها تجدید توزیع می‌گردد. قیمت‌های انحصاری نقش درجهٔ اول را در این تجدید توزیع بازی می‌کند.

مطابق تعریف مارکس، قیمت انحصاری، قیمتی است بیش از بهای تولید و ارزش کالا. انحصارها برای این که بهای فروش را در سطح قیمت انحصاری نگاه دارند و مانع افزایش عرضه کالا نسبت به تقاضای آن گردند، می‌کوشند تولید

خود را چنان تنظیم کنند که بازار پیوسته در زیر فشار قرار گیرد. آنان علیه ورود سرمایه‌های داخلی یا خارجی به رشته فعالیت خود قاطعانه مبارزه می‌کنند. با خرید پاتنت تکنیک جدید مانع گسترش آن می‌گردند و از همین راه از پائین آمدن قیمت کالاها جلوگیری می‌کنند. انحصارها به یاری این شیوه‌ها قیمت کالاهای خود را در سطح بالای انحصاری نگاه می‌دارند و به تجدید توزیع ارزش ایجاد شده در رشته‌های مختلف تولید به سود خود می‌پردازند.

در عین حال، انحصارها کالاهای تولید کنندگان کوچک و سرمایه‌داران غیر-انحصاری را به بهای نازل انحصاری، یعنی به بهایی کم‌تر از ارزش و بهای تولید خریداری می‌کنند.

هریک از انحصارها می‌کوشد قیمت کالاهای خود را به طور مستمر و نامحدود افزایش دهد. ولی این کوشش با موانع عینی ناشی از قانون ارزش و سایر قوانین اقتصادی سرمایه‌داری مواجه می‌شود. انحصارها نمی‌توانند بخش غیرانحصاری اقتصاد را برای همیشه نابود کنند، زیرا، در این صورت، پایه‌های سلطه خود انحصارها از بین می‌رود. و این بدان معنا است، که از راه قیمت‌های کلان انحصاری (برای فروش) و قیمت‌های نازل انحصاری (برای خرید) نمی‌توان به تجدید توزیع تمام اضافه ارزش تولید شده در بخش غیرانحصاری به سود انحصارها پرداخت. ولی این تجدید توزیع، بدون تردید و به نحوی جدی انجام می‌گیرد و باعث کاهش قابل ملاحظه نرخ سود در بخش غیرانحصاری می‌گردد.

قیمت‌های کلان انحصاری، نه فقط در شرایط افزایش قیمت‌ها، بلکه در شرایطی هم که قیمت فروش ثابت و یا حتی در حال کاهش است، می‌تواند وجود داشته باشد. انحصارها می‌توانند، زمانی هم که ارزش کالاها کاهش می‌یابد، قیمت‌ها را ثابت نگاه دارند. زمانی هم که قیمت فروش این یا آن کالا با سرعتی کم‌تر از ارزش آن کاهش یابد، باز این قیمت انحصاری خواهد بود.

ویژگی قیمت‌های انحصاری در این است، که این قیمت‌ها تحت تاثیر دو نیروی قرارداری که از لحاظ دیالکتیکی باهم پیوند دارند، ولی در دو جهت متضاد عمل می‌کنند: یکی نیروی رقابت و دیگری نیروی انحصاری شدن. نیروی رقابت به طوری در این جهت عمل می‌کند که قیمت انحصاری را به قیمت عادی بدل کند، یعنی آن را به ارزش و یا دقیق‌تر به بهای تولید نزدیک کند. ولی نیروی انحصاری شدن، برعکس، در جهت منحرف کردن هرچه بیشتر قیمت انحصاری از ارزش و بهای تولید عمل می‌کند. هر قدر درجه انحصاری شدن بیشتر باشد، هر قدر انحصار قوی‌تر باشد، به همان قدر نیز بهای انحصاری از بهای تولید افزون‌تر و در نتیجه سود فوق‌العاده بیشتر خواهد بود.

بهای کلان انحصاری با استثمار بیشتر طبقه کارگر که باید کالاهای متعلق به انحصارها را خریداری کند، همراه است. در روند گردش کالا، انحصارها

بخش دیگری از کار لازم کارگران را تصاحب می‌کنند و آن را به یک منبع اضافی برای تامین سود انحصاری تبدیل می‌کنند.

انحصارها با کمک مکانیسم قیمت‌ها، تولیدکنندگان خرده‌کالائی را غارت می‌کنند و آنان را به ورشکستگی می‌کشانند. سیستم "قیچی" قیمت‌های انحصاری عبارت از این است، که تولیدکنندگان کوچک ناگزیرند کالاهای خود را به قیمت نازل انحصاری بفروشند و کالاهای صنعتی را به قیمت کلان انحصاری خریداری نمایند. دهقانان (فازرها) معمولاً کالاهائی را تولید می‌کنند که به کار تکمیلی بعدی نیاز دارند. و صنایع تبدیلی نیز به طور عمده در دست انحصارها است.

انحصارها محصولات تولیدکنندگان کوچک کالائی را به قیمت نازل انحصاری می‌خرند و بعد آن را به شکل محصول صنعتی به قیمت کلان انحصاری به مصرف کنندگان شهری می‌فروشند. تفاوت میان قیمتی که مصرف‌کنندگان مواد خوراکی به انحصارها می‌پردازند و قیمتی که دهقانان در قبال فروش فرآورده‌های خود به انحصارها، دریافت می‌کنند، از دوبرخس تشکیل می‌شود. بخشی از آن بابت ارزشی است که در صنایع غذایی ایجاد شده و بخش بیشتر شامل سود انحصاری است که نصیب انحصارگران می‌شود. نحوه عمل ایجاد قیمت‌های انحصاری به انحصارگران امکان می‌دهد دونوع غارت را اعمال نمایند: غارت تولیدکنندگان کوچک و غارت مصرف‌کنندگان.

تولیدکنندگان کوچک با خرید ماشین آلات و ابزار کشاورزی و کود و غیره از انحصارگران به قیمت کلان انحصاری، بخش دیگری از ارزش تولید شده خود را از دست می‌دهند. "قیچی قیمت‌ها" باعث کاهش قابل ملاحظه درآمد واقعی زحمتکشان کشاورزی می‌گردد. مثلاً درآمد کشاورزان ایالات متحده آمریکا فقط در سال ۱۹۷۴ نسبت به سال ۱۹۷۳، به قیمت جاری به اندازه ۶/۱۷٪ و به قیمت ثابت به اندازه ۶/۲۹٪ کاهش یافت.

غارت و ورشکست دهقانان در دوران امپریالیسم از راه رباخواری، بخصوص از راه وام‌های رهنی، نیز انجام می‌گیرد.

پس از جنگ، در نتیجه پیشرفت تکنیک در کشاورزی کشورهای رشد یافته سرمایه‌داری، سرمایه انحصاری دیگر به استثمار دهقانان در عرصه گردش ("قیچی قیمت‌ها"، وام‌های اسارت‌آور و غیره) اکتفا نمی‌کند بلکه هرچه بیشتر به عرصه تولید کشاورزی نیز رسوخ می‌نماید. به اصطلاح هم‌پیوندی عمومی کشاورزی با صنایع انجام می‌گیرد. انحصارهای صنایع غذایی با عقد قرارداد با دهقانان و با واگذاری وام به آن‌ها، نوع و استاندارد فرآورده‌های کشاورزی، طرق مشخص تولید آن‌ها، میزان، مهلت و شرایط تحویل فرآورده‌ها، سطح قیمت آن‌ها و غیره را به کشاورزان تحمیل می‌کنند. وام به کشاورزان، معمولاً به صورت وسایل کشاورزی واگذار می‌شود و بازپرداخت آن باید در موقع

برداشت و فروش محصولات انجام گیرد. کشاورزان که در دام چنین قرارداد-
هائی گرفتار می شوند، استقلال خود را از دست می دهند و عملاً به کارگر مزدور
تبدیل می شوند، که در زمین خود باید در مقابل وجه ناچیزی کارکنند.

گسترش هم پیوندی عمودی کشاورزی با صنایع و گسترش روند تشکیل
کارفرمائی کشاورزی باعث ورشکستگی تودهء کشاورزان کوچک و متوسط گردیده
است.

ستم انحصارها بر تولید کنندگان کوچک شدت می یابد. هم به حساب
غارت تولیدکنندگان خرده کالائی در مجموع خود، وهم از راه تجدید توزیع
مجموع اضافه ارزش میان موسسات انحصاری و غیر انحصاری، منبع عظیم سود
انحصاری بوجود می آید.

غارت کشورهای عقب مانده اقتصادی

غارت کشورهای وابسته به وسیلهء سرمایهء انحصاری نیز از مهم ترین منابع
سود انحصاری است. به چنگ آوردن سود انحصاری از کشورهای مستعمره و کشور-
های کم رشد از راه های گوناگون مناسبات تسلط انحصاری انجام می گیرد: از
راه تشدید درجهء استثمار زحمتکشان این کشورها در روند تولید، از راه انحصاری
کردن گردش کالا و قیمت های انحصاری، از راه مظاهر مختلف انحصار مالی.
صدور سرمایه در دوران امپریالیسم، برای استثمار خلق های دیگر اهمیت درجهء
اول پیدا کرده است.

سرمایهء انحصاری آمریکا که بزرگترین صادرکنندهء سرمایه و بزرگترین
استثمارگر جهان سرمایه داری معاصر است، سودهای هنگفتی از راه صدور سرمایه
به دست می آورد. بدهی کشورهای در حال رشد به دول امپریالیستی با سرعت
افزایش می یابد. فقط بدهی های دولتی و بدهی های تضمین شده به وسیلهء
دولت، از سال ۱۹۵۶ تا سال ۱۹۷۳ تقریباً ۸ برابر افزایش یافته و به رقم
۸۵ میلیارد دلار رسیده است.

یکی از مهم ترین راه های کسب سودهای کلان انحصاری از کشورهای در حال
رشد را مبادلهء نابرابر تشکیل می دهد. انحصارها از این راه نه فقط کار اضافی،
بلکه بخش قابل توجهی از کار لازم خلق های وابسته را نیز تصاحب می کنند.
"قیچی" قیمت های انحصاری در روابط بازرگانی با کشورهای در حال رشد،
وسیله ای است برای دستمیزی پیرارزش تولید شده به وسیلهء زحمتکشان این
کشورها و تبدیل آن به منبع دائمی سود فوق العاده انحصارات خارجی.

بهای مواد خام و سایر کالاهائی که از کشورهای با اقتصاد کم رشد وارد می شود،
هرچه بیشتر کاهش می یابد، و بهای محصولات صنعتی که به این کشورها صادر
می شود، رو به افزایش می رود. مثلاً از سال ۱۹۵۰ تا سال ۱۹۷۲، بهای متوسط

کالاهای صادراتی کشورهای درحال رشد ۱۳٪ کاهش یافت، درحالی که در همین دوره، برسهای کالاهای وارداتی این کشورها از کشورهای پیشرفته صنعتی ۷٪ افزوده شد. زیان کشورهای درحال رشد در نتیجهٔ بدتر شدن شرایط بازرگانی طی ده سال ۱۹۶۰-۱۹۷۰ به ۵۰ میلیارد دلار بالغ گردید.

سود فوق‌العاده هنگفتی که سرمایهٔ انحصاری از راه غارت کشورهای وابسته بدست می‌آورد، بخش مهمی از سود انحصاری سرمایهٔ مالی را تشکیل می‌دهد.

کسب سود انحصاری به شیوه‌های سرمایهٔ مالی

سرمایهٔ انحصاری دارای این مشخصه است، که نه تنها کار دیگران، بلکه سرمایه دیگران را نیز که به مراتب بیش از سرمایه خود او است، در اختیار می‌گیرد. سیستم "اشتراک" نقش درجهٔ اول را در سلطه بر سرمایه‌های متعلق به دیگران ایفاء می‌کند. از "پیوند شخصی" و دیگر سیستم‌ها نیز در همین جهت استفاده می‌شود. گروه‌های انحصاری که کنترل خود را بر سایر سرمایه‌ها برقرار می‌کنند، از راه تصاحب بخش قابل ملاحظه‌ای از سود این سرمایه‌ها، درآمدهای هنگفت بدست می‌آورند. ویکتوریلو، اقتصاددان مترقی آمریکایی، آماری از نرخ سود گروه‌های مختلف سرمایه‌داران ایالات متحدهٔ آمریکا ارائه می‌دهد: سرمایه‌ای که به بهره‌داده می‌شود، سالانه ۲-۳ درصد درآمد دارد، سرمایه‌ای که برای خرید سهام عادی به کار می‌رود به طور متوسط درآمدی در حدود ۴-۱۲ درصد به صورت حق السهم عاید می‌کند، ولی سرمایه‌هایی که می‌توانند کنترل خود را بر سایر سرمایه‌ها برقرار کنند سالانه ۲۵-۵۰ درصد درآمد دارند. بدین سان انحصارهایی که از سیستم کنترل استفاده می‌کنند، از نتایج کار سرمایه‌های دیگران بهره می‌گیرند و غنی‌تر می‌شوند.

استفاده از صندوق‌های بازنشستگی نیز امکان دیگری است که به الیگارش‌ی مالی امکان می‌دهد تا دامنهٔ کنترل خود را بر سرمایه‌های غیر، به مقیاس بزرگی گسترش دهد. صندوق‌های بازنشستگی، معمولاً، وجوه خود را در اختیار بانک‌های بزرگ می‌گذارند. در ایالات متحده آمریکا ۱۳ بانک از بزرگ‌ترین بانک‌ها ۹۸/۵ درصد تمام دارائی‌های صندوق‌های بازنشستگی این کشور را در دست خود متمرکز کرده‌اند. الیگارش‌ی مالی از طریق بانک‌های متعلق به خود، از منابع صندوق‌های بازنشستگی، به‌خصوص برای خرید سهام و اوراق قرضه کورپوراسیون‌های مختلف استفاده وسیع می‌کنند.

معامله روی سهام، در شروتمند شدن انحصارها نقش بزرگی دارد. انحصارها سودهای هنگفتی بابت "سود موسسان" بدست می‌آورند. سود موسسان چنان‌که

قبلا تشریح شد.* عبارت است از تفاوت میان بهای سهام به قیمت روز و میزان سرمایه‌ای که واقعا در شرکت سهامی نهاده شده است.

هنگام تاسیس یک شرکت سهامی، سهام آن به بهای اسمی منتشر و میان موسسان شرکت تقسیم می‌شود. ولی زمانی که معلوم می‌شود میزان سودی که به سهام پرداخت می‌شود، بیش از میزان نرخ بهره‌بانگی است، قیمت سهام (قیمت در بازار بورس) افزایش می‌یابد. موسسان شرکت سهامی با فروش سهام خود به بهائی به مراتب بیش از بهای اسمی آن‌ها سودی دریافت می‌کنند، که گاه چند بار بیش از سرمایه واقعی است؛ مثلا بهای اسمی سهام "جنرال موتورز" یکی از انحصارات غول‌آسای ایالات متحده آمریکا برابر یک و دو سوم دلار است، ولی بهای آن در بورس سهام از ۴۵ دلار تا ۵۷ و هفت هشتم دلار نوسان دارد. سود موسسان بیانگر روند تجدید توزیع سرمایه شرکت‌های سهامی به سود کلان سرمایه‌داران سرمایه‌مالی است.

یکی دیگر از شیوه‌های کسب درآمد اضافی به وسیله غول‌های مالی را سود انتشار، یعنی سود حاصله از پخش سهام و اوراق قرضه تشکیل می‌دهد. انتشار و فروش اوراق بهادار به وسیله شرکت‌های سهامی به طور عمده از طریق بانک‌های سرمایه‌گذاری که دارای دستگاه لازم و مشتریان وسیع هستند، انجام می‌گیرد. این بانک‌ها درقبال تعهد فروش و سامان دادن به کارپخش اوراق بهادار، درصد معینی از مبلغ فروش این اوراق را به نام حق کمیسیون دریافت می‌کنند. به‌دیگر سخن، این بانک‌ها سهام و اوراق بهادار منتشره از سوی شرکت‌های سهامی را به بهائی نازل‌تر از بهائی که آن‌ها را به فروش می‌رسانند، می‌پذیرند. این حق کمیسیون چیزی است که به نام سود انتشار معروف است. میزان عادی حق کمیسیون واگذاری سهام کمپانی‌های بزرگ ایالات متحده آمریکا ۳-۴ درصد، کمپانی‌های متوسط ولی دارای حسن شهرت ۵-۱۰ درصد و حق کمیسیون سهام نوام با مخاطره ۱۵-۲۰ درصد است.

کلان سرمایه‌داران مالی به منظور کسب سود اضافی به حساب ورشکستگی توده سهام‌داران عادی، به نحوی گسترده به کار اسپیکولاسیون در بورس می‌پردازند. آنان بهای سهام کمپانی‌هایی را که دارای دورنمای خوب هستند، به طور موقت پائین می‌آورند. توده سهام‌داران کوچک که از این تنزل قیمت سراسیمه شده‌اند، سهام خود را به بهای ارزانی به فروش می‌رسانند و کلان سرمایه‌داران مالی، از این راه، مقدار عظیمی از سهام را به قیمت ناچیز خریداری می‌کنند. در بازار بورس دوز وکلک‌های فراوان دیگری وجود دارد. و همه باعث ثروتمندتر شدن سرمایه‌داران مالی و ورشکست شدن سهام‌داران عادی می‌شوند.

*. رجوع شود به اقتصاد سیاسی، جانشیر، صفحه ۱۸۹.

سرمایه‌داران مالی از راه معامله با اوراق قرضه دولتی سودهای روزافزونی بدست می‌آورند. به‌هنگام توسعه زیاد دستگاه دولتی و نظامی کردن اقتصاد، دولت‌های امپریالیستی، افزایش هزینه‌های خود رانه‌فقط به حساب مالیات، بلکه به حساب قرضه‌های دولتی جبران می‌کنند. بانک‌ها، کورپوراسیون‌های بزرگ صنعتی و کمپانی‌های بیمه خریداران عمده اوراق قرضه دولتی هستند. ظاهراً چنین به نظر می‌رسد که معامله با اوراق بهادار دولتی برای بانک‌ها و انحصارهای بزرگ یک کار کم‌صرفه است، زیرا نرخ بهره اوراق قرضه دولتی نه‌فقط از نرخ سود انحصاری، بلکه از نرخ متوسط سودهم پائین‌تر است. ولی در واقع انتشار و فروش اوراق قرضه دولتی که معمولاً به کنسرسیومی از بانک‌های بزرگ واگذار می‌شود، حق کمی‌سینی در حدود ۵ تا ۱۵ درصد مبلغ وام را نصیب آنان می‌سازد. بعلاوه انحصارهای بانکی، بیمه و سایر انحصارات مبالغ هنگفتی پول در اختیار دارند، که متعلق به دیگران بوده و از این پول‌ها برای خرید اوراق قرضه دولتی استفاده می‌کنند. به همین جهت معامله با اوراق بهادار دولتی مورد توجه فراوان بورژوازی انحصاری است. بخصوص که بهره‌پرداختی به قرضه‌های دولتی، در مجموع به مبالغ هنگفتی بالغ می‌شود. مثلاً بهره‌وام‌های دولتی ایالات متحده آمریکا در سال مالی ۱۹۷۶/۷۵ برابر ۳۸ میلیارد دلار بود.

شیوه‌های گوناگون کسب سود مالی در آخرین تحلیل عبارت است از تجدید توزیع محصول اضافی و نیز بخشی از محصول لازمی که به وسیله کارکنان تولید مادی ایجاد شده است. در عین حال این شیوه‌ها با تشدید استثمار زحمت‌گشان به وسیله سرمایه انحصاری توأم است.

تامین سود انحصاری از راه استفاده از دولت بورژوازی

دولت‌های امپریالیستی به منظور تامین سودهای انحصاری کلان برای الیگارشی مالی، اقدامات فراوان به عمل می‌آورند. بودجه دولتی به یک مکانیسم اجتماعی برای تجدید تقسیم درآمد ملی به سود انحصارات بدل شده است. این تجدید توزیع درآمد ملی از راه خریدهای دولتی، سفارش‌های نظامی، انواع مساعده‌های مالی به انحصارات، اعطای تسهیلات مالیاتی، تخفیف در وسایل نقلیه دولتی و غیره انجام می‌گیرد.

دولت‌های امپریالیستی سیستم خریدهای دولتی و ذخایر کالائی خود را به سود انحصارات تنظیم می‌کنند. آنان به حساب بودجه، کالاهای به فروش نرفته انحصارات را به بهای زیاد خریداری می‌کنند و بدین طریق قیمت‌ها را در بازار داخلی در چنان سطحی نگاه می‌دارند، که تامین‌کننده سود فوق‌العاده برای انحصارات باشد.

دولت به انحصارهایی که سفارش‌های دولتی را انجام می‌دهند یا کالاهای صادراتی تولید می‌کنند، مساعده می‌پردازد، جایزه می‌دهد، امتیازات مالیاتی و وام‌در اختیارشان می‌گذارد. دولت به حساب خود به‌صورت سرمایه کمک می‌کند و امنیت سرمایه‌های انحصاری خصوصی صادره را تضمین می‌نماید. به انحصارات این حق داده می‌شود که از وسایل نقلیه و نیروی برق دولتی و از مواد خامی که در موسسات دولتی تولید می‌شود با مساعدترین شرایط استفاده کنند.

به این ترتیب آن منابع اصلی که سود انحصاری به حساب آن‌ها بوجود می‌آید، عبارتند از:

(۱) اضافه ارزش تولید شده به وسیله کار کارگرانی که در موسسات خود انحصارات استثمار می‌شوند؛

(۲) بخشی از ارزش نیروی کار کارکنان شاغل در تمام عرصه‌های اقتصاد سرمایه‌داری؛

(۳) کار اضافی و بخشی از کار لازم تولید کنندگان کوچک کالا (فارمها، دهقانان، پیشه‌وران) در کشورهای امپریالیستی؛

(۴) بخش قابل ملاحظه‌ای از ارزش تولید شده به وسیله زحمتکشان سایر کشورها، بخصوص کشورهای وابسته؛

(۵) بخشی از سود موسسات غیرانحصاری و گاه حتی بخشی از سرمایه آن‌ها. و اما وسایل و شیوه‌هایی که به وسیله انحصارگران برای کسب سودهای کلان به کار می‌رود، چنان‌که نشان دادیم، کاملاً متنوع است: شیوه‌های بیش از پیش ظریف‌تر تشدید استثمار طبقه کارگر و پائین آوردن دستمزد از سطح ارزش نیروی کار، مبادله نابرابر هرچه گسترده‌تر، یعنی برقراری قیمت‌های سنگین انحصاری و قیمت‌های نازل انحصاری در مناسبات اقتصادی با تمام قشرهای دیگر مردم جهان سرمایه‌داری، شیوه‌های گوناگون اسارت و غارت و ورشکست کردن دهقانان و فارم‌های کشورهای امپریالیستی و خلق‌های کشورهای وابسته، برقراری کنترل بر سرمایه دیگران و اختناق مالی موسسات سرمایه‌داری غیر-انحصاری، معاملات مختلف مالی، از کسب سود موسسان گرفته تا بورس بازی که درآمدهای هنگفت نصیب "نواب زدویندهای مالی" می‌کند و شیوه‌های بی‌شمار برای استفاده از دولت به منظور بدست آوردن سودهای انحصاری. تجزیه و تحلیل شیوه‌های بدست آوردن سود انحصاری نشان می‌دهد، که سلطه انحصارات با منافع اکثریت مردم وارد تضاد آشتی‌ناپذیر شده است. "انحصارات سرمایه‌داری، دشمن عمده طبقه کارگر هستند. این انحصارات همچنین دشمن عمده روستائیان، پیشه‌وران و سایر مالکین کوچک شهری،

اکثریت کارمندان و روشنفکران و حتی بخشی از سرمایه‌داران متوسط می‌باشند^۱.

۳. تناسب میان سود انحصاری و سود متوسط در دوران امپریالیسم

در ارتباط با مسئله سود انحصاری، بررسی مسئله چگونگی تأثیر قانون سود متوسط در دوران امپریالیسم ضروری‌تر گردد.

چنان‌که می‌دانیم قانون سود متوسط و بهای تولید در دوران سرمایه‌داری پیش از انحصاری نقش عظیمی داشت. مارکس دگرسانی در مقولات ارزش و تشکیل قیمت‌ها را در مرحله رقابت آزاد با قانون سود متوسط پیوند می‌داد. مکانیسم تشکیل سود صنعتی و سود بازرگانی، نرخ بهره و درآمد کارفرمائی و بهره ارضی در شرایط سرمایه‌داری برپایه این قانون عمل می‌کرد. بدین‌سان قانون سود متوسط بیانگر رابطه میان تولید و تقسیم اضافه‌ارزش در جامعه سرمایه‌داری بود. در آثار مارکسیستی درباره مسئله قانون سود متوسط در دوران امپریالیسم، عقاید مختلف بیان شده است. عده‌ای از اقتصاددانان بر آنند که قانون سود متوسط در دوران امپریالیسم نیز به همان شکل سابق خود عمل می‌کند، با این تفاوت که فقط در دوره زمانی طولانی‌تر خود را نمایان می‌سازد. برخی دیگر معتقدند که این قانون در دوران امپریالیسم دگرسان می‌شود و دوتنوع سود متوسط پدید می‌آید: یکی در بخش انحصاری اقتصاد (در سطح بالاتر) و دیگری در بخش غیرانحصاری (در سطح پایین‌تر). گروه سوم اقتصاددانان بر این نظرند که سود متوسط فقط در میدان عمل سرمایه انحصاری بوجود می‌آید و در حیطه عمل سرمایه غیرانحصاری تشکیل این سود بادشواری همراه است. در این مورد نظریات دیگری هم وجود دارد.

هنگام بررسی مسئله تشکیل سود متوسط و سود فوق العاده انحصاری در دوران امپریالیسم باید این نکته را در نظر داشت که سلطه سرمایه انحصاری اکنون نیز برپایه گسترده سرمایه‌داری غیرانحصاری بوجود می‌آید. از مجموع بیش از ۱۱ میلیون کمپانی و موسسات خصوصی ایالات متحده آمریکا فقط چند هزار کمپانی عظیم (شاید حتی کم‌تر) انحصاری هستند. بقیه آن‌ها، یعنی انبوه عظیم چند میلیونی را، موسسات غیرانحصاری تشکیل می‌دهند، که هیچ‌گونه سود انحصاری به دست نمی‌آورند. بیش از یک سوم رشته‌های صنعتی ایالات متحده آمریکا را رشته‌هایی تشکیل می‌دهند که تولید در آن‌ها یا اصلاً انحصاری نیست و یا به میزان کم انحصاری است. از آن جمله است برخی

۱. برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی، به زبان روسی، صفحه ۲۷.

رشته‌های صنایع چوب، میل سازی، نان‌پزی، دوزندگی، چرم‌سازی، تولید پنبه و روغن، صنایع نساجی و غیره. رشته‌های کشاورزی نیز گرچه درچنگ انحصارهای صنعتی و تجاری اسیرند، ولی دربخش اعظم خود انحصاری نشده‌اند. طبیعی است که درمیان این رشته‌های تولیدی رقابت آزاد سرمایه‌داری و جریان آزاد سرمایه انجام می‌گیرد. لنین می‌نویسد: "سرمایه" انحصاری در هیچ جای دنیا بدون رقابت آزاد در سلسله کاملی از رشته‌ها وجود نداشته و نخواهد داشت" ۲.

رقابت میان رشته‌ای و تاثیر آن بر تقسیم اضافه ارزش در دوران امپریالیسم

سلطه انحصارات، رقابت میان رشته‌ای را از بین نمی‌برد، گرچه شرایط تازه‌ای برای آن بوجود می‌آورد. تجربه نشان می‌دهد که با وجود موانع معینی که انحصارات به وجود می‌آورند، در دوران امپریالیسم نیز سرمایه از رشته‌ای به رشته دیگر جریان می‌یابد. انحصاری شدن تولید مهم‌ترین محصولات و قیمت‌های انحصاری کلان این محصولات، باعث گسترش رشته‌های جدیدی می‌گردد که محصولات آن‌ها می‌توانند با موفقیت جانشین محصولات سنتی شوند. رقابت میان موسسات تولیدکننده کائوچوی طبیعی و موسسات تولیدکننده کائوچوی مصنوعی، یا رقابت میان موسساتی که چرم طبیعی تولید می‌کنند و موسسات تولیدکننده چرم مصنوعی، بر این زمینه قرارداد.

به‌طورکلی این یک تصور نادرست است که گویا سلطه انحصارها برای انتقال سرمایه از رشته‌ای به رشته دیگر مانع جدی و غیرقابل عبور بوجود می‌آورد. هیچ انحصاری، اگر سود بیشتری تامین کند، قادر نیست رشته تحت سلطه خود را در برابر رقیبان، کاملاً غیرقابل نفوذ گرداند. به این جهت در مرحله امپریالیسم نیز، اشکال قدیمی حایجا شدن سرمایه‌ها، یعنی انتقال مستقیم آن‌ها از رشته‌ای به رشته دیگر همچنان باقی می‌ماند.

جابه جایی سرمایه میان رشته‌های مختلف تولید مسئله‌ای است که نمی‌توان آن را بدون در نظر داشتن نقش فزاینده دولت‌های امپریالیستی مورد بررسی قرارداد. ضرورت مداخله دولت در اقتصاد از آن جهت است که بر اثر سلطه انحصارات، تضادهای بازتولید اجتماعی روبه‌شدت می‌گذارد. بدین معنی که در نتیجه انتقال سرمایه خصوصی به سودآورترین رشته‌ها، رشته‌های قدیمی زوال پیدا می‌کند. رشته‌های قدیمی اگر نتوانند سودهای کلان برای الیگارشی مالی تامین کنند، سرمایه انحصاری خصوصی به سوی آن‌ها جلب نخواهد شد. اما رشته‌های قدیمی نیز برای بازتولید اجتماعی ضرور هستند. از این جاست که

دولت، برای حفظ منافع عام بورژوازی انحصاری، مسئولیت اداره رشته‌های قدیمی را خود برعهده می‌گیرد و سرمایه دولتی را به این رشته‌ها جاری می‌کند. به حساب مالیات‌دهندگان، دولت سرمایه‌های اساسی رشته‌های قدیمی را نوسازی می‌نماید، برای رشد آن‌ها کمک مالی می‌دهد، به روند تراکم و تمرکز تولید در این رشته‌ها یاری می‌رساند، و بدین‌سان سودآوری آن‌ها را تامین می‌کند. در تامین منابع مالی رشته‌های جدید تولید نیز نقش دولت‌های امپریالیستی روز-افزون است زیرا، در شرایط کنونی، این کار نیاز به سرمایه‌گذاری‌های هنگفت دارد.

از آنجا که موسسات رشته‌های جدید نامدت معینی سودآور نیستند، در مراحل اولیه انحصارات برای سرمایه‌گذاری در آن‌ها رغبت و تمایل نشان نمی‌دهند، اما همین که تولید در این رشته‌ها به برکت سرمایه‌گذاری‌های دولتی روبه راه شد و سودآور گردید، سرمایه خصوصی سیل‌آسا به سوی آن‌ها هجوم می‌برد.

معمولاً "چنین تصور می‌شود که روند روبه‌افزایش سهم سرمایه‌آسای (استوار) در رشته‌های تولیدی درازمدت، مانع عمده‌ای در برابر سیلان سرمایه از یک رشته به رشته دیگر می‌شود و لذا، سرمایه نامدتی که در رشته معینی از تولید باقی است، نمی‌تواند به رشته پرسودتر دیگر انتقال پیدا کند. ولی دولت امپریالیستی در شرایط سرمایه‌داری معاصر، استهلاک سریع سرمایه‌آسای را تشویق می‌کند و در نتیجه، این کار، استهلاک پولی سرمایه‌آسای زودتر از استهلاک فیزیکی آن انجام می‌گیرد. بنابراین، مانعی که در بالا به آن اشاره شد، به میزان قابل ملاحظه‌ای برطرف می‌شود. بعلوه اعطای اعتبارات که ابعاد وسیع به خود گرفته، کار انتقال سرمایه را به رشته‌های پرسودتر به میزان زیاد تسهیل می‌کند.

در دوران امپریالیسم جریان نیروی کار از ناحیه‌ای به ناحیه دیگر و یا از رشته‌ای به رشته دیگر به میزان زیاد افزایش یافته است. این وضع، هم ناشی از گسترش انواع وسایل نقلیه، و هم زائیده بیکاری مزمونی است که کارگران را ناگیر می‌سازد در جستجوی کار پیوسته از جایی به جای دیگر نقل مکان کنند. بحران‌های اقتصادی نیز، که در دوران امپریالیسم برکثرت آن‌ها افزوده شده، هر بار با نیروی تازه‌تر سرمایه را به انتقال از رشته‌های کم‌سودتر به رشته‌های پرسودتر برمی‌انگیزند.

بدین‌سان، رقابت میان رشته‌های در شرایط کنونی، هم به اشکال سابق وهم به اشکال جدیدی که زائیده امپریالیسم است، انجام می‌گیرد. در روند رقابت میان رشته‌های انحصارها، موسسات غیرانحصاری و نیز سرمایه‌های متعلق به دولت بورژوائی شرکت دارند. بنابراین، از آنجا که امپریالیسم رقابت میان رشته‌های را از بین نمی‌برد، لذا گرایش در جهت همتراز شدن اضافه ارزش باسود متوسط نیز همچنان باقی می‌ماند.

بنابراین، امروزه نیز نقش عینی رقابت میان رشته‌های عبارت است از همسطح کردن نرخ‌های متفاوت سود در رشته‌های مختلف با نرخ واحد سود متوسط و تقسیم اضافه ارزش تولید شده در جامعه بر پایه نرخ متوسط.

تأثیر انحصارات بر روند تقسیم اضافه ارزش

ولی چگونگی روابط میان سرمایه‌داران رشته‌های مختلف در دوران امپریالیسم نه فقط بر حسب رقابت میان رشته‌های، بلکه به وسیله انحصارات مسلط بر اقتصاد نیز تعیین می‌شود. به این جهت این سؤال پیش می‌آید: انحصارات چه نقشی در روابط میان رشته‌های به عهده دارند؟ کارل مارکس خاطر نشان کرده است که اگر تراژدن اضافه ارزش با سود متوسط در رشته‌های مختلف تولید با مانعی به صورت انحصارات مواجه می‌گردید، این انحصارات می‌توانستند از راه قیمت‌های انحصاری درآمدی بیش از سود متوسط برای خود تضمین کنند. این انحصارات در این صورت علاوه بر سود متوسط، سود فوق‌العاده انحصاری نیز که منبع آن بخشی از اضافه ارزش تولید شده در رشته‌های غیر انحصاری و نیز بخشی از ارزش نیروی کار است، دریافت می‌کردند.^۳ تمام این احکام کارل مارکس دارای اهمیت اصولی برای دوران امپریالیسم بوده و به درک یک سلسله از مهم‌ترین معضلات این دوران یاری می‌رسانند.

و. ای. لنین، ضمن بررسی انحصارات در دوران امپریالیسم، نوشت: "... انحصار سود فوق‌العاده عاید می‌کند، یعنی سودی اضافه و مافوق سودی که در تمام عرصه سود سرمایه‌داری عادی و معمول است"^۴. بنابراین، سلطه انحصارات بر اقتصاد مانع از آن می‌شود که، از طریق مکانیزم رقابت میان رشته‌ای، تمامی اضافه ارزش تولید شده در جامعه بر اساس سود برابر برای سرمایه برابر، تجدیتقسیم شود. انحصارات در برابر سیلان آزاد سرمایه در میان رشته‌ها، ایجاد موانع (قیمت‌های انحصاری وغیره) می‌کنند و در نهایت بخشی از ارزش اضافی تولید شده در رشته‌های مختلف را می‌ربایند و به این بخش امکان نمی‌دهند که در روند توزیع عمومی، توزیع بین سرمایه‌های نابرابر حسب نرخ متوسط، شرکت کنند.

در عین حال انحصارات قادر نیستند رقابت میان رشته‌ای را براندازند. انحصارات با قرار گرفتن در وراء رقابت و در کنار رقابت، می‌توانند نه همه، بلکه فقط بخشی (کم‌تر یا بیش‌تر) از اضافه ارزش را به صورت سود فوق‌العاده برابیند و تصاحب کنند. ولی بر سرمایه‌های اضافه ارزش چه می‌آید؟ پاسخ به این پرسش را

۳. ک. مارکس، ف. انگلس. مجموعه آثار، جلد ۲۵، بخش دوم، صفحات ۳۳۷ و ۳۳۱ - ۴۳۲

۴. و. ای. لنین. مجموعه کامل آثار، جلد ۳۰، صفحه ۱۷۳.

می‌توان درسرخان لنین که دربالا ذکرشد، یافت. سود "معمولی و عادی" سرمایه‌داری، چیزی جز سود متوسط نیست. بنابراین، بخش باقی‌مانده از اضافه ارزش اجتماعی، پس از کسر سود فوق‌العاده انحصاری، تحت تاثیر رقابت میان رشته‌ای، برحسب اصل قدیمی سرمایه‌داری: سود برابر برای سرمایه‌برابر، تقسیم می‌شود.

دو نوع سود در سرمایه‌داری و روابط متقابل آنها

درک مکانیسم تشکیل سود متوسط در دوران امپریالیسم و همراه با آن درک روند پیدایش سود فوق‌العاده انحصاری، فقط در صورت بررسی تناسب میان انحصار و رقابت میسر است. رقابت، برای گرایش درجهت همتراز شدن نرخ سود درشته‌های مختلف اقتصاد سرمایه‌داری شرایط عینی پدید می‌آورد. انحصار برعکس، با ایجاد مانع در برابر رقابت و با محدود کردن دامنه آن، بخشی از اضافه ارزش تولید شده در رشته‌های تولیدی غیر انحصاری را برای خود تضمین می‌کند و به این بخش امکان نمی‌دهد که در روند عام همتراز شدن سود قرار گیرد.

بنابراین، در شرایط سرمایه‌داری انحصاری، تقسیم اضافه ارزش اجتماعی تحت تاثیر دو عامل رقابت و انحصار صورت می‌پذیرد. در شرایط امپریالیسم، مجموع اضافه ارزش هم برحسب میزان سرمایه (سود برابر در مقابل سرمایه‌برابر) و هم برحسب نیروی انحصار (سود فوق‌العاده انحصاری) تقسیم می‌شود. از این رو، در دوران امپریالیسم، نرخ متوسط سود عبارت است از نسبت اضافه ارزش اجتماعی، پس از کسر آن بخش که سود فوق‌العاده انحصاری را تشکیل می‌دهد، بر مجموع سرمایه پرداخت شده جامعه. بدین سان، انحصارات علاوه بر سود متوسطی که در مقابل سرمایه خود می‌برند، یک سود فوق‌العاده انحصاری نیز کسب می‌کنند.

قبلا خاطر نشان ساختیم که در دوران امپریالیسم سه نوع قیمت در بازار وجود دارد: قیمت‌های کلان انحصاری، قیمت‌های نازل انحصاری، و قیمت‌های غیر انحصاری. این وضع ممکن است چنین تصویری را ایجاد کند که انحصارات از طریق قیمت‌های انحصاری به هیچ گونه سود متوسطی دست نمی‌یابند، و سود متوسط در عرصه رشته‌های انحصاری محتوای خود را از دست داده و فاقد معنا و مفهوم شده است. اجزاء متشکله سودی که انحصارات کسب می‌کنند، در ظاهر محسوس و مشهود نیستند. سود متوسط گرچه در پس شکل عام سود انحصاری پنهان است، ولی در واقع یکی از اجزاء این سود بوده و اهمیت خود را در عرصه انحصاری اقتصاد از دست نداده است.

سود متوسط واقعیت خود را به صورت مختلف بازمی‌شناساند: اگر انحصار معینی

به این یا آن علت از هم بپاشد، ولی اعضاء سابق آن به کارتولیدی خود ادامه دهند، آنان می‌توانند روی دریافت سود متوسط حساب کنند (احتمال دارد که بعضی از آنها بتوانند به طور موقت سود فوق‌العاده انحصاری نیز به دست آورند)، و نیز زمانی که از موسسات مستقل انحصارجدیدی بوجود می‌آید، سود متوسطی که اعضای این انحصار پیش از شرکت در اتحاد انحصاری به دست می‌آوردند، نقش راهنما را در تعیین کارآئی این انحصار برعهده می‌گیرد. این سود متوسط به مثابه ملاک ویژه‌ای برای سنجش میزان سود فوق‌العاده انحصارهای مختلف و حداقل سودآوری برای انحصارها عمل می‌کند.

روند پیدایش و دریافت سود متوسط، در عرصه غیرانحصاری اقتصاد، به نحوی نمایان‌تر به چشم می‌خورد. در اینجا قیمت بازار کالاها، علی‌القاعده، در حول بهای تولید نوسان دارد. بسیاری از سرمایه‌داران که در انحصارات شرکت ندارند، به علت بالا بردن هزینه تولید، رقابت را تحمل نکرده، ورشکست می‌شوند. ولی سود سرمایه‌دارانی که از عهده رقابت برمی‌آیند، به سوی سود متوسط گرایش می‌یابد. به این جهت برای به دست آوردن یک تصور واقعی از میزان سود متوسط در مجموعه اقتصاد یک کشور سرمایه‌داری، ضرورت دارد که نرخ متوسط سود در بخش غیرانحصاری آن کشور را در طی چندسال مورد بررسی قرارداد.

بدین ترتیب در دوران امپریالیسم، اضافه ارزش به دو شکل ظاهر می‌گردد: به شکل سود متوسط و به شکل سود فوق‌العاده انحصاری. همزیستی این دو شکل اضافه ارزش نیز مانند در آمیختن سرمایه انحصاری با سرمایه غیرانحصاری، انحصار و رقابت در دوران امپریالیسم، پدیده‌ایست متضاد.

فصل هشتم

ویژگی‌های بازتولید سرمایه در شرایط کنونی

۱. تغییر شرایط بازتولید سرمایه‌داری پس از جنگ جهانی دوم

بازتولید سرمایه‌داری اجتماعی در نخستین سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، در قیاس با دوره پیش از جنگ، ویژگی‌هایی پیدا کرد. آهنگ رشد تولید صنعتی سرمایه‌داری افزایش یافت. این آهنگ که طی ۱۸ سال پیش از جنگ به طور متوسط $\frac{2}{3}$ درصد بود، طی سال‌های ۱۹۵۱-۱۹۷۰ به $\frac{5}{3}$ درصد رسید. اما بی‌شباتی شدید، خلعت روند بازتولید را در این سال‌ها تشکیل می‌داد. طی این دوره رکود و کساد فراوان در تولید صنعتی مشاهده می‌شد.

روند بازتولید در کشورهای مختلف به اشکال مختلف انجام می‌گرفت. ناموزونی این روند به شدت افزایش یافته بود: ژاپن، ایتالیا و جمهوری فدرال آلمان از آهنگ بالای رشد برخوردار بودند، ولی اقتصاد انگلیس به کندی پیش می‌رفت. جهان سرمایه‌داری ۴ بحران اقتصادی را از سرگذراند. تولید صنعتی ایالات متحده آمریکا، ژاپن، جمهوری فدرال آلمان، انگلیس و ایتالیا از سال ۱۹۵۰ تا سال ۱۹۷۰ در مقایسه با سطح رشد به دست آمده در سال‌های پیش ۱۱ مرتبه دستخوش کاهش گردید. چنین گاهشی در فرانسه در ۹ مورد مشاهده شد. در رشد ادواری اقتصاد جهانی سرمایه‌داری یا اصطلاح ناهمزمانی وجود داشت. با این که هر دورتناوبی چندین سال طول می‌کشید، ولی بحران در آن واحد و یک‌زمان دامنگیر تمام کشورهای سرمایه‌داری نمی‌شد.

فقدان مرحله افت شدید و ناگهانی در تولید، از ویژگی‌های رشد ادواری اقتصاد کشورهای سرمایه‌داری در سال‌های پس از جنگ بود. خزیدن اقتصاد سرمایه‌داری به سوی بحران نوبتی، به تدریج انجام می‌گرفت. مراحل بحران و رکود، معمولا کوتاه مدت بود و در مواردی هم، مرحله رکود اصلا پیش

حولانی تر شدن مراحل رونق و اعتلاء و آهنگ نسبتا سریع رشد نیز از خصوصیات رشد ادواری اقتصاد سرمایه‌داری پس ارجنگ بود . بحران‌های اقتصادی درکشور عمده سرمایه‌داری، یعنی ایالات متحده، آمریکا بیش از سایر کشورها تکرار می‌شد . برای یک دوره، مشخص که سال‌های پس از خاتمه جنگ تا بحران اقتصادی ۱۹۷۴-۱۹۷۵ را دربرمی‌گیرد، این جریان رشد ادواری اقتصاد سرمایه‌داری خصلت‌نما بود . ویژگی‌های بحران سال‌های ۱۹۷۴-۱۹۷۵ در صفحات آینده مورد بررسی قرار خواهند گرفت .

انقلاب علمی- فنی نیز ساختار اقتصادی کشورهای سرمایه‌داری را دستخوش تغییر گردانید . افزایش سهم صنایع از ۳۳٪ تولید ناویژه در سال ۱۹۵۰ به ۳۶٪ در سال ۱۹۷۰ در کشورهای رشدیافته سرمایه‌داری، و از ۱۷٪ به ۲۵٪ درکشور- های در حال رشد، بیانگر این تغییر بود . صنایع سنگین، در قیاس با صنایع سبک، از آهنگ رشد بالاتری برخوردار بود، که در نتیجه آن، سهم تولید صنایع سنگین در مجموع تولید صنعتی کشورهای رشدیافته سرمایه‌داری از ۶۰٪ به ۷۰٪ و در کشورهای در حال رشد از ۳۰٪ به ۴۵٪ افزایش یافت .

بازتولید سرمایه‌داری تاثیر تمام تضادهای ناشی از بحران عمومی سرمایه‌داری را بر خود آزمود . تشدید تضادهای داخلی و خارجی تاثیر خود را بر رشد ادواری اقتصاد باقی گذاشت : عمیق‌تر شدن تضاد میان خصلت اجتماعی تولید و شکل خصوصی - سرمایه‌داری تصاحب، گسترش انقلاب علمی- فنی، رشد سرمایه‌داری انحصاری- دولتی و تشدید تمام تضادهای اجتماعی، افزایش عظیم اقتدار سیستم جهانی اقتصاد سوسیالیستی و کامیابی‌های سوسیالیسم در مسابقه اقتصادی با سرمایه‌داری و سرانجام تلاشی و فروریختن سیستم استعماری امپریالیسم .

تاثیر سیستم جهانی سوسیالیسم و تلاشی سیستم استعماری بر بازتولید سرمایه‌داری

با تشکیل سیستم جهانی سوسیالیسم و افزایش قدرت و پیروزی‌های این سیستم در مسابقه اقتصادی با سرمایه‌داری، امپریالیسم در برابر یک مسئله قرار گرفت : حفظ نظام اجتماعی سرمایه‌داری با هروسيله ممکن . چه در ایالات متحده، آمریکا و چه در کشورهای سرمایه‌داری اروپای غربی، مسئله آهنگ رشد اقتصادی به مسئله مورد توجه دولت‌های بورژوازی بدل شده است . سرمایه انحصاری با استفاده از سیستم سرمایه‌داری انحصاری- دولتی، از آنجمله "هم‌پیوندی" امپریالیستی، می‌کوشد روند بازتولید را تشویق کند، آهنگ رشد اقتصادی را به پیش بنزاند و مانع شکست سرمایه‌داری در مسابقه اقتصادی با سوسیالیسم گردد .

امپریالیسم که به طور ناگزیر به مسابقه اقتصادی با سوسیالیسم تن داده

است، در عین حال امید خود را از جنگ تجاوزی علیه جهان سوسیالیسم، که یکی از علل نظامی کردن روزافزون اقتصاد سرمایه‌داری است، از دست نداده است. نظامی کردن اقتصاد تاثیر متضاد بر رشد ادواری سرمایه‌داری برجای می‌گذارد. نظامی کردن که در مرحله آغازین خود رونقی در وضع اقتصاد ایجاد می‌کند و می‌تواند اعتلای گذرای معینی در آن پدید آورد، در آخرین تحلیل باعث کاهش آهنگ رشد تولید، گسترش تورم، بدتر شدن وضع زحمتکشان، تضعیف بنیه اقتصادی و به طور کلی تشدید بی‌ثباتی آن می‌گردد.

تلاشی سیستم استعماری امپریالیسم نیز در جریان رشد اقتصادی پس از جنگ تاثیر داشت. گام نهادن کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره سابق به راه مبارزه بخاطر استقلال اقتصادی و برانداختن عقب‌ماندگی، تقاضای جدیدی برای ماشین‌آلات و ابزار و سایر محصولات بخش اول (I) تولید اجتماعی کشورهای رشد یافته سرمایه‌داری بوجود می‌آورد.

در عین حال رشد اقتصاد ملی، بخصوص رشد بخش دولتی در کشورهای که در راه رشد غیرسرمایه‌داری گام نهاده‌اند، برای رشد اقتصادی این کشورها استقلال نسبی پدید می‌آورد و آن‌ها را در قبال بحران‌های اقتصادی جهانی کم‌تر آسیب‌پذیر می‌سازد. تمام این‌ها تاثیر تضعیف‌کننده معینی بر جریان رشد ادواری کشورهای رشد یافته سرمایه‌داری باقی می‌گذارد.

مبارزه طبقاتی زحمتکشان کشورهای سرمایه‌داری نیز تاثیر معینی بر بازتولید سرمایه‌داری دارد. افزایش قدرت سیستم جهانی سوسیالیسم، بالا رفتن سطح زندگی زحمتکشان کشورهای سوسیالیستی، شرایط مبارزه طبقه کارگر کشورهای سرمایه‌داری را در راه منافع حیاتی خود تسهیل می‌کند. پس از جنگ جهانی دوم جنبش اعتصابی طبقه کارگر شدت یافت (که درباره آن به تفصیل بیشتر در فصل دهم سخن خواهد رفت). مبارزه پرولتاریا، بورژوازی کشورهای رشد یافته سرمایه‌داری را نه فقط به افزایش دستمزد اسمی، بلکه تا حدودی به افزایش دستمزد واقعی و نیز افزایش هزینه‌های مربوط به بیمه کارگران ناگزیر ساخت. افزایش دستمزد وضع اقتصادی را فعال‌تر کرد، و تا حدود معینی قدرت خرید را در سطح نسبتاً بالایی نگاه داشت و شرایط را برای سامان‌یابی محصول اجتماعی تسهیل کرد و بالنتیجه تاثیر ملایم‌کننده بر سیر بحران‌های اضافه تولید اقتصادی باقی گذاشت.

انقلاب علمی - فنی و بازتولید سرمایه‌داری

انقلاب علمی و فنی معاصر تاثیر متضاد بر روند بازتولید اجتماعی سرمایه و سیر رشد ادواری سرمایه‌داری باقی می‌گذارد. انقلاب علمی و فنی که موهبتی برای جامعه بشری است، در شرایط سرمایه‌داری با دشواری‌های جدی برای مجموع

روند بازتولید اجتماعی همراه است. دریک سو، انقلاب علمی وفنی که بازتاب پیشرفت در رشد نیروهای مولده است، موجب رشد خروشان رشته‌های جدید تولیدی و بالنتیجه انگیزه‌ای برای مرحله‌ء اعتلاء می‌گردد. این انقلاب تولید تعداد کثیری کالاهای مصرفی درازمدت را موجب می‌شود، که این خود به رشد مجموع صنایع یاری می‌رساند. ولی ازسوی دیگر پیدایش رشته‌های جدید صنعتی با زوال یک سلسله رشته‌های قدیمی که برای صدها هزارنفر کارگر ایجاد کار می‌کرد، همراه است. سرمایه‌داری برای این کارگران شخص تازه و کار تازه تامین نمی‌کند. به این ترتیب، در مراکز صنایع نساجی وزغال سنگ ونظایر آن‌ها، مناطق به اصطلاح فقرزده بوجود می‌آید. اهالی این نواحی کار خود را از دست می‌دهند، دستخوش فقر شدید می‌گردند، و از امکان دستیابی به وسیله‌ء زندگی محروم می‌شوند. درنتیجه‌ء گسترش اتوماسیون، هزاران کارگر کار خود را از دست می‌دهند، بدون آن که امیدی برای یافتن کار تازه داشته باشند. به این ترتیب بیکاری باصطلاح تکنولوژیک پدید می‌آید.

تمام این‌ها قدرت خرید توده زحمتکشان را محدود می‌کند، شرایط فروش وسامانیایی محصول تولید شده را دشوارتر می‌کند و در آخرین تحلیل مقدمات بحران‌های عمیق اضافه تولید را فراهم می‌سازد.

به طوری که می‌دانیم نوسازی سرمایه‌ء اساسی، بنیاد مادی رشد ادواری سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد. انقلاب علمی- فنی بر روند نوسازی سرمایه اساسی نیز تاثیر بسیار پیچیده‌ای باقی می‌گذارد. این انقلاب نیاز به ماشین- آلات و ابزار جدید و بناهای تولیدی را افزایش می‌دهد و به این ترتیب با افزایش تقاضا برای عناصر متشکله سرمایه اساسی، انگیزه‌ای برای گسترش تولید وسایل تولید می‌گردد. انقلاب علمی و فنی موجب تسریع استهلاک معنوی ماشین‌آلات و ابزار و ادوات می‌شود و با کوتاه کردن مدت استهلاک، انگیزه‌ء دیگری برای رشد تولید پدید می‌آورد. درعین حال میزان متوسط سرمایه لازم برای اشتغال کارکنان افزایش می‌یابد. چنان که طی ۲۰ سال (از ۱۹۴۸ تا ۱۹۶۸) میزان متوسط این سرمایه در ایالات متحدهء آمریکا، به اندازه‌ء ۵۹٪ افزایش یافت. این امر حاکی از افزایش ترکیب تکنیکی (فنی) و برهمن پایه افزایش ترکیب ارگانیک (آلی) سرمایه است. کاهش نسبی سهم سرمایه متغیر، با افزایش ارتش ذخیره‌ء صنعتی کار همراه است که خود مانع گسترش بازار داخلی و بالنتیجه باعث دشوار شدن و بفرنجی کار سامان یایی حجم روز افزون محصولات می‌گردد.

رقابت میان سرمایه‌داران آنان را وامی‌دارد که پیش از موعد استهلاک ماشین و افزار کهنه، به کار بست تکنیک نوری آورند. به این ترتیب ذخایر عظیمی از ظرفیت بلااستفاده تولیدی بوجود می‌آید. در سال ۱۹۷۵، در کشورهای عضو "بازار مشترک" بیش از یک چهارم ماشین آلات و در ایالات متحدهء آمریکا

۳۵٪ ماشین آلات، بیکار خوابیده بودند. بدین سان باصطلاح اضافه انباشت سرمایه اساسی بوجود می‌آید، که باعث افزایش سهم سرمایه اساسی در واحد محصول می‌شود - وضعی که توجیه اقتصادی نداشته و موجب تضعیف انگیزه برای گسترش سرمایه اساسی می‌گردد و برآهنگ رشد سرمایه‌گذاری تاثیر منفی به جای می‌گذارد. در نتیجه همه این‌ها، از میزان هزینه برای نوسازی و گسترش سرمایه مولد کاسته می‌شود، سفارش برای محصولات بخش I و پیش از همه برای تولید وسایل تولید برای تولید وسایل تولید محدود می‌گردد، که این خود از آهنگ رشد صنعتی می‌کاهد و به رکود درازمدت در امور ساختمان تولیدی می‌انجامد. تمام این پدیده‌های پیچیده و متضاد حاکی از امکانات محدود مناسبات تولیدی سرمایه‌داری معاصر در بهره‌گیری از دستاوردهای انقلاب علمی - فنی است.

سرمایه‌داری انحصاری - دولتی و باز تولید سرمایه‌داری

در کتب اقتصادی بورژوائی مصرأ از این اصل دفاع می‌شود که همراه با افزایش دخالت دولت در اقتصاد و استفاده از تکنیک شمارگر الکترونیک و برنامه ریزی تولید، سرمایه‌داری سرانجام خواهد توانست به بحران‌های اضافه تولید پایان دهد. به عقیده اقتصاددانان بورژوائی، گسترش سرمایه‌داری انحصاری - دولتی گویا کار را به دگرسانی سرمایه‌داری و تبدیل آن به تولید برنامه‌ریزی شده و نظم یافته می‌کشد. تئوری‌هایی بوجود آمده که به ادعای آن‌ها در شرایط کنونی گویا گرایش‌های رشد برنامه‌ای برگرایش‌های رشد توأم با هرج و مرج تفوق می‌یابد.

تردیدی نیست که تراکم و تمرکز سرمایه، بیانگر تشدید خصلت اجتماعی تولید است. تعداد ناچیزی از عظیم‌ترین کورپوراسیون‌ها بخش قاطع تولید محصولات این یا آن رشته را در دست‌های خود متمرکز می‌سازد. انحصارات با بهره‌گیری گسترده از تکنیک شمارگر الکترونیک، برای محاسبه میزان تولید محصولات و ایجاد تناسب ضرور میان حلقه‌های جداگانه مجتمع عظیم تولیدی، تجاری و مالی تحت کنترل گروه مالی معین، به نحوی از انحاء امکان بدست می‌آورند. آنان می‌توانند حتی کاهش میزان تقاضا را از پیش حدس بزنند و از اضافه تولید کالاهای مصرفی در چنان مقیاسی که مثلاً در زمان بحران سال‌های ۱۹۲۹-۱۹۳۳ پدید آمد، پیش‌گیری کنند. در همین معنا است که سخنان لنین درباره این که سلطه انحصارات پایه تولید کالائی، یعنی تاثیر خود به خود قانون ارزش را متزلزل می‌سازد، توجیه خود را می‌یابد. کار بخش معینی از انحصارات کلان برای "خزانه"، یعنی برای بازار تضمین شده دولتی نیز، تا حدود معینی امکان می‌دهد تا از میزان اضافه تولید کالاها کاسته شود.

ولی تکامل امر برنامه ریزی و سازمان دهی تولید در چارچوب یک کمپانی یا حتی در چارچوب یک گروه مالی، هرج و مرج حاکم بر تولید اجتماعی را در مجموع خود، از میان نمی برد و نمی تواند ببرد. رقابت شدید، هم در داخل انحصارات هم میان انحصارات یک رشته معین و هم میان انحصارات رشته های هم مرز به جای خود باقی است. علاوه بر این، در هر کشور امپریالیستی تعداد کثیری موسسات بزرگ و متوسط و کوچک غیر انحصاری وجود دارد، که هنوز هم به میزان قابل توجهی محصول تولید می کنند. تولید در این بخش را نمی توان تحت کنترل و تنظیم مستقیم درآورد، و اما تنظیم غیر مستقیم دارای کارآئی لازم نیست. سرانجام، رقابت شدید در بازارهای خارجی دست نخورده باقی می ماند و هیچ گونه توافق بازرگانی و اقتصادی قادر به برانداختن این رقابت نیست. بدین ترتیب مادام که مناسبات تولیدی سرمایه داری باقی است، رقابت و هرج و مرج تولید سرمایه داری نیز در مجموع باقی خواهد ماند.

در عین حال، نفی کارآئی معین مداخله روز افزون دولت بورژوازی در روند بازتولید سرمایه داری کاری است خطا. پس از جنگ جهانی دوم، دول برخی کشورها با استفاده از نظام مالیاتی، و یا توسل به سرمایه گذاری دولتی و برنامه ریزی اقتصادی، به یک رشته تدابیر ضد بحرانی وسیع روی آور شدند. در مراحل اعتلاء با اصطلاح به سرد کردن وضع اقتصاد، یعنی ایجاد ممانعت و محدودیت مصنوعی در برابر رشد بیش از اندازه تولید متوسل می شوند و در مراحل بحران، برعکس، به "گرم کردن" آن می پردازند. سرمایه انحصاری برای تشویق تولید به هنگام بحران و تضعیف پیامدهای آن برای انحصارهای بزرگ، از بودجه دولت استفاده می کند. این گونه تدابیر دولت بورژوازی، در روند رشد ادواری اقتصاد سرمایه داری تاثیر معینی به جای می گذارد. ولی این تدابیر قادر نیستند خصلت ادواری بازتولید سرمایه داری را از میان بردارند و فقط تغییراتی در روند آن بوجود می آورند. سرمایه داری انحصاری - دولتی تضادهای بازتولید سرمایه داری را بر نمی اندازد و فقط آن را به عمق می راند. این سخنان انگلس صحت خود را نشان می دهند: "هریک از عناصری که در برابر تکرار بحران های نوع قدیم واکنش نشان می دهند، نطفه هایی از بحران به مراتب عظیم تر آینده را در خود نهفته دارند"^۱. این امر در آخرین تحلیل بدانجا منجر می شود که بحران، نه یکباره و نه به طور کامل، نقش خود را به مثابه انگیزه نوسازی سرمایه اساسی و وسیله استقرار قهری تناسب ضرور میان رشته های تولید اجتماعی ایفاء کند. بحران می تواند به طور موقت متوقف شود، تا بعد با نیروئی تازه برافروخته گردد. چنین بود مثلا بحران های ۱۹۵۷، ۱۹۶۱، ۱۹۶۷ و ۱۹۶۹ در ایالات متحده آمریکا و بحران های ۱۹۶۷ و ۱۹۷۲ در جمهوری فدرال آلمان.

ایجاد اختلال در مکانیسم عمل خود به خود بازتولید سرمایه‌داری به وسیله مداخله انحصاری - دولتی موجب بروز پدیده‌های رکودی در اقتصاد کشورهای سرمایه‌داری و پیدایش رشته‌ها و مناطقی می‌گردد که دستخوش نوسانات درازمدت بحرانی هستند. بی‌ثباتی در اقتصاد سرمایه‌داری در مجموع خود شدت می‌یابد. در اسناد کنفرانس احزاب کمونیست و کارگری (سال ۱۹۶۹) خاطرنشان می‌شود: "تنظیم انحصاری - دولتی که در اشکال و مقیاس‌هایی پاسخ‌گوی منافع سرمایه انحصاری است و هدف آن حفظ سلطه سرمایه انحصاری می‌باشد. قادر نیست نیروهای خود به خود بازار سرمایه‌داری را مهار کند. تقریباً هیچ یک از دول سرمایه‌داری از نوسانات و رکودهای ادواری قابل ملاحظه در اقتصاد درامان نبوده‌اند آهنگ سریع رشد صنعتی در کشورهای جداگانه جای خود را به آهنگ کند و چه بسا حتی کاهش تولید می‌دهد" ۲.

برخی ویژگی‌های بازتولید در جمهوری فدرال آلمان و ژاپن در دوران پس از جنگ

یکی از ویژگی‌های بازتولید سرمایه‌داری دوران پس از جنگ عبارت است از آهنگ رشد به حدکافی سریع تولید صنعتی در نیمه دوم سال‌های ۵۰ و آغاز سال‌های ۶۰ در کشورهای نظیر جمهوری فدرال آلمان و ژاپن. ایدئولوگ‌های بورژوازی انحصاری که تمایلات خود را به جای واقعیت می‌نشانند، درباره خصلت خارق العاده سرمایه‌داری در این کشورها و این که بنیاد آن را گویا "دگرسانی" سرمایه‌داری و غلبه آن بر تمام تضادها تشکیل می‌دهد، به سخن سرائی فراوان پرداختند. ولی ذرواقع، آهنگ سریع رشد تولید صنعتی این کشورها ناشی از تاثیر یک رشته عوامل موقت و گذرا بود.

اقتصاد ملی این دو کشور در جریان دومین جنگ جهانی دستخوش خسارات جدی گردید. احیاء اقتصاد ملی این کشورها مستلزم احداث گسترده موسسات صنعتی و خانه‌های مسکونی و سپس ایجاد موسسات تولیدکننده کالاهای مصرفی بود. هم‌زمانی احیاء اقتصاد این کشورها با آغاز انقلاب علمی - فنی، تقاضای جدیدی برای انواع جدید ماشین‌آلات بوجود آورد. در عین حال تجدیدبنای صنایع برپایه جدیدترین تکنیک، کاهش هزینه تولید رامیسراسخت و برای محصولات این دو کشور قدرت رقابت زیادی در بازارهای خارجی تامین کرد، که این نیز، به نوبه خود، انگیزه‌های تازه‌ای برای افزایش تولید بوجود آورد. پیش از جنگ، سهم آن گروه از کشورهای اروپایی که بعداً حکومت خلقی در آن‌ها برقرار شد، در صادرات آلمان ۶۰ درصد بود. گروه کشورهای آسیایی نیز

۲. کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری، صفحه ۲۹۷.

که بعدها به کشورهای سوسیالیستی بدل شدند، نصف صادرات ژاپن را جذب می‌کرد. جمهوری فدرال آلمان و ژاپن که از منابع مواد خام و بازار فروش سابق خود محروم شده بودند، ناگزیر بودند که به بازارهای جدید روی آورند، منابع مواد خام جدید دست و پا کنند و تولید مواد خام مصنوعی را شدیداً افزایش دهند، این امر ایجاد رشته‌های جدید تولید با اقلام صادراتی جدید را ایجاب می‌کرد، که به افزایش آهنگ رشد صنعتی کمک می‌نمود.

این واقعیت نیز حائز اهمیت فراوانی است که هزینه‌های نظامی ژاپن و جمهوری فدرال آلمان، بلافاصله پس از جنگ، نسبتاً کم بود. طبق برخی برآوردها، دست‌کم ۲٪ رشد تولید صنعتی سالانه ژاپن بدون همین عامل است. در جمهوری فدرال آلمان و ژاپن، جنگ باعث تشدید جدی استثمار طبقه کارگر گردید، استثمار که بدون این هم بی‌رحمانه بود. نرخ اضافه ارزش در آن‌ها از ۳۵۰ تا ۴۰۰ درصد نوسان داشت. دستمزد کارگران ژاپن ۲ تا ۴ بار کم‌تر از دستمزد کارگران همانند در ایالات متحده آمریکا بود، وهست. انحصارات آلمان غربی از راه استثمار کارگران خارجی سودفوق‌العاده هنگفت بدست می‌آوردند. تمام این‌ها نیز قدرت رقابت کالاهای آلمان غربی و ژاپن را در بازارهای جهانی بالامی‌برد و سطح عالی نرخ انباشت را برای آن‌ها تأمین می‌کرد.

تدابیر سرمایه‌داری انحصاری- دولتی نقش کم‌اهمیتی در تأمین آهنگ سریع رشد اقتصادی این دو کشور نداشت. تاریخ در برابر آلمان غربی و ژاپن این سؤال را قرارداده بود: در سیستم امپریالیسم، آیا آن‌ها به صورت یک کشور مستقل باقی می‌مانند یا به یک کشور درجه سوم، وابسته به سایر دول امپریالیستی، بدل می‌شوند؟ انحصارات جمهوری فدرال آلمان و ژاپن به کمک تدابیر سرمایه‌داری انحصاری- دولتی این مسئله را به سود خود حل کردند.

اعتبارات و وام‌های آمریکا در احیاء اقتصاد و رشد توان نظامی- صنعتی این دو کشور نقش قابل ملاحظه‌ای داشت. ولی تاثیربرانگیزنده تمام این عوامل در اواسط سال‌های ۷۰ به پایان رسید. اکنون جمهوری فدرال آلمان و ژاپن نیز به اندازه سایر کشورهای رشد یافته سرمایه‌داری زیر ضربات بحران اقتصادی نوبتی قرار گرفته‌اند.

۲. بررسی کوتاه رشد ادواری سرمایه‌داری پس از جنگ

بی‌شک فاحش، شاخص اقتصاد سرمایه‌داری در دوران بحران عمومی آن است. این بی‌شکاتی پیش از همه در خصلت خودویژه رشد ادواری سرمایه‌داری در دوران بحران عمومی و بخصوص در شرایط کنونی نمایان می‌گردد. این

بی‌ثباتی همچنین در اختلافات مکرر در عملکرد نظام اعتباری - مالی و گردش پولی، در تشدید رشد ناموزون رشته‌های جداگانه اقتصادی در چارچوب هریک از کشورهای امپریالیستی و نیز در ناموزونی رشد کشورهای جداگانه در چارچوب سیستم اقتصادی جهانی سرمایه‌داری بروز می‌کند.

رشد بحرانی سرمایه‌داری در سال‌های پس از جنگ، مظهر درخشان ناپایداری اقتصاد سرمایه‌داری است.

بحران اقتصادی سال‌های ۱۹۴۸-۱۹۴۹

رشد ادواری سرمایه‌داری که از بحران اقتصادی جهانی سال ۱۹۳۷ آغاز شده بود، با جنگ جهانی دوم متوقف گردید. این جنگ عظیم‌ترین بلیه برای تمام سیستم سرمایه‌داری بود. هم فاتحان و هم شکست‌خورندگان شدیداً ناتوان شدند. فقط سرمایه‌انحصاری ایالات متحده آمریکا از این جنگ سود برد. حجم کل تولید صنعتی ایالات متحده آمریکا، طی ۵ سال ۱۹۳۸-۱۹۴۳ به اندازه ۲/۷ برابر، و در رشته‌هایی که مستقیماً با صنایع جنگی پیوند داشتند به اندازه ۵-۱۰ برابر افزایش یافت. ولی در نتیجه بازگشت به مسیر اقتصاد زمان صلح (رکنورسیون)، تولید صنعتی ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۴۶ به اندازه ۳۲٪ نسبت به سطح سال ۱۹۴۳ پائین آمد. در سال‌های ۱۹۴۶-۱۹۴۷ رونق معینی در اقتصاد این کشور پدید آمد که پیش از همه معلول دو عامل بود: گسترش بازار داخلی به حساب تقاضای انباشته شده از زمان جنگ، و نیز آغاز روند بازسازی اقتصاد در کشورهای اروپای غربی که در زمان جنگ دچار خسارت شده بودند. اما، با وجود این، در سال ۱۹۴۸ در ایالات متحده آمریکا بحران اقتصادی در گرفت. تولید صنعتی در سال ۱۹۴۹ در قیاس با پایان سال ۱۹۴۸ به اندازه ۱۰٪ کاهش یافت و تعداد بیکاران به ۳/۷ میلیون نفر بالغ شد.

اقدامات دولت ایالات متحده آمریکا، بخصوص خریدهای هنگفت دولت و کمک مالی به صادرات که طبق "طرح مارشال" انجام گرفت، در کاهش شدت این بحران اقتصادی نقش معینی داشت.

جالب این‌که، بحران سال ۱۹۴۸ در شرایطی آغاز شد که صنایع ایالات متحده آمریکا هنوز به بالاترین سطح سال ۱۹۴۳ نرسیده بود. بحران سال ۱۹۴۸ به طور عمده فقط اقتصاد آمریکا را دربر گرفت. این بحران در کشورهای اروپای غربی، دیرتر، یعنی در سال‌های ۱۹۵۲-۱۹۵۳ دامن گسترد. این عدم تطابق زمانی بحران در کشورهای مختلف، یا به دیگر سخن، ناهمزمانی رشد جهانی سرمایه‌داری، پیش از همه ناشی از این بود که جنگ جهانی دوم در اقتصاد کشورهای سرمایه‌داری بازتاب متفاوت داشت و در روابط اقتصادی بین‌المللی که پیش از جنگ برقرار شده بود، اختلال پدید آورد.

بحران ۱۹۴۸-۱۹۴۹ سرآغاز اولین مرحله رشد ادواری اقتصاد پس از جنگ بود که تا پایان سال ۱۹۵۸ به طول انجامید. اگر دوره قبل به وسیله جنگ دستخوش تغییر شکل قابل توجهی شده بود، دوره جدید در اوضاع نسبتاً صلح آمیز رشد اقتصادی سرمایه داری، در شرایط پیدایش سیستم جهانی سوسیالیسم، تلاشی سیستم استعماری امپریالیسم، رشد سرمایه داری انحصاری-دولتی و نظامی کردن اقتصاد کشورهای امپریالیستی جریان داشت. تمام این عوامل مهرو نشان خود را بر سریر اولین دوره پس از جنگ رشد ادواری سرمایه داری باقی گذاشت.

اعتلای اقتصادی که از اواخر سال ۱۹۴۹ در ایالات متحده آمریکا آغاز شد، طولانی نبود، زیرا بر بنیاد ناستوار نظامی گری قرار داشت (جنگ ایالات متحده آمریکا در کره). در اواسط سال ۱۹۵۳ در ایالات متحده آمریکا یک بحران اقتصادی میان دوره های رخ داد و تولید این کشور طی سال به اندازه ۶٪ کاهش یافت.

اعتلای که از سال ۱۹۵۴ آغاز شد و تا سال ۱۹۵۷ ادامه داشت، همه کشورهای سرمایه داری را در بر می گرفت. طی این سالها محصولات صنعتی جهان سرمایه داری ۱۸٪ افزایش یافت. چنین افزایشی فقط نتیجه نوسازی همه گیر سرمایه اساسی بود. هنوز احیای اقتصادی کشورهای اروپای غربی که تقاضای اضافی برای محصول ارائه می کرد، پایان نیافته بود.

بحران اقتصادی جهانی سال های ۱۹۵۷-۱۹۵۸

در سال ۱۹۵۷ بحران اقتصادی جهانی در گرفت که شدیدتر از همه به اقتصاد آمریکا لطمه زد. شاخص متوسط ماهیانه تولید صنعتی ایالات متحده آمریکا در عرض سال به اندازه ۱۴٪ پائین آمد. این کاهش بیشتر در رشته های تولید وسایل تولید و کالاهای مصرفی دراز مدت مشاهده می شد. حجم سالانه صادرات به میزان ۱۶٪ کاهش یافت. تعداد متوسط ماهانه بیکاران ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۵۸ برابر ۴/۷ میلیون نفر بود که ۶/۸ درصد تعداد کارکنان مزد و حقوق بگیر را تشکیل می داد. سطح زندگی توده زحمتکشان به میزان قابل ملاحظه ای پائین آمد.

هم زمان با این، تولید در کانادا، انگلیس، بلژیک، هلند، سوئد، نروژ و فنلاند پائین آمد، آهنگ رشد تولید در فرانسه و جمهوری فدرال آلمان کاهش یافت، رشد تولید در ژاپن و هند متوقف شد. با وجود وضع پر رونق در برخی کشورهای دیگر، تولید صنعتی جهان سرمایه داری در مجموع خود در ربع دوم سال ۱۹۵۸ در مقایسه با دوره مشابه سال ۱۹۵۷ به اندازه ۵٪ کاهش یافت.

رونقی که در اواخر سال ۱۹۵۸ پیش آمد، طولانی نبود. از پائیز سال ۱۹۶۰ موج جدید پدیده های بحرانی ایالات متحده آمریکا را فرا گرفت. مرحله اعتلای

ادواری که از اواخر سال ۱۹۶۲ آغاز شده بود، تا آخر سال ۱۹۶۶ ادامه یافت (در ایالات متحده آمریکا و اکثر کشورهای جهان سرمایه‌داری). این مرحلهٔ اعتلاء برپایهٔ نوسازی گستردهٔ سرمایه‌اساسی که با گسترش پردامنهٔ انقلاب علمی-فنی هم‌زمان گردید، استوار بود. این هم‌زمانی یکی از علل عمدهٔ تعیین‌کنندهٔ آهنگ سریع رشد اقتصادی بود.

بحران اقتصادی جهانی سال‌های ۱۹۶۹-۱۹۷۱

در سال ۱۹۶۷ اولین نشانه‌های بحران اقتصادی جهانی که بعدها اکثر کشورهای جهان سرمایه‌داری را فراگرفت، نمایان گردید. در اقتصاد ایالات متحده آمریکا افت قابل‌ملاحظه‌ای روی داد. افزایش تولید صنعتی طی سال ۱۹۶۷ فقط ۱٪ بود. این افت بخصوص در رشته‌های بخش I و پیش از همه در فلزسازی، فلزکاری، تولید وسایل نقلیه و مصالح ساختمانی به چشم می‌خورد. کم‌باری ظرفیت‌های تولیدی شدیداً افزایش یافت، از میزان سرمایه‌گذاری‌ها کاسته شد. سرمایه‌انحصاری کوشید به کمک یک سلسله تدابیر دولتی بحران اقتصادی را متوقف سازد. تشدید جنگ در ویتنام که با سفارش‌های نظامی چندمیلیاردی همراه بود، از عمده‌ترین این تدابیر بود. اما این کار از بحران جلوگیری نکرد و فقط باعث گسترش آهسته ولی عمیق‌تر آن گردید.

در سال ۱۹۶۹ بحران با تمام نیرو گسترش یافت. از ژوئیه ۱۹۶۹ تا نوامبر ۱۹۷۰ از تولید محصولات صنعتی ایالات متحده آمریکا ۷/۵٪ و تولید کالاهای مصرفی درازمدت و فروش ماشین‌آلات صنعتی ۱۴٪ کاسته شد. در این مدت در اکثر موسسات دستگاه سازی فقط از ۳۷-۴۰ درصد ظرفیت تولیدی بهره‌برداری می‌شد. تولید اتومبیل سواری به اندازه ۲۵/۴٪ کاهش یافت. بحران صنایع نظامی رانیز فراگرفت، بخصوص از تولید صنایع سازندهٔ موتورجت هواپیما به اندازه ۲۰٪ کاسته شد. موج عظیم ورشکستگی، درآمیزی و ادغام، موسسات سراسر کشور را فراگرفت.

طبق آمار رسمی، در دسامبر ۱۹۷۰، ۶/۲٪ کل زحمتکشان از جمله حدود ۱۰٪ کارگران رشته‌های تولیدی، ۵٪ کارکنان دفتری، ۴٪ کارمندان تجاری و تقریباً ۳٪ متخصصین ماهر کاملاً بیکار بودند. حدود یک پنجم تمام اهالی قادر به کار کشور، به علت تعطیل موقت، از دست دادن اضافه کار و کاهش اجباری کار هفتگی دچار زیان شدند.

انحصارات با افزایش قیمت کالاهای مصرفی و دولت با تشدید تورم می‌کوشیدند سنگینی بار بحران را بردوش زحمتکشان بگذارند.

در اینجا باید بخصوص بر روی رشد ادواری اقتصاد جمهوری فدرال آلمان مکت کرد. در اقتصاد آلمان غربی، پس از یک روند طولانی احیاء و آهنگ سریع

رشد صنعتی، از اواخر سال ۱۹۶۶ بحران آغاز شد و در ظرف ۱۵ ماه حجم تولید صنعتی این کشور به اندازه ۲/۴٪ کاهش یافت. بخصوص کاهش شدید تولید در صنایع ساختمانی (۱۵-۱۰ درصد) و ذوب آهن مشاهده می‌شد که در آن ۴۰ درصد از کوره‌های بلند و ۴۶ درصد از کوره‌های مارتن تعطیل شده بودند. در فوریه ۱۹۶۷ تعداد بیکاران طبق آمار رسمی ۷۰۰ هزار نفر بود (بدون ۳۰۰ هزار بیکار خارجی). علاوه بر این‌ها ۳۰۰ هزار بیکار دیگر وجود داشت که در آمار رسمی به حساب نیامده بود (کارگران مسن و کارگرانی که جستجوی کار را رها کرده و از فهرست بیکاران حذف شده بودند و غیره).

بحران اقتصادی جمهوری فدرال آلمان نه فقط ضربه شدیدی به اقتصاد آلمان غربی وارد آورد، بلکه تاثیر عظیم سیاسی و روانی نیز داشت. زیرا افسانه استثنائی بودن اقتصاد جمهوری فدرال آلمان را که گویا بر خصلت ادواری رشد چیره شده است، درهم ریخت.

بحران اقتصادی جهانی ۱۹۶۹-۱۹۷۱، گرچه به طور نا هم‌زمان، ولی سایر کشورهای سرمایه‌داری یعنی ایتالیا، کانادا، سوئد، فنلاند و اتریش را نیز فراگرفت. در برخی کشورها یا رکود و یا کاهش آهنگ رشد مشاهده می‌شد. وضع اقتصادی کشورهای در حال رشد، بخصوص در آفریقا و آمریکای لاتین، به شدت رو به وخامت نهاد.

به طور کلی در جهان سرمایه‌داری آهنگ رشد صنعتی از ۸٪ در سال ۱۹۶۹ به ۲٪ در سال ۱۹۷۱ کاهش یافت، که پائین‌ترین رقم پس از بحران سال ۱۹۵۸ بود. بحران ارزی سیستم سرمایه‌داری نیز همچنان شدت می‌یافت.

ویژگی‌های بحران اقتصادی اواسط سال‌های ۱۹۷۰

در سال‌های ۱۹۷۱-۱۹۷۲ در ایالات متحده آمریکا رکودی طولانی وجود داشت که به رونق و سپس به اعتلاء انجامید. هم‌زمان با این اکثر کشورهای سرمایه‌داری نیز به مرحله اعتلاء گام نهادند. ولی این اعتلاء به درازانکشید. از اواخر سال ۱۹۷۳ اقتصاد جهان سرمایه‌داری دستخوش دشواری‌های جدی شد و در سال ۱۹۷۴ همه کشورهای رشد یافته سرمایه‌داری وارد مرحله بحران جدید شدند. در بیست و پنجمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی تجزیه و تحلیل عمیقی از این بحران به عمل آمد. در گزارش لئونید ایلچ برژنف، دبیرکل کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی به این کنگره گفته می‌شود: "بحران کنونی، بحرانی غیرعادی است"^۳. غیرعادی بودن این بحران در این بود که برپایه عمیق‌تر شدن بیشتر بحران عمومی سرمایه‌داری گسترش یافت و به عمق و

۲. اسناد بیست و پنجمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی، صفحه ۲۸.

حدتی بی سابقه برای دوران پس از جنگ رسید. به اعتراف خود رجال بورژوائی این بحران را فقط می توان با بحران سال های ۳۰ مقایسه کرد.

برای نخستین بار پس از جنگ، بحران در کشورهای عمده سرمایه داری به طور هم زمان گسترش یافت. این هم زمانی ناشی از هم ترازوی معین در رشد تکنیکی - اقتصادی بلوک های کشورهای امپریالیستی و همچنین ناشی از تشدید پیوند متقابل میان کشورهای مختلف امپریالیستی در نتیجه بین المللی شدن بیشتر حیات اقتصادی بود. هم زمانی گسترش بحران امکان تضعیف پدیده های بحرانی را در یک رشته از کشورها به حساب وضع مساعد اقتصادی در سایر کشورها دشواری ساخت.

به طوری که در ۲۵ - مین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی خاطرنشان شد، این بحران با نیروئی خارق العاده " به اقتصاد کاملاً رشد یافته انحصاری - دولتی که در دوران پس از جنگ قوام یافته بود، ضربه زد " و با دشواری های جدی در اقتصاد جهانی سرمایه داری نظیر بحران ارزی، بحران انرژی، بحران مواد خام در آمیخت. تورم حدت خاصی به پدیده های بحرانی بخشید. تمام این بلا یائی که اقتصاد سرمایه داری از سر گذراند، و از مظاهر عمیق تر شدن بحران عمومی سرمایه داری بود، به نوبه خود بحران اضافه تولید را تشدید نمود و راه خروج از آن را دشوار ساخت.

این بحران بارسنگینی بردوش زحمتکشان بود و تمام تضادهای اجتماعی جامعه سرمایه داری را به حدا علی رساند. این بحران همچنین روابط اقتصادی و سیاسی بین کشورهای امپریالیستی و نیز میان دول امپریالیستی و کشورهای در حال رشد را حادث کرد.

چنان که درسند نهائی کنفرانس احزاب کمونیست و کارگری اروپا خاطرنشان شده است، " تمام این ها ثابت می کند که ساختار اقتصادی و اجتماعی جامعه سرمایه داری با نیازهای زحمتکشان و توده های مردم و نیز با نیازهای پیشرفت اجتماعی و گسترش آزادی و تکامل سیاسی بیش از پیش وارد تضاد می گردد " ۴.

عمق و حدت بحران سال های ۱۹۷۴ - ۱۹۷۵ را می توان از شاخص های زیر باز ساخت: حجم کل تولید صنعتی کشورهای رشد یافته سرمایه داری در اواسط سال ۱۹۷۵ در قیاس با بالاترین نقطه رشد (ژوئیه ۱۹۷۴) به اندازه ۱۱/۶٪ کاهش یافت. بخصوص در کشورهای عمده سرمایه داری، که اقتصاد انحصاری - دولتی کاملاً رشد یافته ای داشتند، کاهش تولید بیشتر بود. این کاهش در قیاس با عالی ترین سطح رشد پیش از بحران چنین بود: در ژاپن - ۲۰/۸٪، در ایتالیا ۱۹/۳٪، در فرانسه ۱۵/۶٪، در ایالات متحده آمریکا - ۱۵/۳٪، در جمهوری فدرال آلمان - ۱۰/۵٪، در انگلیس - ۹/۸٪. بحران به تمام رشته های بزرگ

۴. در راه صلح، امنیت، همکاری و پیشرفت اجتماعی در اروپا، صفحه ۲۹.

صنعتی سرایت کرد. سرمایه‌گذاری ناخالص برای توسعه و مدرنیزه کردن تولید به اندازه ۱۰/۵٪ و برای خانه‌سازی به میزان ۱۶/۱٪ کاهش یافت. در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری، بیش از یک سوم ظرفیت تولید صنعتی، و در رشته‌های اتومبیل‌سازی، هواپیماسازی، نساجی و کشتی‌سازی بیش از نیمی از ظرفیت تولیدی بدون بهره‌برداری مانده بود.

ورشکستگی موسسات صنعتی و تجاری و بانک‌ها خصلت همه‌گیر به خود گرفت. کاهش تولید و استفاده ناتمام از ظرفیت‌های تولیدی، افزایش سرسام‌آور بیکاری را به دنبال داشت. تعداد بیکاران کامل در اواسط سال ۱۹۷۵ در کشورهای رشدیافته به بیش از ۱۵ میلیون نفر بالغ می‌شد. تازه بیکارانی که امید یافتن کار را ازدست داده و نام آنان در فهرست بیکاران ثبت نشده بود و همچنین کسانی که در روز فقط چند ساعت و یا در هفته فقط چند روز کار می‌کردند در اینجا به حساب نیامده‌اند. طبق آمار سازمان بین‌المللی کار، اکنون (۱۹۷۷) در کشورهای رشدیافته سرمایه‌داری از ۱۸/۵ تا ۲۰ میلیون بیکار وجود دارد. و به طور کلی تعداد بیکاران و نیمه بیکاران جهان غیرسوسیالیستی به ۳۲۰ میلیون نفر بالغ می‌شود. از بیکاری، بخصوص کارگران خارجی، اقلیت‌های ملی، سالمندان و نوجوانان رنج می‌برند. مثلاً در ایالات متحده آمریکا تعداد بیکاران میان جوانان سیاه‌پوست به ۴۰٪ می‌رسد.

تورم که ابعاد بی‌سابقه‌ای به خود گرفته بود افزایش سریع هزینه زندگی را به دنبال داشت. فقط طی سال‌های ۱۹۷۴-۱۹۷۵ بهای خواربار در انگلیس به اندازه ۴۵٪، در ایتالیا و ژاپن ۴۸٪ و در ایالات متحده آمریکا ۲۴٪ افزایش یافت.

گسترش بحران اقتصادی در اواسط سال‌های ۷۰، یکی دیگر از دلایل فاع کننده‌ای است که از ناتوانی تئوری‌های ستایش‌گرانه بورژوازی درباره امکان برانداختن بحران در شرایط سرمایه‌داری حکایت می‌کند.

بحران کشاورزی پس از جنگ

بحران‌های کشاورزی یکی از مظاهر ناپایداری اقتصاد سرمایه‌داری است. بحران کشاورزی که در سال ۱۹۴۸ ابتدا در ایالات متحده آمریکا، کانادا، آرژانتین و استرالیا آغاز شد، از اواسط سال‌های ۵۰ خصلت جهانی یافت و تولید کشاورزی کشورهای سرمایه‌داری اروپای غربی را نیز دربر گرفت. چندعامل به پیدایش بحران کشاورزی در سال‌های پس از جنگ یاری رساند. طی سال‌های دومین جنگ جهانی، تولید کشاورزی در ایالات متحده آمریکا، کانادا، آرژانتین و استرالیا به علت تقاضای زیاد برای خواربار در کشورهای در حال جنگ، به میزان قابل ملاحظه‌ای افزایش یافت. سهم ایالات متحده

آمریکا در صادرات جهانی گندم از ۱۰-۱۵ درصد به ۴۰-۵۰ درصد رسید. ۲۵٪ از واردات گندم کشورهای اروپای غربی از این کشور تامین می‌شد. ولی کشورهای اروپای غربی، تولید کشاورزی خود را پس از جنگ به میزان زیاد افزایش دادند، و این امر باعث انباشته شدن محصولات کشاورزی نافرخته در کشورهای عمده صادرکننده گردید.

بحران کشاورزی پیش از همه در اضافه تولید نسبی فرآورده‌های کشاورزی، پائین آمدن قیمت آن‌ها، افزایش میزان بدهی واحدهای اقتصادی دهقانی، ورشکست انبوه تولیدکنندگان کوچک و متوسط نمودار گردید. با وجود چاره‌اندیشی‌های دولت‌های بورژوازی برای کاهش تولید، در اواسط سال ۱۹۶۹ میزان گندم و آرد فروخته نشده فقط در چهار کشور عمده صادرکننده (ایالات متحده آمریکا، کانادا، استرالیا و فرانسه) به ۵۵/۶ میلیون تن رسید. ذخایر فروخته نشده پنبه جهان سرمایه‌داری به ۴/۴ میلیون تن، کره به ۶۸۰ هزار تن، قند به بیش از ۱ میلیون تن بالغ شد. اما این "مازاد" فرآورده‌های کشاورزی، یک مازاد مطلق نبود بلکه جنبه نسبی داشت. در همان حال که توده انبوهی از محصولات کشاورزی نافرخته مانده بود، میلیون‌ها انسان در جهان سرمایه‌داری غذای کافی نداشتند و حتی از گرسنگی می‌مردند. طبق ارزیابی‌های سازمان خواربار و کشاورزی سازمان ملل متحد، تا یک چهارم جمعیت کره زمین از کم‌غذائی رنج می‌برد.

در نتیجه افزایش ذخایر محصولات به فروش نرفته، در ایالات متحده آمریکا و سایر کشورهای صادرکننده محصولات کشاورزی از سطح اراضی زیرکشت کاسته می‌شد.

بحران کشاورزی و نیز مجموعه چاره‌اندیشی‌های انحصاری-دولتی، جریان ورشکستگی تولیدکنندگان کوچک را بی‌نهایت تسریع نمود و به تمرکز تولید کشاورزی، تحکیم مواضع سرمایه‌های کلان و تشدید اسارت سرمایه مالی در اقتصاد روستائی یاری رساند.

موسسات بزرگ سرمایه‌داری، با استفاده از وام و تسهیلات اعتباری و سیستم انحصاری-دولتی تثبیت قیمت‌ها، کوشیدند تا از راه کاهش هزینه تولید بر پایه دستاوردهای علوم کشاورزی و کاربرد سیستم ماشین‌آلات کشاورزی از بحران خارج شوند. تخصصی کردن موسسات سرعت گرفت. موسسات دامداری به کارگاه‌های مکانیزه تولید صنعتی بدل شدند. روند درآمیزی تولید کشاورزی با صنایع تبدیلی به صورت هم‌پیوندی عمودی گسترش یافت. انحصارات به خرید زمین فارم‌ها برای ایجاد مجموعه‌های کشت و صنعت پرداختند.

سرمایه انحصاری می‌کوشد تا اقتصاد کوچک روستائی را تماماً نابود کند. با ورشکستگی و فقیر شدن تولیدکنندگان خرده کالائی در اقتصاد روستائی، شرایط برای بازتولید سرمایه اجتماعی دشوار می‌شود و تضادهای اجتماعی سرمایه‌داری

شدت بیشتری می یابد .

تشدید بی ثباتی عمومی اقتصاد سرمایه داری

بدین سان می بینیم که در مرحله کنونی، پدیده های نوینی در بازتولید سرمایه اجتماعی بوجود آمده است. ولی این پدیده ها تضادهای بنیادی بازتولید سرمایه داری و خصلت ادواری آن را ازین نبرده اند، آن ها فقط بر بی ثباتی عمومی اقتصاد سرمایه داری افزوده اند.

ابعاد عظیم تورم نیز گواه دیگری است بر تشدید بی ثباتی اقتصاد سرمایه داری در زمان حاضر. این تورم کاملاً افسار گسیخته گشته و مجموع سیستم اقتصادی جهانی سرمایه داری را فرا گرفته است. اگر در گذشته تورم به طور عمده در دوران جنگ و نابسامانی های پس از جنگ بوجود می آمد، اکنون روندهای تورمی در تمام مراحل رشد ادواری سرمایه داری و حتی در مرحله بحرانی آن جریان می یابد. ارقام زیر بر ابعاد تورم گواهی می دهد: تولید ناویژه کشورهای رشد یافته سرمایه داری طی ۵ سال ۱۹۶۵-۱۹۷۰ سالانه به طور متوسط ۴/۸٪ و حجم پول در گردش آن ها ۹/۶٪ افزایش داشت. ولی طی دو سال ۱۹۷۱-۱۹۷۳ تولید اجتماعی این کشورها سالانه به میزان ۵/۲٪ و حجم پول در گردش آن ها ۱۳/۷٪ افزایش نشان داد. در نتیجه این عامل و نیز در اثر افزایش فاحش قیمت ها به وسیله انحصارات، هزینه زندگی در کشورهای رشد یافته سرمایه داری طی سال های ۱۹۷۴-۱۹۷۵ به طور متوسط ۴/۴٪ فزونی یافت.

یکی از مظاهر نمایان بی ثباتی اقتصاد سرمایه داری را بحران انرژی سال های اخیر تشکیل می دهد. ایدئولوگ های بورژوازی مدعیند که علت این بحران را باید در پدیده های طبیعی و یادری سیاست کشورهای صادرکننده نفت جستجو کرد. ولی علت واقعی این بحران را تضاد اساسی شیوه تولید سرمایه داری، یعنی تضاد میان خصلت اجتماعی تولید و شکل خصوصی تصاحب تشکیل می دهد. در شرایط سرمایه داری، با وجود این تضاد، رشد طبق برنامه تمام رشته های اقتصاد ملی، از آن جمله رشته بسیار مهمی نظیر تولید انرژی، به سود تمام ملت غیر ممکن است. انحصارات نفتی که این رشته را در دست دارند، برای رسیدن به هدف های آزمندانه خود، بهره برداری از منابع انرژی در کشورهای خود را عمداً مانع می شوند و غارت منابع طبیعی کشورهای در حال رشد را ترجیح می دهند. آنان در عرضه فرآورده های نفتی مصنوعاً کمبود ایجاد می کنند تا قیمت های آن ها را افزایش دهند و از این راه ثروت های افسانه ای به دست آورند. در تاریخ سرمایه داری، این تاکتیک سابقه دارد و لنین در مقاله خود، "درباره قحطی نفت"، بدان اشاره کرده است. لنین می نویسد ریشه مسئله نفت "پیش از همه در این است که افزایش بی شرمانه بهای نفت از جانب آقایان ارباب نفت، در شرایطی

صورت می‌گیرد که این "شوالیه" های حافظ سود سرمایه‌داری، در راه بهره‌برداری از چاه‌ها و کارخانه‌ها ممانعت مصنوعی ایجاد می‌کنند". لنین می‌افزاید که مسئله نفت، عبارت است از "تصمیم بزرگ خداوندان صنعت نفت در خودداری از تولید بخاطر غارت مصرف‌کنندگان...".^۵ توضیحات لنین در اوایل قرن بیستم دربارهٔ مسئلهٔ نفت، علت عمدهٔ بحران انرژی کنونی را نیز به نحوی قانع کننده روشن می‌سازد.

بهره‌برداری وحشیانهٔ سرمایه‌داران از زمین و منابع زیرزمینی و دیگر منابع طبیعی، آلوده کردن محیط زیست و پیش از همه آلوده کردن آب و هوا، امکان بازسازی این عوامل طبیعی رشد اقتصادی را در معرض خطر قرار داده است. اکنون معضل بحران بوم‌شناسی در برابر جامعهٔ بشری قرار گرفته است. سرمایه‌انحصاری می‌کوشد این معضل را به شیوه‌های خاص خود حل کند. کوشش به عمل می‌آید تا مضرترین موسسات به سرزمین‌های کشورهای در حال رشد انتقال یابند و اقدامات مربوط به حفاظت محیط‌زیست به منبع جدید سودجویی بدل شود.

بحران نظام ارزی جهان سرمایه‌داری از مظاهر بارز بی‌ثباتی دورنی سیستم اقتصادی سرمایه‌داری به طور کلی است. گسترش این بحران به عمیق‌تر شدن تضادهای دورنی سرمایه‌داری می‌انجامد. این مسئله با تفصیل بیشتری در فصل آینده مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

همان‌طور که در بیست و چهارمین کنگرهٔ حزب کمونیست اتحاد شوروی خاطر- نشان شده است، در آمیختگی بی‌سابقهٔ انواع پدیده‌های بحرانی، پدیده‌هایی که سرپای اقتصاد سرمایه‌داری را در سال‌های اخیر فرا گرفته، بر ناتوانی سرمایه‌داری در خلاصی از بحران‌ها و دستیابی به رشد پایدار اقتصادی دلالت دارد.^۶

۵. و. ای. لنین. مجموعه کامل آثار، جلد ۲۳، صفحه ۳۲ و ۳۳.

۶. اسناد ۲۴ - مین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی، صفحه ۲۸.

فصل نهم

بحران در اقتصاد جهانی سرمایه‌داری

تشدید ناموزونی رشد سرمایه‌داری

و حادث شدن تضادهای میان امپریالیست‌ها

۱. پیدایش و گسترش بحران در اقتصاد جهانی سرمایه‌داری

ماهیت بحران در اقتصاد جهانی سرمایه‌داری

اقتصاد جهانی سرمایه‌داری، به مثابه یک سیستم مناسبات اقتصادی بین‌المللی، سیستمی که در آن دول رشدیافته سرمایه‌داری بر کشورهای از نظر اقتصادی ضعیف ستم می‌ورزند و هرج و مرج تولید و رقابت بر آن حاکم است، به وسیله حادترین تضادهای ناهم‌ساز پیوسته از هم گسسته می‌شود. گسترش این تضادهاست که به پیدایش بحران در اقتصاد جهانی سرمایه‌داری منجر شده است. این پدیده برای نخستین بار به وسیله و. ای. لینن طی نامه‌ای به کمیته اجرائی کمینترن در سال ۱۹۲۰ خاطرنشان شد. لینن در این نامه ضمن تشریح خصلت سرمایه‌داری، "پوسیدگی" و تلاشی مجموعه سیستم اقتصاد جهانی" را متذکر شد. بحران در اقتصاد جهانی سرمایه‌داری، یک پدیده موقت و گذرا نیست، بلکه یک اختلال و نابسامانی مزمن و بازگشت‌ناپذیر، یک بی‌نظمی و گسست در روابط اقتصادی جهان سرمایه‌داری است. مظاهر این بحران عبارتند از:

- ۱) محدود شدن میدان عمل اقتصاد جهانی سرمایه‌داری در نتیجه جدا شدن کشورهای تازه به تازه از سرمایه‌داری و پیوستن آن‌ها به سوسیالیسم،
- ۲) کاهش امکانات امپریالیسم جهانی برای استثمار کشورهای با اقتصاد کم‌رشد، تحول در ساختار استعماری اقتصاد این کشورها در نتیجه تلاشی سیستم مستعمراتی و گسترش پیوندهای اقتصادی کشورهای در حال رشد با سیستم اقتصاد جهانی سوسیالیستی،

۳) تشدید تضادها میان دول امپریالیستی، مبارزه آنها به خاطر تقسیم مجدد اقتصادی و ارضی جهان در نتیجه ناموزونی رشد اقتصادی. بحران در اقتصاد جهانی سرمایه‌داری، نمودار تضاد ذاتی سرمایه‌داری است یعنی تضاد میان گرایش در جهت بین‌المللی شدن اقتصاد در نتیجه رشد خلعت اجتماعی تولید سرمایه‌داری از یک سو و تلاش در جهت جدائی ملی ناشی از مناسبات تولیدی حاکم بر سیستم جهانی سرمایه‌داری از سوی دیگر. بحران در اقتصاد جهانی سرمایه‌داری، مانند رشد خود سرمایه‌داری، به طور ناموزون جریان می‌یابد.

پس از نخستین جنگ جهانی، در اواسط سال‌های ۲۰، در اقتصاد جهانی سرمایه‌داری ثبات معینی پدید آمد: اقتصاد ویران شده از جنگ بازسازی شد، گردش پول روال عادی پیدا کرد، روابط بازرگانی خارجی و دیگر مناسبات نظم و گسترش یافت. اقتصاددانان و سیاستمداران بورژوازی هم‌صدا اعلام کردند که سرمایه‌داری دیگر بر تضادهای خود چیره شده و آینده‌ای فارغ از بحران و توام با شکوفائی بی‌وقفه در پیش دارد. اما، این "شکوفائی" چندان به طول نینجامید و چنان‌که مارکسیست‌ها پیش‌بینی می‌کردند، این ثبات، جزئی و گذرا از کار درآمد. در سال‌های ۳۰ تضادهای امپریالیستی از نوحدت یافت و به جنگ جهانی دوم منجر شد.

تشدید بحران در اقتصاد جهانی سرمایه‌داری پس از دومین جنگ جهانی

پس از جنگ دوم جهانی، بحران اقتصاد جهانی سرمایه‌داری نه فقط در نتیجه رشد تضادهای درونی آن، بلکه همچنین تحت تاثیر تحولات حاصله در اوضاع بین‌المللی همچنان عمیق‌تر می‌شود.

مهم‌ترین عوامل عمیق‌تر شدن این تضادها عبارتند از افزایش قدرت سیستم جهانی سوسیالیسم و تلاشی سیستم استعماری امپریالیسم. در برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی گفته می‌شود: "برافتادن نظام سرمایه‌داری در گروه بزرگی از کشورها، گسترش و تحکیم سیستم جهانی سوسیالیستی، تلاشی سیستم استعماری و انقراض امپراتوری‌های کهن، آغاز تحول در ساختار استعماری اقتصاد کشورهای آزاد شده، گسترش روابط اقتصادی میان این کشورها و سوسیالیسم جهانی - همه این‌ها بحران اقتصاد جهانی سرمایه‌داری را عمیق‌تر می‌سازد" ۲.

جدا شدن روسیه تزاری از سیستم سرمایه‌داری در آغاز، سپس جدا شدن گروه بزرگی از کشورهای اروپای شرقی و یک سلسله از کشورهای آسیا و سرانجام جدا شدن کوبا از این سیستم، لطمات جبران‌ناپذیری بر اقتصاد جهانی سرمایه‌داری

وارد آورد. قلمرو سلطه استعمار امپریالیستی به میزان قابل ملاحظه‌ای کوچک شد. مثلا، بیش از ۲۰٪ تمام سرمایه‌گذاری‌های خارجی در اروپا، در آن کشور-های اروپائی متمرکز شده بود، که پس از جنگ جهانی دوم از سیستم سرمایه‌داری حذف شدند. ۱۶/۳٪ تمام سرمایه‌گذاری‌های خارجی در آسیا و اقیانوسیه نیز در چین انجام گرفته بود. اختلالی که از این راه در روابط اقتصادی گذشته بوجود آمده بود، در اثر تلاش‌های نابخردانه دول امپریالیستی برای محاصره اقتصادی کشورهای جهان سوسیالیستی، بازهم شدیدتر گردید.

با پدید آمدن سیستم سوسیالیستی اقتصاد در کنار سیستم سرمایه‌داری، مناسبات اقتصادی نوین سوسیالیستی بوجود آمد که بر منافع متقابل و برابری همه خلق‌ها مبتنی بود و هرگونه تبعیض را از میان برمی‌داشت. این مناسبات در نقطه مقابل مناسبات حاکم در سیستم جهانی اقتصاد سرمایه‌داری، مناسبات مبتنی بر سلطه و تابعیت، قرار دارد.

در نتیجه تشکیل کشورهای نوخاسته مستقلی که سلطه استعماری را برانداخته بودند، از امکانات امپریالیسم برای استعمار کشورهای با اقتصاد کم‌رشد به میزان قابل توجهی کاسته شد. اکثر این کشورها، اکنون دیگر ذخیره امپریالیسم بشمار نمی‌روند، آن‌ها در راه برانداختن سلطه انحصارها و برچیدن مزارع بزرگ خارجی (لاتیفونڈیسیم) از حیطه اقتصاد ملی، در راه پایان دادن به خصلت تک محصولی در اقتصاد و تامین استقلال اقتصادی مبارزه می‌کنند. عده‌ای از این کشورها در راه رشد غیر سرمایه‌داری گام نهاده‌اند.

۲. تشدید ناموزونی رشد اقتصادی سرمایه‌داری

عمیق‌تر شدن بحران اقتصاد جهانی سرمایه همچنین معلول تشدید ناموزونی رشد کشورهای سرمایه‌داری در دوران بحران عمومی سرمایه‌داری است. بر همین زمینه اساسی است که تضادهای میان امپریالیست‌ها و مبارزه در راه تجدید تقسیم اقتصادی جهان حدت می‌یابد.

در کنفرانس احزاب کمونیست و کارگری اروپا خاطرنشان شد که "رشد ناموزون اقتصادی و مناسبات اقتصادی و سیاسی نابرابر، سرچشمه تنش‌ها و تصادمات و مانع جدی در راه استقلال و پیشرفت اقتصادی است" ۳.

جنگ جهانی دوم تناسب نیروها میان دول امپریالیستی را سخت دستخوش تغییر نمود. کشورهای ائتلاف هیتلری، بخصوص آلمان و ژاپن، شکست خوردند و مواضع پیش از جنگ جهانی دوم را از دست دادند. در همان حال امپریالیسم

۳. در راه صلح، امنیت، همکاری و پیشرفت اجتماعی در اروپا، صفحه ۲۸.

ایالات متحده آمریکا، کشوری که درسرمینش جنگی انجام نگرفت، نه فقط وضع مسلط، بلکه وضع مطلقا برتر در اقتصاد جهانی سرمایه‌داری به دست آورد. ولی به زودی پس از پایان جنگ کشورهای امپریالیستی مغلوب اقتصاد خود را احیاء کردند و از نو وارد مبارزه در راه تامین سلطه جهانی شدند.

در زمان حاضر ناموزونی رشد کشورهای مختلف امپریالیستی به میزان زیاد شدت یافته است. مثلا طی ۲۵ سال (۱۹۵۰-۱۹۷۵) افزایش تولید محصولات صنعتی چنین بود: در انگلیس ۷۹٪، در ایالات متحده آمریکا ۲/۵ برابر، در فرانسه ۳/۳ برابر، در جمهوری فدرال آلمان ۴/۴ برابر، در ایتالیا ۵ برابر و در ژاپن ۱۷ برابر. بر اثر ناموزونی آهنگ رشد، تناسب نیروها، هم در میان کشورهای جداگانه وهم در میان گروه‌بندی‌های امپریالیستی دچار تغییر گردید. ارقام جدول زیر تغییرات حاصله در تناسب نیروهای کشورهای امپریالیستی را در قیاس با زمان پیش از جنگ نشان می‌دهد.

سهم کشورهای عمده امپریالیستی در تولید صنعتی جهان سرمایه‌داری

سال	ایالات متحده آمریکا	انگلستان	فرانسه	آلمان فدرال	ایتالیا	ژاپن	«بازار مشترک» (۹ کشور)
۱۹۳۸	۳۶/۰	۱۲/۵	۶/۷	۱۰/۵	۲/۹	۴/۹	۳۷/۴
۱۹۴۸	۵۴/۶	۱۰/۲	۴/۵	۳/۶	۲/۰	۱/۲	۲۸/۳
۱۹۶۰	۴۵/۷	۸/۳	۵/۱	۸/۸	۳/۲	۴/۴	۲۸/۱
۱۹۷۶	۳۶/۶	۴/۵	۶/۴	۹/۱	۳/۵	۹/۲	۲۶/۴

جدول بالا حاکی از این است که گرچه ایالات متحده آمریکا در نخستین سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، در تولید صنعتی جهان سرمایه‌داری از برتری مطلق برخوردار بود، ولی در سال ۱۹۷۶ سهم وی تا ۳۶/۶ درصد کاهش یافت. وزن مخصوص انگلیس همچنان سیر نزولی را پیمود و در سال ۱۹۷۶، در قیاس با سال ۱۹۵۰، تقریبا به نصف رسید و به این ترتیب انگلیس در تولید جهانی سرمایه‌داری از مقام دوم به مقام پنجم تنزل یافت.

آلمان غربی سهم خود را در تولید جهانی سرمایه‌داری، در آستانه ۱۹۶۰ در قیاس با سال ۱۹۴۸ تا ۲/۵ برابر افزایش داد و مقام دوم را در جهان اشغال نمود. این کشور، اما، در آغاز سال‌های ۷۰ به مرتبه سوم رانده شد زیرا ژاپن با رشد سریع خود، موفق شد از پائین‌ترین جایگاهی که میان بزرگ‌ترین کشورهای "ششگانه" سرمایه‌داری داشت، به مقام دوم ارتقاء یابد.

سهم کشورهای عضو "بازار مشترک" با ترکیب جدید، در تولید جهانی سرمایه‌داری بیش از یک چهارم است.

در سال‌های اخیر، در سطح رشد تکنیکی و اقتصادی کشورهای عمده امپریالیستی، هم‌ترازی معینی به چشم می‌خورد. در نگاه اول، این هم‌ترازی گواه بر این است که شکاف میان کشورهای مذکور، از لحاظ سهم آن‌ها در تولید صنعتی جهان سرمایه‌داری، تنگ شده است. اما این وضع بدان معنی نیست که ناموزونی رشد سرمایه‌داری از بین رفته است بلکه، برعکس، این هم‌ترازی مبنائی است برای مبارزه‌ای شدیدتر به خاطر تجدید تقسیم دوباره جهان میان درندگان برابر نیروی سرمایه‌داری.

آنچه مربوط به کشورهای در حال رشد است، باید گفت که سهم این کشورها در تولید صنعتی جهان به میزان ناچیزی افزایش حاصل نموده. سهم این کشورها در سال ۱۹۷۶ فقط ۱۵/۵٪ بود (گرچه ۷۰٪ جمعیت جهان در آن‌ها متمرکز است).

در عرصه صادرات جهانی سرمایه‌داری، مواضع دول امپریالیستی دچار تغییراتی شده است. این امر تا حدود معینی، بر تغییرات جدی در تناسب نیرو میان آن‌ها گواهی می‌دهد. (به جدول زیر مراجعه شود).

سهم کشورهای عمده سرمایه‌داری در صادرات جهان سرمایه‌داری (به درصد)

سال	ایالات متحده آمریکا	انگلستان	فرانسه	آلمان فدرال	ایتالیا	ژاپن	«بازار مشترک» (۹ کشور)
۱۹۴۸	۲۵/۰	۱۱/۸	۴/۳	—	۲/۷	۵/۴	—
۱۹۴۷	۳۳/۰	۱۰/۰	۴/۱	۰/۵	۱/۴	۰/۴	—
۱۹۵۷	۲۰/۸	۹/۳	۵/۴	۹/۱	۲/۶	۲/۹	—
۱۹۷۶	۱۳/۲	۵/۳	۶/۴	۱۱/۷	۴/۲	۷/۷	۳۷/۱

به هنگام پایان جنگ جهانی دوم، ایالات متحده آمریکا نصف صادرات جهان سرمایه‌داری را در دست داشت. ولی در سال ۱۹۷۵ سهم آن فقط ۱۳/۵٪ بود. انگلیس نیز مواضع خود را در بازار جهانی به تدریج از دست داد. اگر انگلیس پیش از جنگ جهانی دوم جای دوم را داشت، اکنون با انتقال به مقام پنجم، جای خود را به آلمان غربی داده است. ژاپن جای سوم را اشغال کرده است. در سال ۱۹۷۵ سهم این کشور در صادرات جهانی سرمایه‌داری ۷/۱٪ بود. وزن مخصوص کشورهای عضو "بازار مشترک" در صادرات جهانی سرمایه‌داری

به طور مستمر افزایش می یابد. اگر سهم این کشورها در سال ۱۹۴۷ فقط ۱۰/۷٪ (در برابر ۳۳٪ سهم ایالات متحده آمریکا) بود، در سال ۱۹۷۶ این رقم به ۲۷/۱٪ بالغ شد که ۲/۷ برابر سهم آمریکا است.

کشورهای عضو "بازار مشترک" صادرات خود را به مراتب سریع تر از سهم خود در تولید صنعتی جهان افزایش داده اند. و این از رشد سریع قدرت رقابت این کشورها در بازار جهانی حکایت می کند. افزایش صادرات محصولات آماده، مهم ترین نمودار قدرت رقابت یک کشور است، جمهوری فدرال آلمان از این لحاظ در سال ۱۹۷۰ مقام اول را در جهان سرمایه داری احراز نمود. در سال ۱۹۷۱ صادرات محصولات آماده از جمهوری فدرال آلمان به ۳۳/۸ میلیارد دلار رسید حال آن که صادرات ایالات متحده آمریکا ۳۱/۴ میلیارد دلار بود. صادرات محصولات آماده از ژاپن نیز طی ۱۰ سال اخیر بیش از ۶ برابر شد و در سال ۱۹۷۱ به ۲۲/۷ میلیارد دلار بالغ گردید.

پویائی توزیع ذخایر جهانی طلا که به بانک های مرکزی و دولت های کشورهای بورژوازی تعلق دارد، تصویر روشنی از عمل قانون رشد ناموزون کشورهای سرمایه داری در دوران پس از جنگ را ارائه می دهد.

ایالات متحده آمریکا پس از جنگ جهانی دوم حدود سه چهارم ذخایر متمرکز طلای جهان سرمایه داری را خود گرد آورده بود. ولی در سال ۱۹۷۶ ذخیره طلای این کشور بیش از دو برابر کاهش یافت و فقط به ۲۷٪ ذخایر جهانی رسید. در عین حال به ذخایر طلای کشورهای عضو "بازار مشترک" در این مدت تقریباً ۱۰ برابر افزوده شد و به ۴۲٪ ذخایر جهان سرمایه داری رسید. بخصوص ذخایر طلای آلمان غربی با سرعت بسیار افزایش یافته است. این تجدید توزیع ذخایر طلا به بحران ارزی - مالی، که از اواخر سال ۱۹۶۷ روبه توسعه گذاشت، به میزان زیاد کمک نمود.

در آغاز سال ۱۹۷۶ بیش از ۹۱٪ مجموع ذخایر طلا که از ۴۱ میلیارد دلار تجاوز می کرد، به کشورهای رشديافته سرمایه داری تعلق داشت. ولی سهم کشورهای در حال رشد کم تر از ۹٪ بود. این گونه توزیع ذخایر طلا در جهان سرمایه داری، یکی از شرایط اسارت و استثمار خلق های کشورهای در حال رشد را تشکیل می دهد زیرا این کشورها، برای تصفیه حساب های خارجی خود دائماً به طلا و ارز خارجی نیاز دارند.

علت تغییر در تناسب توان اقتصادی کشورهای جداگانه امپریالیستی و مراکز اساسی سرمایه انحصاری چیست؟

۳. تغییرات ساختاری در اقتصاد بنیاد عینی تشدید ناموزونی رشد سرمایه‌داری

علل تحولات ساختاری در اقتصاد کشورهای امپریالیستی

در دوران پس از جنگ، تحولات جدی در ساختار اقتصادی کشورهای امپریالیستی رخ داد. تلاش به خاطر سودهای انحصاری کلان باعث شد که هم در داخل کشورهای جداگانه امپریالیستی و هم میان این کشورها، رقابت بازهم تشدید شود. تشدید رقابت در شرایطی انجام می‌گرفت که روند انقلاب علمی-فنی در تمام این کشورها در حال گسترش بود. نجات از مهلکه رقابت مشروط بود به بهره‌گیری از آخرین دستاوردهای انقلاب علمی-فنی. علاوه بر این، استفاده از این دستاوردها، هم برای موسسات ورشته‌های جداگانه و هم برای کشورها امکان پیشرفت را فراهم می‌ساخت.

زمان ضرور برای پرکردن شکاف میان سطح رشد اقتصادی کشورهای مختلف امپریالیستی بازهم کوتاه‌تر می‌شد. این امر برای رشد جهشی حلقه‌های جداگانه سیستم اقتصاد امپریالیستی و تشدید تضاد میان آن‌ها پایه عینی بوجود می‌آورد.

تحولات ساختاری در اقتصاد جهان سرمایه‌داری نه فقط تحت تاثیر روندهای داخلی، بلکه همچنین تحت تاثیر تغییرات حاصله در وضع بین‌المللی کشورهای امپریالیستی انجام می‌گرفت.

محدود شدن دامنه استثمار سرمایه‌داری در نتیجه تشکیل سیستم جهانی سوسیالیسم، و محدودتر شدن بعدی آن در رابطه با رشد روند انقلابی، باعث تشدید مبارزه میان دول امپریالیستی بخاطر بازار خارجی می‌گردد. در عین حال تحکیم مواضع سوسیالیسم و دیگر نیروهای ترقی‌خواه، که در راه صلح مبارزه می‌کنند، موجب می‌شود که مبارزه بخاطر تقسیم جهان از طریق برافروختن ناعرضه جنگ‌های امپریالیستی دشوارتر گردد. در چنین شرایطی، انحصارگران ناگزیرند برای تقویت قدرت رقابت اقتصاد ملی خود، راه‌هایی جستجو کنند. برای رسیدن به این هدف است که آنان به منظور بهتر کردن ساختار اقتصادی، تسریع گسترش رشته‌های پیشرو، ایجاد بهبودی در امر بالانس انرژی و غیره به یک رشته تدابیر انحصاری-دولتی روی بیاورند.

فروپاشی سیستم استعماری امپریالیسم نیز تاثیر جدی در تغییر ساختار اقتصادی داشت. برخی دول استعماری سابق، نظیر ژاپن، ناگزیر شدند در پایه‌های مواد خام صنایع خود و نیز در سمت‌گیری به سوی بازارهای فروش جدید و ایجاد اقلام جدید کالاهای صادراتی تغییراتی بدهند. این وضع، تغییر در ساختار تولید صنعتی را ضروری ساخت. بر اثر تلاشی سیستم استعماری،

انحصارات انگلیسی مجبور شدند که در داخل کشور رشته‌های جدیدی برای تولید مواد خام ایجاد نمایند تا از این طریق، در زمینه مواد خام، عدم وابستگی به مستعمرات سابق را برای خود تأمین نمایند.

تأثیر تغییرات ساختاری در اقتصاد بر شرایط رشد ناموزون سرمایه داری

تمام عوامل داخلی و خارجی برشمرده در بالا به پیدایش تغییرات ساختاری معینی در اقتصاد کشورهای امپریالیستی کمک کرد. اگر در مرحله آغازین رشد امپریالیسم، مهم‌ترین نمودار رشد نیروهای مولده را گسترش راه‌های آهن تشکیل می‌داد، اکنون تولید نیروی برق، گسترش اتوماسیون، رشد صنایع شیمیایی و الکترونیک (بخصوص تولید ماشین‌های شمارگر الکترونیک) و استفاده از انرژی اتمی نمودارچنین رشدی است. ناموزونی رشد این رشته‌ها در اقتصاد کشورهای مختلف امپریالیستی، در آخرین تحلیل، بیانگر تغییر در تناسب نیروهای آن‌ها است. مثلاً افزایش قابل ملاحظه وزن مخصوص رشته‌های پیشرو در اقتصاد ژاپن و جمهوری فدرال آلمان، در این که این دو کشور مقام‌های دوم و سوم را در تولید صنعتی جهان سرمایه‌داری اشغال کنند و انگلیس را به مقام چهارم برانند، نقش قاطع داشت. در ژاپن صنایع فلزی از سال ۱۹۳۸ تا سال ۱۹۷۰، بیش از ۵۸ برابر و صنایع شیمیایی بیش از ۱۷ برابر افزایش یافت و رشد همین رشته‌ها در همین مدت در جمهوری فدرال آلمان به ترتیب ۶ و ۸ برابر، و در انگلیس فقط ۲ و ۳ برابر بود. صنایع نیرو نیز در ژاپن و جمهوری فدرال آلمان با آهنگ سریع گسترش یافت. از سال ۱۹۵۱ تا سال ۱۹۷۰ آهنگ رشد متوسط سالانه این رشته، در ژاپن ۱۱/۳٪ و در جمهوری فدرال آلمان ۸/۶٪ و در انگلیس ۵/۲٪ بود.

در کشورهای که در اقتصاد جهانی سرمایه‌داری مقام پیشرو را احراز کرده‌اند روند کاهش وزن مخصوص صنایع استخراجی و رشد سهم صنایع تبدیلی جریان داشت. سهم صنایع تبدیلی ژاپن طی ۲۰ سال اخیر از ۷۷/۳ درصد به ۹۳/۳ درصد افزایش یافت و سهم صنایع استخراجی از ۱۱/۹ درصد به ۱/۲ درصد پائین آمد. سهم ژاپن در حجم کل صنایع تبدیلی جهان سرمایه‌داری از ۱/۶٪ در سال ۱۹۵۰ به ۱۰/۹٪ در سال ۱۹۷۰ رسید. در عین حال سهم انگلیس از ۹/۷ درصد به ۶/۲ درصد کاهش یافت. در نتیجه این تحولات، تناسب نیروها در کشورهای مختلف امپریالیستی و قدرت رقابت آن‌ها در بازارهای خارجی دستخوش تغییر گردید.

هم ترازی در سطح رشد تکنیکی - اقتصادی کشورهای عمده امپریالیستی پایه و اساس تشدید مبارزه میان این کشورها بود.

۴. «هم پیوندی» امپریالیستی

تغییر در تناسب نیروهای دول امپریالیستی، تضادهای میان آنها را شدیدتر کرد. در مرحله سوم بحران عمومی سرمایه‌داری، این امر به پیدایش اتحادهای انحصاری - دولتی بین‌المللی، نظیر جامعه اقتصادی اروپا، یا "بازار مشترک"، اتحادیه مبادله آزاد اروپا (EFTA) و غیره منجر گردید. سرمایه انحصاری می‌کوشید به کمک این اتحادها، جهان را مطابق با تغییر تناسب نیروها از نو تقسیم کند.

ماهیت «هم پیوندی» امپریالیستی

اتحادهای انحصاری - دولتی بین‌المللی که زیر شعار "هم پیوندی" بوجود آمدند، از سوئی بازتاب گرایش عینی در رشد نیروهای مولده دوران معاصر، گسترش بیشتر خصلت اجتماعی تولید، تقسیم کار بین‌المللی و نیازهای انقلاب علمی - فنی هستند و از سوی دیگر متحد کردن نیروی سرمایه انحصاری عده‌ای از کشورها با نیروی دولت‌های آنها، به منظور دستیابی به منافع آزمندانه سرمایه انحصاری کشورهای به هم پیوسته صورت می‌گیرد. سرمایه انحصاری، به کمک "هم پیوندی"، می‌کوشد تا مساعی خود را در مبارزه علیه طبقه کارگر انقلابی کشورهای اروپای غربی، علیه جنبش دامن‌گستر رهائی‌بخش ملی و مهم‌تر از همه علیه سیستم جهانی سوسیالیسم که بیش از پیش رشد و استحکام می‌یابد، متحد سازد. در عین حال "هم پیوندی" امپریالیستی یکی از اشکال نوین مبارزه بخاطر تقسیم مجدد جهان است که دز شرایط دوران معاصر پدید آمده است.

برای مجسم کردن این روندها به بررسی فعالیت "بازار مشترک" می‌پردازیم. در مارس ۱۹۵۷، دررم قراردادی درباره تاسیس جامعه اقتصادی اروپا میان شش کشور اروپای غربی: جمهوری فدرال آلمان، فرانسه، ایتالیا، بلژیک، هلند و لوکزامبورگ منعقد شد. بعدها این جامعه نام "بازار مشترک" به خود گرفت. در قرارداد "بازار مشترک" برای مسائل زیر پیش‌بینی‌هایی منظور شده بود: لغو تدریجی تمام عوارض گمرکی و محدودیت‌های کمی صادرات و واردات کالاها، برقراری تعرفه گمرکی واحد و سیاست واحد تجاری در مورد کشورهای ثالث، یعنی کشورهایی که عضو "بازار مشترک" نیستند، اجازه انتقال آزاد سرمایه و نیروی کار میان کشورهای عضو، تنظیم سیاست مشترک در عرصه کشاورزی و ترابری، نزدیک کردن قوانین اجتماعی کشورهای عضو قرارداد. ۱۸ کشور آفریقائی و همچنین یونان و ترکیه نیز با حق به اصطلاح اعضای

هم بسته به "بازار مشترک" پیوستند.

قرارداد "بازار مشترک" شامل دو موافقت نامه الحاقی دیگر است: یکی قراردادی است مربوط به بهره‌برداری مشترک از ثروت‌های آفریقا ("اورو آفریک") و دیگری قراردادی است به نام "جامعه انرژی اتمی اروپا" ("اورو اتم") که هدف آن یک کاسه کردن منابع در جهت توسعه نیروی اتمی است. تصمیم مربوط به الحاق انگلیس، دانمارک و ایرلند به "بازار مشترک" در ژانویه ۱۹۷۳ جامعه عمل پوشید.

سرمایه انحصاری هر یک از کشورهای شرکت کننده، با امضای قرارداد "بازار مشترک" در پی هدف‌های خاص خویش بود. جمهوری فدرال آلمان، به مثابه یک دولت نیرومند صنعتی، می‌خواست صادرات خود را به کشورهای جامعه اقتصادی اروپا گسترش بیشتری بدهد، به ثروت‌های آفریقای شمالی و مرکزی دسترسی پیدا کند و برای تولید سلاح اتمی امکان بوجود آورد. مقاصد فرانسه عبارت بود از افزایش صادرات صنعتی و پیش از همه صادرات فرآورده‌های کشاورزی، استفاده از امکانات مالی جمهوری فدرال آلمان در جهت بهره‌برداری از سرزمین‌های ماوراء بحار خود، توسعه فروش کالاهای "جامعه" فرانسه آفریقا به "بازار مشترک" به حساب کالاهای وارداتی از سایر کشورهای کم‌رشد اقتصادی. سرمایه انحصاری ایتالیا امید داشت که از این رهگذر، فروش برخی کالاهای صنعتی و کشاورزی خود را افزایش دهد و سرمایه‌های اروپای غربی را برای رشد بخش جنوبی ایتالیا جلب کند. ایتالیا بخصوص در اعزام نیروی کار اضافی خود به کشورهای "بازار مشترک" ذینفع بود.

سرمایه انحصاری کشورهای عضو جامعه، منافع معینی از "بازار مشترک" بدست آوردند.

«هم‌پیوندی» و تشدید بیشتر تضادهای سرمایه‌داری معاصر

اما، "هم‌پیوندی" سرمایه‌داری، به حادترین تضادهای اقتصادی و سیاسی میان کشورهای "هم‌پیوند" پایان نبخشید. در ۲۴- مین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی خاطر نشان گردید که "نه روندهای هم‌پیوندی، نه علاقمندی طبقاتی امپریالیست‌ها به متحد کردن نیروها برای مبارزه علیه سوسیالیسم جهانی، تضادهای موجود میان کشورهای امپریالیستی را برطرف نکرد" ۴.

جامعه اقتصادی اروپا نمی‌تواند در تضادهای موجود میان گروه‌بندی‌های انحصارات آلمان غربی و فرانسه کاهش ایجاد کند. سرمایه انحصاری آلمان

غری می‌کوشد چنان ارگان‌های مافوق ملی در "بازارمشترک" بوجود آید، که حق حاکمیت ملی کشورهای عضو جامعه اقتصادی اروپا را محدود کند.

سیاست جمهوری فدرال آلمان آشکارا درجهت تضعیف مواضع انحصارات فرانسه عمل می‌کند. آلمان غربی از قرارداد "بازارمشترک" برای تحکیم مواضع خود حداکثر استفاده را به عمل آورد و برای کالاهای صنعتی خود تعرفه‌های گمرکی مناسبی تأمین کرد. وزن مخصوص جمهوری فدرال آلمان در تولید صنعتی کشورهای "بازارمشترک" $32/4\%$ است. این کشور $30/5\%$ مجموع صادرات و از جمله حدود 40% صادرات ماشین آلات کشورهای "بازارمشترک" را در دست دارد. در عین حال، آلمان غربی که بزرگترین واردکننده فرآورده‌های کشاورزی میان کشورهای جامعه اقتصادی اروپا است، در برابر کوشش‌هایی که فرانسه به عمل می‌آورد تا بازار فرآورده‌های کشاورزی "بازار مشترک" را به انحصار خود درآورد، همه‌جانبه مقاومت می‌کند و می‌کوشد امکان خرید این فرآورده‌ها را از سایر کشورها، از جمله از ایالات متحده آمریکا، که قیمت‌هایشان کم‌تر از فرانسه است، برای خود محفوظ دارد.

تضاد میان "بازارمشترک" و انگلیس، پیش از ورود این کشور به جامعه اقتصادی اروپا، شدت خاصی داشت. انگلیس بیش از دیگر کشورهای اروپای غربی از سیاست خودکفائی "بازارمشترک" زیان دیده بود. انگلیس، با پشتیبانی فعال ایالات متحده آمریکا، سال‌های دراز می‌کوشید تا در "بازار مشترک" شکاف ایجاد کند. گسترش مرزهای "بازارمشترک"، تضادهای انگلیس را با اعضای این جامعه به تضادهای درونی آن بدل کرد.

تضادهای میان "بازارمشترک" و ایالات متحده آمریکا نیز شدت می‌یابد. پس از این که امپریالیسم ژاپن مقام دوم را در جهان سرمایه‌داری بدست آورد، تضاد میان اروپای غربی و ژاپن، بخصوص میان جمهوری فدرال آلمان و ژاپن شدت گرفت.

۵. تشدید تضادهای میان گروهی امپریالیست‌ها

مراکز عمده رقابت امپریالیستی

تا زمان معینی پس از جنگ جهانی دوم، ایالات متحده آمریکا نه فقط وضع حاکم، بلکه برتری مطلق در اقتصاد جهان سرمایه‌داری داشت. ولی در سال ۱۹۵۸، یک مرکز امپریالیستی دیگر، یعنی "بازارمشترک" بوجود آمد. در آستانه سال ۱۹۶۰، اتحادیه مبادله آزاد اروپا در مقابله با "بازارمشترک" تشکیل شد. در اواخر سال‌های ۶۰ امپریالیسم ژاپن نیز به عرصه نبرد به‌خاطر

در نتیجه تحولات حاصله در تناسب نیروهای دول عمده امپریالیستی، که در دوران پس از جنگ روی داد، اکنون گروه‌بندی‌های تازه‌ای از سرمایه‌انحصاری بوجود آمده است. این گروه‌بندی‌ها به رقابت بی‌رحمانه در صحنه جهانی پرداخته‌اند. در گزارش کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی به ۲۴-مین کنگره حزب گفته می‌شود: "در آغاز سال‌های ۷۰، مراکز اساسی رقابت امپریالیستی به طور وضوح مشخص شد، که این مراکز عبارتند از: ایالات متحده آمریکا، اروپای غربی (پیش از همه کشورهای ششگانه "بازار مشترک") و ژاپن. میان این مراکز رقابت اقتصادی و سیاسی با شدت روزافزونی گسترش می‌یابد" ۶. جدول زیر تصویری درباره تناسب نیروها میان مراکز اساسی امپریالیستی رقیب بدست می‌دهد.

ژاپن	"بازار مشترک" (۹ کشور)	ایالات متحده آمریکا	
۱۱۱/۰	۲۵۸/۶	۲۱۳/۶	۱. جمعیت (میلیون نفر، سال ۱۹۷۵)
۲۵۶/۸	۶۹۸/۱	۱۰۹۶/۳	۲. تولید ناویژه ملی (میلیارد دلار، سال ۱۹۷۵)
۹/۶	۲۶/۴	۳۶/۶	۳. سهم در تولید صنعتی جهان سرمایه‌داری (به درصد، سال ۱۹۷۶)
۷/۷	۳۷/۱	۱۳/۲	۴. سهم در صادرات جهان سرمایه‌داری (به درصد، سال ۱۹۷۶)
۲/۱	۴۲/۰	۲۷/۰	۵. سهم در ذخایر طلائی (به درصد، سال ۱۹۷۶)
۴۱۷/۵	۲۷۳/۵	۱۹۹۸/۰	۶. تولید نیروی برق (میلیارد کیلووات ساعت، سال ۱۹۷۵)
۱۰۲/۲	۱۲۵/۶	۱۰۶/۰	۷. تولید فولاد (میلیون تن، سال ۱۹۷۵)

از ارقام جدول پیدا است، که امپریالیسم آمریکا، مانند گذشته، نیروی عمده سیستم جهانی سرمایه‌داری است. بالاترین شاخص‌های رشد اقتصادی خصلت نمای این کشور است. ولی این کشور تفوق مطلق خود را در تولید صنعتی جهان، در صادرات و در ذخایر طلائی از دست داده است. اکنون گروه‌بندی

۵. کنفرانس بین‌المللی احزاب کمونیست و کارگری، صفحه ۲۹۶.

۶. اسناد ۲۴-مین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی، صفحه ۱۵.

انحصاری اروپای غربی و امپریالیسم ژاپن به مقابله با آمریکا برخاسته‌اند .
 در عین حال کاهش معین سهم ایالات متحده آمریکا در صادرات جهانی سرمایه‌داری و ذخایر طلائی - ارزی نباید ایجاد سردرگمی کند . باید توجه داشت که ۴۶/۶٪ مجموع سرمایه‌گذاری‌های خارجی به ایالات متحده آمریکا تعلق دارد . شعب موسسات آمریکائی در خارج از مرزهای ایالات متحده آمریکا ، از جمله در کشورهای اروپای غربی ، بیش از ۲۰۰ میلیارد دلار تولید و فروش محصولات صنعتی دارند . تولید ۹۰٪ مدارهای آی - سی ، ۸۰٪ ماشین‌های شمارگر الکترونیک ، ۵۵٪ مواد شیمیائی پاک کن ، ۵۰٪ نیمه هادی‌ها ، ۳۳٪ ظرفیت پالایشگاه‌های نفت ، ۲۹٪ تولید اتومبیل ، ۲۰٪ ماشین‌سازی الکترونیک موجود در خارج از ایالات متحده آمریکا ، به این کشور تعلق دارد . سرمایه‌گذاری‌های جدید شعب آمریکائی در کشورهای اروپای غربی ، تقریباً به طور کامل به حساب منافع بدست آمده در این کشورها و یا به حساب اعتبارات بانک‌های اروپای غربی انجام می‌گیرد . به این ترتیب امپریالیسم آمریکا مانند گذشته کشور عمده جهان سرمایه‌داری است .

"بازار مشترک" ، در ترکیب جدید خود (پس از پیوستن انگلیس و دانمارک و ایرلند به آن - م) به نیروی کاملاً قابل ملاحظه‌ای تبدیل شده و قدرت رقابت با ایالات متحده آمریکا را بدست آورده است . علاوه بر هدف مبارزه با جهان سوسیالیسم و جنبش روزافزون آزادی بخش ملی ، تلاش انحصارات کشورهای اروپای غربی برای مقابله با رقابت سرمایه انحصاری ایالات متحده آمریکا و ژاپن نیز یکی دیگر از علل گسترش "بازار مشترک" را تشکیل می‌دهد . و ای . لنین در سال ۱۹۱۵ ، طی مقاله درباره شعار کشورهای متحده اروپا ، ضمن پاسخ به این پرسش که آیا تشکیل کشورهای متحده اروپا امکان پذیر است و اگر چنین توافقی حاصل شود ، هدف از آن چه خواهد بود ، نوشت : " البته توافقی‌های موقت بین سرمایه‌داران و دولت‌ها امکان پذیر است ، بدین مفهوم حتی تشکیل کشورهای متحده اروپا نیز به مثابه توافق سرمایه‌داران اروپا امکان پذیر است . . . اما توافق درباره چه ؟ فقط در این باره که چگونه سوسیالیسم را در اروپا مشترکاً باید سرکوب کرد و مستعمرات به تاراج رفته را در برابر ژاپن و آمریکا . . . مشترکاً حفظ کرد " ۷ . سراسر تاریخ "هم‌پیوندی" امپریالیستی در اروپای غربی بردرستی و حقانیت ارزیابی لنین درباره این روند دلالت دارد .

بخصوص باید به پیشرفت سریع امپریالیسم ژاپن اشاره کرد . این کشور در سال‌های اخیر مقام دوم را از لحاظ تولید محصولات صنعتی جهان سرمایه‌داری ، بدست آورده است . در زمینه حجم تولید ملی و تولید برخی محصولات ، ژاپن نسبت به سایر مراکز امپریالیستی از عقب‌ماندگی معینی رنج می‌برد ولی آهنگ

سریع رشد این رشته‌ها و نیز قدرت رقابت عالی کالاهای ژاپنی در بازارهای جهانی سرمایه‌داری، این عقب‌ماندگی را جبران می‌کند.

بحران نظام پولی امپریالیسم

بحران نظام پولی امپریالیسم، نمودار بارز بحران در اقتصاد جهانی سرمایه‌داری و تشدید تضادهای موجود میان امپریالیست‌ها در مرحله کنونی است. از سال ۱۹۶۷ تا سال ۱۹۷۶ نظام پولی سرمایه‌داری حدود ده بار دستخوش "تب ولرز طلائی" گردید که در نتیجه آن تمام نظام پرداخت‌های بین‌المللی که پس از جنگ جهانی دوم شکل گرفته بود، عملاً فروپاشید.

بحران ارزی اولین بار در سال ۱۹۶۷ در گرفت. این بحران به کاهش ارزش (دوالواسیون) پوند انگلیسی و سپس به کاهش ارزش دلار آمریکائی در دو مرحله منجر شد. این امر با تجدیدنظر در نرخ برابری ارزهای ملی جهان سرمایه‌داری با دلار آمریکائی همراه بود.

تمام جریان رشد اقتصاد جهانی سرمایه‌داری در دوران پس از جنگ زمینه‌ساز بحران ارزی بود.

در سال ۱۹۴۴، یعنی پیش از پایان جنگ، دول امپریالیستی در کنفرانس بین‌المللی برتون - وودز (یکی از شهرهای آمریکا) برای احیاء نظام پولی جهان سرمایه‌داری که در نتیجه جنگ از هم پاشیده بود، تدابیر دستجمعی اتخاذ کردند. برای ایجاد توازن متقابل در تراز پرداخت‌های کشورهای سرمایه‌داری صندوق بین‌المللی پول تشکیل شد.

ایالات متحده آمریکا با استفاده از تفوق خود در اقتصاد و سیاست کشورهای سرمایه‌داری و نیز با بهره‌گیری از این که ۷۴٪ ذخیره طلای جهان سرمایه‌داری در آن متمرکز شده بود، توانست دلار را به مثابه ارز پایه برای پرداخت‌های بین‌المللی و ارز قابل ذخیره به دیگران بقبولاند. پوند انگلیس نیز در کنار دلار آمریکائی این نقش را برای خود حفظ کرد. دلار هم ارز طلا گردید. بهای رسمی هر اونس طلا (۳۱ گرم) برابر ۳۵ دلار، یعنی به همان بهائی که از سال ۱۹۳۴ در ایالات متحده آمریکا برقرار شده بود تثبیت شد. کشورهای عضو صندوق بین‌المللی پول موظف شدند که از این بهای رسمی پشتیبانی کنند و به نوساناتی که بیش از ۱٪ برابری ارزی، چه در جهت افزایش و چه در جهت کاهش، باشد، امکان ندهند. این کشورها همچنین به خرید دلارهای اضافی موظف شدند.

وضع ممتاز دلار به مثابه ارز عمده جهان سرمایه‌داری به انحصارات آمریکائی امکان داد، طی این مدت بر توسعه طلبی خود در اقتصاد جهانی به میزان بی‌سابقه‌ای بیفزایند. ایالات متحده آمریکا امکان به دست آوردن تا پرداخت‌های خود را با سایر کشورهای جهان سرمایه‌داری، نه با طلا، بلکه با دلارهای

کاغذی که قدرت خرید آن به هیچ وجه با ارزش رسمی آن متناسب نبود، انجام دهد. این کشور با دلارهای کاغذی سهام سودآورترین موسسات را در بسیاری از کشورهای سرمایه‌داری خریداری می‌کرد و انواع ارزش‌های مادی بدست می‌آورد. ایالات متحده آمریکا با همین دلارها به سایر کشورهای بورژوازی "کمک" مالی می‌کرد تا دولت‌های ارتجاعی را برسرکار آورد، جنبش‌های آزادی‌بخش ملی را سرکوب کند و به سیاست نواستعماری خود در کشورهای آزاد شده تحقق بخشد.

هزینه‌های هنگفت نظامی ایالات متحده آمریکا در خارج از مرزهای این کشور با دلار تامین می‌شد. هزینه‌های خارجی ایالات متحده آمریکا، بخصوص در رابطه با جنگ در هندوچین و تامین مالی تجاوز اسرائیل در خاور نزدیک افزایش یافته بود. ایالات متحده آمریکا این هزینه‌ها را با پول‌هایی پرداخت می‌کرد که نه دارای پشتوانه طلا بود و نه پشتوانه‌ای از سایر ارزهای قابل تبدیل به طلا داشت. با این که موازنه بازرگانی ایالات متحده آمریکا مدتی طولانی مثبت بود، ولی کسری موازنه پرداخت‌های آن پیوسته افزایش می‌یافت.

تمام این‌ها به افزایش فوق‌العاده بدهی‌های کوتاه مدت ایالات متحده آمریکا به بانک‌ها و افراد خصوصی در خارج منجر گردید. در آغاز سال ۱۹۶۸ در مجاری گردش پولی جهان و در ذخایر ارزی سایر کشورها بیش از ۳۰ میلیارد دلار انباشته شده بود، که می‌توانست برای تبدیل به طلا و یا هر ارز قابل تسعیر دیگر ارائه شود. در آغاز سال ۱۹۷۲ این رقم به بیش از ۶۵ میلیارد دلار بالغ گردید. و این در حالی بود که ذخایر متمرکز طلای ایالات متحده آمریکا از ۲۴/۶ میلیارد دلار در سال ۱۹۴۸ به ۱۰/۴ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۲ کاهش یافته بود. به این ترتیب، بدهی‌های کوتاه مدت خارجی ایالات متحده آمریکا به بیش از ۶ برابر ذخیره طلای این کشور بالا رفت.

طبیعی است که صاحبان دلار می‌کوشیدند از طریق تبدیل دلار به طلا و یا ارز با ثبات‌تر دیگر، به هر نحو که شده گریبان خود را از دست این دلارها نجات دهند، یورش ادواری صاحبان دلار به بورس‌های ارز جهان سرمایه‌داری نمایانگر این تلاش بود. مثلاً در آغاز سال ۱۹۷۱ در ارتباط با شایعه روالواسیون* مارک آلمان غربی، یعنی افزایش محتوی طلای آن، دلارها سیل‌آسا به جمهوری فدرال آلمان سرازیر شدند. بانک فدرال این کشور ناگزیر شد طی چهارماه معادل ۱۲ میلیارد دلار از این ارز ارزش‌باخته خریداری کند. سرانجام دولت جمهوری فدرال آلمان و دولت‌های سایر کشورها (اتریش، بلژیک، هلند، سوئیس) ناگزیر شدند از خرید دلار خودداری کنند. ایالات متحده آمریکا تبدیل دلار به طلا را قطع کرد و کاهش واقعی ارزش دلار را رسماً اعلام نمود. در دسامبر ۱۹۷۱ و

در فوریه ۱۹۷۳ ارزش دلار دوبار کاهش یافت. به طور رسمی پذیرفته شد که قیمت هراونس طلا ابتدا از ۳۵ دلار به ۳۸ دلار، سپس به ۴۲/۲ دلار افزایش یابد.^۸ تمام این‌ها، سرانجام، کار را به شکست نظام پولی جهان سرمایه‌داری، که در سال ۱۹۴۴ در برتون - وودز برقرار شده بود، کشانید. ایالات متحده آمریکا و سایر دول امپریالیستی و نیز صندوق بین‌المللی پول می‌کوشیدند نظام پولی را به هرنحوی که شده، به کمک تدابیر فوری و از آن جمله اقدامات جمعی، نجات دهند: کاهش ارزش (دوالوایسون) پوند انگلیس و سپس دلار، افزایش ارزش (روالوایسون) ارزهای یک سلسله کشورهای سرمایه‌داری، پیش از همه ارزهای جمهوری فدرال آلمان، ژاپن، سوئیس و غیره، ایجاد صندوق باصلاح حق برداشت مخصوص، برقراری "ترخ شناور" برای ارزها. در ژانویه ۱۹۷۵ صندوق بین‌المللی پول لغو بهای رسمی طلا را توصیه کرد.

اکنون در جهان سرمایه‌داری برنامه‌های گوناگونی برای ایجاد نظام نوین پولی مورد بحث و بررسی است. با این همه بحران ارزی همچنان ژست می‌گردد. گسترش این بحران بر تلاشی و پوسیدگی اقتصاد جهانی که و.ای.لنین در زمان خود آن را خاطرنشان کرده بود گواهی می‌دهد. بحران در نظام پولی جهان سرمایه‌داری یک بخش ناگسستنی از بحران در حال ژرفش مجموع سیستم جهانی سرمایه‌داری است.

مبارزه در راه صلح و تنش‌زدایی

تشدید ناموزونی رشد سرمایه‌داری به حادث شدن تضادهای امپریالیستی می‌انجامد. در چنین شرایطی تلاش نیروهای تجاوزگر امپریالیستی برای حل این تضادها از راه جنگ امری ناممکن نیست.

اما، با این که طبیعت امپریالیسم تغییر نکرده است، در دوران معاصر برای جلوگیری از جنگ جهانی تازه، امکان واقعی بوجود آمده است. نیروهای توانائی وجود دارند که در راه صلح مبارزه می‌کنند: سیستم جهانی سوسیالیسم، جنبش جهانی کارگری، جنبش جهانی رهائی‌بخش ملی و دیگر نیروهای ترقی‌خواه.

اجرای پیگیر برنامه صلح از سوی اتحاد شوروی، برنامه‌ای که در ۲۴-مین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی تنظیم گردید، نقشی عظیم در حفظ صلح و پیشگیری از جنگ جدید امپریالیستی دارد. در ۲۴-مین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی خاطرنشان شد که "فعلیت و واقع‌بینانه بودن این برنامه را زندگی تایید کرده است. و با این که هنوز صلح عمومی به هیچ رو تضمین

۸. ولی، این نیز کاهش واقعی ارزش دلار را منعکس نمی‌سازد. چنانکه در اواخر سال ۱۹۷۴، بهای هراونس طلا در بورس لندن به ۱۹۸ دلار بالغ گردید.

نشده است، مادلیل کافی داریم که با اطمینان بگوئیم: سالم شدن جوبین المللی به نحوی مقنع گواهی می‌دهد که دستیابی به صلح پایدار، فقط یک تمایل خیرخواهانه نبوده، بلکه وظیفه‌ایست کاملاً واقع‌بینانه^۹.

امپریالیسم زیر فشار نیروهای هوادار صلح و ترقی، به کاهش معین وخامت بین‌المللی و قبول همزیستی مسالمت‌آمیز با کشورهای سیستم جهانی سوسیالیسم تن داده است. مذاکرات ل. ای. برژنف با رئیس‌جمهور ایالات متحده^{۱۰} آمریکا، تصویب اسناد و موافقت‌نامه‌های ناشی از این مذاکرات، و نیز یک رشته موافقت‌نامه‌های منعقد شده میان کشورهای سوسیالیستی و کشورهای سرمایه‌داری در سال‌های اخیر، حاکی از این واقعیت است.

تشکیل کنفرانس سراسری اروپا در هلسنکی (سال ۱۹۷۵) و امضاء سند نهایی این کنفرانس از طرف رهبران ۳۳ کشور اروپائی و نیز ایالات متحده^{۱۱} آمریکا و کانادا، نقش بزرگی در امر حفظ صلح داشت. اتحاد شوروی و کشورهای جامعه^{۱۲} سوسیالیستی، برای انجام این تدبیر که بخش لاینفک برنامه^{۱۳} صلح بود، مساعی فراوان به کار بردند. ل. ای. برژنف در ۲۵- مین کنگره^{۱۴} حزب کمونیست اتحاد شوروی، نتایج این کنفرانس را چنین ارزیابی نمود: "نتایج بدست آمده ارزش مساعی مصروفه در راه آن را دارد. شرکت‌کنندگان در کنفرانس به طور جمعی نقض ناپذیری مرزهای موجود را تایید کردند. اصول روابط متقابل بین کشورها تنظیم گردید، که تماماً پاسخگوی روح و نص همزیستی مسالمت‌آمیز است. به این ترتیب برای حفظ و تحکیم صلح در سراسر قاره شرایط مساعد ایجاد شده است." ۱۰

با این همه نباید فراموش کرد که مقاومت نیروهای تجاوزکار امپریالیسم در برابر کاهش وخامت بین‌المللی کاملاً از بین نرفته است. هنوز هم کانون‌های تشنج زای خطرناک برای امر صلح همچنان باقی است. برای این که امکان جلوگیری از جنگ به واقعیت بدل شود، مبارزه^{۱۵} فعال و تعرضی همه^{۱۶} نیروهای ترقی‌خواه و صلح دوست علیه هرگونه دسایس ارتجاع و تجاوز امپریالیستی و بخاطر تامین صلح پایدار میان خلق‌ها ضروری است.

این وظیفه با قوت تمام در سندهای کنفرانس احزاب کمونیست اروپا تاکید گردید: "برای تامین استواری و تعمیق و گسترش بیشتر تنش زدائی، ضروری است که تصمیمات متخذه در هلسنکی با مبارزه توده‌های مردم برای اجرای این تصمیمات، برای مهار کردن و برانداختن آن نیروهای ارتجاعی که نتایج کنفرانس امنیت و همکاری اروپا را نفی می‌کنند و می‌کوشند حرکت در مسیر تنش زدائی و امنیت خلق‌ها را متوقف سازند، پشتیبانی و تحکیم شوند"^{۱۱}.

۹. اسناد ۲۴- مین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی، صفحه ۱۷.

۱۰. اسناد ۲۵ مین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی، صفحه ۱۸.

۱۱. در راه صلح، امنیت، همکاری و پیشرفت اجتماعی در اروپا، صفحه ۳۴.

اتحاد شوروی با اجرای پیگیرسیاست صلح، در راه جلوگیری از جنگ جدید جهانی مبارزه می‌کند. انجام این وظیفه، شرایط مساعد برای حل سایر مسائل مهمی که اکنون در برابر جامعه بشری قرار گرفته، فراهم می‌سازد. ل. ای. برژنف در گزارش خود به مناسبت ۶۰-مین سالگرد اکتبر کبیر این مسائل را چنین برشمرد: ضرورت تامین توده عظیم انسان‌ها با خواربار، موادخام و منابع انرژی، برانداختن عقب‌ماندگی اقتصادی ناشی از استعمار در کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین، حفاظت جامعه بشری از خطرات عده‌ای که در نتیجه رشد بدون کنترل تکنیک او را تهدید می‌کند، به‌دیگر سخن حفظ طبیعت برای انسان.

ل. ای. برژنف تاکید کرد که برای حل تمام این مسائل، همکاری طبق نقشه بین‌المللی، مساعی هدفمند خلق‌های هریک از کشورها، "همکاری وسیع و سازنده همه‌کشورها، همه خلق‌ها" ضروری است و "اتحاد شوروی، تماما طرفدار یک چنین همکاری است" ۱۲.

فصل دهم

تشدید ستم سرمایه انحصاری و حادثر شدن تضادهای

اجتماعی کشورهای امپریالیستی در مرحله کنونی

۱. تغییرات حاصله در ترکیب طبقه کارگر و تشدید استثمار آن

گسترش انقلاب علمی - فنی تغییرات معینی در ترکیب اجتماعی جامعه سرمایه‌داری معاصر، از جمله در ترکیب طبقه کارگر، پدید آورده است. در رابطه با این تغییرات نوشته‌های فراوانی از طرف اقتصاددانان و جامعه‌شناسان بورژوائی منتشر شده است، که در آن‌ها علل واقعی و ماهیت این تغییرات تحریف می‌شود و اندیشه هماهنگی طبقاتی از نو تبلیغ می‌گردد. در این زمینه تئوری زیر رواج خاصی یافته است: طبقه کارگر یا دیگر "از بین رفته" و یا "در حال از بین رفتن" است و این طبقه به وسیله "طبقه متوسط" از عرصه خارج می‌شود. و "طبقه متوسط" گویا با آن طبقه پرولتاریائی که ک. مارکس و ف. انگلس در قرن گذشته درباره آن سخن گفته‌اند، هیچ وجه مشترکی ندارد.

جی. گالبرایت، اقتصاددان شهیر آمریکایی در کتابی به نام جامعه وفور در پیرامون پیدایش "طبقه متوسط" جدیدی که مردم "بقه سفید" را شامل می‌شود به تبلیغ گسترده‌ای پرداخته است. بنا بر ادعای او، این به اصطلاح گروه زبده روشنفکر به کلی از ترکیب طبقه کارگر جدا می‌گردند و عهده‌دار انجام رسالتی می‌شوند که گویا حاصل آن همانا دگرسانی سرمایه‌داری به یک دولت "رفاه عمومی" است. دیگر تئوری‌های بورژوا - رفرمیستی و رویزیونیستی نیز که درباره به اصطلاح "دمکراتیزه شدن سرمایه" و برابری درآمد‌های تمام طبقات جامعه بورژوائی سخن می‌راند، با همین اندیشه‌ها آمیخته است. این تئوری‌ها نیز در غرب گسترش پدیده‌های یافته است.

آنچه واقعیت دارد آن است که تقسیم جامعه سرمایه‌داری معاصر به بورژوازی و پرولتاریا نه فقط از بین نمی‌رود، بلکه به طور روزافزون شدت

می‌یابد. تعداد شاغلین مزدبگیر سال به سال در افزایش است. در کشورهای رشد یافته سرمایه‌داری، در طول سال‌های ۱۹۶۰ تا سال ۱۹۷۳، سهم کارکنان مزدبگیر در مجموع جمعیت از نظر اقتصادی فعال، از ۷۳٪ به ۸۰٪ افزایش یافت. تعداد مزدبگیران در کشورهای رشد یافته، سرمایه‌داری در اواسط سال‌های ۷۰ برابر ۲۳۰ - ۲۴۰ میلیون نفر بود، که ۴۹/۳٪ آنان در صنایع، ساختمان، ارتباطات و ترابری، ۳٪ در کشاورزی، ۴۷/۶٪ در امور بانکی و بازرگانی و بخش خدمات اشتغال داشتند. سهم کارکنان مزدبگیر در ترکیب جمعیت فعال اقتصادی کشورهای در حال رشد، اکنون بیش از یک سوم است.

اما، پرولتاریا از لحاظ ترکیب همگون نیست و از گروه‌های کثیری تشکیل می‌شود که هر یک دارای ویژگی‌های خود است. و. ای. لنین در بیماری کودکی "چپ‌گرائی" در کمونیسم می‌نویسد: "اگر پرولتاریای "خالص" را انبوهی از تیپ‌های انتقالی فوق‌العاده گوناگون، از پرولتر گرفته تا نیمه پرولتر (کسی که نیمی از وسایل معیشت خود را از راه فروش نیروی کار بدست می‌آورد)، از نیمه پرولتر گرفته تا دهقان خرده‌پا (و پیشه‌ور و صنعت‌گر و به طور کلی صاحبکار خرده‌پا)، از دهقان خرده‌پا گرفته تا دهقان میانه حال و غیره احاطه نکرده بود، اگر خود پرولتاریا در داخل خویش به قشرهای کم و بیش تکامل یافته، به گروه‌های هم محل و هم حرفه و گاه هم مذهب و غیره تقسیم نشده بود، در این حال سرمایه‌داری دیگر سرمایه‌داری نبود" ۱.

گردان پیشرو پرولتاریا را کارگران صنعتی، یعنی کارگران کارخانه‌ها تشکیل می‌دهند. تعداد پرولتاریای صنعتی سال به سال افزایش می‌یابد. مثلاً، تعداد کارگران صنعتی فقط در پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری در اواسط قرن ۱۹، کم‌تر از ۹ میلیون و در آغاز قرن بیستم حدود ۳۰ میلیون نفر بود، ولی اکنون این رقم تقریباً به ۱۱۰ میلیون نفر رسیده است. کارگران صنعتی، مانند گذشته کثیرالعدده‌ترین گردان طبقه کارگر را تشکیل می‌دهند. و. ای. لنین یادآور می‌شود که "مارکس و انگلس، علی‌رغم وحشت عمومی در برابر رشد پرولتاریا، تمام امید خود را بر رشد مستمر پرولتاریا بسته بودند" ۲. مارکسیست‌های امروزی نیز نیروی عمده انقلابی کشورهای سرمایه‌داری را در رشد روزافزون طبقه پرولتاریا می‌بینند.

پس از جنگ جهانی دوم، توزیع طبقه کارگر کشورهای رشد یافته سرمایه‌داری میان رشته‌ها و بخش‌های مختلف تولید، دچار تغییرات قابل توجهی شد. تعداد کارگران شاغل در پیشروترین رشته‌های صنعتی، یعنی صنایع ذوب فلزات، تولید محصولات فلزی، صنایع شیمیایی، صنایع نیرو و صنایع رادیو

۱. و. ای. لنین. مجموعه کامل آثار، جلد ۴۱، صفحه ۵۸-۵۹.

۲. و. ای. لنین. مجموعه کامل آثار، جلد ۲، صفحه ۶.

الکترونیک افزایش یافت. سهم کارگران و کارمندان شاغل این رشته‌ها در کشورهای رشدیافته سرمایه‌داری، از ۲۸٪ در سال ۱۹۵۰ به ۳۶٪ در سال ۱۹۷۵ بالا رفت. بر تعداد کارگران شاغل در بخش خدمات افزوده شد. و در همان حال تعداد کارگران رشته‌های صنایع استخراجی و شاغلان کشاورزی (از جمله مزدبگیران) کاهش یافت.

انقلاب علمی و فنی با بالا رفتن سطح مهارت کارگران همراه است. این روند، اما، به طور ناموزون جریان می‌یابد و برای بسیاری از کارگران شاغل در رشته‌های قدیمی، محرومیت‌های فراوان، افزایش بیکاری و تخصص زدائی را همراه دارد. در عین حال، در تمام کشورها، در نتیجه گسترش تولید نیمه خودکار، بر تعداد به اصطلاح کارگران آموزش دیده افزوده می‌شود. در فرانسه این کارگران را "اپراتورهای بی‌تخصص" می‌نامند. کسانی که روی دستگاه‌های خودکار اعمال ساده‌ای انجام می‌دهند، در زمره این کارگرانند. این نوع کارها را می‌توان مستقیماً در محل کار و یا در دوره‌های کوتاه مدت فراگرفت.

به این ترتیب، هم بر لایه کارگران دارای تخصص عالی افزوده می‌شود و هم سهم کارگران نیم‌متخصص و یا کارگران "آموخته" افزایش می‌یابد. مثلاً در ایالات متحده آمریکا سهم کارگران متخصص از ۳۳/۱٪ در سال ۱۹۵۰ به ۳۶/۲٪ در سال ۱۹۷۰ و سهم کارگران نیمه متخصص به ترتیب از ۵۱/۹٪ به ۵۲/۱٪ افزایش یافت و در برابر، سهم کارگران غیرمتخصص از ۱۵٪ به ۱۱/۷٪ پائین آمد.

بر اثر انقلاب علمی و فنی، کشورهای رشدیافته سرمایه‌داری در زمینه کارکنان متخصص، که آموزش آن‌ها به صرف زمان و پول زیاد نیاز دارد، دچار کمبود هستند و این در حالی است که بیکاری مزمن وجود دارد. این محل‌های خالی را نمی‌توان با بیکاران موجود پر کرد، زیرا اکثر این بیکاران دارای معلومات و آموزش ضرور برای اشغال این محل‌ها نیستند. با این همه دولت‌های بورژوازی و انحصارگران برای پایان دادن به این وضع حاضر به صرف هزینه‌های زیاد نیستند، و خودکارگران نیز توانائی پرداخت این هزینه‌ها را ندارند. یکی از ویژگی‌های پوسیدگی سرمایه‌داری در مرحله کنونی در همین پدیده تجلی می‌یابد.

عرصه استثمار زحمتکشان مزدبگیر گسترش می‌یابد. رسوخ انحصارات به رشته‌هایی که بنیازمندی‌های زندگی روزانه مردم سروکار دارد (تعمیرات رادیو و تلویزیون و وسایل برقی خانگی، رشد خدمات عمومی شهری واز این قبیل)، به پیدایش گردان‌های جدیدی از پرولتاریا کمک کرد.

آن بخش از مهندسان و تکنیسین‌هایی نیز که وظایف مربوط به بهره‌برداری از ماشین آلات را انجام نمی‌دهند، ولی در روند تولید مادی شرکت مستقیم دارند (تعداد کثیر کارکنان آزمایشگاه‌های کارخانه‌ها و دفاتر طراحی)، باید

جزو گردان تازه طبقه کارگر به شمار آورد. آن‌ها هم، مانند تمام طبقه کارگر، اضافه ارزش تولید می‌کنند. مثلا در صنایع هواپیما سازی، جت سازی، صنایع شیمیائی و صنایع اتمی ایالات متحده آمریکا، این نوع کارکنان، از ۴۰ تا ۶۰ درصد مجموع شاغلین این رشته‌ها را تشکیل می‌دهند.

بورژوازی می‌کوشد این باصطلاح کارگران یقه سفید را از سایر کارگران جدا سازد. آمار بورژوائی آنان را در شمار باصطلاح "طبقه متوسط" که گویا هیچ‌گونه وجه مشترکی با طبقه کارگر ندارد، به حساب می‌آورد. ولی، وضع طبقاتی و نقشی که آن‌ها در تولید اجتماعی دارند و منافع بنیادی‌شان، تفاوت اساسی با وضع و نقش سایر کارگران ندارد. فقط جنبش کارگری است که می‌تواند از آینده آنان حمایت کند. در اسناد کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری خاطرنشان می‌شود که "در دوران ما، هنگامی که علم مستقیماً به نیروی مولد بدل می‌شود، روشنفکران بیش از پیش صفوف کارکنان مزد بگیر را تکمیل می‌کنند. منافع اجتماعی روشنفکران با منافع طبقه کارگر درمی‌آمیزد، تلاش‌های سازنده آنان با منافع اربابان انحصارگر، که برای آنان سود بالاتر از هر چیز است، برخورد پیدا می‌کند" ۳.

با این حال، پرولتاریزه شدن روشنفکران و کارمندان به معنای این نیست که آنان به پرولتاریای صنعتی تبدیل شده‌اند. میان این گروه‌های حقوق بگیر و پرولتاریای صنعتی که نیروی انقلابی پیشتاز جامعه است، تفاوت‌های اجتماعی مهمی وجود دارد.

به این ترتیب، پایه پای رشد تولید سرمایه‌داری، بر تعداد طبقه کارگر، که برای سرمایه اضافه ارزش تولید می‌کند، افزوده می‌شود و سهم وی در جمعیت بالا می‌رود. عرصه استثمار سرمایه‌داری گسترش می‌یابد، درجه استثمار، نرخ و حجم اضافه ارزش افزایش پیدا می‌کند*.

۲. تشدید ستم انحصارها در اقتصاد روستایی و ورشکست توده دهقانان

با تراکم و تمرکز سرمایه و گسترش سلطه انحصارات در اقتصاد روستایی کشورهای رشد یافته سرمایه‌داری، روند قشر بندی در روستاها، ورشکستگی و نابودی تولید خرده کالائی به میزان زیاد تسریع شد. در نتیجه بحران جهانی

۳. کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری، صفحه ۳۰۸.

* رجوع شود به فصول چهارم و پنجم و ششم اقتصاد سیاسی، تالیف ف. م. جوانشیر و فصل هفتم همین درسنامه - م.

کشاورزی و پیشرفت تکنیک در تولید کشاورزی کشورهای امپریالیستی، این روند به میزان قابل ملاحظه‌ای شدت یافت.

موسسات بزرگ کشاورزی که در عرصه رقابت از برتری‌های فراوان برخوردار بودند، با کمک دولت، به استفاده وسیع از ماشین‌آلات مدرن کشاورزی، بهره‌گیری از دستاوردهای آگروبیولوژی و به کاربرد نیروی برق و مواد شیمیایی در روند تولید پرداختند. اقتصاد روستائی در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری از مرحله مانوفاکتور به مرحله تولید ماشینی انتقال یافت.

وزن مخصوص جمعیت شاغل در کشاورزی کشورهای پیشرفته صنعتی از ۴۵/۴٪ در سال ۱۹۰۰ به ۱۲/۴٪ در سال ۱۹۶۹ کاهش یافت. کارگران مزدبگیر کشاورزی فقط ۳٪ مجموع کارکنان مزدبگیر را تشکیل می‌دهند.

بخش اعظم تراکتورها و سایر ماشین‌آلات کشاورزی در واحدهای بزرگ کشاورزی متمرکز می‌شوند. این امر با روند تراکم و تمرکز تولید کشاورزی و از میدان بدرکردن تولید کوچک به وسیله تولید بزرگ سرمایه‌داری همراه است.

رسوخ سرمایه انحصاری در بخش تولید کشاورزی و گسترش اشکال بهره‌کشی از واحدهای کوچک دهقانی، نه فقط با توسل به شیوه‌های رقابت در بازار، بلکه از طریق به بندکشدن روستائیان با انواع قراردادهای اسارت آور نیز انجام می‌گیرد. چه بسا، مزرعه‌داری که در دام چنین بندهائی اسیر شده، استقلال خود را از دست می‌دهد و عملاً در مزرعه متعلق به خویش، به یک کارگر مزدبگیر تبدیل می‌شود و مزدی ناچیز دریافت می‌کند.

سرمایه انحصاری در ایجاد واحدهای بزرگ سرمایه‌داری در کشاورزی که با نیازهای صنایع انحصاری شده هماهنگ بوده و پایگاه اجتماعی الیگارشی مالی در روستا هستند، از لحاظ اقتصادی و سیاسی ذینفع است. به همین جهت استثمار و ورشکست اقتصاد دهقانی در شرایط کنونی به کمک شیوه‌های خاص سرمایه‌داری انحصاری - دولتی تشدید می‌شود. سیاست کشاورزی محافل حاکمه تمام دول امپریالیستی متوجه پشتیبانی همه‌جانبه از موسسات کشاورزی بزرگ و بزرگ‌تر و انهدام (چه بسا قهری) تولید کوچک است. مثلاً، وزیر کشاورزی ایالات متحده آمریکا اعلام کرده است که از تعداد ۳ میلیون واحد کشاورزی موجود در کشور، باید حداکثر ۱ میلیون واحد را برای تامین نیازهای بازار داخلی و خارجی حفظ کرد و بقیه باید به حیات خود پایان دهند. دولت ایالات متحده آمریکا برای تحقق برنامه پشتیبانی از سرمایه‌های کلان در کشاورزی میلیاردها دلار مصرف می‌کند. دولت برای باز خرید اراضی صاحبان مزارع کوچک نیز مبالغ هنگفتی پول می‌پردازد.

تامین هزینه‌های با اصطلاح سیستم قیمت‌های تضمین شده برای محصولاتی که به طور عمده جنبه صادراتی دارند، به حساب بودجه دولت انجام می‌گیرد. از آنجا که فروش به قیمت‌های تضمین شده مستلزم تحویل حداقل محصول با

مرغوبیت کاملاً مشخص است، لذا از این سیستم به طور عمده واحدهای بزرگ و بزرگتر کشاورزی می‌توانند استفاده کنند. صاحبان مزارع متوسط و کوچک ناگزیرند محصولات خود را به قیمت‌هایی که تکافوی هزینه تولید را نمی‌کنند، به نمایندگان انحصارات بفروشند. به علت پائین بودن سطح بازده کار در واحدهای کوچک (در قیاس با واحدهای کاملاً مکانیزه شده)، صاحبان این واحدها حتی در مواردی که موفق به فروش محصولات خود به قیمت‌های تضمین شده به کورپوراسیون بازرگانی - اعتباری می‌شوند، باز قادر نیستند هزینه تولید خود را جبران کنند. انبوه صاحبان مزارع کوچک در ایالات متحده آمریکا که قابلیت رقابت با صاحبان مزارع بزرگ سرمایه‌داری مورد پشتیبانی دولت را ندارند، دستخوش ورشکستگی شده، به ارتش ذخیره کار و ارتش کارگران کشاورزی "کوچنده" می‌پیوندند. یک چنین سیاست ضددهقانی در کشورهای امپریالیستی اروپای غربی نیز اجرا می‌گردد.

بخش اعظم محصولات که به وسیله کورپوراسیون بازرگانی - اعتباری خریداری می‌گردد، با قیمت‌های انحصاری به خارج از کشور صادر می‌شود. این کار به اختناق اقتصادی و ورشکستگی تولید خرده‌کالائی در بسیاری از کشورها منجر می‌شود.

نظام مالیاتی نیز یکی دیگر از اهرم‌های موثری است که دول امپریالیستی به کمک آن واحدهای کوچک و متوسط را غارت کرده به ورشکستگی می‌کشانند. از راه مالیات‌های مستقیم و غیرمستقیم، معمولاً، از یک چهارم تا یک سوم درآمد دهقانان از آنان بازپس گرفته می‌شود. بخش بزرگی از این مالیات‌ها صرف هزینه‌های نظامی می‌شود و از این راه به صندوق انحصارات سرازیر می‌گردد.

نظامی کردن اقتصاد همچنین با بازپس گرفتن اراضی وسیع کشاورزی و تبدیل آن‌ها به پایگاه‌های نظامی، میدان‌های تمرین و آزمایش جنگی، فرودگاه‌ها و بناهای نظامی دیگر همراه است. مثلاً ایالات متحده آمریکا، فقط در اراضی کشورهای خارجی، ۳۱ میلیون جریب زمین را برای این هدف‌ها اشغال کرده است. در جمهوری فدرال آلمان ۴ میلیون هکتار زمین برای مقاصد نظامی تصرف شده است.

بدین سان، سلطه سرمایه مالی و اجرای "برنامه‌های کشاورزی" از سوی دول انحصاری به ورشکستگی بخش روزافزونی از دهقانان کوچک و متوسط منجر می‌گردد. در برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی گفته می‌شود: "رشد سرمایه‌داری، افسانه ثبات اقتصادی کوچک دهقانی را بریاد داد. انحصارات در کشاورزی نیز مواضع مسلط بدست آورده‌اند. میلیون‌ها صاحب مزرعه و دهقان از زمین رانده می‌شوند و براقصد آن‌ها چوب حراج نواخته می‌شود. اقتصاد کوچک فقط با تحمل محرومیت‌های بیش از حد، مصرف ناچیز و کار طاقت‌فرسا از سوی دهقانان، قادر است حیات خود را ادامه دهد. دهقانان

زیربار مالیات‌ها و قرض‌های روزافزون خفه می‌شوند. بحران‌های کشاورزی بیش از پیش روستاها را دچار ورشکستگی می‌سازند " ۴.

۳. انحصارها و قشرهای میانی شهری

گسترش سرمایه‌داری انحصاری - دولتی بروض سایر قشرهای جامعه بورژوازی نیز اثرات نامطلوب باقی می‌گذارد. خرده‌بورژوازی شهری، که موسسات آن‌ها به نوع خاصی از کارخانگی برای سرمایه‌داری، به زائده‌ای برای کمپانی‌های عظیم انحصاری مسلط بر تولید و بازرگانی بدل شده است، فشارهای سنگینی بر خود تحمل می‌کند. صاحبان انواع موسسات کوچکی که به تعمیراتومبیل، رادیو، تلویزیون، وسایل برقی خانگی مشغولند و نیز صاحبان دکه‌های کوچک خرده‌فروشی، پمپ‌بنزین، آتلیه، آرایشگاه و غیره نیز در شمار خرده‌بورژوازی شهری هستند.

و ای. لنین پیش بینی کرده بود که با گسترش صنایع بزرگ ماشینی، تعداد موسسات کوچکی که دارای استقلال ظاهری بوده، ولی عملاً وابسته به صنایع بزرگ هستند، به طور ناگزیر افزایش خواهد یافت. لنین می‌نویسد: "سلسله کاملی از "اقشارمیانی" به طور اجتناب‌ناپذیر به وسیله سرمایه‌داری بوجود می‌آید (زائده کارخانه، کار درخانه، کارگاه‌های کوچکی که برحسب نیازهای صنایع بزرگ، نظیر صنایع دوچرخه‌سازی واتومبیل‌سازی در سراسر کشور پراکنده‌اند و غیره)" ۵.

سرمایه‌داری انحصاری در وجود موسسات کوچک به ظاهر مستقل دینفع است زیرا این موسسات یا اجزاء و مواد لازم برای کمپانی‌های انحصاری را با قیمت انحصاری نازل تدارک می‌بینند و یا بدون سربارکردن هزینه اضافی، فروش محصولات انحصارات را تسریع می‌نمایند. مثلاً، در ایالات متحده آمریکا، بزرگ‌ترین کمپانی صنایع اتومبیل‌سازی، "جنرال موتورز"، ۲۵ هزار "کمپانی کوچک" در خدمت خود دارد. در هر یک از این موسسات از یک تا سه کارگر مشغول کارند. برای "تراست فولاد"، ۵۰ هزار و برای "استاندارد اویل"، ۴۰ هزار "موسسه" از این نوع کار می‌کنند. ولی، اگر "جنرال موتورز" بیش از ۲۵٪ سود برای سرمایه‌گذاری خود دریافت می‌کند، میزان سود "کارگران خانگی" آن فقط ۳-۳/۵ درصد است. کارکنان شاغل در این نوع موسسات، در واقع شکل خاصی از اضافه جمعیت نسبی را تشکیل می‌دهند. به هنگام بحران، زمانی که

۴. برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی، صفحه ۳۰.

۵. و. ای. لنین. مجموعه کامل آثار، جلد ۱۷، صفحه ۲۵.

بیکاری افزایش می‌یابد، بر تعداد این کارکنان افزوده می‌شود، و به هنگام رونق از تعداد آنان کاسته می‌شود، زیرا درآمد متوسط سالانه^۱ این قبیل "کارفرمایان" از دستمزد یک کارگر ماهر تجاوز نمی‌کند.

این "کمپانی" های کوچک وضع کاملاً بی‌ثباتی دارند و آنچه بر این امر گواهی می‌دهد این واقعیت است که حد متوسط طول عمر آن‌ها در حدود دو سال است. زحمتکشان شهری نظام سرمایه‌داری که در این "کمپانی" های کوچک اشتغال دارند، از ستم سرمایه^۲ انحصاری به سختی در رنج هستند.

رشد نیروهای مولده و رسوخ انحصارات در عرصه‌های مختلف زندگی جامعه معاصر بورژوازی، قشرهای پرولتری و نیمه پرولتری بینابینی دیگری نیز بوجود می‌آورد.

پیشرفت تکنیک و بالا رفتن نقش علم در تولید مادی، با افزایش نیاز جامعه به معلمان، کارکنان علمی، کارکنان فرهنگی و موسسات پزشکی همراه است. نیم قرن پیش، افراد شاغل در این رشته‌ها، معمولاً وضع کارفرمایان مستقل را داشتند و از میان طبقات استثمارگر برمی‌خاستند. سرمایه‌داری انحصاری، مدارس، موسسات علمی، موسسات پزشکی و اکثر موسسات آموزشی را به موسسات سرمایه‌داری و کارکنان عادی آن‌ها را به حقوق بگیران استثمارشونده بدل کرد. معلمان کارکنان موسسات فرهنگی و جز آن ناگزیرند تحت نظارت انحصارها کار کنند، سفارش‌های اجتماعی آن‌ها را عملی سازند و چه بسا، خواسته یا ناخواسته، ناقل ایدئولوژی بورژوازی باشند.

پا به پای گسترش سرمایه‌داری، تعداد افراد شاغل در بخش گردش نیز افزایش می‌یابد و این افزایش بیش از همه در تعداد نمایندگان و کارمندان بازرگانی و کارکنان موسسات اعتباری - مالی صورت می‌گیرد. این گروه پر شمار کارکنان عادی موسسات تجاری و اعتباری - مالی، با توجه به ارتباط آنان با وسایل تولید و سطح دستمزد، در زمره^۳ پرولتاریا قرار می‌گیرد. درست است که این گروه ارزش و ارزش اضافی تولید نمی‌کند*، ولی بورژوازی با بهره‌کشی از کار آن‌ها این امکان را بدست می‌آورد که در تقسیم اضافه ارزش تولید شده به وسیله^۴ کارکنان بخش تولید مادی شرکت جوید. لایه‌های فوقانی این گروه کارکنان مستقیماً به بورژوازی پیوند می‌خورند.

گسترش سرمایه‌داری انحصاری - دولتی، گسترش دستگاه دولتی بورژوازی و تمام ارگان‌های آن یعنی پلیس، ارتش و مقامات قضائی را به دنبال دارد. بر عده کارکنان موسساتی که به جهت دادن ایدئولوژیک مردم مشغولند، یعنی کارکنان مطبوعات، رادیو و تلویزیون بورژوازی نیز افزوده می‌شود. حقوق کارکنان عادی این موسسات، اغلب کمتر از دستمزد کارگران ماهر است. با

* رجوع شود به فصل ۱۴ اقتصاد سیاسی، نوشته ف. م. جوانشیر

این حال، آنان ابزار اسارت و بردگی ایدئولوژیک توده‌های زحمتکش در دست بورژوازی هستند. ستم سرمایه‌داری انحصاری وضع کارکنان عادی این موسسات را وخیم‌تر می‌سازد. بسیاری از آنان با وضوح بیشتر بر اشتراک منافع خود با منافع سایر گروه‌های زحمتکش پی می‌برند. شرکت بسیار گسترده کارمندان موسسات دولتی در جنبش اعتصابی طبقه کارگر این نتیجه‌گیری را تأیید می‌کند. به این ترتیب، تجزیه و تحلیل ترکیب طبقاتی و وضع طبقات و قشرهای مختلف جامعه معاصر بورژوازی، نشان می‌دهد که اکثریت مردم کشورهای امپریالیستی از ستم انحصارات رنج می‌برند. و این امر برای اتحاد اکثریت ملت در جبهه واحد ضد امپریالیستی پایه عینی بوجود می‌آورد.

در اسناد کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری در سال ۱۹۶۹ خاطر نشان می‌شود: "نزدیک شدن منافع دهقانان، قشرهای میانی شهری و روشنفکران با منافع طبقه کارگر و همکاری روزافزون آنان کار را به محدود شدن پایگاه اجتماعی حاکمیت انحصارها می‌کشاند، تضادهای درونی آن را حادتر می‌سازد و به تجهیز توده وسیع برای مبارزه علیه انحصارها و امپریالیسم یاری می‌رساند" ۶. زحمت-کشان مبارزه علیه ستم سرمایه انحصاری را بیش از پیش با مبارزه علیه دولت بورژوازی حافظ منافع انحصارها پیوند می‌دهند.

۴. تشدید تضادهای طبقاتی و مبارزه طبقاتی

شدت یافتن تضادهای طبقاتی در اشکال مختلف مبارزه طبقاتی بازتاب می‌یابد.

ستایش‌گران سرمایه‌داری مدعی‌اند که مارکسیسم نسبت به مبارزه اقتصادی طبقه کارگر نظرمنفی دارد و آن را کاری بی‌نتیجه می‌داند. اما، ک. مارکس در اثر خود "دست‌مزد، بها و سود" می‌نویسد: اگر کارگران بخاطر افزایش دست‌مزد مبارزه نمی‌کردند، "آنان همگی به انبوه مستمندان پاک باخته‌ای بدل می‌شدند، که راه نجات برایشان وجود ندارد... اگر کارگران در برخوردهای روزمره خود با سرمایه، با زبونی عقب می‌نشستند، بی‌گمان توانائی آغاز هر نوع جنبش گسترده‌تری را از دست می‌دادند" ۷.

در زمان حاضر مبارزه اقتصادی پرولتاریا و دیگر توده‌های زحمتکش، با مبارزه سیاسی درمی‌آمیزد. "در شرایط سرمایه‌داری انحصاری - دولتی، زمانی که نه فقط کارفرمایان جداگانه و اتحادهای آنان، بلکه دولت بورژوازی نیز به مثابه خصم

۶. کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری، صفحه ۳۰۸.

۷. ک. مارکس، ف. انگلس، مجموعه آثار، جلد ۱۶، صفحه ۱۵۴.

مستقیم پرولتاریا در عرصه اقتصاد خودنمایی می‌کند، مبارزه اقتصادی زحمتکشان به طوری خصلت سیاسی به خود می‌گیرد^۸. مبارزه طبقه کارگر در راه حقوق اقتصادی و سیاسی خود، بخصوص در سومین مرحله بحران عمومی سرمایه‌داری شدت یافته است. افزایش تعداد اعتصابات و شرکت‌کنندگان در آن‌ها، برای امرگواهی می‌دهد.

رویزیونیست‌های چپ‌گرا، با این ادعا که گویا روحیه انقلابی طبقه کارگر تضعیف شده است، بر طبقه کارگر کشورهای رشد یافته سرمایه‌داری تهمت روا می‌دارند. ل. ای. برژنف در مجمع بین‌المللی کمونیست‌ها در سال ۱۹۶۹، این دروغ را به نحوی مقنع برملا کرد: "کافی است گفته شود، که در کشورهای رشد یافته سرمایه‌داری، از سال ۱۹۶۰ تا پایان سال ۱۹۶۸، مجموعاً بیش از ۳۰۰ میلیون نفر در اعتصابات شرکت کردند در حالی که در طول ۱۴ سال پیش از آن شمار اعتصاب‌کنندگان ۱۵۰ میلیون نفر بود. این واقعیت به تنهایی بی‌پایه بودن ادعای مربوط به تضعیف شدن روح مبارزه در میان طبقه کارگر را به ثبوت می‌رساند"^۹. دامنه و حدت جنبش اعتصابی در کشورهای امپریالیستی در سال‌های بعد نیز رو به افزایش بود.

تنها طی سال‌های ۱۹۷۴-۱۹۷۵ تعداد کل شرکت‌کنندگان در مبارزات توده‌ای زحمتکشان علیه سرمایه‌داری به ۱۲۴ میلیون نفر بالغ می‌شد، که ۹۷ میلیون نفر از آنان مربوط به کشورهای رشد یافته سرمایه‌داری است. نقش قاطع در این مبارزات به طبقه کارگر تعلق دارد. در گزارش ۲۵-مین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی خاطر نشان شده است که: "مبارزه اعتصابی که در آن قشرهای مختلف مردم زحمتکش شرکت دارند، به نقطه اوج خود درده سال اخیر رسیده است. نیرو و اعتبار طبقه کارگر افزایش یافته، بر نقش آن به مثابه پیشاهنگ مبارزه به خاطر منافع زحمتکشان و منافع واقعی تمام ملت افزوده شده است"^{۱۰}.

اگر در گذشته نه‌چندان دور، کشورهایی وجود داشتند، که بورژوازی آن‌ها را به مثابه کانون‌های باصطلاح صلح اجتماعی تلقی می‌کرد، اکنون دیگر هیچ گوشه‌ای در جهان سرمایه‌داری وجود ندارد، که در آن زحمتکشان در راه حقوق خود به مبارزه برخاسته باشند و بورژوازی هم بیش از پیش ناگزیر است به عقب‌نشینی تن دردهد.

مبارزه اعتصابی طبقه کارگر در مرحله کنونی پیش از همه علیه خودکامگی انحصارات متوجه است. اعتصابگران همه‌جا می‌طلبند که کاربرد تکنیک جدید

۸. پنجاه سال انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر، صفحه ۵۷.

۹. کنفرانس بین‌المللی احزاب کمونیست و کارگری، صفحه ۵۵.

۱۰. اسناد ۲۵-مین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی، صفحات ۲۸-۲۹.

به زیان زحمتکشان انجام نگیرد و به کارگرانی که در نتیجه ماشینی کردن و خودکار کردن تولید از کار آزاد می‌شوند، کار جدید واگذار گردد و برای کسب تخصص جدید به آنان کمک شود.

تعداد اعتصابات سیاسی و عده شرکت کنندگان در این اعتصابات به میزان قابل توجهی افزایش یافته است. زحمتکشان دموکراتیزه کردن نظام اجتماعی را می‌طلبند، با خلق‌هایی که در راه استقلال ملی خود مبارزه می‌کنند، به همبستگی برمی‌خیزند، علیه مسابقه تسلیحاتی و ماجراجویی‌های جنگی و به خاطر حفظ صلح به مبارزه می‌پردازند. در این مبارزه برتشکل طبقه کارگر و مقاومت آن در برابر ستم انحصارات افزوده می‌شود. اعتصابات سراسر رشته‌ای و سراسر ملی گسترش هرچه بیشتر پیدا می‌کند.

اتحادیه‌ها نقش روزافزونی در سازمان دادن مبارزه طبقه کارگر ایفا می‌کنند. در جنبش اتحادیه‌های برای تامین وحدت عمل میان جریان‌های مختلف اتحادیه‌های صنفی، و بخصوص در میان اعضای ساده اتحادیه‌ها، تلاش روزافزونی مشاهده می‌شود.

طبقه کارگر در مبارزه علیه ستم انحصارات تنها نیست. دهقانان کوچک و متوسط به مثابه نزدیک‌ترین و طبیعی‌ترین متحدان طبقه کارگر وارد عمل می‌شوند. در تمام کشورهای امپریالیستی، دهقانان علیه ستم سرمایه انحصاری مبارزه فعال انجام می‌دهند. در ایالات متحده آمریکا، زحمتکشان مزارع به طور سازمان یافته، علیه سیاست منجر به فقر و ورشکستگی، به اعتراض برمی‌خیزند، و خواستار کاهش بهای ماشین آلات کشاورزی و سایر کالاهای انحصاری و افزایش قیمت‌فراورده‌های کشاورزی هستند.

مبارزه دهقانان در کشورهای عضو "بازار مشترک" دامنه هرچه وسیع‌تر به خود می‌گیرد. مسافرت به بروکسل، "پایتخت" جامعه اقتصادی اروپا، برای اعتراض به اقدامات گوناگونی که باعث ورشکستگی میلیون‌ها اقتصاد دهقانی در این کشورها می‌گردد، اکنون دیگر برای دهقانان این کشورها به صورت یک سنت درآمده است. این تظاهرات غالباً با برخوردهایی با پلیس پایان می‌یابد. در سپتامبر سال ۱۹۷۴، در بروکسل "روز مبارزات دهقانی سراسر اروپا" برگزار شد. مبارزات دهقانی از طرف طبقه کارگر پشتیبانی می‌شود. مثلاً کنفدراسیون کار سراسری فرانسه و اتحادیه دهقانان درباره اقدامات مشترک در راه دفاع از زحمتکشان به توافق رسیده‌اند.

طبقه کارگر، احزاب کمونیست و کارگری از مبارزات دهقانی پشتیبانی می‌کنند. اما این بدان معنا نیست که مارکسیست‌ها طرفدار حفظ اقتصاد کوچک دهقانی و مخالف موسسات بزرگ کشاورزی به طور کلی هستند. آنان ایجاد تولید بزرگ کشاورزی را ضروری می‌شمارند، ولی نه به بهای ورشکستگی و خلع ید از دهقانان زحمتکش. و. روشه، رجل برجسته حزب کمونیست فرانسه می‌نویسد: "البته

ما می‌دانیم که در جامعه سرمایه‌داری اقتصادهای "خانوادگی" محکوم به نابودی هستند، و هر قدر این اقتصاد کوچک‌تر باشد، این روند نیز سریع‌تر خواهد بود. ولی رسالت ما در این نیست که به سرمایه‌داری در ورشکست کردن و راندن صدها هزار خانوار روستائی محکوم به پرولتاریزه شدن یاری رسانیم. برعکس رسالت ما در این است که معایب نظام سرمایه‌داری را بر ملا سازیم و از تمام قربانیان این نظام حمایت کنیم. همراه با بهبودهای موقتی که می‌توان در این مبارزه بدست آورد، توضیح اندیشه‌های ما به توده دهقانان خرده‌پا و جلب آنان به مبارزه در راه سوسیالیسم، برای ما حائز اهمیت است."

در شرایط سرمایه‌داری انحصاری - دولتی مبارزه طبقه کارگر و سایر قشرهای زحمتکش علیه خودسری و ستم انحصارات، ناگزیر به مبارزه علیه دولت بورژوائی بدل می‌شود. امپریالیسم از دیرزمان چنین اعتلای خروشان مبارزات سیاسی و اقتصادی را میان گسترده‌ترین توده‌های خلق علیه سلطه سرمایه انحصاری بر خود نیازموده بود. قشرهای گوناگون توده‌های وسیع مردم یعنی اتحادیه‌های صنفی، جوانان، زنان، توده‌های مذهبی، سازمان‌های گوناگون دموکراتیک، در این مبارزه شرکت دارند. در نتیجه، برای وحدت همه جریان‌های دموکراتیک در یک اتحاد سیاسی، به منظور مبارزه علیه قدر قدرتی سرمایه انحصاری، شرایط مساعد بوجود می‌آید. امروزه همان چیزی در جریان است که و. ای. لنین در آغاز فعالیت انقلابی خود درباره آن چنین نوشته بود: "پا به پای گسترش و ژرفش خلاقیت تاریخی انسان‌ها، باید بر تعداد آن توده مردمی هم که عامل آگاه تاریخی هستند، افزوده شود" ۱۱.

اما، ضامن پیروزی در این مبارزه رانقش رهبری‌کننده طبقه کارگر تشکیل می‌دهد. تنها طبقه کارگر، تحت رهبری حزب مارکسیست - لنینیست، توانائی آن دارد که همه زحمتکشان و استثمار شونده‌گان را به سوی پیروزی، یعنی برانداختن حاکمیت سرمایه و برپائی سوسیالیسم راهبر شود.

در قطعنامه کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی "به مناسبت ۵۰مین سالگرد انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر" گفته می‌شود: "در شرایط کنونی، زمانی که بحران عمومی سرمایه‌داری ژرفش بنیادی یافته و برحدت تضادهای ناسازگار آن افزوده شده است، مبارزه علیه بهره‌کشی و زورگوئی انحصارات، مبارزه در راه دموکراسی و سوسیالیسم گسترش روزافزون می‌یابد و پرولتاریا در پیشاپیش این مبارزه حرکت می‌کند" ۱۲.

۱۱. و. ای. لنین. مجموعه کامل آثار، جلد ۲، صفحات ۵۳۹-۵۴۰.

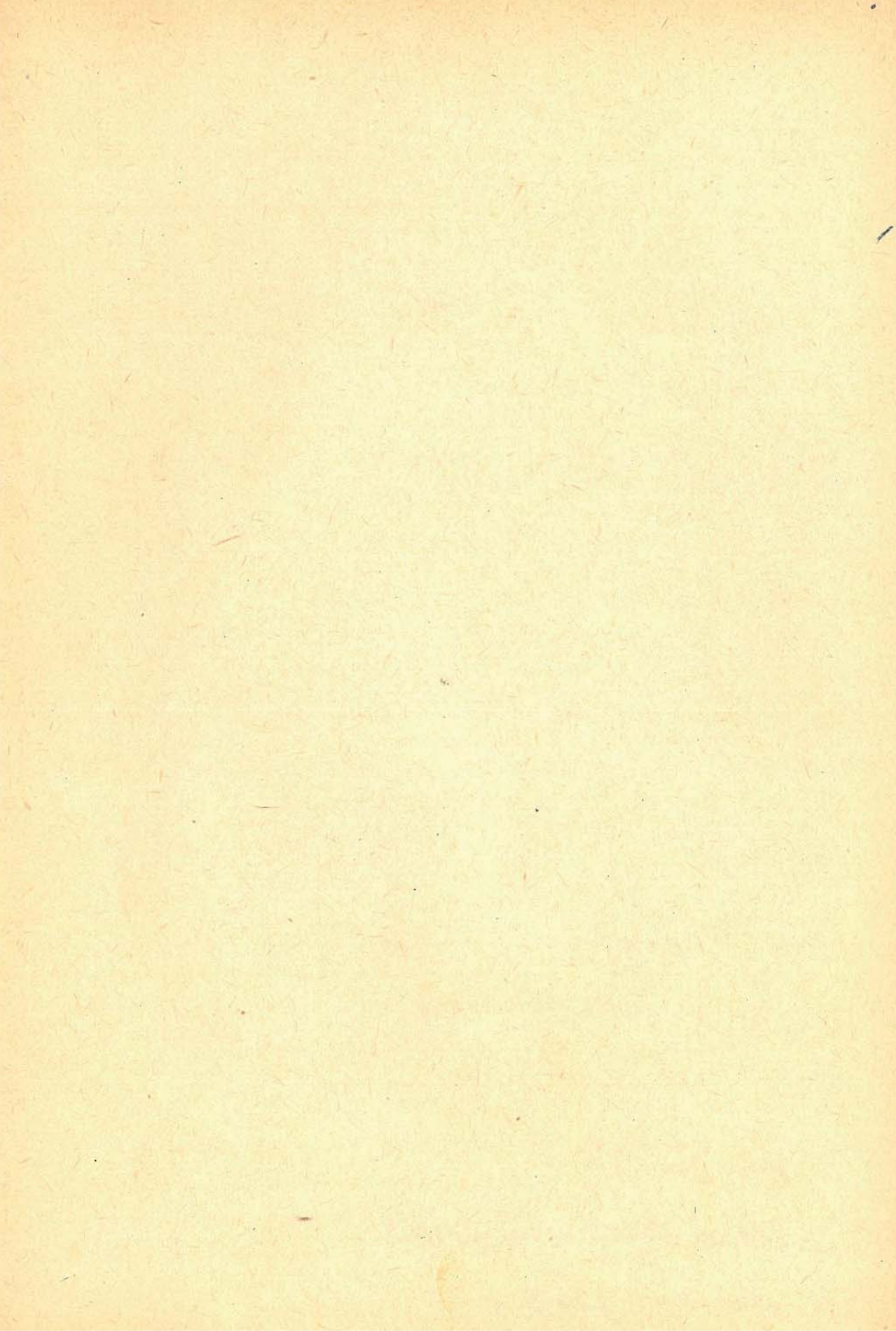
۱۲. بمناسبت ۵۰مین سالگرد انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر. قطعنامه های کمیته مرکزی حزب

کمونیست اتحاد شوروی، صفحه ۱۷.

فصل یازدهم

انتقاد تئوری‌های اقتصادی بورژوازی

و رفورمیستی دوران معاصر



۱. مبانی ایدئولوژیک اقتصاد سیاسی بورژوایی دوران معاصر

اقتصاد سیاسی کلاسیک بورژوایی

اقتصاد سیاسی بورژوایی در قرن ۱۷ بوجود آمد و از آن زمان دستخوش تحول بسیار گردید. تکامل سرمایه‌داری و عمیق‌تر شدن تضادهای آن، حادث شدن مبارزه طبقاتی پرولتاریا و تغییر در تناسب نیروهای طبقاتی، پایه و اساس این تحول بودند.

در آثار نمایندگان اقتصاد سیاسی کلاسیک بورژوایی، و پیش از همه در نوشته‌های اقتصاددانان انگلیس، آدام اسمیت و دیوید ریکاردو، بررسی برخی قوانین عینی تولید سرمایه‌داری، مانند قانون ارزش و قانون اضافه ارزش، پایه گذاری شده است. این اقتصاددانان همچنین تجزیه و تحلیل سرمایه و بازتولید آن، دستمزد، سود و بهره را آغاز نهادند.

آدام اسمیت و دیوید ریکاردو برپدیده‌های زندگی واقعی جامعه متکی بودند و با بهره‌گیری از تجرید علمی، به تعمیم تئوریک می‌پرداختند و درماهیت روندهای جداگانه اقتصادی نفوذ می‌کردند.

اقتصاد سیاسی کلاسیک بورژوایی خصلت علمی داشت. اما، این علمیت در چارچوب تنگ پندارهای بورژوایی دربارهٔ ابدیت سرمایه‌داری و مرفقی بودن مطلق آن محدود بود. در نتیجه، اقتصاد سیاسی کلاسیک متضمن یک رشته عناصر غیرعلمی نیز بود.

بینش بورژوایی به اقتصاددانان انگلیس امکان نمی‌داد تا به بررسی مسائل حادی نظیر منشاء و ماهیت اضافه ارزش بپردازند، تضادهای آشتی‌ناپذیر جامعه سرمایه‌داری را آشکار سازند و به خصلت تاریخی و گذرای آن پی ببرند. با این همه، عناصر علمی در آثار کلاسیک‌های اقتصاد سیاسی بورژوایی برتری داشت،

زیرا بورژوازی در آن زمان هنوز یک طبقه انقلابی بود و در تجزیه و تحلیل عینی روندهای اقتصادی خود را ذینفع می‌دانست.

پیدایش اقتصاد سیاسی عامی‌گرا

در سال‌های ۳۰ قرن ۱۹، زمانی که بورژوازی پیشرفته‌ترین کشورهای آن دوران، یعنی انگلیس و فرانسه، به قدرت سیاسی دست‌یافته بودند و مبارزه طبقاتی پرولتاریا اشکال کاملاً روشن به خود گرفته بود، وضع دیگری پدید آمد. نخستین بیانگران منافع زحمتکشان، سوسیالیست‌های پندارگرا، برای انتقاد از سرمایه‌داری و مستدل‌کردن نتیجه‌گیری‌های خود درباره ضرورت تجدید سازمان بنیادی جامعه سرمایه‌داری، اقتصاد سیاسی کلاسیک بورژوائی و در وهله اول تئوری ارزش آن را مورد استفاده قرار دادند. در این شرایط جدید بود، که اقتصاد دانان بورژوائی از بررسی علمی قانونمندی‌های تکامل سرمایه‌داری سرباز زدند. آنان دیگر پژوهش‌های تئوریک خود را فقط به بررسی پدیده‌های سطحی جامعه بورژوائی محدود می‌ساختند و پدیده‌ها را به جای ماهیت جلوه می‌دادند.

برداشت‌هایی از این دست، منطبق بر منافع بورژوازی است زیرا ظاهر پدیده‌ها ماهیت بهره‌کشی سرمایه‌داری را به شکل دگرسان شده جلوه می‌دهد و بر آن پرده ستر می‌کشد. به این جهت است که ستایش سرمایه‌داری و کتمان ژرف‌ترین تضادهای آن جای اول را در آثار اقتصاددانان بورژوائی اشغال کرده‌اند.

زمانی بود که اقتصاد سیاسی بورژوائی لبه تیز انتقاد خود را، در وهله اول، علیه فئودال‌ها، که طبقه‌ای میرنده و ارتجاعی بود، متوجه می‌کرد. ولی بعداً از اقتصاد سیاسی علیه طبقه کارگر مرفقی و انقلابی استفاده شد.

تئوری‌های اصلی ستایش‌گر سرمایه‌داری، که هنوز هم مورد بهره‌برداری اقتصاد دانان بورژوائی هستند، در قرن نوزدهم شکل گرفتند. اقتصاددانان بورژوائی، تئوری عوامل تولید را در برابر تئوری ارزش کارل مارکس قرار دادند. مطابق این تئوری، کار و سرمایه و زمین به طور یکسان در ایجاد ارزش کالاها شرکت دارند و به همین جهت محصول تولید شده باید به تناسب معین میان صاحبان عوامل تولید تقسیم شود. اقتصاددانان بورژوائی با کمک چنین قضاوتی نقش کار را به مثابه یگانه منبع ارزش و اضافه ارزش پرده‌پوشی می‌کنند و استثمار سرمایه‌داری را پنهان می‌دارند. تعیین ارزش بر حسب فایده اشیاء، تئوری دیگری بود که به همین منظور اختراع شد.

تئوری توماس مالتوس نیز رواج گسترده‌ای یافت. مالتوس بر آن بود که علت شوربختی‌های اجتماعی و فقر و بیکاری در جامعه سرمایه‌داری را گویا باید در قوانین طبیعت جست، زیرا طبیعت از سوئی "انسان‌ها را به تولید مثل می‌راند" و

از سوی دیگر "از لحاظ جاو غذا بخل می‌ورزد". نقش توجیه‌گرایانه علم اقتصاد بورژوازی، و تلاش آن برای پنهان داشتن حادترین تضادهای جامعه سرمایه‌داری با نهایت گستاخی در این تئوری خودنمایی می‌کند.

ماهیت طبقاتی اقتصاد سیاسی بورژوازی دوران معاصر

در دوران امپریالیسم و بحران عمومی سرمایه‌داری، تئوری‌های یادشده متناسب با شرایط دگرگون شده مبارزه طبقاتی، دستخوش دگرسانی‌های معین شد. البته تئوری‌های جدیدی نیز پدید آمدند، که بازتابی از انقلاب علمی-فنی معاصر، گسترش سرمایه‌داری انحصاری-دولتی، پیدایش و افزایش توان کشورهای سوسیالیستی بودند.

در شرایط بحران عمومی سرمایه‌داری، اقتصاددانان بورژوازی کار خود را به دفاع ایدئولوژیک از سرمایه‌داری محدود نمی‌کنند. آنان با تلاشی بیش از پیش، به توجیه سیاست اقتصادی و تدوین توصیه‌های عملی برای تحکیم مواضع سرمایه‌داری می‌پردازند. در گذشته، اقتصاددانان بورژوازی، به مسائل سیاست اقتصادی واقف‌تر و مشخص‌تر توجه نسبتاً کم‌تری داشتند. اکنون این مسائل در درجه اول اهمیت قرار گرفته‌اند. الوین هانسن، اقتصاددان آمریکایی می‌گوید: "مسائل عملی به هدف عمده تجزیه و تحلیل‌های اقتصادی بدل شده است". ریشه و اساس این تغییر را باید در اجتماعی شدن بیشتر تولید جست‌وجو کرد. اجتماعی شدن تولید اکنون به چنان سطحی رسیده است، که امر تنظیم و ارشاد آن و حل مسائل عظیم اقتصاد ملی، به صورت یک نیاز درآمده است. گسترش سرمایه‌داری انحصاری - دولتی، شرکت دولت در روند بازتولید، افزایش دشواری در فروش محصول و توسعه بیکاری نیز در همین جهت عمل می‌کنند. مسابقه اقتصادی دوسیستم نیز نقش بسیار مهمی در تکامل اقتصاد سیاسی بورژوازی دوران معاصر داشت. دولت‌های بورژوازی برای حفظ مواضع خود، ناگزیرند که به مسئله آهنگ رشد توجه کنند و برای رسیدن به هدف‌های یاد شده، از توصیه‌های اقتصاددانان بهره‌گیرند.

در اقتصاد سیاسی بورژوازی دوران معاصر دو جریان اساسی وجود دارد: تئوری "سرمایه‌داری ارشادی" و تئوری "کارفرمایی آزاد" (جریان نئوکلاسیک). در سال‌های ۷۰ جریان جدیدی نیز شکل گرفت، که در کتب مارکسیستی نام "نهادی - اجتماعی" پیدا کرد. تئوری "جامعه صنعتی" و تمام تئوری‌های دیگر درباره "دگرسانی سرمایه‌داری" در شمار این جریان نوین هستند. در این میان نقش تعیین‌کننده به تئوری‌های "سرمایه‌داری ارشادی"، که مناسب‌ترین تئوری برای توجیه ایدئولوژی و پراتیک سرمایه‌داری انحصاری - دولتی از کار درآمده است، تعلق دارد.

۲. تئوری «سرمایه‌داری ارشادی»

ماهیت تئوری کینز

د. م. کینز (۱۸۸۳-۱۹۴۶)، اقتصاددان انگلیسی، بنیان‌گذار این تئوری است. این جریان اقتصاد سیاسی بورژوائی با این برداشت، وجود نارسائی‌هایی نظیر "اشتغال ناقص و کمبود منابع"، یعنی وجود بیکاری و بحران در نظام سرمایه‌داری را می‌پذیرد. کینز آشکارا اعلام می‌دارد، که علاقه‌اش به مسئله اشتغال ناشی از ترس او از انقلابی است که بیکاری بیش از حد، ممکن است کار را به آن منجر سازد. ولی، کینز هرگز در فکر برانداختن کامل بیکاری نیست، زیرا سرمایه‌داران برای این که همیشه بازوی کار ارزان قیمت در اختیار داشته باشند، به ارتش بیکاران نیازمندند. کینز در بحث خود درباره اشتغال کامل می‌کوشد ماهیت ضدخلقی سرمایه‌داری انحصاری - دولتی را پرده‌پوشی کند و فقط راهی برای کاهش بیکاری بیابد.

کینز می‌کوشید علل بیکاری و بحران را در روانشناسی انسان‌ها جستجو کند. کینز می‌گفت، از آنجائی که با افزایش اشتغال، درآمد ملی نیز فزونی می‌گیرد، پس میزان مصرف نیز بیشتر می‌شود. ولی مصرف آهسته‌تر از درآمد افزایش می‌یابد، زیرا پایه‌ی افزایش درآمد، در انسان‌ها "تمایل به پس‌انداز" شدت می‌گیرد. او می‌نویسد: "قانون اساسی روانشناسی... این است، که انسان‌ها، معمولاً، با افزایش درآمد، به افزایش مصرف خود تمایل دارند، ولی نه به آن میزانی که درآمد افزایش می‌یابد"^۱.

به عقیده کینز روانشناسی انسان‌ها چنان است، که افزایش درآمد به افزایش پس‌انداز، و در نتیجه به کاهش نسبی مصرف آن‌ها می‌انجامد. کاهش مصرف، به نوبه خود، موجب کاهش تقاضا می‌گردد و اما تقاضا بر میزان تولید و در نتیجه بر سطح اشتغال تاثیر می‌گذارد. بدین‌سان کینز این نظر را ترویج می‌کند که علت کمبود تقاضای مواد مصرفی در سرشت خود انسان‌ها، در تمایلات روانی آن‌ها نهفته است و نه در مناسبات تولیدی سرمایه‌داری که موجب بدتر شدن نسبی و مطلق وضع زحمتکشان می‌گردد.

کینز، بیکاری و بحران در جامعه سرمایه‌داری را اجتناب‌ناپذیر نمی‌داند. او تایید می‌کند که "این هرگز یک اصل خدشه‌ناپذیر نیست، که دستخوش تغییر نگردد". اما، خود مکانیسم نظام اقتصاد سرمایه‌داری قادر به "زدودن"

۱. د. م. کینز. تئوری عمومی اشتغال، بهره و پول. مسکو، ۱۹۴۸، صفحه ۹۵.

چنین پدیده‌هایی به طور خودکار نیست.

کینز افزایش سرمایه‌گذاری‌های خصوصی و دولتی را به مثابه وسیله‌ای تعیین کننده برای افزایش میزان عمومی اشتغال مطرح می‌کند و برای سرمایه‌گذاری، اولویت را به رشته‌هایی می‌دهد که موجب افزایش حجم کالاهای مصرفی نگردد. در اینجا، پیش از همه، تولید نظامی مورد نظر است. کینز برای باصطلاح ضریب اشتغال نیز طرح داده است. بنا بر محاسبه او، افزایش سرمایه‌گذاری، افزایش اشتغال را تا ۲-۳ برابر تامین می‌کند، آنچه در تئوری کینز صحت دارد، وجود ارتباط زنجیره‌ای میان رشته‌ها و گروه‌های تولید اجتماعی است. سرمایه‌گذاری در یک رشته، انگیزه‌ایست برای توسعه تولید در رشته‌های دیگری که با آن پیوند دارند.

با این حال، کشف چنین پیوندی هرگز به کینز تعلق ندارد و از تئوری بازتولید مارکسیستی-لنینیستی به عاریت گرفته شده است. ضمناً، کینز این پیوند را تحریف می‌کند. پیش از همه، او تضاد میان تولید و مصرف را نفی می‌نماید و بر آن است که تولید می‌تواند بدون ارتباط با مصرف شخصی گسترش یابد. در صورتی که، در دوران سرمایه‌داری نیز حد و مرز تولید وسایل تولید، در آخرین تحلیل، به وسیله مصرف شخصی تعیین می‌شود، زیرا تولید وسایل تولید صرفاً محض خود تولید انجام نمی‌گیرد. به این جهت، این دعوی که سرمایه‌گذاری اولیه می‌تواند بدون ارتباط با مصرف شخصی انجام بگیرد، کاملاً بی‌پایه است. در جامعه سرمایه‌داری تقاضای قابل پرداخت آهسته‌تر از امکانات رشد تولید افزایش می‌یابد و این ناشی از قانون اساسی اقتصاد سرمایه‌داری است. کینز مسئله بالارفتن ترکیب ارگانیک سرمایه را نیز به حساب نمی‌آورد در حالی که سرمایه‌گذاری‌های جدید، چون معمولاً در سطح عالی‌تر تکنیکی انجام می‌گیرد، لذا به طور نسبی به تعداد کم‌تری کارگرنیاز دارد. در شرایط عدم استفاده مزن از ظرفیت موسسه، تقاضای جدید می‌تواند نه به حساب احداث موسسات جدید، بلکه از راه استفاده از ظرفیت‌های موجود تامین گردد. به این ترتیب، اصول مطروحه به وسیله کینز، بر واقعیت‌های زندگی مبتنی نیست.

افزایش سرمایه‌گذاری، که کینز پیشنهاد می‌کند، نمی‌تواند بیکاری را براندازد. انباشت سرمایه، صرف‌نظر از این که به وسیله بخش خصوصی انجام گیرد یا به وسیله دولت بورژوازی، ناگزیر با بالارفتن ترکیب ارگانیک سرمایه همراه است و در نتیجه به نحوی اجتناب‌ناپذیر به افزایش بیکاری منجر می‌شود. بعلاوه، نظام سرمایه‌داری، با مصرف روزافزون طفیلی‌گرانه‌اش، قادر نیست انباشت لازم برای پایان دادن به بیکاری را با آهنگ متناسب رشد دهد. مزید بر همه، خود سرمایه‌داران در برانداختن کامل بیکاری ذینفع نیستند، زیرا بیکاری مهم‌ترین اهرم تشدید استثمار زحمتکشان است. گسترش تولید نظامی که به وسیله کینز توصیه می‌شود و به حساب غارت توده‌های زحمتکش انجام

می‌گیرد، به کاهش بیشتر مصرف آنان، افزایش بیکاری و ژرفش بحران‌های اقتصادی منجر می‌شود.

شکست نوه‌مات کینز

پیدایش تئوری کینز، در جهان سرمایه‌داری به مثابه "انقلاب در اقتصاد سیاسی" ارزیابی شد. بسیاری از اقتصاددانان بورژوازی اعلام کردند، که اکنون دیگر وسیله اداره اقتصاد سرمایه‌داری بدست آمده است. تئوری کینز و پیشنهادهای عملی او، در سیاست اقتصادی یک رشته از کشورهای سرمایه‌داری پیش از همه در انگلیس و ایالات متحده آمریکا، وسیعاً مورد استفاده قرار گرفت.

ولی، نتایج سیاست کینز انتظارات اقتصاددانان و سیاستمداران بورژوازی را برآورده نکرد

تنظیم نرخ بهره به منظور تشویق سرمایه‌گذاری‌های خصوصی، بی‌پایگی کامل تئوری کینز را در عمل نشان داد. دولت‌های ایالات متحده آمریکا و انگلیس برای تشویق رشد تولید به هنگام افت آن، نرخ بهره را کاهش دادند. ولی، این کار عملاً به نتیجه مطلوب نرسید، زیرا سرمایه‌ها به جای این که متوجه تولید در داخل کشور گردند، به خارج از کشور، به آنجا که نرخ بهره بالاتر بود، سرازیر شدند. توصیه کینز در مورد به جریان انداختن پول اضافی، کار را به تورم کشانید، بدون آن که بیکاری را از میان بردارد. همچنین کوششی که دولت‌های بورژوازی به خرج دادند تا از راه افزایش بهره، رشد تولید را در دوران اعتلای صنعتی متوقف سازند، به عبث گرائید، زیرا محرک این اعتلاء افزایش سود بود. علاوه بر این بالا بردن نرخ بهره باعث هجوم سرمایه‌های خارجی به کشور شد.

در نتیجه همین وضع بود، که اقتصاددانان بورژوازی ناچار شدند به شکست تئوری کینز اعتراف کنند. س. هاریس، اقتصاددان آمریکائی، پس از بحران تولید ایالات متحده آمریکا در سال‌های ۱۹۵۳-۱۹۵۴ نوشت که کینز بسیاری از دشواری‌ها را پیش‌بینی نکرده بود.

هواداران آمریکائی کینز به توصیه‌های او اکتفا نکردند. آنان تنظیم هزینه‌های دولتی را به مثابه عامل اساسی تامین ثبات اقتصادی مطرح کردند. از این نظر به بودجه دولتی، تنظیم نرخ‌های مالیاتی و نرخ استهلاک و پرداخت‌های مربوط به بیمه‌های اجتماعی نقش عمده داده می‌شود. آنان این عوامل را "تثبیت کننده‌های درونی" نامیدند، که باید میزان ضرور "تقاضای موثر" را به طور خودکار تنظیم نمایند.

زندگی کم‌اثری این چاره‌اندیشی‌ها را نیز نشان داد. تغییر در هزینه‌های

دولتی نیز مانند تنظیم نرخ بهره و تغییر نرخ‌های مالیاتی، نمی‌توانست بحران و بیکاری را از میان بردارد. اقتصاددانان بورژوازی ناگزیر شدند به محدودیت عمل "تثبیت‌کننده‌های درونی" اعتراف کنند. از جمله، پ. ساموئلسون، اقتصاددان آمریکایی در این مورد می‌نویسد: "به هنگام برنامه‌ریزی امور اجتماعی، در تعیین دقیق لحظه‌هایی که "گاز دادن" و یا ترمز کردن را ایجاب می‌کند، دشواری وجود دارد. وانگهی، مالکان خصوصی می‌توانند سرمایه‌گذاری را کاهش دهند و یا اصولاً از سرمایه‌گذاری انصراف جویند."

این نیز که "تثبیت‌کننده‌های درونی" با تاخیر زیاد عمل می‌کنند، مانع جدی دیگری است. به عقیده بعضی اقتصاددانان این تاخیر می‌تواند به ۱۱ ماه برسد. در این مدت کاملاً امکان دارد که رشد ادواری اقتصاد از مرحله‌ای به مرحله دیگر گذر کند. این بدان معنا است که "تثبیت‌کننده‌ها" فرضاً به جای برانگیختن فعالیت اقتصادی برای مرحله جدید، در جهت کاستن از این فعالیت عمل کنند.

تلاش‌های ایالات متحده آمریکا برای از بین بردن بحران به کمک مسابقه تسلیحاتی نیز با شکست مواجه شد. به این جهت عده‌ای از اقتصاددانان بورژوازی چنین اظهار نظر می‌کنند که اقتصاد ایالات متحده آمریکا، در صورت برنامه‌ریزی دقیق و افزایش درآمد اهالی، می‌تواند بدون هزینه‌های نظامی هم سرکند.

ا. شونفیلد، اقتصاددان انگلیسی، ضمن جمع‌بندی نتایج سیاست کینز نوشت: "واقعا شگفت‌آور است، که دولتی که پیش از دیگران و با کمال میل پیشنهادهای کینز را پذیرفتند، یعنی انگلیس و ایالات متحده آمریکا، ناموفق‌ترین کشورها در اداره اقتصاد پس از جنگ از کار درآمدند." ایدئولوگ‌های "کارفرمایی آزاد" با شدت بیشتری به انتقاد کینز پرداختند. گ. هازلیت، اقتصاددان آمریکایی، آثاری منتشر کرد که در آن‌ها گفته می‌شود: "تمام آنچه که در تئوری کینز صحت دارد، تازگی ندارد، و تمام آنچه که تازگی دارد، صحت ندارد."

بدین‌سان، مکتب کینز، این عمده‌ترین جریان فکری در اقتصاد سیاسی بورژوازی، در نیمه دوم سال‌های ۵۰ دستخوش بحران گردید. در بروز این بحران، نقش مهم به بحران اقتصادی جهانی سال‌های ۱۹۵۷-۱۹۵۸ تعلق داشت که نادرستی توهمات مربوط به امکان براندازی بحران و بیکاری در شرایط سرمایه‌داری را بار دیگر به اثبات رسانید.

تئوری رشد اقتصادی

در سال‌های ۵۰، مسئله آهنگ رشد اقتصادی اهمیت ویژه‌ای برای اقتصاد-

دانان بورژوائی کسب کرد. زیرا در این زمان تناسب نیروها میان سرمایه‌داری و سوسیالیسم شدیداً به سود سوسیالیسم تغییر کرده بود. ا. دومار، اقتصاددان آمریکائی، در سال ۱۹۵۷ نوشت که افزایش آهنگ رشد اقتصاد سرمایه‌داری به شرط بقای سرمایه‌داری بدل شده است. پ. کمپبل، اقتصاددان دیگر آمریکائی می‌نویسد: "تناسب نیروها و نفوذ این دو نوع اقتصاد، طی ۳۰ سال اخیر به نحو غم‌انگیزی تغییر کرده است".

اوضاع و احوال پیش آمده، ایجاب می‌کرد که اقتصاد سیاسی بورژوائی نیز متناسب با این اوضاع و احوال تغییر کند.

در جریان انتقاد مکتب کینز، کینزگرایی نوین یا تئوری رشد اقتصادی پا به عرصه نهاد. تئوری کینز بر پایه شرایط سال‌های ۳۰، یعنی زمانی که اقتصاد سرمایه‌داری دچار رکود بود، پدید آمده بود. ویژگی جریان نوین در مکتب کینز این است که می‌کوشد برای بازتولید سرمایه‌داری چنان تئوری عالی بوجود آورد که در شرایط مختلف اقتصادی کارساز باشد. کینزگرایان نوین به جای تأمین اشتغال کامل، دستیابی به آهنگ پایدار رشد اقتصادی را هدف عمده سیاست اقتصادی اعلام کرده‌اند. آنان بر این باورند که از این راه می‌توان معضل اشتغال را هم حل کرد.

اقتصاد دانان بورژوائی، بر سرمایه‌گذاری، بازده کار و تقاضای قابل پرداخت به عنوان عوامل عمده رشد نگاه می‌کنند. آن‌ها عوامل موثر بر رشد اقتصادی را، عواملی نظیر بالا رفتن سطح مهارت کارگران، بازرگانی خارجی و غیره را مورد بررسی قرار می‌دهند، و در زمینه تأمین آهنگ رشد، برای دولت نقش قاطعی قائلند.

در نتیجه گسترش سریع سرمایه‌داری انحصاری دولتی، با اصطلاح برنامه ریزی اقتصادی رواج روزافزون یافته است. اقتصاددانان بورژوائی مطالب فراوانی درباره "برنامه ریزی" به رشته تحریر می‌آورند و به تنظیم آینده‌نگری‌های درازمدت می‌پردازند. آینده‌نگری درازمدت عنصر جدیدی است که وارد اقتصاد سیاسی بورژوائی شده است. در گذشته، آینده‌نگری به طور مرتب و منظم انجام نمی‌گرفت و هدف آن نیز، به طور عمده، پیش‌بینی تغییرات وضع اقتصادی بود. اکنون آینده‌نگری به توجیه اقدامات عملی مشخص برای اجرای سیاست اقتصادی توجه دارد و خصلت برنامه ریزی به خود گرفته است.

برنامه‌ریزی بحث‌هایی را درباره شیوه‌ها و امکانات آینده‌نگری به میان آورده است. برخی از اقتصاددانان آینده‌نگری‌های درازمدت را اصلاً واقع‌بینانه نمی‌دانند. درباره نقطه عزیمت آینده‌نگری نیز اختلاف نظر وجود دارد. آیا، مثلاً، رشد جمعیت، افزایش سرمایه‌گذاری و یا عامل دیگری را باید پایه آینده‌نگری قرارداد؟ اقتصاددانان بورژوائی ضمن یادآوری نارسائی‌های این یا آن عامل، نقص عمده‌ای را که خاص همه آینده‌نگری‌های بورژوائی است، نادیده

می‌گیرند و آن فقدان تجزیه و تحلیل علمی از تغییراتی است که در اقتصاد سرمایه‌داری معاصر و در رشد نیروهای مولده و مناسبات تولیدی آن بوجود می‌آید، تغییراتی که خود تغییرات متناسبی را در خصلت پیوند میان بخش‌های بازتولید سرمایه‌داری ایجاد می‌کند. این آینده‌نگری‌های اقتصادی تضادهای جامعه سرمایه‌داری و بحران‌های اقتصادی را نیز نادیده می‌گیرند.

اقتصاددانان بورژوائی می‌کوشند این نوع آینده‌نگری‌ها را با سیاست‌های اقتصادی و استفاده از اشکال تنظیم دولتی اقتصاد تلفیق کنند. ولی در اینجا نیز، کینزگرایان نوین در ایجاد تغییرات ریشه‌ای توفیق بدست نمی‌آورند. آنان با این که معترفند که تنظیم نرخ بهره فاقد کارآئی است، باز هم مانند گذشته به این تدبیر توسل می‌جویند، منتهی تکیه خود را بر تغییر نرخ بهره اعتبارات درازمدت می‌نهند. اکنون نیز مانند گذشته در توصیه‌های عملی هواداران کینز، نظام مالیاتی (امتیازات مالیاتی برای کورپوراسیون‌ها) و مانور در زمینه نرخ استهلاک (تسریع استهلاک) همچنان نقش مهمی را ایفاء می‌کند. آنچه تاحدودی تازگی دارد، پیشنهادهایی است که در مورد گسترش باصطلاح سرمایه‌گذاری در انسان انجام می‌گیرد (افزایش هزینه آموزش به منظور بالابردن بازده کار).

برخورد سطحی به پدیده‌های مورد بررسی و نیز این واقعیت که اقتصاددانان بیانگر منافع گروه‌های بهره‌کش مختلفی هستند، گروه‌هایی که بین آن‌ها تضادهای معین وجود دارد، باعث می‌شود که در درون جریان‌های مختلف اقتصاد سیاسی بورژوائی گروه‌بندی‌های روزافزون پدید آید. مثلاً هواداران جریان نوین در مکتب کینز درباره درجه، اشکال و شیوه‌های مداخله دولت در اقتصاد اختلاف دارند. هم درباره منابع پولی تامین هزینه‌های دولتی، وهم درباره چگونگی مصرف آن‌ها بحث و اختلاف نظر وجود دارد. در این جریان باصطلاح چپ‌گرایی وجود دارند (اقتصاددان انگلیسی، خام‌جی. روبینسون و اقتصاددان آمریکائی، ل. کیزدلینگ) که معتقدند افزایش تقاضای کل، نه فقط به روانشناسی، بلکه به چگونگی توزیع درآمد ملی نیز بستگی دارد. کینزگرایان چپ پیشنهاد می‌کنند که تقاضای مصرفی اهالی باید به کمک یک رشته اقدامات دموکراتیک، نظیر افزایش دستمزد و افزایش هزینه‌های مربوط به نیازهای اجتماعی - فرهنگی، گسترش یابد. کینزگرایان چپ، با وجود تاکید عادلانه بر برخی واقعیت‌ها، توانائی تجزیه و تحلیل علمی مسائل را ندارند.

بزرگ‌ترین دشواری که اقتصاد سیاسی بورژوائی با آن مواجه است، این است که قادر به ارائه شیوه‌هایی نیست که بتواند منافع بخش خصوصی و پیش از همه منافع انحصارات را با نیازهای اجتماعی - اقتصادی تکامل اجتماعی هماهنگ سازد و یا تنظیم متمرکز اقتصاد را با هرج و مرج حاکم بر بازار تلفیق نماید. طبیعت این دشواری‌ها چنان است، که در شرایط سرمایه‌داری زدودنی نیستند. جامعه سرمایه‌داری فاقد پایه عینی برای برنامه‌ریزی اقتصاد ملی است. این

پایه عینی را مالکیت اجتماعی بروسایل تولید تشکیل می دهد .
 بی ثباتی در آهنگ رشد اقتصاد کشورهای سرمایه داری ، بحران اقتصادی
 سال های ۱۹۷۴-۱۹۷۵ ، افزایش تورم و بدهی های دولتی - همگی موجبات
 بحران در تئوری رشد اقتصادی را فراهم کردند .
 ل . ای . برژنف در ۲۵- مین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی خاطر نشان
 کرد که " اکنون همه می بینند که یکی از عمده ترین افسانه های ساخته رفرمیست ها
 و ایدئولوگ های بورژوائی ، یعنی این افسانه که گویا سرمایه داری امروزی توانائی
 رهایی از بحران ها را دارد ، چگونه درهم ریخته است " ۲ .

۳. جریان کلاسیک نو (تئوری « کارفرمایی آزاد »)

جریان نئوکلاسیک نقش قاطع را به مکانیسم بازار می دهد و اعتقاد دارد که
 این مکانیزم به طور خودکار عمل می کند و تناسبات و ثبات لازم را در اقتصاد
 تامین می نماید . این اقتصاددانان ، برخلاف کینزگرایان ، نه سطح تقاضا ، بلکه
 تولید را که به عقیده آنان خود به خود باعث افزایش هماهنگ تقاضا نیز می شود
 عامل قاطع پیشرفت اقتصادی می دانند . آنان مسئله استفاده مطلوب از منابع
 را برای گسترش تولید در درجه اول اهمیت قرار می دهند .

اقتصاددانان جریان نئوکلاسیک بیشتر به شیوه های میکرواکنومیک توجه
 دارند ، یعنی مجموع اقتصاد ملی را پایه بررسی قرار نمی دهند ، بلکه به پژوهش
 واحدهای جداگانه ، بهای کالاهای جداگانه و اموری از این دست می پردازند .
 هواداران این جریان ، دولت را نیروی عمده رشد اقتصادی نمی دانند ، و برآنند
 که نقش دولت فقط باید به ایجاد شرایط مساعد برای کارفرمایان محدود شود .
 مبلغان " کارفرمایی آزاد " آشکارترین مدافعان سرمایه داری هستند . آنان ،
 به مثابه ایدئولوگ های سرمایه داری کلان ، خواستار کاهش دستمزد ، کاهش
 مالیات های کورپوراسیون ها و کمک مالی به انحصارات هستند . کینزگرایان ،
 برخلاف نئوکلاسیک ها ، برای دفاع از سرمایه داری انحصاری - دولتی از شیوه های
 پوشیده تر و با نرمش بیشتر استفاده می کنند .

ایدئولوگ های بورژوائی ، جمهوری فدرال آلمان را به مثابه سرمشق کاربرد
 تئوری " کارفرمایی آزاد " توصیف می کنند . ولی از آنجا که آهنگ سریع رشد تولید
 جمهوری فدرال آلمان ، چنان که انتظار می رفت ، ناپایدار از کار درآمد ، اقتصاد -
 دانان آلمان غربی نیز به انتقاد از تئوری " اقتصاد بازار اجتماعی " پرداختند و
 خواهان تشدید مداخله دولت در تنظیم اقتصاد کشور شدند .

۲ . اسناد ۲۵- مین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی ، صفحه ۲۸ .

در شرایط گسترش سرمایه‌داری انحصاری- دولتی، نمایندگان جریان نئو کلاسیک نیز مجبور شدند ضرورت مداخله دولت در اقتصاد را مورد تأیید قرار دهند. بدین‌سان دوجریان عمده در اقتصاد سیاسی بورژوائی دارند به هم نزدیک می‌شوند.

این واقعیت در تئوری سنتز نئوکلاسیک که به وسیله پ. ساموئلسون، اقتصاددان آمریکائی ارائه گردید، بازتاب یافته است. ساموئلسون می‌کوشد برخی از اصول اساسی تئوریک ایدئولوگ‌های کارفرمائی آزاد را با اصل تنظیم دولتی اقتصاد باهم درآمیزد و شیوه‌های استفاده از اهرم بودجه برای تنظیم اقتصاد را (از مکتب کینز) با شیوه‌های اعتباری- پولی اعمال تاثیر بوضع اقتصاد (از نئوکلاسیک) باهم تلفیق نماید. سیاست اقتصادی دولت نیکسون که برپایه سنتز نئوکلاسیک تنظیم شده بود نیز نتوانست ثبات آهنگ رشد را تأمین کند و بر تورم و بیکاری فائق آید.

در زمان حاضر، اقتصاد سیاسی بورژوائی باز هم دستخوش دگرگونی است. سنتز نئوکلاسیک با تئوری‌های جامعه‌شناسی معاصر تکمیل می‌شود. از آن جمله است تئوری گالبرایت که تنظیم اقتصاد را برپایه شیوه‌های غیربازاری توصیه می‌کند. این نوع تنظیم اقتصاد باید برپایه قراردادهای منعقد شده میان دولت و کوریوراسیون‌های بزرگ و اتحادیه‌های کارگری انجام گیرد.

۴. تئوری‌های بورژوائی «دگرسانی سرمایه‌داری»

در سال‌های اخیر دریک سلسله از کشورهای سرمایه‌داری، بخصوص در ایالات متحده آمریکا، جامعه‌شناسان و اقتصاددانان به اشاعه وسیع این دعوی پرداخته‌اند که در قرن بیستم "سرمایه‌داری دگرسان" شده و سرمایه‌داری معاصر گویا با آن سرمایه‌داری که آدام اسمیت و کارل مارکس به بررسی آن پرداخته بودند، تفاوت بنیادی دارد. قلم‌فرسائی اقتصاددانان بورژوائی در این باره است که در سرمایه‌داری یک دگرگونی انقلابی انجام گرفته و یا اکنون در حال انجام است، انقلابی که سرشت سرمایه‌داری را دگرسان کرده است.

در اسناد کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری (سال ۱۹۶۹) گفته می‌شود: "سرمایه‌داری برای سرپوش نهادن بر ماهیت استثمارگر و تجاوزکار خود به انواع نظریات ستایش‌گرانه متوسل می‌شود ("سرمایه‌داری مردمی"، "دولت رفاه عمومی"، "جامعه وفور" و غیره) ۳.

در واقع، سرمایه‌داری معاصر دارای هیچ یک از این خصوصیات نیست. در

دوران بحران عمومی سرمایه‌داری، تضاد اساسی این نظام، یعنی تضاد میان خصلت اجتماعی تولید و تصاحب خصوصی، شدت یافته و شکاف میان ثروت عظیم در یک قطب و فقر در قطب دیگر بیشتر شده است.

عمیق‌تر شدن تضادهای سرمایه‌داری در دوران بحران عمومی آن، کار مداحی از ارکان بنیادین سرمایه داری نظیر سلطه مالکیت خصوصی بروساییل تولید، تقسیم جامعه بر طبقات آشتی‌ناپذیر را بی‌نهایت دشوار می‌سازد. به همین جهت اقتصاددانان بورژوائی ناگزیرند که با تاکید، از تبدیل مالکیت خصوصی به مالکیت گروهی و از درآمیزی طبقات سخن بگویند.

هدف اصلی تئوری‌های بورژوائی درباره "دگرسانی سرمایه‌داری" این است که بحران عمومی سرمایه‌داری را پرده‌پوشی کنند، زورگویی انحصارات را پنهان سازند و بر کشورهای سیستم جهانی سوسیالیسم تهمت و افترا زنند.

از برجسته‌ترین جارچیان تئوری "دگرسانی سرمایه‌داری" در ایالات متحده آمریکا می‌توان از آ. برلی، نویسنده کتاب‌های انقلاب سرمایه‌داری قرن بیستم و حاکمیت بدون مالکیت، جی. گالبرایت (جامعه و قور)، کلسو و آدلر (مانیفست سرمایه‌داری) نام برد. در انگلیس برای ترویج اندیشه "سرمایه‌داری مردمی" سازمان ویژه‌ای به نام "انجمن اقتصادی" تاسیس شده است.

افسانه "سرمایه‌داری مردمی" زمینه مساعدی در آلمان غربی بدست آورده است. در سال ۱۹۵۷، ل. ارهارد، وزیر اقتصاد وقت آلمان غربی، کتابی تحت عنوان رفاه برای همه منتشر کرد که در آن جمهوری فدرال آلمان به مثابه یک "دولت رفاه عمومی" شکوفا تصویر شده است.

افسانه «دموکراتیزه شدن سرمایه»

"دموکراتیزه شدن سرمایه" افسانه‌ای است که از آن به مثابه یکی از ارکان اساسی تئوری "دگرسانی سرمایه‌داری" استفاده می‌شود. اقتصاددانان بورژوائی ادعا می‌کنند که تبدیل موسسات به شکل شرکت‌های سهامی و پخش گسترده سهام میان مردم به معنای آن است که سرمایه دموکراتیزه شده و همه مردم به سرمایه‌دار، به شرکای سرمایه و به دریافت‌کننده بهره مبدل شده‌اند. از جمله آ. برلی می‌گوشد ثابت کند که در روزگار ما این کارگران و کارمندان هستند که صاحبان واقعی موسسات سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهند و، بنابراین، مالکیت خصوصی دیگر از میان رفته است.

ایدئولوگ‌های بورژوائی درباره این که این سهام از لحاظ کمیت و بها چگونه میان قشرهای مختلف مردم تقسیم شده است، کاملاً سکوت می‌کنند. از نظر آنان بزرگ‌ترین صاحبان سرمایه مالی و کسانی که فقط دارنده یک سهم هستند، به طور یکسان سهام‌دار به شمار می‌روند. به طوری که محاسبات اقتصاددانان

مترقی آمریکا نشان می‌دهد، ۷۰٪ سهام (ازلحاظ قیمت) در دست‌های صاحبان درآمد کلان، یعنی سرمایه‌داران، مالکان بزرگ‌اراضی و از این قبیل متمرکز شده است. کارگران قادر به پس انداز پول و خرید سهام نیستند. مبالغ ناچیزی هم که بعضی از کارگران موفق به اندوختن آن می‌شوند، در ایام بیکاری خرج می‌شود.

ر. میلز، جامعه‌شناس آمریکائی در کتاب *زبندگان* حاکم به درستی خاطر نشان می‌سازد که اندیشه "نشرمالکیت" از طریق فروش سهام یک "پندار ساختگی" است زیرا بخش اعظم سهام تمام کمپانی‌ها در تصاحب کسانی است که حداکثر ۲ یا ۳ درصد جمعیت بزرگسال آمریکا را تشکیل می‌دهند.

پخش سهام بین سهام‌داران کوچک و متوسط، نه تنها در تصاحب شرکت‌های سهامی از طرف صاحبان سرمایه، مالی ایجاد مانع نمی‌کند بلکه، برعکس، رسیدن به این هدف را برای آنان سهل‌تر می‌سازد.

سرمایه‌داران بزرگ برای آن که، سرمایه خود را به حساب ورشکستگی سهام‌داران کوچک و متوسط افزون‌تر سازند، از سفته‌بازی در بورس استفاده می‌کنند.

و. ای. لنین می‌نویسد: "دموکراتیزه شدن" سهام‌داری که سفسطه‌جویان بورژوا و "به اصطلاح سوسیال دمکرات‌های" اپورتونیست از آن انتظار دارند (یا وانمود می‌کنند که انتظار دارند) به سرمایه جنبه دمکراتیک بدهد و بر نقش و اهمیت تولید کوچک بیفزاید و قس علی‌هذا، در ماهیت امر چیزی نیست جز یکی از شیوه‌های تشدید قدرت الیگارش^۴.

بدین‌سان، به جای "دموکراتیزه شدن سرمایه" و "بسط یافتن دایره مالکین"، عملاً سرمایه در دست مشت‌ناچیزی سرمایه‌دار متمرکز می‌شود، که از ثمرات تولید، که خصلت اجتماعی دارد، بهره‌گیری می‌کنند.

افسانه «انقلاب در مدیریت»

اقتصاددانان بورژوائی به هرنحو می‌کوشند ثابت کنند، که گویا در شرایط کنونی "سرمایه‌داران از حق کنترل اقتصاد محروم شده‌اند". وظیفه کنترل گویا به دست مدیران حقوق‌بگیری افتاده است که "معتمدین مردم هستند". د. برنهم جامعه‌شناس آمریکائی، در سال ۱۹۴۰ کتابی تحت عنوان *انقلاب در مدیریت*، منتشر کرد، که در آن گفته می‌شد: "مادر مرحله گذار اجتماعی هستیم... گذار به نوع جامعه‌ای که ما آن را جامعه مدیران خواهیم نامید". او بر دمکراسی اقتصادی و تاثیر "افکار عمومی" بر رفتار مدیران تاکید می‌ورزد. جی. گالبرایت، استاد دانشگاه هاروارد (مؤلف کتاب *جامعه نوین صنعتی*) نیز در همین مواضع

۴. و. ای. لنین. مجموعه کامل آثار، جلد ۲۷، صفحه ۳۴۵.

اقتصاددانان بورژوائی از واقعیت جدا شدن عملکرد سرمایه از مالکیت سرمایه که مارکس آن را خاطر نشان ساخته بود، به طور وسیع بهره‌گیری می‌کنند. در شرایط امپریالیسم، هنگامی که شرکت‌های سهامی شکل عمدهٔ موسسات راتشکیل می‌دهند، جدائی مالکیت سرمایه از کاربرد سرمایه ابعاد عظیم به خود گرفته است.

اقتصاددانان بورژوائی با تکیه بر این پدیدهٔ واقعی، ماهیت آن را تحریف می‌کنند. آنان مدعی می‌شوند که دایرهٔ صاحبان سرمایه وسیع تر شده است، و حال آن‌که سرمایه عملاً در دست عده‌ای معدود از سرمایه‌داران تمرکز پیدامی‌کند. ستایش‌گران امپریالیسم، سرمایه‌داران عامل را "معتدین مردم" جلوه می‌دهند. ایدئولوگ‌های بورژوائی موسسات سهامی را به مثابه موسسات همه خلقی تصویر می‌کنند و از این طریق، مسئلهٔ مربوط به شکل مدیریت راجانشین مسئلهٔ مربوط به شکل مالکیت می‌سازند. در این جا این اصل بارز نادیده گرفته می‌شود، که خصلت موسسات نه برحسب شکل مدیریت، بلکه برحسب شکل مالکیت مشخص می‌شود.

اقتصاددانان بورژوائی دربارهٔ مسئلهٔ تعلق طبقاتی مدیران موسسات ایجاد سردرگمی می‌کنند. در واقع هیچ گونه طبقهٔ خاصی به نام مدیران وجود ندارد. اگر منظور از مدیران حلقه‌های پائینی دستگاه اداری، یعنی کسانی باشند که مستقیماً در روند تولید مادی شرکت دارند، در این صورت این افراد در شمار روشنفکرانی خواهند بود که حقوق دریافت می‌کنند. اینان وظیفهٔ تصمیم‌گیری دربارهٔ نحوهٔ فعالیت موسسه را به عهده ندارند و در تقسیم سود و این قبیل کارها شرکت نمی‌ورزند. آنچه مربوط به مدیران سطح عالی است، آنان به بورژوازی بزرگ انحصاری تعلق دارند. به این جهت، جلوه دادن آنان به صورت "معتدین مردم" عملی است کاملاً خلاف واقع. ضمناً خود این مدیران نیز فقط در صورتی فعالیت موسسات را کنترل می‌کنند، که خود پاکت کنترل سهام را در دست داشته باشند، یعنی سرمایه‌دار باشند.

به این ترتیب، پندار دربارهٔ "انقلاب در مدیریت" با واقعیت تطبیق نمی‌کند. هدف اساسی این قبیل تئوری‌ها، پرده‌پوشی سلطهٔ الیگارشی مالی و افزایش سودهای آن است. مدیران کمپانی‌ها درآمدهای هنگفت به چنگ می‌آورند که به صدها هزار دلار در سال بالغ می‌شود. این درآمدها یکی از اشکال مشخص سودی است که به گاو صندوق انحصارات سرازیر می‌گردد. اقتصاددانان بورژوائی برای پنهان کردن همین واقعیت است، که می‌کوشند مدیران کمپانی‌ها را به صورت کارمندی متواضع جلوه دهند.

ماهیت نظری همگرایی در این ادعا نهفته است که گویا پا به پای رشد سرمایه‌داری و سوسیالیسم، در هر دو سیستم صفات و خصایل مشابهی پدید می‌آید و شدت می‌گیرد و تمایزات موجود میان آن‌ها به تدریج راه زوال می‌پوید. این روند، به عقیده ایدئولوگ‌های بورژوازی، ناشی از آن است که در نتیجه تکامل شرایط پیشرفت تولید و فرهنگ و علوم در هر دو سیستم بیش از پیش یکسان می‌گردد.

مثلاً، د. شنایدر، با در نظر داشتن اقتصاد ایالات متحده آمریکا و اقتصاد اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی چنین می‌نویسد: "آن‌ها که از دو قطب ایدئولوژیک متضاد آغاز کرده بودند، در نتیجه مجموعه معضلاتی که وجوه مشترک تمام جوامع صنعتی معاصر است، به ابداع آن چنان تدابیری ناگزیر شده‌اند، که حد واسطی است میان دو برخورد افراطی، میان بازار آزاد و استبداد متمرکز".

نظری همگرایی گونه‌های مختلف دارد. هم در مورد منشاء پیدایش خصایل مشابه و هم در مورد چگونگی جامعه آینده تفسیرهای گوناگون وجود دارد. مثلاً گالبرایت تکامل تکنیک را علت و اساس نزدیکی دو سیستم می‌داند و هنگام بررسی چگونگی آینده سیستم‌های صنعتی، بر تشدید گرایش‌ها در جهت همگرایی تأکید می‌گذارد. این گرایش‌ها، از نظر او، در زمینه‌های گسترش تولید بزرگ، تکامل علوم، حفظ استقلال موسسات، تنظیم تقاضای کل از سوی دولت و تربیت متخصصین وجود دارند. گالبرایت، هم جامعه سرمایه‌داری و هم جامعه سوسیالیستی را واجد این خصلت‌ها می‌داند و به این نتیجه می‌رسد که "به این ترتیب در تمام جهات بنیادین، میان دو سیستم صنعتی آشکارا متفاوت، همگرایی وجود دارد".

ف. پرو برآن است که استفاده از برنامه و بازار، پایه تشابه روزافزون دو سیستم را تشکیل می‌دهد. آ. برگسون، که تنظیم اقتصاد از سوی دولت را در درجه اول اهمیت قرار می‌دهد، تأکید دارد که "دو سیستم تفاوتی چندانی ندارند" و "اختلاف میان آن‌ها، در آینده می‌تواند با سرعت بیشتر برطرف شود".

پ. سوروکین، جامعه‌شناس آمریکایی معتقد است که نزدیکی دو سیستم در تمام خطوط اساسی جریان دارد: در عرصه علوم طبیعی و تکنیک، در علوم اجتماعی، حقوق، آموزش، هنر، مذهب، ازدواج و خانواده، نظام اقتصادی، مناسبات اجتماعی و نظام سیاسی. به عقیده سوروکین، در نتیجه، این همگرایی متقابل ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی موجب پیدایش یک جامعه بینابینی خواهد شد، جامعه‌ای که از کمونیسم و سرمایه‌داری

متمایز است .

دعوی نفوذ و رسوخ متقابل دوسیستم از ویژگی‌های تئوری همگرایی است . برطبق این ادعا : سرمایه‌داری بهترین خصایص سوسیالیسم را اخذ می‌کند و با همین نارسائی‌های خود را برطرف می‌سازد ، سوسیالیسم نیز با پذیرش بهترین خصایص سرمایه‌داری و برطرف کردن "نقایص" خود ، نوسازی می‌شود . تئوریسین‌های بورژوائی ، رفرفرم‌های اقتصادی انجام شده در کشورهای سوسیالیستی را با معیارهای سطحی و صوری مورد بررسی قرار می‌دهند و از این رو استفاده گسترده تر از روابط کالا- پولی را به مثابه بازگشت به هرج و مرج بازار ارزیابی می‌کنند . علاوه براین ، ایدئولوگ‌های بورژوائی از "نوسازی" سرمایه‌داری ، یعنی قبول اصل برنامه‌ریزی ، "یکسان شدن درآمدها" ، "انقلاب در مالکیت" و جز این‌ها سخن می‌رانند .

نقص اساسی تئوری همگرایی ، مانند دیگر "تئوری‌های تشابه" دوسیستم در این است ، که بر برداشت‌های ظاهری و معیارهای سطحی پایه‌گذاری شده و تضاد بنیادین میان مالکیت اجتماعی سوسیالیستی و مالکیت خصوصی سرمایه‌داری را نادیده می‌انگارد . در واقع ، نه تکامل تکنیک و نه پیشتر شدن وجوه مشترک در اشکال سازماندهی و مدیریت تولید ، این تضاد بنیادین را از بین نمی‌برند ، بلکه آن را شدیدتر می‌کنند . مثلاً ، در شرایط سرمایه‌داری ، پیشرفت تکنیک باعث افزایش بازده کار و شدت کار می‌شود ، و این به معنای تشدید استثمار طبقه کارگر و عمیق‌تر شدن تضادهای سرمایه‌داری است . ولی در شرایط سوسیالیسم ، پیشرفت تکنیک مبنای ارتقاء سطح زندگی تمام مردم و آسان کردن کار و صرفه‌جویی در آن است .

درعین حال پیدایش تئوری همگرایی بازتاب این واقعیت است ، که تولید بزرگ که خصلت اجتماعی دارد به تنظیم اجتماعی نیازمند است ، کاری که در شرایط سرمایه‌داری امکان‌پذیر نیست . ولی ، طبیعی است که اقتصاددانان بورژوائی نمی‌توانند به چنین نتیجه‌گیری‌هایی دست یابند . هدف اساسی تئوری همگرایی این است که تضاد بنیادی میان دوسیستم را پرده‌پوشی کند و امکان ادامه حیات سرمایه‌داری و دمساز شدن آن را با شرایط جدید به ثبوت برساند .

۵. تئوری‌های اقتصادی رفرمیستی و رویز یونیستی معاصر

تئوری‌های سوسیالیستی راست‌گرا و تئوری‌های لیبرالیستی

تئوری‌های سوسیالیستی راست‌گرا و لیبرالیستی یکی از جریان‌های مبارزه‌ای ایدئولوژیک بورژوازی را علیه تئوری انقلابی طبقه کارگر ، علیه مارکسیسم -

لینیسیم تشکیل می‌دهند. اسلاف اندیشه‌پرداز سوسیالیست‌های راست‌گرا و لیبرالیست‌ها، یعنی ا. برنشتین، ک. کائونسکی، ر. هیلفردینگ، ا. بائوئر مبارزه علیه مارکسیسم را زیر پرده پذیرش ظاهری آن انجام می‌دادند. آنان زیر پرچم نوسازی مارکسیسم به مبارزه برخاسته، اندیشه سازش و همکاری طبقات جامعه بورژوائی را مطرح می‌کردند. آنان به جای دفاع از تئوری و تاکتیک انقلابی طبقه کارگر، از اپورتونیسم، یعنی سازش با بورژوازی و تابع کردن منافع پرولتاریا به منافع بورژوازی حمایت می‌کردند.

پس از جنگ جهانی دوم، سوسیالیست‌های راست‌گرا که پی‌گیران بلافضل رویزیونیست‌های قرن نوزدهم بودند، و نیز سرکردگان لیبرالیست‌ها، آشکارا تئوری‌های خود را "وسیله" مقابله یا مارکسیسم" اعلام کردند. هدف از روی گردانی آشکار از تئوری سوسیالیسم علمی این بود که طبقه کارگر از سلاح نیرومند مبارزه در راه آزادی اجتماعی خود محروم گردد و پیروی طبقه کارگر از ایدئولوژی بورژوائی سهل‌تر انجام گیرد. با این حال، سوسیالیست‌های راست‌گرا و لیبرالیست‌ها برای عوام فریبی هنوز هم از جمله پردازش‌های سوسیالیستی استفاده می‌کنند و سرمایه‌داری معاصر را با زورق سوسیالیستی می‌پوشانند. آنان جدیدترین تئوری‌های ایدئولوگ‌های سرمایه‌داری انحصاری را در تلفیق با جرمیات فرسوده انترناسیونال دوم تبلیغ می‌کنند و تمام مساعی خود را در راه آرایش سرمایه‌داری معاصر متمرکز می‌سازند. سرمایه‌داری انحصاری - دولتی، از طرف آن‌ها، به مثابه چیزی "تقریباً سوسیالیستی" تصویر می‌شود. سوسیالیست‌های راست‌گرا و لیبرالیست‌ها، زیر عنوان ظاهری "سوسیالیسم دمکراتیک"، ساخته‌های ذهنی بورژوازی را درباره "دگرسانی سرمایه‌داری" اشاعه می‌دهند.

د. سترچی، نظریه پرداز لیبرالیست‌ها، مثلاً، مدعی است که گویا قوانین اقتصادی سرمایه‌داری تحت تاثیر نهادهای نظیر دولت، حزب، اتحادیه طبیعت خود را دگرگون کرده و در نتیجه سرمایه‌داری به "دولت رفاه عمومی" بدل شده است. در این تئوری، دروغ پردازش‌های کهنه رویزیونیستی درباره "دمکراتیزه شدن سرمایه‌داری" و اندیشه‌های بورژوائی درباره "انقلاب در مدیریت" و "دومین انقلاب صنعتی" و جز این‌ها تجدید حیات یافته است. سخنان برلی، اقتصاددان بورژوائی آمریکائی در این باره که گویا در کورپوراسیون‌ها "گروهی شدن سرمایه" انجام می‌گیرد و خود سرمایه‌دار به "عامل زوال یابنده" بدل می‌شود، به مذاق لیبرالیست‌های انگلیس خوش آمده است. لیبرالیست‌ها این سخنان را سرلوحه سند برنامه‌های خود به نام "صنعت و جامعه" قرار داده‌اند. لیبرالیست‌ها برآنند، که چون وظیفه مدیریت به دست مدیران حرفه‌ای مورد اعتماد مردم افتاده است، پس ضرورتی برای ملی کردن تولید وجود ندارد.

قضاوت سوسیالیست‌های راست‌گرا و لیبرالیست‌ها درباره "دگرسانی"

سرمایه‌داری معاصر، به طور طبیعی به این نتیجه‌گیری می‌رسد که سرمایه‌داری به طور تدریجی و خود به خودی به سوسیالیسم فرامی‌روید.

سوسیالیست‌های راست‌گرا و لیبرالیست‌ها تئوری "سوسیالیسم دمکراتیک" را درمقابل با سوسیالیسم موجود در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و دیگر کشورهای سیستم جهانی سوسیالیسم علم کرده‌اند. آنان خود را نمایندگان جنبش دمکراتیک عام همه طبقات جامعه بورژوازی جلوه می‌دهند. لیبرالیست‌ها مدعیند که مرزهای سوسیالیسم گسترش یافته است و سوسیالیسم دیگر کار و آرمان یک طبقه خاص نیست. همه طبقات جامعه، هم کارگران و هم سرمایه‌داران درگذار به سوسیالیسم به یکسان ذینفع‌اند. هواداران این تئوری اعلام می‌کنند که میان سرمایه‌داری و سوسیالیسم تفاوت بنیادی وجود ندارد و گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، به تدریج و بدون انقلاب انجام خواهد گرفت.

اما آنچه واقعیت دارد این است که، انقلاب سوسیالیستی و دست‌یابی پرولتاریا بر قدرت حاکمه شرط ضرور برپائی سوسیالیسم بوده و هست. به علت تضاد کامل میان بنیادهای اقتصادی سوسیالیسم و سرمایه‌داری، بخش سوسیالیستی نمی‌تواند در بطن جامعه سرمایه‌داری پدید آید. زیرا سرمایه‌داری بر پایه مالکیت خصوصی وسایل تولید و بر پایه بهره‌کشی از زحمتکشان استوار است. درحالی که بنیاد سوسیالیسم را مالکیت اجتماعی بروسایل تولید و نابودی استثمار انسان از انسان تشکیل می‌دهد. روشن است، تازمانی که دولت بورژوازی حافظ مالکیت خصوصی سرمایه‌داری پابرجاست، بخش سوسیالیستی اقتصاد نمی‌تواند وجود آید.

سوسیالیست‌های راست‌گرا و لیبرالیست‌ها با نفی ضرورت انقلاب سوسیالیستی و بانفی مرحله گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، عملاً از مبارزه در راه سوسیالیسم امتناع می‌ورزند و به دفاع از منافع بورژوازی می‌پردازند. از نظر سوسیالیست‌های راست‌گرا و لیبرالیست‌ها، پایه اقتصادی "سوسیالیسم دمکراتیک" بر اقتصاد مختلط قرار دارد، و اقتصاد مختلط مستلزم ادغام موسسات انحصاری-دولتی (آنان این موسسات را موسسات سوسیالیستی می‌نامند) یا کارفرمایی خصوصی است. رفورمیست‌ها با این موعظه که منافع کارگران و سرمایه‌داران مشترک است، استثمار در جامعه سرمایه‌داری را هم چون امری نابود شده اعلام می‌کنند. آنان از "دمکراسی اقتصادی" سخن می‌گویند که ماهیت آن چیزی جز "آزادی خرید و فروش" نیست.

اقتصاددانان مترقی انگلیسی در بررسی شق لیبرالیستی "سوسیالیسم دمکراتیک" به درستی متذکر می‌شوند که "سوسیالیسم دمکراتیک" چیزی جز لفافه سوسیالیستی برپیکر سرمایه‌داری معاصر نیست. و در واقع، مفهوم "سوسیالیسم دمکراتیک" عبارت است از حفظ قدرت سیاسی در دست بورژوازی و خلل ناپذیری مالکیت خصوصی سرمایه‌داری بروسایل تولید، و آزادی خرید و

فروش نیز عملاً به معنای آزادی سرمایه‌داران در بهره‌کشی از زحمتکشان می‌باشد.

تئوری‌های اقتصادی اپورتونیست‌های راست و «چپ»

کامیابی‌های سوسیالیسم و تعمیق و تشدید تضادهای میان سیستم‌های سوسیالیستی و سرمایه‌داری به آنجا کشید، که همراه با سوسیال-دمکرات‌ها و لیبرالیست‌ها انواع اپورتونیست‌های راست و «چپ» در احزاب کمونیست و کارگری نیز حملات خود را علیه آموزش مارکسیسم-لنینیسم تشدید کردند. برخلاف سوسیالیست‌های راست و لیبرالیست‌ها، اپورتونیست‌های داخل احزاب کمونیست و کارگری، به هنگام ارزیابی قانونمندی‌های تکامل سرمایه‌داری معاصر، معمولاً زیر پرچم مارکسیسم پنهان می‌شوند. عده‌ای از آن‌ها آشکاراً به تجدیدنظر در مارکسیسم فرامی‌خوانند، عده‌ای دیگر با تجدیدنظر عملی در آن، خود را در صفوف حامیان مارکسیسم جامی‌زنند. اپورتونیست‌های راست از صورت «نوسازی» مارکسیسم در ارتباط با تغییرات حاصله در اقتصاد و سیاست سرمایه‌داری و نیز در ارتباط با مسائل ساختمان سوسیالیسم سخن می‌گویند. اینان، اکثراً هیچ‌گونه تئوری جدید اقتصادی ارائه نمی‌دهند، و در واقع از ساخته‌های ذهنی سوسیالیست‌های راست و لیبرالیست‌ها، برای نشان دادن آن‌ها به جای آموزش مارکسیسم-لنینیسم، استفاده می‌کنند. ل. ای. برژنف می‌گوید: «... رویزیونیسم عبارت است از عقب‌نشینی از مواضع طبقاتی پرولتاریا، جانشین کردن مارکسیسم-لنینیسم با انواع مختلف نظریات بورژوائی و خرده‌بورژوائی کهنه و مدرنیزه شده»^۵.

رویزیونیست‌ها که می‌کوشند طبیعت سرمایه‌داری معاصر را به شکل تحریف شده‌ای ارائه دهند، به افسانه «دولت رفاه عمومی» چنگ انداخته‌اند.

اپورتونیست‌های راست، پدیده‌های سرمایه‌داری انحصاری - دولتی را به مثابه فراروئی سرمایه‌داری به سوسیالیسم تعبیر می‌کنند، سرمایه‌داری انحصاری - دولتی را با سوسیالیسم همانند می‌شمارند و ضرورت انقلاب سوسیالیستی را منکر می‌شوند.

رویزیونیست‌ها با تحریف ماهیت سرمایه‌داری معاصر، بحران عمیق اقتصاد سیاسی بورژوائی را نیز پرده‌پوشی می‌کنند. آنان مدعی‌اند که اقتصاد سیاسی بورژوائی اکنون مواضع دفاع از سرمایه‌داری را ترک کرده است و گویا اقتصاددانان بورژوائی معاصر به تجزیه و تحلیل علمی نظام سرمایه‌داری پرداخته‌اند و باید مارکس را با کینز تکمیل نمود. ولی، در واقع، اقتصاد سیاسی بورژوائی معاصر که هدفش نجات سرمایه‌داری است، فقط به بررسی ظاهر پدیده‌ها می‌پردازد و به

۵. کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری، صفحات ۶۶-۶۷.

ماهیت آن‌ها نفوذ نمی‌کند. کوشش برای پیوند زدن مارکس و کینز نیز عملاً به معنای تعویض مارکسیسم با تئوری‌های بورژوازی است.

تئوری‌های رویزیونیستی در برخی از کشورهای سوسیالیستی نیز بوجود آمده است. در اینجا رویزیونیسم به طور عمده به صورت نفی قانونمندی‌های عام ساختمان سوسیالیسم، برجسته کردن ویژگی‌های ملی و نیز درکم بهادادن به ضرورت رهبری نقشه‌مند و متمرکز اقتصاد ملی از سوی دولت سوسیالیستی، نمایان می‌گردد.

در کنار رویزیونیسم راست، در بعضی احزاب کمونیست و کارگری رویزیونیسم "چپ" بروز کرده است. نظریات رویزیونیستی "چپ" از انبان ایدئولوژیک مائوئیسم بیرون آمده و همراه با سایر نظریات مشابه، یک آمیزه التقاطی از آنارشیسم، تروتسکیسم، شوینیسم و ناسیونالیسم بوجود آورده است.

یکی از مهم‌ترین اصول مارکسیسم-لنینیسم این است که تضاد اساسی سرمایه‌داری عبارت است از تضاد میان کارگران و سرمایه‌داران، تضادی که در عرصه بین‌المللی به صورت مبارزه میان دوسیستم تجلی پیدامی‌کند. و این همان اصلی است که از جانب مائوئیسم نفی می‌شود.

مائوئیست‌ها مسئله بحران عمومی سرمایه‌داری و مرحله کنونی آن را که بنیاد علمی - تئوریک برای ارزیابی صحت استراتژی و تاکتیک جنبش انقلابی دوران کنونی است، نادیده می‌گیرند.

اصل لنینی درباره امپریالیسم به مثابه سرمایه‌داری معاصر، از طرف مائوئیست‌ها به این صورت تفسیر می‌شود که اکنون در تمام شرایط و در تمام کشورهای سرمایه‌داری وضع انقلابی وجود دارد. این دعوی به نفی آن وظایف واقعی که در برابر طبقه کارگر کشورهای سرمایه‌داری قرار گرفته منجر می‌شود، یعنی مبارزه علیه انحصارها و کوشش در جهت ایجاد جبهه ضد انحصاری از اکثریت قاطع مردم. ماجراجویان "چپ" فقط به یک شکل مبارزه علیه بورژوازی، یعنی به قیام مسلحانه ارزش می‌گذارند. آنان افروخته شدن آتش جنگ جهانی را یگانه راه پیروزی انقلاب جهانی می‌دانند و به خطرات جنگ هسته‌ای و قربانیان بی‌شماری که این جنگ می‌تواند برای جامعه بشری بوجود آورد، کم بها می‌دهند.

تمام اصول مائوئیست‌ها بر ارزیابی نادرست دوران کنونی پایه‌گذاری شده است. مائوئیست‌ها این واقعیت را نادیده می‌گیرند که سوسیالیسم در یک سلسله کشورها پیروز شده است، و دوران کنونی دیگر فقط دوران امپریالیسم نیست بلکه دوران انقلاب‌های پیروزمند پرولتری، دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم نیز هست. بدون به حساب آوردن مبارزه دوسیستم جهانی اقتصاد و بدون در نظر گرفتن این که سیستم جهانی سوسیالیسم به عامل قاطع تکامل جامعه بشری بدل می‌شود، نمی‌توان رشد اقتصادی و مبارزه درونی

کشورهای سرمایه‌داری را به درستی درک کرد.

مائوئیست‌ها با نفی تاثیر واقعی سیستم جهانی سوسیالیسم بر تمام جریان حوادث دنیای کنونی، با ایجاد تفرقه در میان نیروهای ضدامپریالیست، جبهه مبارزه علیه امپریالیسم را تضعیف می‌کنند. شوروی ستیزی و آنتی کمونیسم خصلت مشخصه مائوئیسم را تشکیل می‌دهند. مائوئیست‌ها با تحریف واقعیت‌ها به اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی افترا می‌زنند و علیه کاهش وخامت بین‌المللی اقدام می‌کنند.

ل. ای. برژنف در گزارش کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی به ۲۵- مین کنگره حزب خاطرنشان ساخت: "اکنون دیگر کافی نیست گفته شود که ایدئولوژی و سیاست مائوئیستی با آموزش مارکسیسم-لنینیسم ناسازگار است. این ایدئولوژی و سیاست با آموزش مارکسیسم-لنینیسم دشمنی آشکار دارد" ۶.

مارکسیسم-لنینیسم در سرشت خود یک آموزش خلاق است و بر پایه تجارب تازه مبارزه طبقاتی پرولتاریا در کشورهای سرمایه‌داری و ساختمان سوسیالیسم، تکامل می‌یابد و غنی‌تر می‌گردد. مهم‌ترین اصولی که در اسناد کنفرانس‌های جهانی احزاب کمونیست و کارگری، در کنگره‌های حزب کمونیست اتحاد شوروی تنظیم شده، متضمن تجزیه و تحلیل مارکسیستی-لنینیستی عمیق دوران معاصر بوده، شرایط و دورنمای جنبش انقلابی جهانی را به درستی منعکس می‌سازند.

در گزارش کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی به ۲۴- مین کنگره حزب گفته می‌شود: "حزب ما، علیه هرگونه موضع‌گیری که بخواهد جنبش کارگری را تابع منافع سرمایه‌انحصاری سازد، به مبارزه زحمتکشان در راه صلح، دموکراسی و سوسیالیسم خلل وارد آورد، مبارزه کرده و خواهد کرد" ۷. ل. ای. برژنف ضمن گسترش این اندیشه در ۲۵- مین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی تاکید کرد که مبارزه علیه رویزیونیسم راست و "چپ"، مبارزه در راه میانی مارکسیستی-لنینیستی جنبش کمونیستی، مبارزه علیه هرگونه تلاش در جهت تحریف و یا ایجاد تزلزل در این میانی وظیفه‌ایست همگانی.

۱۰۶. اسناد ۲۵- مین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی، صفحه ۱۱.

۱۰۷. اسناد ۲۴- مین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی، صفحه ۲۲.

پایان سخن

بیش از صد سال پیش کارل مارکس و فریدریش انگلس بر پایهٔ پژوهش عمیق سیستم مناسبات تولیدی سرمایه‌داری، ناپودی محتوم نظام بورژوائی و تعویض انقلابی آن با نظام اجتماعی اصولاً نوین کمونیستی را به طور علمی ثابت کردند. نیم قرن بعد و. ای. لنین، مارکسیسم را به طور خلاق تکامل بخشید و نشان داد که شیوهٔ تولید سرمایه‌داری به دوران افول خود رسیده و به بالاترین و آخرین مرحلهٔ رشد خود، یعنی مرحلهٔ انحصاری وارد شده است و جامعهٔ بشری در آستانهٔ دوران جدید، دوران انقلاب جهانی پرولتری قرار گرفته است.

پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر حقایق آموزش مارکسیسم - لنینیسم را دربارهٔ شکست محتوم سرمایه‌داری و پیروزی سوسیالیسم کاملاً به ثبوت رساند. سوسیالیسم، با وجود دشواری‌ها و موانع بی‌شمار، در سخت‌ترین مبارزه‌ها پیروز شد و به سیستم جهانی پیرتوانی تبدیل گردید که اکنون تعیین کننده جهت عمده تکامل تاریخی سراسر جامعهٔ بشری است. مجمع جهانی کمونیست‌ها در سال ۱۹۶۹ تاکید کرد: "امپریالیسم از بازگرداندن ابتکار تاریخی از دست دادهٔ خود، و از واپس‌گرداندن تکامل جهان معاصر ناتوان است. شاهره تکامل جامعهٔ بشری را سیستم جهانی سوسیالیسم، طبقهٔ کارگر جهانی، تمام نیروهای انقلابی تعیین می‌کنند" ۱.

میان دو سیستم جهانی که اینک همزیستی دارند، یعنی میان سوسیالیسم و سرمایه‌داری، مسابقه و مبارزهٔ شدیدی در جریان است، و در این جریان سیستم

۱. کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری، صفحه ۲۸۹.

سوسیالیسم برتری غیرقابل قیاس خود را بر سیستم سرمایه‌داری در تمام عرصه‌های زندگی - در اقتصاد، سیاست، ایدئولوژی و فرهنگ، نشان می‌دهد. تضاد میان این دو سیستم، تضاد اساسی دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم را تشکیل می‌دهد.

تحکیم مواضع سوسیالیسم در صحنه جهانی، پیروزی‌های اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی در زندگی اقتصادی و فرهنگی تاثیر عظیم بر سرمایه‌داری باقی می‌گذارد و برحدت تمام تضادهای آشتی‌ناپذیر ذاتی آن می‌افزاید. انقلاب علمی و فنی که در دهه‌های اخیر آغاز شد، روند اجتماعی شدن تولید سرمایه‌داری را به مراتب تسریع کرد. اما، مالکیت سرمایه‌داری بر وسایل تولید و انحصارات سد راه این روند مرفقی هستند.

سرمایه‌داری معاصر برای کاستن از شدت این تضادها بیش از پیش به تنظیم دولتی اقتصاد و دولتی کردن بخش‌های کاملاً قابل ملاحظه‌ای از اقتصاد ملی روی می‌آورد.

ولی از آنجا که با این اقدامات، قدرت انحصارها از راه تابع کردن دستگاه دولتی به خود، بازهم بیشتر افزایش می‌یابد، لذا سرمایه‌داری انحصاری - دولتی در همه‌جا به مکانیسم عظیم تجدید توزیع ثروت ملی به سود مشقت ناچیزی از بزرگ‌ترین صاحبان سرمایه مالی بدل می‌شود. در نتیجه همین امر، سرمایه‌داری انحصاری - دولتی، تضاد اساسی سرمایه‌داری و تمام اشکال بروز آن را از بین نمی‌برد و تضعیف نمی‌کند، بلکه آن را تا حد نهائی تشدید می‌کند. تضاد میان تولید سرمایه‌داری و مصرف، میان کار و سرمایه، میان بورژوازی انحصاری و تمام قشرهای دیگر جامعه شدت می‌یابد. طبقه کارگر کشورهای رشد یافته سرمایه‌داری با تکیه بر دستاوردهای سیستم جهانی سوسیالیسم و در مبارزه‌ای سرسختانه، در سال‌های اخیر موفق شد تا حدودی وضع خود را بهبود بخشد و از جمله دستمزد کارگران شاغل را بالا ببرد و بورژوازی انحصاری را به عقب‌نشینی و توسل بیشتر به تاکتیک مانور اجتماعی وادارد. ولی بالارفتن بازده کار و افزایش شدت کار، ترقی عنان گسیخته قیمت کالاهای مورد نیاز اولیه، به میزان زیاد از تاثیر افزایش دستمزدها می‌کاهد، که در بیشتر همه این‌ها بر درجه استثمار زحمتکشان به وسیله سرمایه‌داری افزوده می‌شود و میزان سود انحصارات با سرعت بی سابقه‌ای بالا می‌رود.

تلاشی سیستم استعماری امپریالیسم هرگز تضادهای آشتی‌ناپذیر میان کشورهای امپریالیستی و کشورهای در حال رشد را از بین نمی‌برد. تا زمانی که کشورهای در حال رشد در مدار اقتصاد جهانی سرمایه‌داری قرار دارند، در معرض استثمار امپریالیستی بوده و خواهند بود. کشورهای نوخاسته ملی فقط با همکاری همه‌جانبه با کشورهای سوسیالیستی و مبارزه قاطع علیه سلطه انحصار - های خارجی می‌توانند به استقلال اقتصادی نایل گردند.

تشدید تضادهای میان کشورهای امپریالیستی، اکنون خود را با نیروی خاصی در بحران نظام پولی و در بحران بازرگانی جهانی سرمایه‌داری نشان می‌دهد.

با به پای گسترش بحران عمومی سرمایه‌داری، طفیلی‌گری و پوسیدگی جامعه بورژوازی افزایش می‌یابد و تجاوزکاری و درندگی امپریالیسم شدت می‌گیرد. هیچ یک از نظام‌های اجتماعی که از صحنه تاریخ خارج شده‌اند، به اندازه سرمایه‌داری که دورانش سپری شده، خسارت و ویرانی برای جامعه بشری ببار نیاورده است: دوجنگ جهانی که نابودی ده‌ها میلیون زندگی و ویرانی ثروت‌های عظیم را به همراه داشت، هزینه‌های هنگفت مسابقه تسلیحاتی، خسارات ناشی از بحران‌ها و بیکاری و غیره این‌ها نمودهایی از این ویران‌گری هستند.

تشدید تضادهای خارجی و داخلی سرمایه‌داری در دوران بحران عمومی آن، در گسترش خروشان جنبش انقلابی جهانی، که سرانجام کار را به پیروزی کمونیسم در سراسر جهان خواهد کشاند، بازتاب می‌یابد.

خصلت جنبش انقلابی مرحله کنونی عبارت است از به هم پیوستن نیروهای محرکه پرتوان آن در روند واحد انقلاب جهانی علیه امپریالیسم. این نیروها عبارتند از: سیستم جهانی سوسیالیسم، جنبش کارگری و دموکراتیک کشورهای رشد یافته سرمایه‌داری و جنبش‌رهای بخش ملی.

در زمان ما، طبق پیش‌بینی داهیانه لنین، سوسیالیسم به متنفذترین معتبرترین نیروی اجتماعی تکامل تاریخی، به شتاب‌گر عظیم پیشرفت اجتماعی بدل شده است.

سیستم جهانی سوسیالیسم از طبقه کارگر جهانی جدائی ناپذیر است. این سیستم دستاورد عمده طبقه کارگر جهانی در مبارزه به خاطر برپائی نظام نوین اجتماعی است.

به موازات افزایش قدرت جامعه ملل سوسیالیستی، نقش آن در تحول انقلابی جهان پیوسته افزایش می‌یابد. طبقه کارگر و همه زحمتکشان کشورهای سوسیالیستی به هدف عالی و نهائی انقلاب سوسیالیستی تحقق می‌بخشند: جامعه نوینی برپا می‌دارند و در مسیری راه می‌پیمایند که زحمتکشان همه کشورهای دیگر نیز در آینده آن را طی خواهند کرد. این واقعیت تاریخی، خلق‌های سیستم جهانی سوسیالیستی را به طور عینی پیشاهنگ مبارزه جهانی در راه سوسیالیسم می‌سازد.

کشورهای سوسیالیستی به خاطر دفاع از آینده جامعه بشری، به مبارزه فعال در راه صلح می‌پردازند و به اصل همزیستی مسالمت‌آمیز میان کشورهای دارای نظام‌های اجتماعی متفاوت جامعه عمل می‌پوشانند. قدرت عظیم اقتصادی و نظامی کشورهای سوسیالیستی، اعتبار و نفوذ آن‌ها در صحنه جهانی

— همگی در خدمت پاسداری از امر صلح قراردادند .

ل. ای. برژنف، دبیرکل کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی طی سخنان خود درکنگره جهانی نیروهای هوادار صلح درتوصیف چرخشی که در مناسبات بین‌المللی از "جنگ سرد" به سوی کاهش وخامت و حفظ امنیت انجام می‌گیرد، گفت: "دشوار بتوان از اهمیت نقش نیروهای سوسیالیستی و جامعه کشورهای سوسیالیستی در تحولات مثبتی که در ایام ما جریان دارد، کاست. اتحاد شوروی، همراه با دوستان و هم‌اندیشان خیرخواه خود، یعنی همراه با کشورهای جامعه سوسیالیستی، مبارزه به خاطر بهبود و تحکیم صلح را به پیش می‌برد" ۲.

سیستم جهانی سوسیالیسم ضامن نیرومندی است در برابر صدور ضدانقلاب از سوی امپریالیسم. و این به نوبه خود، نیروی ضدانقلاب داخلی را در کشورهایی که در راه تحولات سوسیالیستی گام نهاده‌اند، به میزان زیاد تضعیف می‌کند. کشورهای سوسیالیستی، و پیش از همه اتحاد شوروی، کمک‌های اقتصادی و فنی و فرهنگی فراوانی در اختیار خلق‌های کشورهای در حال رشد می‌گذارند. این کمک‌ها امکان می‌دهد تا خلق‌های این کشورها محاصره اقتصادی امپریالیسم را درهم شکنند، در اقتصاد ملی خود تحول بنیادی بوجود آورند و اقتصاد مستقل و آزاد از وابستگی به انحصارات خارجی، ایجاد کنند.

همه این‌ها سیستم سوسیالیستی را به مثابه مقتدرترین نیروی انقلابی دوران معاصر و عامل قاطع در روند انقلابی جهان مشخص می‌سازد.

جنبش جهانی کارگری، دومین نیروی عظیم روند انقلاب جهانی است. سیستم جهانی سوسیالیسم به پرولتاریا الهام می‌بخشد و شرایط مبارزه آن را علیه سرمایه‌داری بی‌اندازه تسهیل می‌کند. ولی سیستم جهانی سوسیالیسم نمی‌تواند انقلاب را به این یا آن کشور صادر کند. دروغ پردازی درباره صدور انقلاب، یک اتهام خصمانه علیه مارکسیسم - لنینیسم است. موفقیت مبارزه انقلابی به تناسب نیروهای طبقاتی هر یک از کشورها، به توانائی طبقه کارگر در متحد کردن توده‌های وسیع مردم در اطراف خود، بستگی دارد.

نیروهای اجتماعی دیگر که علیه ستم و اسارت انحصارات مبارزه می‌کنند، بیش از پیش در اطراف طبقه کارگر متحد می‌شوند. جبهه ضد امپریالیستی گسترده‌ای شکل می‌گیرد که به اتحاد بیشتر توده‌ها و توسعه مبارزات آن‌ها در راه سوسیالیسم یاری می‌رساند. مبارزه زحمتکشان به وسیله احزاب کمونیست و کارگری رهبری می‌شود. این احزاب در تمام کشورها بیش از پیش به نیروی سیاسی و معتبر و ملی بدل می‌شوند.

سومین نیروی عمده روند انقلابی جهان را جنبش آزادیبخش خلق‌هایی

۲. ل. ای. برژنف. در راه خط‌مشی لنینی، سخنرانی‌ها و مقالات، جلد ۴، صفحه ۳۱۸.

تشکیل می‌دهد که علیه استعمار و نواستعمار مبارزه می‌کنند. بسیاری از این خلق‌ها با تکیه بر پیشینیانی سیستم جهانی سوسیالیسم به تدریج پی‌آمدهای سنگین ستم استعماری را برطرف می‌سازند، اقتصاد ملی خود را گسترش می‌دهند، فعالیت انحصارهای خارجی را محدود می‌کنند و سیاست خارجی مستقلی را در پیش می‌گیرند. کشورهای نواخته‌ای که در راه رشد غیر سرمایه‌داری گام نهاده‌اند، در مسیر برپائی جامعه سوسیالیستی درآینده قرار گرفته‌اند. موفقیت‌های جنبش‌های بخش ملی یا موفقیت‌های سوسیالیسم جهانی و جنبش جهانی طبقه کارگر پیوند ناگسستنی دارد. در گزارش ل. ای. برژنف به ۲۵-مین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی آمده است: "ما در دوران تحولات اجتماعی بنیادین زندگی می‌کنیم، مواضع سوسیالیسم همچنان تحکیم و گسترش می‌یابد. پیروزی‌های جنبش آزادی‌بخش ملی افق‌های تازه‌ای را در برابر کشورهای که به استقلال رسیده‌اند، می‌گشاید. مبارزه طبقاتی زحمتکشان علیه ستم انحصارات و علیه نظام بهره‌کشی فزونی می‌گیرد. جنبش انقلابی - دموکراتیک و ضد-امپریالیستی ابعاد وسیع‌تری می‌یابد. همه این‌ها، در مجموع خود، به معنای گسترش روند انقلابی در سراسر جهان است" ۳.

هر اندازه وحدت همه نیروهای انقلابی استوارتر و پایدارتر باشد، همانقدر نیز نظام پوسیده سرمایه‌داری با شتاب بیشتری از صحنه تاریخ رانده خواهد شد، و پرچم کمونیسم در سراسر کره ارض به اهتزاز در خواهد آمد.

Political Economy

the Method of the Capitalist Production

of Imperialism

Tudeh Publishing Center



انتشارات حزب توده ایران